

کارنامهٔ دکتر معین

عماد الله المصري



۲۱۷۲۰

کارنامه دکتر معین



کتابخانه تخصصی اوستا

عبدالله نصری



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۴



نصری، عبدالله

کارنامه دکتر معین

چاپ اول: ۱۳۶۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ: ۴۶۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

پیشگفتار

گفتار نخست: زندگانی

تولد، خانواده، ایام تحصیل، ورود به دانشگاه، اخذ درجه لیسانس،
خاطرات، خدمت سربازی، ریاست دانشسرا، اخذ درجه دکتری،
تدریس، ازدواج

۳۱-۴۸

گفتار دوم: مسافرتها، شرکت در کنگره‌ها و مجالس سخنرانی و انجمن‌های علمی

شرکت در مجلس یادبود اقبال، شرکت در انجمن روابط فرهنگی
ایران و هند، عضویت شورای عالی فرهنگ، شرکت در کنگره ابن سینا،
مسافرت به آمریکا، شرکت در کنگره خواجه نصیرالدین طوسی، شرکت
در بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان (عضویت مجموعه کتبه‌های
ایرانی و کمیته تألیف فرهنگ پهلوی)، شرکت در کنفرانس آزادی
فرهنگ، مسافرت به اتحاد جماهیر شوروی، شرکت در کنفرانس اسلامی
لاهور، مسافرت به فرانسه (عضویت انجمن ارنست رنان، عضویت
انجمن آسیائی پاریس، سخنرانیها)، مسافرت به پاکستان، عضویت
فرهنگستان، شرکت در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان، مسافرت
به فرانسه، تشکیل «انستیتوی زبان و تمدن ایرانی» و اخذ نشان «هنر
و ادبیات»، مسافرت به فرانسه، شرکت در مجلس یادبود لوئی ماسین-
ین، عضویت انجمن اصطلاحات علمی، مسافرت به آمریکا، فرانسه،
شرکت در کنگره جهانی ایرانشناسان (ریاست کمیته ادبیات و هنر)،
مسافرت به ترکیه، نشانه‌ها و افتخارات

۴۹-۶۰

گفتار سوم: بیماری

بازگشت از سفر ترکیه، آغاز بیماری، استمداد از پزشکان خارجی،
اعزام به کانادا، گزارش از دومین سال بیماری، آخرین روزهای حیات،
شعر دکتر مظاهر مصفا (دردا و دریغاکه معین میرود از دست)

- گفتار چهارم: دکترمعین و معاصران**
 رابطه با دانشمندان ایرانی، رابطه با دانشمندان غیرایرانی (هانری کربن، هنینگ، بنونیست، دکتر محمد باقر)، معین و دهخدا، معین و نیمایوشیچ، معین و پورداد
- گفتار پنجم: مرگ دکترمعین**
 مرگ، مجلس یادبود، انتشار یادنامه، سالگرد مرگ معین، اعطای منشور استادی ممتاز
- گفتار ششم: شخصیت اخلاقی**
 دقت و امانت‌داری، پشتکار و عشق و علاقه، استادی
- گفتار هفتم: دکترمعین و ادب فارسی**
 عقیده درباره شعر فارسی، دکترمعین و ادبیات معاصر، گفتگویی پیرامون ادبیات فارسی، اشعاری از دکترمعین
- گفتار هشتم: تحقیقات و تألیفات**
 زمینه کارهای تحقیقی استاد، فهرست کتاب‌ها و مقالات، فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی، بررسی کتابها: برهان قاطع، لغت‌نامه، فرهنگ فارسی (چگونگی تألیف، محتویات، فواید و مزایا، چاپ فرهنگ، مقایسه لغت‌نامه و فرهنگ فارسی)، چهار مقاله، عبرالعاشقین (و مقاله‌ای از دکتر صادق گوهرین)، جامع‌الحکمتین (و انتقاد دکتر زریاب خوبی)، جوامع‌الحکایات، مزدیسنا و ادب فارسی، یادنامه پورداد، برگزیده شعر فارسی، مجموعه اشعاردهخدا، ایران از آغاز تا اسلام (و اظهارنظرهای دکتر خوانساری و دکترصادق گوهرین)
- زندگینامه دکترمعین به قلم خودش**

۲۰۵-۲۰۶

یادنامه

۲۰۹-۲۱۹

الف: اشعار

اشعار قبل از مرگ: تصویری از معین (از دکتر مظاهر مصفا)، به یاد استاد بیمار (از دکتر بهزادی)، اشعار پس از مرگ: درسوگ استاد معین (از دکتر فرشیدورد)، به یاد معین (از دکتر بهزادی)، در رثای معین (از احمد شاهد)، یادی از استاد (از ریاضی یزدی)، به مناسبت سالگرد استاد آزاده (از دکتر احمدی گیوی)، یادی از استاد (از ضیاء سعید)

۲۲۰-۲۷۱

ب: مقالات

یادی از محمد معین (علی‌اشرف صادقی)، پیوند ابدی سیمرخ و کیمیا (دکتر صدرالدین الهی)، آن یگانه (دکتر نرگس روانپور)، دکتر محمد معین (ابوالقاسم سری)، مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

(شبگیر)، به یاد شمع مرده (دکتر سید جعفر شهیدی)، یادی از دکتر
معین (دکتر خسرو فرشیدورد)، یاد آرز شمع مرده، یاد آرز (دکتر محمد
جعفر محبوب)، معین: معلم، محقق، لغت نویس (دکتر عبدالحسین
زرین کوب)، معین به زبان فارسی ثروت بخشید (دکتر عباس زریاب خویی)

بسم الله الرحمن الرحيم

شناسایی چهره‌های اصیل هر جامعه‌ای برعهده نویسندگان و دانشمندان است، زیرا شناخت و شناساندن بزرگانی که رنج بردند و گنج اندوختند از جهاتی گوناگون دارای فایده است.

درباره اهمیت این موضوع سخنهای بسیار گفته‌اند و فوائد متعددی برشمرده‌اند، تا جایی که کارلایل می‌گوید: «تاریخ چیزی جز شرح احوال مردان بزرگ نیست.» ناگفته پیداست که آشنا ساختن مردم به زندگانی و آثار و اندیشه‌های بزرگان — بویژه پیشقراولان فرهنگ بشری — علاوه برآنکه برسطح فکر و فرهنگ عمومی می‌افزاید خود عامل محرکی است برای پرورش نوابغ. زیرا چه بسا بزرگانی را در تاریخ بشری سراغ داریم که مطالعه زندگانی بعضی از اندیشمندان و پژوهشگران عامل محرکی برای نام‌آوردن آنها بوده است.

تفحص در زندگانی و آثار مشاهیر در طول تاریخ همواره مورد توجه بوده تا جایی که دانشی به نام «علم رجال» پیدا شده است.

این موضوع بویژه از قدیمترین ایام در زبان فارسی رایج بوده و در این زمینه کتب بسیاری نوشته شده که به نام «تذکره» معروف است.

اما در میان صدها تذکره‌ای که موجود است کمتر تذکره‌ای را می‌توان یافت که دارای ارزش و اصالت علمی بوده باشد، زیرا تذکره‌ها همواره پر است از گفته‌های ضد و نقیض و پیش داوریهای غلط و بیهوده. همچنین باید یادآور شد که در روزگاران پیشین شرح احوال نویسی بیشتر جنبه عاطفی داشته نه تحقیقی.

گذشته از این اکثر صاحبان تذکره جز به تاریخ تولد و ایام تحصیل و تاریخ فوت به چیز دیگری توجه نداشته‌اند و اگر هم گهگاهی توجه به شخصیت، شخص مورد نظر داشته‌اند همواره با الفاظ و قالبهای دروغین در بزرگ ساختن وی می‌کوشیده‌اند، و همین امر موجب شده تا در زبان فارسی — بویژه در عصر حاضر — مسأله «نقد و بررسی» مورد توجه بسیاری از ارباب ادب قرار گیرد.

در روزگار ما نیز به همت دانشمندان و محققان در زمینه بررسی احوال و آثار بزرگان پژوهشهایی بعمل آمده که متأسفانه برداشتهایمان از تلاشهایی که در این راه انجام داده‌ایم بسیار کم بوده است، زیرا به گفته یکی از پژوهشگران «بعضی از آنچه آنها (محققان) با دقت و کنجکاوی هوشمندانه بررسی و تحقیق کرده‌اند خود ارزش بسیار ندارد و گهگاه تحقیقاتشان مصداق واقعی «هیاهوی بسیار برای هیچ» شده است.»

از این نکته نیز غافل نمایم که امروزه آن مقدار از نیروها که صرف‌شناساندن فرهنگ غرب و بزرگان آن دیار می‌شود صرف‌شناساندن بزرگان فرهنگ و ادب خودمان نمی‌شود. جوانان، بویژه دانشجویان، تا آن مقدار که با آثار و افکار افرادی چون کامو، کافکا، بکت، برشت و... آشنا هستند گمان نمی‌رود که با اندیشه‌های شخصیت‌های برجسته فرهنگ خودشان آشنا باشند.

البته ناگفته پیداست که چون علم و دانش در قلمرو زمان و مکان خاصی نیست دانشمندان و بزرگان نیز متعلق به یک جامعه بخصوص نمی‌باشند و از این رو لازم است که آنان را خارج از قلمرو زادگاهشان نیز بشناسند ولی این امر را نیز باید در نظر گرفت که نباید در این راه افراط و تفریط بکار برد.

در سالهای اخیر در راه شناساندن چهره‌های نام‌آور سرزمین‌مان سعی کرده‌ایم بوسیله تشکیل کنگره‌ها و مجالس سخنرانی و نشر یادنامه‌ها گامهایی اساسی برداریم که به‌طور نمونه می‌توان از کنگره بوعلی، کنگره خواجه نصیر، کنگره ابوریحان و کنگره مولوی نام برد. هرچند که تشکیل این کنگره‌ها از جهاتی دارای فایده است ولی اینها به تنهایی لازم است و کافی نیست.

بنابراین باید در نظر داشت که نویسندگان در بررسی احوال و آثار شخصیت‌های بزرگ نباید تنها به ذکر تاریخ تولد و مرگ و تحصیلات و فهرست آثار بپردازند، بلکه لازم و ضروری است که به بررسی شخصیت اخلاقی فرد مورد نظر نیز توجه

داشته باشند، تا بدینوسیله تصویری صحیح و همه‌جانبه از شخص مورد نظر به خواننده ارائه شود.

*

با در نظر گرفتن مباحث فوق نگارنده از مدت‌ها پیش بر آن شد تا مطالعاتی در پیرامون زندگانی و آثار بزرگان بعمل آورد و در صورت امکان منتشر سازد. مجموعه حاضر اولین کوششی است که در این راه به ثمر رسید. توضیح آنکه: سالی پیش از درگذشت شادروان دکتر محمد معین بر آن شدم کتابی در پیرامون زندگانی و آثار وی تألیف و تدوین کنم.

برای این منظور می‌بایست به جمع آوری منابع و مآخذ می‌پرداختم. اما بزرگترین اشکالی که در مراحل اولیه پیش آمد عدم اطلاع و دسترسی به منابع و مآخذ بود که ناچار مجبور شدم تا کتب و مجله‌های متعددی را که احتمال می‌رفت در آنها نکاتی در پیرامون زندگانی و آثار استاد نگاشته‌اند از نظر بگذرانم.

در شرف جمع و تهیه و تدوین مطالب بودم که قضا را از بخت بد ادب فارسی، استادی که شمع وجودش روشنی‌بخش محافل ادبی و دانشگاهی بود در نیمروز گرم ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ به جهان باقی شتافت و با مرگ خود ضربتی عظیم بر پیکر ادب فارسی وارد آورد و دل علاقه‌مندان و شیفتگان خود را سخت متأثر و متألّم ساخت.

مرگ استاد موجب شد تا جمعی از ارادتمندان و علاقه‌مندان وی مقالاتی در پیرامون مقام وی به رشته تحریر کشانند که همین امر موجب تشویق نگارنده شد. خلاصه آنکه پس از جمع آوری منابع و مآخذ به تألیف کتاب مشغول شدم تا اینکه خوشبختانه کتاب به صورت حاضر آماده گردید.

در اینجا باید خوانندگان عزیز به این نکته توجه داشته باشند که مؤلف در خلال سطور کتاب سعی نکرده تا زبان به مدح یا قدح استاد معین بگشاید بلکه تا آنجا که توانسته کوشیده است تا با بیطرفی خاصی مطالب را بیان کند.

همچنین اگر مؤلف انتقاداتی را که بر آن استاد بزرگوار شده درج نموده به این جهت بوده که گفته‌اند: «کمال مطلق هیچ‌گاه بشر را میسر نیست و این در سخت

به روی خاکیان بسته است» لذا انتظار دارد که مورد خشم و عتاب ارباب ادب قرار نگیرد. در اینجا نگارنده بر خود فرض می‌داند که از خانم مهدخت معین که کتاب را با دقت بسیار مطالعه کردند و برخی نکات سودمند را یادآور شدند تشکر و سپاسگزاری کند. در خاتمه امید می‌رود که خوانندگان صاحب نظر نگارنده را از انتقادات خود بی‌نصیب نگذارند.

فروردین ۱۳۵۲

عبدالله نصری

زندگانی

تولد

محمد معین روز دوشنبه ۱۷ رجب سال ۱۳۳۶ قمری مطابق با ۱۲۹۷ شمسی^۱ در شهر رشت در خانواده‌ای از علمای روحانی دیده به جهان گشود. دست‌برد نابهنگام اجل در سن شش‌سالگی او را از آغوش پرمهر و محبت مادر جدا نمود و به‌دست پدر سپرد. دریغا که رشته حیات پدر نیز به‌فاصله پنج روز بعد از مادر گسسته شد. پس از مرگ پدرش «شیخ ابوالقاسم» که از طلاب علوم دینی بود، پرورش این کودک با استعداد به‌عهده نیای پدریش «شیخ محمدتقی معین‌العلماء» — که از روحانیان بزرگ بود — واگذار گردید. معین‌العلماء در تعلیم و تربیت وی آنچنان کوشید که او همواره موفقیت‌های خود را مادیون و مرهون آن بزرگوارمی دانست. جد مادری او «شیخ محمد سعید» نیز از روحانیان و مدرسان علوم قدیمه بود.

ایام تحصیل

محمد معین دوره ابتدایی را در دبستان اسلامی به‌سال ۱۳۰۴ و دوره اول

۱. سال تولد دکتر معین را ارقام مختلفی مانند ۱۲۹۶ — ۱۲۹۴ — ۱۲۹۳ — ۱۲۹۲ — ۱۲۹۱ ه.ش نوشته‌اند. اما خانواده مرحوم دکتر معین تاریخ روز دوشنبه ۱۷ رجب ۱۳۳۶ مطابق با ۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ را از دستخط مرحوم معین‌العلماء جد دکتر معین از پشت‌قرآن بدست آورده‌اند. خانم مهدخت معین از قول پدر نقل می‌کند: «هنگامی که به‌دبستان رفتم مرا در کلاس سوم پذیرفتند و پس از چند ماه به‌دفتر مدرسه احضار شدم؛ از علت امر بی‌اطلاع بودم و نگران. آنها مرا به کلاس پنجم بردند. هنگامی که می‌خواستم وارد دبیرستان شوم به‌علت کمی سن نمی‌پذیرفتند ناچار شناسنامه را عوض کردم و شناسنامه جدیدی با تاریخ تولد ۱۲۹۳ یعنی چهار سال بزرگتر گرفتم.»

متوسطه را در دبیرستان نمره یک دولتی رشت - که بعدها به دبیرستان شاهپور معروف شد - به سال ۱۳۰۷ گذرانید، در همان اوان صرف و نحو عربی و بخشی از علوم قدیمه را نزد پدر بزرگ خویش و مرحوم «سید مهدی رشت آبادی» و دیگر استادان وقت آموخت. با وجود کمی سن، عشق و علاقه شدید به مطالعه و کنجکاوی، او را لحظه‌ای از کتابخانه جد خویش جدا نمی‌ساخت. دوره دوم متوسطه (رشته ادبی) را در دبیرستان دارالفنون تهران به پایان رسانید. پس از اخذ گواهینامه دوره دوم متوسطه در مهرماه ۱۳۱۰ در دانشسرای عالی در رشته ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی ثبت‌نام کرد^۲ و با کوشش و جدیتی هرچه تمامتر مشغول مطالعه و تحصیل شد، بطوری که در امتحانات سه‌ساله از شاگردان ممتاز بشمار می‌رفت، تا اینکه در سال ۱۳۱۳ با نگاشتن رساله‌ای تحقیقی به زبان فرانسه درباره لوکنت دولیل شاعر نامدار قرن ۱۹ به‌اخذ درجه لیسانس در ادبیات و فلسفه نائل آمد. «دکتر صدیق-اعلم» در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «من از بهمن ۱۳۱۰ که مأمور تأسیس دانشگاه تهران شدم و تصدی دارالمعلمین عالی را به‌عهده گرفتم با محمد معین آشنا شدم، وی در مهر ۱۳۱۰، از روی ذوق و شوق طبیعی در شعبه ادبیات و فلسفه دارالمعلمین عالی ثبت‌نام کرده مشغول تحصیل بود. در اثر همان ذوق و شوق وقتی که کارهای فوق برنامه برای ایجاد خصائل پسندیده آغاز و در ۱۳۱۱، انجمنهای متعدد از دانشجویان تشکیل شد محمد معین در انجمن کتابخانه شرکت کرد.

وی دانشجویی بود ممتاز چه از حیث درس و چه از حیث اخلاق، با چهره‌ای نجیب و آرام، محمد معین طالب علمی بود شکیب، کم حرف، دقیق، امین، پرکار. در سال سوم دانشسرای عالی به‌حدی به زبان فرانسه مسلط بود که راجع به لرد با یرون شاعر شهیر انگلیسی قرن ۱۹ در حضور استاد فرانسوی زبان و ادبیات فرانسه به زبان فرانسه نطقی کرد جالب و در همان سال طبق مقررات دانشسرای عالی که هر دانشجو در هر ماده از برنامه باید رساله‌ای بنگارد راجع به شعر لوکنت دولیل

۲. همانطوری که ملاحظه می‌شود ورود معین به دانشگاه حدود چهارده سالگی بوده و چون سن وی برای ادامه تحصیل مقتضی نبوده بناچار سن خود را حدود چهار سال افزایش می‌دهد و همین امر موجب اختلاف در سال تولد وی شده است.

شاعر نامدار قرن ۱۹ فرانسه و مکتب پارناسی رساله‌ای به فرانسه نوشت که با تحسین مورد قبول واقع و در کتابخانه نگاهداری شد. در خرداد ۱۳۱۳ یعنی تاریخی که قانون تأسیس دانشگاه تهران به تصویب مجلس شورای ملی رسید و دانشکده ادبیات و دانشکده علوم در بطن دانشسرای عالی بوجود آمد محمد معین با نمره اعلی به‌اخذ درجه لیسانس در ادبیات و فلسفه نائل گشت. بعضی از همدرسان او که در همان تاریخ لیسانسیه شدند و نامشان در خاطر من باقی است عبارت بودند از: احمد افشارشیرازی، روح‌الله خالقی، کاظم رجوی، دکتر مجتبی عشقپور، دکتر حسین مینوچهر، ابوالفضل همائی که از استادان و دبیران برجسته کشور بوده و جز روح‌الله خالقی که به رحمت ایزدی پیوسته بقیه به فضل الهی به ادامه خدمت مشغولند.^۲

معین پس از دریافت درجه لیسانس شرح حالی از خود نگاشت که در اینجا از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست هرکسی پنج روزه نوبت اوست
(حافظ)

دوره صباوت

من در ۱۷ رجب سال ۱۳۳۶ قمری مطابق ۹ اردیبهشت^۴ ۱۲۹۷ شمسی در شهر رشت متولد شدم. آیا پیش از این تاریخ؛ موجود نبودم؟ خواهید گفت چرا، در نه ماه پیش از آن موجود شدی — قبل از آن چطور؟
وجود چیست و عدم کدام؟ آیا اکنون چیزی یافت می‌شود که قبلاً موجود نبوده و یا بوده معدوم گردد؟ این جمله لاوازیه^۵ پاسخ را کافی است: «در طبیعت هیچ چیز از عدم به وجود نیاید و از وجود به عدم نگراید» آیا فراموش کرده‌اید که

۳. یادنامه دکتر معین صفحات چهار و پنج.

۴. تاریخ تولد معین را ارقام مختلفی مانند ۹۶-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱ (ش.ه) نوشته‌اند ولی بنا به تحقیق خانواده وی سال ۱۲۹۷ (ش.ه) صحیح می‌باشد. و علت اینکه خود معین هم در یادداشت‌هایش سال ۱۲۹۳ را نوشته در توضیح شماره ۱ بیان شد.

۵. شیمیدان فرانسوی و کاشف بسیاری از مواد شیمیایی که در انقلاب فرانسه به دست انقلابیون کشته شد جمله‌ای که ترجمه‌اش فوقاً منظور شده است از اوست (یادداشت‌های دکتر معین)

از مراحل جمادی، نباتی و حیوانی گذشته سپس قطره‌ای لزج و کثیف گشته آنگاه اندک‌اندک از کیفیات حیات جنینیت بهره‌مند، از مراتب نطفه و علقه و مضغه عبور کرده پا به دایره این جهان گذاردید؟

آری آن وقت خانواده عبارت بود از پدر و مادر و جد پدری، عمو، من و برادر کوچکترم که به ترتیب ابوالقاسم، طلعت، محمدتقی، حسن، محمد و علی نام داشتیم اگرچه ان‌هی‌الاسماء سمتیوها کمتر خاطره‌ای از طفولیت در ذهنم جایگزین شده است معهذا آنچه را در نظر دارم متذکر می‌شوم:

روزی ظرفی بلورین را شکستم هنگامی که بسیار کوچک بودم نیایم مرا به درختی بست و چویم بزد.

دیگر روز را به خاطر دارم که در اتاق طویل سرای، پدرم را نشسته دیدم که در تعقیب نماز ظهر و عصر انگشتان دستان خود را مخروطی شکل کرده به دیدگان متصل ساخته و چیزی زیر لب ادا می‌کرد بعدها فهمیدم آیه‌الکرسی می‌خواند.

شبی را در نظر دارم که بین پدر و مادرم کدورتی حاصل شد و کار به مشاجره کشید من خود بر در اتاق نشسته در همان اوان متأسف و متأثر بودم و از این جهت بسیار غصه و اندوه بردلم راه یافت و از طریق دیده به صورت اشک جاری شد. دیگر روز به عیادت پدر مریضم به سرای یکی از نزدیکان که وی را بدانجا انتقال داده بودند رفتم.

روزی دیگر گویا شنیدم مادرم به رحمت ایزدی پیوست.^۶

اندکی بعد (درست پنج‌روز) بعد جسد پدرم در نظرم مجسم گشت که پارچه سفیدی سر تا پایش را پوشیده و روبه‌قبله دراز کشیده بود.

این است آنچه که از آن روز در گنجینه خاطر ذخیره کردم.

جد بزرگووارم شیخ محمدتقی معین‌العلماء عمامه از سر برداشته بود هر دم

ضجه و غوغایش شدیدتر می‌گشت. او از حال طبیعی خارج شده بود.

همه کس سقراط نیست که جام شوکران را بی‌دغدغه خاطر بنوشد!

۶. وفات آن مرحوم در لیلہ ۱۴ شعبان ۱۳۳۸ (ه.ق) بوقوع پیوست، (یادداشت‌های دکتر معین).

حیاط و اتاقهای منزل ما و حتی کوچه هم از جمعیت ممتلی و متراکم بود. جدم دوبار مرا بخواند نرفتم بارسیم مرا طلبید، کسانی چند مرا نزد او بردند حضرتش مرا به حیاط بیرونی منزل یکی از همسایگان فرستاد. شیون و فریادش در دل حضار تخم اندوه و تأثر می کاشت — گریه اش دیگران را به گریستن وامی داشت — اندوهش به سرحد جنون رسیده بود.

می دانید جوانی که از دستش رفته بود چند ساله بود؟ هنوز تذکار آن جوان ناکام مردان خیراندیش را غمین و دلریش می سازد: سالها بگذرد از قصه فرهاد و هنوز کوه اندر غمش از ناله صدایی دارد وقتی در حیاط بیرونی همسایه بودم زنان همسایگان به حالم تأسف می خوردند و گویا «یتیم» ام می خواندند.^۷

بگذار یتیمت بنامند — تو یتیم نیستی زیرا:

لیس الیتیم من مات والده ان الیتیم یتیم العلم والادب

کودک محزون صبر کن: محمد یتیم محمد امین خواهد شد. چون به منزل رفتم جنازه پدرم را برده بودند و جدم در حیاط به حالت غشوه افتاده بود مردم دورش مجتمع بودند یکی از زنان همسایه دوائی نزدیک بینی اش نگاه داشته تا پس از مدتی به هوش آمد او را به اتاق بزرگ منزلمان بردند سرش برهنه و تقریباً به حال اغماء بود — دوستانش از علماء و غیره دورش را هاله وار گرفته و او را تسلی می دادند.

بزرگوارا! غم مخور دیری نپاید که از شدت هیجان عاطفیات بکاهد و حدت محنت نقصان پذیرد، زیرا مرور زمان عواطف را کم و بیش کرده، تغییر شکل داده و ازین می برد.

او بود که بعدها من و برادرم را به جای پدر فقیدمان محبوب داشته و ما در کنف حمایت و آغوش محبت آن بزرگوار تربیت شدیم.

درین بین مجاهدان سابق به امر ونهی می پرداختند — جنگلیان (به ریاست میرزا کوچک خان) اعمال نفوذ می کردند — انگلیسیان در شهر و اطرافش سنگر بندی

۷. به تحصیل علوم دینیه مشغول بود همواره در تحصیل بر همگنان و اقربان تفوق داشت هنوز از تحصیل فراغت نیافته بود و از حیات جامعه برخوردار نشده بود که به دیار دیگر شتافت. (یادداشت‌های دکتر معین).

کرده بودند.

امنیت اسمی بی‌مسمی بود— مفهوم وطن به درستی در اذهان جایگزین نشده بود— از ایران جز نامی بیش باقی نمانده بود— حکومت مشروطه بود اما استبدادی استنساخ شده بود فقط کاتب به جای نوشتن کلمه (نسختان) اسم علیحده اشتباهاً بر آن دو ورقه نهاده بود.

ایام تحصیل

در همین اوقات به مکتبم فرستادند، شاگردی چند در آنجا نشسته بود، معلم به هر یک درسی می‌داد، اکنون نمی‌دانم چه کتاب را تدریس می‌کرد و چه قسم تشریح می‌کرد، فقط می‌دانم که ما از حضرت استادی اطاعت صرف می‌کردیم و او نیز تا حدی برای اینکه پول بیشتری می‌گرفت نسبت به من بیشتر رعایت می‌کرد. درست بخاطر دارم متکائی را که به جهت خوابیدنم به مکتب فرستاده بودند حضرت استاد با اثاثیه دیگر برداشته و غایب شد، هر چند تفحص کردند نیافتندش ناچار به مکتب دیگرم سپردند— هنوز چوبها را درین مکتب بیاد می‌آورم که بر کف دستها آشنا می‌شد و پاها به فلکه‌ها بسته می‌شد— سر یکی از اطفال را می‌نگرم که از مقوط فلکه از بالای طاقچه بشکست. بخاطر دارم معلم چوبی را برای تنبیه به دهان شاگردی فرو برد و نتوانست بیرون آورد— بیچاره را بیم مرگ می‌رفت. پدرش مبلغ هنگفتی خرج اطباء کرد تا پسر را نجات بخشید— اینها برای چه بود، تربیت!!! باری در جهنمستان فوق که مؤسس‌اش هم سابقه‌آشنایی با ما داشت می‌سوختم تا انقلاب گیلان فرا رسید و بلشوکان روس وارد رشت شدند.

یکشب را در نظر دارم که بواسطه اصوات مختلف و غوغاهای متفاوت یکباره از خواب پریدم تمام اقوام را دیدم از خواب برخاسته و با اضطرابی شدید بنحوی مشغولند، گریه می‌کنند— ناله می‌نمایند— یکی از اعیان که با جدم دوست بود با خانواده خود به منزل ما آمد— در طول اتاق طویل ما می‌دوید— داد می‌کرد استغاثه می‌نمود— کمک می‌طلبید و از جدم جویای چاره بود— جدم ایشان را دستوری داد و روانه کرد— من از علت این امور سؤال کردم گفتند بلشوکان وارد رشت می‌شوند مردم فرار می‌کنند. یکی دیگر از رفقای جدم وارد شد با جدم مشورت کرد او معتقد بود باید از شهر بیرون رفت— باید فرار کرد— جدم حاضر نمی‌شد

بالاخره پس از اصرار بسیار قرار حرکت داده منزل را به دست عمومی سپردند و ما به صوب یکی از دهات مجاور حرکت کردیم.

ساعت مقارن نصف شب بود— یکی از اقوام مرا بر دوش خود گرفت— در بین راه زنان پابرهنه— مردان سربرهنه— اطفال سه ساله و چهارساله ضجه کنان و شتابان دیده می شدند چه کودکان معصومی که درین بین زیر پای دیگران لگد کوب شدند— چه بسیار جنین هایی که از مادران بیچاره درین شب سقط شدند— چقدر از همین بینوایان در رودخانه های بین راه غرق شدند کمی فکر کنید سخنم را تصدیق خواهید فرمود.^۸

در همین آن در نمایشگاههای پاریس و لندن هزاران نفر خانمهای دلربا و جوانان زیبادست در آغوش یکدیگر به رقص مشغول بودند دنیایی را فراموش کرده از جام عیش مست بودند و بیخبر از هرچه هست، به ناصرخسرو حق نمی دهید بگوید:

نعمت منعم چراست دریا دریا محنت مفلس چراست کشتی کشتی
بگذاریم و بگذریم چند روزی در آن ده بودیم— یک روز خبر کردند هممانان عزیزتر از میزبان متجاسرین روس وارد ده شده اند— شتابان وارد جنگل شدیم— جدم در حین تفحص نعلین خود پایش به تخته کف اتاق گیر کرده تخته بشکست و پایش صدمه بسیار رسید— باری ما به جنگل رفتیم— غیر از ما، زنان، کودکان و مردان بسیار بودند به مردم دعا می خواندند و لاجول می دمیدند:

دست تضرع چه سود بنده محتاج را وقت دعا با خدا وقت کرم در بغل
ازین ده نیز به ده دیگر نزد یکی از اقوام رفتیم پاسی چند در آنجا بودیم سپس وارد رشت شدیم— اهالی رشت در بسته به روی خود از مردم بسر می بردند و کمتر پای از خانه بیرون می نهادند من نیز ناچار خانه را ترک نمی گفتم ولی همواره شایق بودم که اخبار خارج را بدانم لذا از اقوام خود اوضاع را استفسار می کردم. اخبار وحشتناک از قتل و غارت و چپاول هردم شنیده می شد— صدای گلوله های تفنگ— مسلسل— توپ— دمبدم در فضا طنین انداز بود— چندین بار

۸. این فاجعه قبل از ظهر روز ۱۹ شعبان ۱۳۳۸ (۵.ق) بوقوع پیوست. (یادداشت های دکتر معین).

گلوله‌ها به دیوار و پنجره‌های اتاق ما اصابت کرده وحشتی زیاد در ما تولید نموده بود. در همین ایام بود که نخستین بار طیارات خارجیان را در فراز هوا به پرواز دیدم— چقدر از دیدنشان محظوظ می‌شدم و نیز چقدر وحشت داشتم که دست خود را به عنوان اشاره به طرف آنها دراز بکنم زیرا به من گفته بودند درین صورت از طرف طیارات به سوی من نارنجک پرتاب خواهد شد و آنان مرا با خاک یکسان خواهند نمود.

خلاصه این دوره بی‌پایان رسید— نظامیان دولتی به رشت وارد شدند امنیت برقرار شد آری. خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود— افسوس امنیت موقتی بود زیرا بار دیگر انقلاب زبانه کشید منتها ما دیگر از رشت بیرون نشتافتیم و با هر خون‌دلی بود سوختیم و ساختیم.

دوره قنرت به انتها رسید سپاهیان بی‌روح جانی به خود گرفتند و با فتح وظفر وارد گیلان شدند— امنیت حکمفرما شد.

این زمان بود که ارزش آسایش و امان برای مردمان آشکار گشت. نعمتان مجهولتان: الصحة والامان.

باز به مکتب سابق شتافتم سالی چند به فرا گرفتن دروس معمول مکاتب آن زمان پرداختم تا به مقتضای تکامل در طول زمان مکتب مزبور تبدیل به مدرسه شد و نگارنده نیز کلاس ششم را در آن مدرسه پیمود و در سال ۱۳۰۴ به اخذ تصدیق نامه نهایی دوره ابتدایی موفق آمدم— سال بعد کلاس اول متوسطه را نیز در همین مدرسه طی کردم. در این موقع بود (۱۳۰۵ شمسی) که اداره احصائیه در رشت دایر شد اهالی به گرفتن ورقه هویت اقدام کردند و نام خانوادگی شهرت یافت— اقوام پس از مشورت با من (معین) را برای نام خانوادگی انتخاب کردند زیرا جدم به لقب (معین العلماء) مفتخر بود.

مع التأسف بواسطه عدم مهارت اجزای اداره جدید التأسیس احصائیه و عدم اطلاع نزدیکان سن نگارنده را در ورقه هویت سه چهار سال کمتر از آنچه بود ثبت کردند و همین امر کوچک بود که بعدها باعث تعویق بسیاری از امور نگارنده شد. هر مؤسسه در آغاز دچار اشتباهات غیر مترقب می‌گردد درین گونه موارد حتی المقدر باید از تجارب دیگران استفاده کرد و هیچ نقشه را پیش از فکر و امکان اجرای آن و رفع موانع ممکنه عملی ننمود تا جمعی بسیار را بآتش اشتباهی اندک

بسوزانند.

باری مدرسه فوق هنوز دائر و دارای شش کلاس ابتدایی و سه کلاس دوره اول متوسط به نام (دبیرستان ملی اسلامی) موسوم است. از آنجا به مدرسه متوسطه نمره یک دولتی رشت وارد شدم— این مدرسه مانند سایر مدارس دولتی ایران که همواره از حیث رجحان آموزگار، کیفیت تدریس، مهیا بودن وسایل تحصیلی با مدارس ملی قابل مقایسه نیستند بر مدرسه سابق امتیاز بسیار داشت— در مدرسه جدید به کلاس دوم متوسطه وارد و در تحصیل چنانکه از عهده ام برمی آمد کوشا بودم تا پس از دو سال (در ۱۳۰۷ شمسی) شهادتنامه دوره اول متوسطه را مأخوذ داشتم. کلاس چهارم متوسطه (دوره علمی) را نیز در همین مدرسه (به سال تحصیلی ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸) پیمودم. اکنون این مدرسه به نام (دبیرستان شاهپور) شامل دوره اول و دوم متوسطه (متوسطه کامل) دائر است.

چون کلاس پنجم متوسطه در رشت مفتوح نشد ناچار به کمک اداره معارف گیلان دوسه نفر را منتخب و برای تحصیل با ماهی ده تومان به تهران گسیل داشت (و من نیز یکی از ایشان بودم) به معیت یکی از دوستان مدرسه ای خود به تهران عزیمت نمودم — روزی که به تهران عازم بودم جمعی از آشنایان و دوستان در منزل حضور به هم رسانیده وداع می نمودند در حین خروج از در تنها اندرز که جد بزرگوام به من فرمود این بود: «پسر می دانی برای چه ترا به تهران می فرستم؟» گفتم: «آری می دانم.» همین جوابم بود با دو قطره اشک.

باری جدم، عمو و برادر و بسیاری از آشنایان دور و نزدیک به گاراژ آمده مراسم تودیع بعمل آمد. هنگام جدایی چقدر قلب کوچک من متأثر بود و چقدر اقوام مضطرب و نگران بودند. سرشک از دیدگان می باریدند راست گفته اند:

لولا الدموع یضفن لاحرقت ارض الدواع حارة الاکباد
آری مفارقت و مرگ هماغوشند:

يقولون ان الموت صعب عن الفتى مفارقة الاحباب والله اصعب
در راه بسیار نگران بودیم — عدم تجربه و ناپختگی و صغر سن باعث اضطراب ما بود از تهران و تهرانی و تحصیل در تهران می ترسیدیم. راه و مناظر راه برای ما به منزله جرقه هایی بود آتشین که از آسمان می بارید. از صفای طبیعت بهره نمی بردیم، به چیزی میل نمی کردیم رفیق من در قزوین به خاطر پسرعم ناکامش

که در آن شهر در عنفوان شباب به رحمت ایزدی پیوسته بود زمام اشک را از دست بداد— از این امر بیش از پیش متأثر شدم.

باری، ما با همه اینها وارد تهران شدیم. تهران چه تهران!!! چه خیالاتی ما درباره تهران می کردیم— مردمانش را چگونه تصویری کردیم، علماء و فضلاء آنجا را تا چه پایه می دانستیم همه برخلاف تصور بود— من اسامی مؤلفین و مصنفین کتب را در رشت خوانده و شنیده بودم. کتب بسیاری از آنان را قرائت نموده بودم. آنها را علامه می دانستم و نهاد آنها را بالاتر از آن تصویری کردم که خطایای بشری بتواند عصمتشان را بیالاید— حاشا و کلا همه آنهایی را که آرزوی پابوسشان را می کردم مشافهه دیدیم و نزد ایشان چه در کلاس تلمذ و تعلم می نمودم و چه در خارج به شرف مصاحبتشان مفتخر بودم— برخلاف انتظار معلوماشان کمتر و اخلاقتشان را فاسدتر یافتیم ناگفته نماند کسانی که اسامی شان بگوشم نخورده بود و یا کمتر نامبردار بودند نیز برخلاف علماء، ادباً و اخلاقاً بالاتر از دیگران یافتیم!!! این بود جریان امر.

بالتیجه به مدرسه دارالفنون که هنوز هم شهرتی بسزا دارد وارد شدم و بنابر تربیت خانوادگی و ذوق شخصی و تحصیلات ابتدایی خود دوره ادبی را منتخب و وارد کلاس پنجم متوسطه شدم.

در همین سال اول اقامت در تهران بود که ابتدا عموی من به معیت برادرم برای معالجه و دیدن من به تهران آمد و در آخر سال تحصیل جد بزرگوارم به معیت یکی از تجار رشت برای اصلاح اختلافی که فیما بین چند نفر از تجار تهران واقع شده بود و شاید نیز برای بازدید از نگارنده به تهران تشریف آوردند. پس از اتمام امتحان به معیت ایشان به رشت رفتیم— مع التأسف در موقع بازگشت از تهران وجود شریفش را کسالتی عارض شد و در رشت ادامه یافت روزی بر شدتش بیفزود تا او را برای تغییر آب و هوا به قریه (آستانه) بردند. نویسنده بار دیگر به تهران آمد و در سال ۱۳۱۰ به اخذ تصدیق نامه رسمی دوره دوم متوسطه ادبی (نهایی) نائل آمد.

در طی همین سال تحصیلی آن یگانه مرکز آمال و امانی ام آن جد بزرگوارم به رحمت ایزدی پیوست و نام نامی اش را در گنجینه دلم با الماس محبتش منقش فرمود.

این واقعه در روز پنجشنبه ۱۳ رجب (۱۳۴۹) قبل از ظهر صورت گرفت. این است آنچه که در آن موقع پس از حدس قریب به یقین راجع به این حادثه من زبان خامه‌ام از مکنون بر صفحه کاغذ بنگاشت و شمه‌ای از اسرار آن را با صریر خود ابراز نمود.

یک صفحه از سوانح زندگی

بامداد یک روز از آستانه مقدسه عزیمت رشت کردم تا فردای آن روز به تهران حرکت نمایم از جد بزرگوارم حضرت معین‌العلماء که در بستر مرض غنوده بود با کمال تأسف و دواع نمودم. به سعیت برادر کوچک خود از منزل میزبان بیرون می‌شدم که نزدیکانم هاله وار مرا احاطه کرده بودند هر یک چیزی می‌گفت و سرشک از دیدگان می‌بارید — من نیز اگرچه در نهایت تأثر بودم ناچار آنها را تسلی می‌دادم و تودیع می‌نمودم — چون بیرون شدیم اتومبیلی گرفته خواستیم سوار شویم که جد بزرگوارم، آن پیرمرد ستم‌دیده که سه‌ماه در بستر مرض خوابیده بود آن آزادمردی که عمری در تربیت نویسنده صرف کرده و زحمات طاقت‌فرسا درباره من متحمل شده بود آن بزرگ‌منشی که جوان ناکامش را در عنفوان شباب به حالت احتضار بدید و از دست بداد و بالاخره آنکه مرا به کمال دوست می‌داشت با قامت کمی خمیده (در اثر مرض) و صورتی چین‌دار عمامه بر سر عبائی مشکی بردوش نعلین درپا — برای یکبار دیگر به دیدن من آمد — گفتگویی شد. و درخواستی کردم اجابت فرمود و با دلی افسرده دومین بار چهره‌اش را بوسیدم و وداع نمودم با دیدگانی خونبار مرا می‌نگریست گویا می‌دانست که این وداع بازپسین است. آو خ و آو خ.

او برسکویی نشست مرا می‌نگریست... می‌نگریست... تا با برادر خود سوار شدم و اتومبیل به حرکت افتاد به رشت رسیدم و فردا به صوب تهران عزیمت نمودم و در مدرسه دارالفنون به عادت معهود به تحصیل پرداختم — در عرض چهار ماه دو مراسله از آن وجود گرامی زیارت کردم که تماشای نصیحت و اندرز و تشویق به تحصیل و امیدوار بودن به آتیه بود. این دو مراسله را هم در بستر مرض نگاشته بود. عم و برادرم گاهی می‌نوشتند حال حضرت ایشان نیکوتر است ولیکن ضعف دارند... از سال تحصیلی شش ماه بگذشت و من هر روز در مراسلات از حال

وی استفسار می‌کردم و بهبود او را از درگاه قادر متعال همواره خواستار بودم دیگر از این تاریخ به بعد نه از وجود شریفش مراسله‌ای به من رسید و نه اقوام کلمه‌ای درباره ایشان می‌نگاشتند— پرسش من تکرار شد — سکوت اقوام بیشتر گشت از این-رو سوءظن در من تولید شد و این ظن به قرائن بسیار دور در من کمال یافت و به سرحد یقین رسید. اکنون می‌دانم که حضرتش به رحمت ایزدی پیوسته است. او نقطه اتکاء و سبب امیدواری خانواده ما بود — او عشق به کار و تحصیل را در دل ما ایجاد می‌کرد — او محبت خانوادگی را بهر وسیله که ممکن بود در افراد آن تولید می‌فرمود هم خود موجد و مؤسس این خانواده بود و هم راهبر چرخ زندگی و مدیر و مدبر آن.

آری او رفت و یادگارهای گرانبهای خویش را در کتابخانه دلم ثبت کرد آری او رفت ولی تجارب — نصایح — معلومات خود را تا حدی که توانست به من پیاموخت — او رفت ولی مرا برای مبارزه با زندگانی مجهز فرمود.

ای یگانه مقصود من در زندگانی ای کعبه آمالم — ای مهمترین واسطه از وسایط حیاتم — ای کسی که آنقدر برگردن من منت نهاده‌ای و ای کسی که اکنون خوش در زیر خاک آرمیده‌ای ازین هجران ابدی و فراق دائمی پیوسته در سوز و گدازم و ازین جدایی می‌سوزم و می‌سازم و با روان پاکت در راز و نیازم و همواره بدین ایات «محتشم کاشانی» مترنم می‌باشم:

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| گلی که بی تو بروید بخاک یکسان باد | مهی که بی تو برآید در ابر پنهان باد |
| چو برگ عیش من از باد فتنه ریزان باد | شکوفه‌ای که سراز خاک برکندی تو |
| زدست حادثه اش چاک درگریبان باد | گلی که بی تو پیوشد لباس رعنائی |
| سرش ز بازی گردون به نیزه گردان باد | اگر بسر نهد امسال تاج زر نرگس |
| چو روزگار من آشفته و پریشان باد | اگر نه سنبل از این تعزیت سیه پوشد |
| مدام خون زدوچشمش بروی مژگان باد | وگر بنفشه نسازد رخ از طپانچه کبود |
| که پیکرم چو تن نازک تو بیجان باد | من شکسته دل سخت جان سوخته بخت |
| بنای هستیم از سیل فتنه ویران باد | اگر جدا ز تو دیگر بنای عیش نهم |

ترا مباد بجز عیش در ریاض جنان

من این چنین گذرانم همیشه و تو چنان

موت چیست؟ تحول از حالی به حالی. عرفا گویند موت در هر مرحله تولد در مرحله دیگر است — علمای طبیعی فرموده‌اند هرگز وجود عدم نگردد و این مدعا هم به دلیل حسی و هم به برهان عقلی ثابت شده است.

اما برهان عقلی اش آن است که وجود و عدم متناقض یکدیگرند و هیچ نقیض قبول ضد نکند، خیر شر نگردد، حسن قبیح نشود، وجود به عدم نگراید: مادخل فی الوجود لایخرج من الوجود.

اما برهان حسی اش آن است می بیند بشر می میرد به خاکش می سپارند اجزای بدنش (صرف نظر از روح) متلاشی گردد و تبدیل به خاک، خاک خود منشاء اثر و بالنتیجه دارای وجود است کرمها و حشرات که خود دارای غرایز و روح حیوانی می باشند از آن متولد شوند فخار از آن کوزه می سازد و در کوزه آب می ریزند و از آب استفاده کنند پس کوزه مورد استفاده است پس خاک (که کوزه از آن ساخته شده) منشاء ترتب آثار است و ترتب اثر معنی وجود است.

اما روح بهمان وجه که:

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| از جمادی مردم و نامی شدم | وز نما مردم ز حیوان سر زدم |
| مردم از حیوانی و آدم شدم | پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم |

از مرحله بشریت نیز ترقی کند و به سرمنزل کمال رسد:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| جمله دیگر بمیرم از بشر | پس برآرم از ملایک بال و پر |
| وز ملک هم بایدم جستن زجو | کل شی هالک الاوجه |
| بار دیگر از ملک پران شوم | آنچه اندر وهم ناید آن شوم |
| پس عدم گردد چون ارغنون | گویدم انالیسه راجعون |

پس ترس از مرگ بیهوده است و تأثر از مرگ فقط برای مفارقت است نه از موت — مسافر آخرت خود باید شاد باشد و چنین نیز بوده است مرحوم جدم طاب‌ثراه:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| مرگ او آبست و او جوای آب | می خورد والله اعلم بالصواب |
|--------------------------|----------------------------|

در پایان این مقوله غزل ذیل را که از طبع هائج نگارنده درین باره تراوش کرده می نگارم.

غزل (خطاب به معین العلماء طاب‌ثراه)

ای طایر خجسته قفس را شکسته‌ای / آزاده وار بند تعلق گسسته‌ای

دستانسرای اهل زمین بودی ایعجب
تو دلشکن نبوده‌ای ای یار مهربان
یاران هماره شاد بدند از تو ای شگفت
پیریده‌ای بسوی سماوات قدسیان
ای شمع جمع محفل روحانیان معین
سخن به درازا کشید باز گردیم به ایام تحصیل خود.

پس از اخذ تصدیق نامه دوره دوم متوسطه برای ایام تعطیل به رشت آمدم و سپس بار دیگر به تهران عازم شدم و در مدرسه عالی دارالمعلمین (شعبه فلسفه و ادبیات) وارد گشتم و با جدیتی هرچه تمامتر به تحصیل پرداختم چنانچه در امتحانات سه کلاس اول و دوم و سوم شاگرد دوم شدم و همواره در ظرف این سه سال تحصیلی نگارنده جزو اولین شاگردان منتخب بود.

اینکه که این مقالت را به پایان می‌رسانم یک ماه است که تحصیلات خود را به پایان رسانیده و در امتحانات دوره (لیسانس) دانش‌سرای عالی (دارالمعلمین عالی سابق) با معدل ۱۷/۹۹ موفق آمدم — و اکنون در شهر رشت در همان خانه‌ای که دوره طفولیت و اوان تحصیل خود را در آنجا گذرانده شبان بسیار در همان خانه در آغوش محبت جد عالی‌مقدارم به بستر استراحت غنوده و نشوونمای من در آن به ظهور پیوست به یاد خاطرات گذشته و به پاس احترام جد بزرگووارم که رحمت حقش شامل باشد این دفتر را نگاشته به انجام می‌رسانم.^۹

پس از گذراندن دوره شش‌ماهه دانشکده افسری احتیاط، شش ماه اول سال ۱۳۱۴ را به خدمت افسری گذرانید و در مهرماه همان سال به سمت دبیری در دبیرستان شاهپور اهواز مشغول تدریس گردید. بر اثر لیاقت و کاردانی که از خود نشان داده بود پس از سه ماه به ریاست دانشسرای شبانه روزی اهواز منصوب گردید، در عین حال عضویت تحقیق اوقاف و ریاست پیشاهنگی و تربیت بدنی استان ششم نیز به عهده وی بود.

در همین اوان بوسیله مکاتبه از آموزشگاه روانشناسی بروکسل (بلژیک)

۹. شرح حال فوق از یادداشت‌های خطی دکتر معین نقل شد.

که تحت نظر روانشناس معروف «المرنولز» اداره می‌شد روانشناسی عملی و رشته‌های مختلف آن را از قبیل خط‌شناسی، قیافه‌شناسی و مغز شناسی را به‌خوبی فرا گرفت.

در سال ۱۳۱۸ به تهران منتقل شد و در حین تصدی معاونت اداره دانشسراهای مقدماتی و دبیری دانشسرای عالی در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی (که در سال ۱۳۱۶ بوجود آمد) ثبت‌نام کرد. پس از مدتی با حفظ سمت پیشین به دبیری دانشکده ادبیات برگزیده شد.

دکتر عیسی صدیق اعلم در شرح احوال دکتر معین می‌نویسد:

«محمد معین پس از انجام دادن خدمت نظام وظیفه در مهر ۱۳۱۴ با سمت دبیری به خوزستان رفت و چیزی نگذشت که به ریاست دانشسرای مقدماتی شبانه-روزی پسرانه اهواز منصوب گشت.

محمد معین در تمام دوران خدمتش هیچ‌گاه تقاضای مقام یا ترفیع یا اضافه حقوق نکرد، مانند جد و مربی با ذوق و مربی روشن ضمیرش معین‌العلماء رشتی بسیار قانع و منیع‌الطبع بود و نام خانوادگی خود را نیز از همان عالم ربانی گرفت. در فروردین ۱۳۱۷ که بنده به اتفاق سه تن از استادان دانشگاه، آقایان «دکتر سحابی» و «دکتر فرشاد» و «حسنعلی وزیری» به دستور رضاشاه برای تحقیق در یک مسألهٔ تاریخی و فرهنگی به خوزستان رفتم وقتی به اهواز رسیدم به دعوت محمد معین روز اول اردیبهشت از دانشسرای آنجا دیدن کردم و از نظم و انضباط مدرسه و پیشرفت دروس و اجرای اصول نوین تربیت و تعلیم که در دانشسرای عالی آموخته بود حظ وافر بردم و به او صمیمانه تبریک گفتم و وقتی یک جلد از کتاب روان-شناسی تربیتی خود که ترجمه‌ای است از کتاب علم النفس و آثاره فی التریبه و التعلیم تألیف دو استاد مصری به نام «علی الجارم» و «مصطفی امین» و در اهواز در ۱۳۱۶ چاپ شده بود به من اهدا کرد، به میزان تسلط او به زبان عربی و فعالیت شدید و علاقه‌اش به تدریس و تألیف پی بردم، به‌ویژه که در همان دوسه سال اقامت در خوزستان هشت رسالهٔ دیگر مانند گنجینهٔ شوش و داستان هاروت و ماروت یا خرداد و امرداد تألیف کرده بود. در مراجعت از خوزستان وقتی مرآت به وزارت

فرهنگ تعیین شد خدمات محمد معین را به او گوشزد کردم و کمی بعد مقدمات انتقال او به مرکز فراهم شد و به معاونت اداره دانشسراهای مقدماتی و دبیری دانشسرای عالی منصوب گردید. از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۸ محمد معین نام خود را در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی ثبت کرد زیرا که تمام شرایط ورود به آن دوره را به حد اعلی دارا بود.»

دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی پس از مدتها بحث و گفتگو و مجادله و مشاجره بالاخره در مهر ۱۳۱۶ اساسنامه آن به تصویب شورای دانشگاه رسیده بود. محمد معین با اینکه دو سال پس از تأسیس وارد آن شده بود با شور زیاد و زحمات شبانه روزی از دیگران جلو افتاده و نخستین داوطلبی بود که به اخذ درجه دکتری نائل شد.^{۱۱}

پس از گذراندن دوره دکتری با نگاشتن رساله‌ای تحت عنوان مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پادسی روز سه شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۲۱ نخستین درجه دکتری در ادبیات فارسی به وی اعطاء گردید.

سالنامه پارس تحت عنوان «تصویب نخستین درجه دکتری ادبیات» چنین

می نویسد:

«روز هفدهم شهریور، در ساعت هشت و نیم صبح برای نخستین بار جلسه دفاع رساله دکتری آقای محمد معین، با حضور جناب آقای دکتر سیاسی وزیر فرهنگ و هیأت نظارت (با لباس رسمی) و استادان دانشگاه و گروهی از معارف، در سالن دانشکده ادبیات تشکیل گردید. آقای محمد معین که در خرداد سال ۱۳۱۳ در رشته‌های فلسفه، ادبیات و علوم تربیتی به اخذ درجه لیسانس نائل گردیده سپس بوسیله مکاتبه از آموزشگاه Psychology Foundation بروکسل که تحت نظر روانشناس نامی «المرنولز» اداره می‌شود روانشناسی عملی و شعب مختلف آن (خطشناسی - قیافه‌شناسی و مغزشناسی) را فرا گرفته و در خرداد سال ۱۳۲۱ دوره دکتری ادبیات فارسی را به پایان رسانیده طبق آییننامه رساله دکتری به نگارش رساله‌ای تحت عنوان مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پادسی به راهنمایی استاد ارجمند آقای پورداد مشغول گردیدند - پس از انجام تشریفات مقدماتی طبق مواد ۳- ۴- ۵- ۶ آیین‌نامه مزبور و گذراندن رساله از لحاظ استاد راهنما

و قرائت بخشی از آن و اظهار نظر توسط آقایان بدیع الزمان فروزانفر و ملک الشعراء بهار استادان محترم دانشگاه، در جلسه یاد کرده مراسم دفاع رساله بعمل آمد.

هیأت نظارت دوره دکتری که در جلسه فوق به منزله هیأت حاکمه محسوب می‌گردید، به ریاست جناب آقای تدین و عضویت آقای پورداود استاد راهنما و آقای ملک الشعراء بهار تشکیل گردید — آقایان بدیع الزمان و فاضل تونی نیز (به مناسبت مسافرت) کتباً نظریه خویش را اعلام داشته بودند. نخست آقای وزیر فرهنگ، مجلس را با توضیحات وافی درباره ارزش رساله دکتری و کیفیت تنظیم آن و اینکه جلسه حاضر به مناسبت آنکه نخستین بار در دانشگاه تهران برای دفاع رساله دکتری ادبیات تشکیل گردیده «در تاریخ فرهنگ ایران بی سابقه است» و تقدیر از زحمات آقای معین، افتتاح کردند — سپس با اجازه رئیس هیأت نظارت، آقای معین درباره چگونگی تدوین و تألیف رساله و اثبات جنبه‌های ابتکاری و سودهایی که از آن عاید ادبیات معاصر خواهد شد سخن راندند — آنگاه آقای پورداود شرحی مبنی بر لزوم نگارش اینگونه رساله‌ها و تعمیم آنها در دانشگاه و تقریظ از مطالب و مباحث رساله ایراد کردند و سپس با اجازه رئیس هیأت پرسشهای متعدد درباره مواضع مختلف کتاب از ایشان بعمل آوردند پس از استاد راهنما آقای ملک الشعراء بهار سؤالات دیگری در دقایق ادبیات ایران باستان نمودند و آقای معین به کلیه پرسشها پاسخ وافی دادند — سپس جلسه برای شور و اعلام نتیجه موقتاً تعطیل گردیده پس از ده دقیقه مجدداً تشکیل یافت و رئیس هیأت نظارت نتیجه را چنین اعلام داشتند: «رساله آقای معین از هر حیث قابل تمجید و تحسین تشخیص داده شده و با قید «بسیار خوب» تصویب می‌شود و آقای محمد معین در زبان فارسی و ادبیات آن دکتر شناخته شده و به ایشان تبریک می‌گوییم».^{۱۲}

تدریس

پس از اخذ درجه دکتری ابتدا به سمت دانشیار و سپس به سمت استاد کرسی «تحقیق در متون ادبی» در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی به تدریس پرداخت.

ازدواج

در سال ۱۳۲۱ با دختر آقای امیرجاهد (مدیر سالنامه پارس) ازدواج کرد
که حاصل این ازدواج چهار فرزند می باشد.

فعالیتها

مسافرتها، شرکت در کنگره‌ها و مجالس سخنرانی و انجمنهای علمی

از آنجایی که استاد معین عاشق و شیفته علم و دانش بود و علاوه بر این، آشنایی دقیق به زبانهای انگلیسی و فرانسه و عربی و بعضی از زبانهای ایران باستان داشت در فرصتهای کوتاه بنا به دعوتهایی که از طرف دانشمندان و مستشرقین یا مراکز علمی بعمل می‌آمد سفرهایی به نقاط مختلف جهان می‌نمود. ناگفته پیداست که سفرهای استاد تنها به خاطر تحقیق و مطالعه یا بازدید از مراکز علمی و شرکت در کنگره‌ها و ایراد سخنرانیهای علمی و ادبی بوده است نه گردش و تفریح.

از این رو در اینجا به بحث در پیرامون مسافرتها و شرکت او در کنگره‌ها، مجالس سخنرانی و انجمنهای علمی و ادبی می‌پردازیم:

شرکت در مجلس یادبود اقبال

در اولین روز اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ (۲۱ آوریل ۱۹۵۰ میلادی) برای تجلیل از مقام علمی و ادبی مرحوم اقبال لاهوری شاعر و متفکر بزرگ مشرق زمین مجلس جشن با شکوهی به ریاست شادروان ملک الشعراء بهار در سفارت کبرای پاکستان منعقد شد.

در این مجلس جمعی از دانشمندان و ادبا و شعرای ایران و پاکستان به قرائت اشعار و ایراد سخنرانیهایی در پیرامون شخصیت علمی و زندگانی و آثار او پرداختند که از آن جمله می‌توان ملک الشعراء بهار، ادیب السلطنه سمیعی، علامه دهخدا، سیدحسن تقی‌زاده، سید ضیاءالدین طباطبائی، استاد سعید نفیسی، صادق

سرمد، دکتر معین و دکتر حسین خطیبی، علی اصغر حکمت، مجتبی مینوی و حبیب یغمایی را نام برد.

استاد معین سخنرانی خود را درباره شناسایی اقبال از ایران باستان تحت عنوان «اقبال و ایران باستان» ایراد کردند.^۱

شرکت در انجمن روابط فرهنگی ایران و هند

در حدود سال ۱۳۲۶، اولین سفیر کبیر دولت جمهوری هند در ایران - سید علی ظهیر - برای ادامه فعالیت‌های دوستانه بین دو کشور ایران و هند انجمنی مرکب از جمعی از دانشمندان و ادبای ایرانی به نام «انجمن روابط فرهنگی ایران و هند» تشکیل داد.

«از همان تاریخ، انجمن مزبور در زمینه بسط روابط دوستانه و آشنا ساختن ایرانیان با فرهنگ باستانی و جدید هند شروع به فعالیت کرد. بعلاوه در خود هند نیز انجمنی به همین نام تحت سرپرستی «انجمن روابط فرهنگی هند و کشورهای خارجه» افتتاح شد.»^۲

انجمن مزبور در دهلی نشریه‌ای به نام «ایندوایرانیکا» هر سه ماه یکبار به زبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌ساخت که مندرجات آن را آثار نویسندگان و دانشمندان ایرانی تشکیل می‌داد.

در انجمن روابط فرهنگی ایران و هند جمعی از دانشمندان ایرانی سخنرانی‌هایی ایراد کردند که از آن جمله می‌توان شادروانان دکتر معین، ابراهیم پورداود، سعید نفیسی و آقایان دکتر عیسی صدیق و سپهبد جهانبانی را نام برد.

دکتر معین در تاریخ یکشنبه ۱۰ دی ماه ۱۳۳۰ (ششم ژانویه ۱۹۵۲ میلادی) سخنرانی خود را تحت عنوان «امیر خسرو دهلوی» در تالار موزه ایران-باستان ایراد نمود که بوسیله نشریه شماره یک انجمن روابط فرهنگی ایران و هند و مجله مهر منتشر گردید.

۱. «رومی عصر» ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۳۱.

۲. «نشریه شماره یک انجمن روابط فرهنگی ایران و هند» اردیبهشت ماه ۱۳۳۱.

شرکت در مجلس یادبود اقبال

به مناسبت چهاردهمین سال درگذشت علامه فقید محمد اقبال لاهوری فیلسوف و متفکر بزرگ اسلام، مجلس جشنی در اولین روز اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۱ در سفارت کبرای پاکستان به ریاست شادروان علامه علی اکبر دهخدا برپا شد. در این مجلس عده‌ای از ادبا و دانشمندان ایران و پاکستان شرکت داشتند که از آن جمله می‌توان شادروانان سعید نفیسی، دکتر معین و آقایان مجتبی مینوی، حبیب یغمایی، دکتر تاراچند و خواجه خلیفه حکیم کشمیری را نام برد. آخرین سخنرانی را دکتر معین درباره تأثرات اقبال از شعرای ایران تحت عنوان «اقبال و مولوی» ایراد کرد.^۳

عضویت شورای عالی فرهنگ

این شوری به منظور توسعه علوم و رفع نقایص تحصیلات علمی و فنی به نام شورای عالی معارف برای اولین بار در سال ۱۳۰۱ ه. ش. در وزارت معارف تأسیس گردید و سپس به نام شورای عالی فرهنگ نامیده شد. شورای مزبور مرکب بوده است از: ۱. عضو رسمی با شرایط خاص و تا ۱. عضو افتخاری (که فقط حق شرکت در مذاکرات را داشته‌اند). وزیر فرهنگ اعضای رسمی و افتخاری شوری را برای مدت چهارسال انتخاب می‌کرده که بعد از انقضای دو سال از دوره اول، نصف اعضا به حکم قرعه خارج و جانشین آنان انتخاب می‌شدند و از آن بعد به جای نصف اعضای که مدت چهار سال عضویت آنان تمام شده بود مجدداً انتخاب بعمل می‌آمد. در سال ۱۳۴۳ بر اثر تفکیک وزارت فرهنگ سابق، این شورا نیز منحل شد و وظایف آن به شورای عالی آموزش و پرورش، شورای عالی فرهنگ و هنر و شورای عالی اوقاف سپرده شد.^۴ دکتر معین در سالهای ۳۳-۱۳۳۱ عضویت شورای عالی فرهنگ را بعهدہ داشت.^۵

۳. مجله «مهر» شماره ۳، سال هشتم خرداد ماه ۱۳۳۱ ص ۱۹۲.

۴. «فرهنگ فارسی» ج ۵، ص ۹۲۹.

۵. «خدمتگزاران عالم کتاب» ص ۲۹ و مجله «وحید» شماره ۱۲، سال دوم، آذرماه ۱۳۴۴، ص ۳۴.

شرکت در کنگره ابن سینا

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ برای تجلیل از مقام علمی فیلسوف بزرگ ایرانی شیخ الرئیس ابوعلی سینا جشنی به مناسبت هزاره وی - از طرف دانشگاه تهران - به مدت ده روز به ریاست آقای علی اصغر حکمت برپا شد. در این کنگره که از اول تا دهم اردیبهشت در تهران و همدان برگزار شد، علاوه بر فضلا و دانشمندان ایرانی حدود هفتاد تن از دانشمندان بیست و هفت کشور آسیایی و اروپایی و آمریکایی شرکت جستند. محل انعقاد کنگره در «تالار ابن سینا» بود و جلسه های کنگره صبح و عصر منعقد می شد و هر روز قریب به هیجده خطابه ایراد می شد.^۶ دکتر معین نیز از اعضای کنگره مزبور بود که خطابه تحقیقی خود را تحت عنوان «لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آن در ادبیات» در جلسه صبح روز دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۳۳، ایراد نمود که در مجلد دوم جشن نامه ابن سینا (ص ۳۴۲-۳۹۰) مضبوط است.

مسافرت به امریکا

در تابستان ۱۳۳۳ بنا به دعوت دانشگاه هاوارد به امریکا عزیمت نمود و از مؤسسات هنری، فنی و فرهنگی مشرق بازدید کرد. در این سفر به عضویت سمینار تابستانی بین المللی امریکا International Summer Seminar برگزیده شد و در مراجعت نیز در کتابخانه ها و موزه های لندن و پاریس مطالعاتی بعمل آورد.^۷

شرکت در کنگره خواجه نصیرالدین طوسی

در خرداد ماه ۱۳۳۵ که مصادف با هفتصدمین سال درگذشت خواجه - نصیرالدین طوسی بود دانشگاه تهران برای تجلیل از مقام علمی و خدمات بزرگ این شخصیت برجسته ایرانی کنگره ای تشکیل داد که نمایندگان بسیاری از ملل عالم در آن شرکت جستند.

۶. «جشن نامه ابن سینا» مجلد دوم.

۷. «خدمتگزاران عالم کتاب» ص ۲۹ و مجله «وحید» شماره ۱۲ ص ۳۴.

در کنگره مزبور— که از ۵ تا ۱۲ خرداد (۲۶ مه— ۲ ژوئن ۱۹۵۶ میلادی) تشکیل شد— ۲۳ تن از دانشمندان و فضلای ایران، ترکیه، افغانستان، پاکستان، عراق، لبنان و شوروی سخنرانیهای مسوطی ایراد کردند. ریاست کنگره باد کتر اقبال و سمت دبیری آن به عهده دکتر ذبیح الله صفا بود.

دکتر معین نیز در کنگره مزبور شرکت داشت و سخنرانی خود را تحت عنوان «خدمات نصیرالدین طوسی به زبان و ادب پارسی» در بعد از ظهر دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۳۵، ایراد نمود که در یادنامه خواجه نصیر طوسی (ص ۱۱۶-۱۳۲) مضمبوط است.^۸

شرکت در بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان

در تابستان ۱۳۳۶ جزو هیأت اعزازی دولت و دانشگاه تهران برای شرکت در بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان که از ۲۸ ماه اوت تا ۵ سپتامبر سال ۱۹۵۷ در شهر مونیخ برگزار شد، دکتر معین به اتفاق سیدحسین تقی زاده و دکتر احسان یارشاطر به سویس عزیمت نمود و از آنجا وارد آلمان شد.

این مجمع بین المللی که متشکل از ۱۲۰۰ عضو بود روز چهارشنبه ۶ شهریور ۱۳۲۶ در دارالفنون (اونیورسیتیه) مونیخ افتتاح یافت و به ۱۴ شعبه مختلف تقسیم شد که هیأت ایرانی عازم بیشتر در شعبه ایرانی و شعبه اسلامی آن شرکت جستند.

دکتر معین در کنگره مزبور خطابه ای تحقیقی در باب اصطلاح «هورقلیا» Hawar Quelya مصطلح در کتب شیخیه و حکمة اشراق سهروردی به زبان فرانسه ایراد نمود که خلاصه آن در مجموعه سخنرانیهای کنگره مزبور درج گردید. سخنرانی مزبور بعداً بوسیله مجله دانشکده ادبیات تهران به زبان فارسی منتشر گردید.^۹

در این سفر بر اثر لیاقت و شایستگی به عضویت کمیته «مجموعه کتیبه های ایرانی» Corpus Inscriptionum Iranicarum و کمیته تألیف «فرهنگ پهلوی» که هیأتی از دانشمندان طراز اول اروپا و امریکا و متخصصین زبانهای قدیم در

۸. «یادنامه خواجه نصیر طوسی».

۹. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱ و ۲، سال پنجم مهر و دی ماه ۱۳۳۶.

آن شرکت جسته بودند انتخاب گردید.
در همین کنگره دوره کامل فرهنگ برهان قاطع که به تصحیح و تحشیه وی منتشر شده است از طرف استاد هنینگ W. B. Henning انگلیسی و استاد بنونیست Benvenist فرانسوی و دکتر محمدباقر استاد دانشگاه پنجاب مورد تحسین و تقدیر قرار گرفت.^{۱۰}

شرکت در کنفرانس آزادی فرهنگ

کنفرانس آزادی فرهنگ برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم در پاریس تشکیل شد که جمعی از علما و دانشمندان برای توسعه و پیشرفت فرهنگ تلاش کردند.

در ایران برای اولین بار روز دوشنبه ۱۵ مهرماه ۱۳۳۶، اولین جلسه کمیته ایرانی کنفرانس آزادی فرهنگ تشکیل شد. در این جلسه که جمعی از فضلا و اساتید شرکت داشتند تصمیم گرفته شد تا چند روز بعد که کنفرانس آزادی فرهنگ افتتاح می‌شود، جمعی از دانشمندان در پیرامون یکی از موضوعات زیر بحث کنند.

الف: ارزش سنن ملی و علوم و صنایع جدید.

ب: روابط فرهنگی بین المللی ایران و کشورهای خاورمیانه.

ج: مسأله آزادی فرهنگ.

سرانجام این کنفرانس به مدت پنج روز از تاریخ ۲۵ تا ۳۰ مهر ۱۳۳۶ (۱۷-۲۲ اکتبر ۱۹۵۷) در تالار ابن سینا تشکیل شد.

در این مجمع که عده‌ای از نمایندگان جمعیت‌های آزادی فرهنگ ممالک خاورمیانه و عده‌ای از فضلا و دانشمندان شرکت داشتند چند تن از اساتید درباره هریک از موضوعات فوق سخنرانی کردند.^{۱۱}

دکتر معین نیز که عضویت کنگره مزبور را بعهدہ داشت روز یکشنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۳۶ درباره موضوع دوم تحت عنوان «تأثیر افکار ایرانی در طریقه گنوسی» سخنرانی مبسوطی ایراد کرد که بعداً بوسیله مجله یغما و مجله اخبار دانشگاه تهران

۱۰. مجله وحید» شماره ۱۲، ص ۳۴ و ۳۵.

۱۱. مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۵۱، سال دوم پنجشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۳۶.

مسافرت به اتحاد جماهیر شوروی

در آذرماه ۱۳۳۶ به دعوت دانشگاهها و آکادمیهای مسکو و باکویرای بازدید از مؤسسات علمی و ایراد چند سخنرانی درباره فرهنگ و ادب فارسی و رفع بعضی اشکالات متون ادبی و دستور فارسی به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد. ۱۳

شرکت در کنفرانس اسلامی لاهور

در دی‌ماه ۱۳۳۶ برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی اسلامی (موتمر اسلامی) Islamic Collo Quium که از هشتم تا هجدهم دی‌ماه ۱۳۳۶ در دانشگاه پنجاب واقع در شهر لاهور تشکیل شد دکتر معین به اتفاق شادروان سعیدنقیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر رضازاده شفق و آقایان حاج‌شیخ‌الاسلام و محمودشهابی به پاکستان مسافرت کرد.

رئیس هیأت نمایندگی دانشگاه تهران در کنفرانس مزبور با شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر بود.

در این کنفرانس که نمایندگان سی کشور مختلف شرکت کردند سخنرانیهایی به نه موضوع مختلف اسلامی تقسیم شد که در هر روز یک موضوع مطرح می‌گردید و سخنرانان خطابه‌های تحقیقی خود را به یکی از زبانهای عربی و انگلیسی و یا اردو ایراد می‌کردند.

درکنگره مزبور دکتر معین در موضوع نهم که تحت عنوان «شرکت عملی اسلام در صلح جهان» مطرح گردید شرکت جست و خطابه‌ای تحت عنوان «صلح در نظر جلال‌الدین مولوی» به زبان انگلیسی ایراد کرد که در مجموعه موتمر درج گردیده است. ۱۴

علاوه بر سخنرانی فوق، استاد هنگام بازدید از دانشگاهها و مراکز علمی

۱۲. مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۵۷، سال دوم پنجشنبه ۳ آبانماه ۱۳۳۶.

۱۳. مجله «وحید» شماره ۱۲، ص ۳۵.

۱۴. مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۶۷، ۵شنبه ۱ بهمنماه ۱۳۳۶.

سخنرانیهایی نیز ایراد کرد.^{۱۰}

مسافرت به فرانسه

در فروردین ماه ۱۳۳۷ به دعوت انجمن تتبعات علمی پاریس C.N.R.S برای مشاهده مؤسسات علمی فرانسه و ایراد یک سلسله سخنرانی در دانشگاه پاریس به فرانسه عزیمت نمود و تا آخر تابستان آن سال در آنجا ماندگار شد. دکتر معین در سفر شش ماهه خود سخنرانیهای جالب توجه و تحسین انگیزی درباره تصوف و فرقه‌های آن و شیخیه در مدرسه «تحقیقات عالی» ایراد نمود که مورد توجه دانشمندان واقع شد.

علاوه بر این، سخنرانی درباره مولوی در دانشکده ادبیات دانشگاه سربن و سخنرانی دیگر در موزه گیمه بنابه دعوت انجمن (فرانس - ایران) در مورد خاتمۀ مثنوی یا «داستان قلعه هوش ربا» ایراد نمود که خلاصه آن در مجله Ishtar سال اول شماره ۲ چاپ پاریس درج گردیده است. مدتی بعد سخنرانی فوق از رادیو پاریس پخش گردید.

در همین ایام بر اثر پژوهشها و سخنرانیهای قابل توجه که مورد پسند خاور-شناسان قرار گرفته بود به اتفاق آراء به عضویت انجمن ارنسترنان (Ernest Renan) (در ۲۶ آوریل ۱۹۵۸) و با اکثریت آراء به عضویت انجمن آسیایی پاریس Asiaticclue Socéité (در ۱۴ مه ۱۹۵۸) برگزیده شد.^{۱۶}

پس از مدتی مطالعه و تحقیق در کتابخانه‌ها و موزه‌های بلژیک و هلند به

۱۵. تذکر:

در دی ماه ۱۳۳۶ بنا به پیشنهاد شادروان سعید نفیسی دانشگاه اسلامی عیالگره در هندوستان مراسمی به مناسبت هزاره «مسعودی» برپا کرد که جمعی از دانشمندان شرق و غرب در کنگره مزبور شرکت جستند.

از ایران نیز شادروانان «بدیع الزمان فروزانفر» و «دکتر معین» دعوت داشتند که نتوانستند در جلسات کنگره حضور یابند.

دکتر معین به علت اینکه نتوانست در کنگره مزبور شرکت کند مقاله‌ای تحت عنوان «مسعودی و زرتشت» برای کنگره مزبور فرستاد.

رجوع شود به مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱ سال ششم مهرماه ۱۳۳۷ ص ۱ و ۲.

۱۶. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱، سال ششم.

ایران بازگشت.

مجله دانشکده ادبیات درباره این سفر چنین می نویسد:

«آقای دکتر محمدمعین استاد دانشکده ادبیات که برحسب دعوت دانشگاه سربین و مؤسسات علمی پاریس در اواسط فروردین ماه ۱۳۳۷ به کشور فرانسه مسافرت کرده اند، طبق برنامه ای که توسط هیأت استادان سربین و کلژدوفرانس و مدرسه السنه شرقیه پاریس مرکب از آقایان پروفیسور لوئی ماسینیون Prof. Louis Massignon (پروفیسور هانری ماسه Prof. Henri Massé) پروفیسور کربن (Prof. Henri Corbin) پروفیسور پردمناش، پروفیسور پوئش (Prof. Puech) و آقای لازار (M. Lazard) با مشاوره ایشان تنظیم شده بود، سخنرانیهایی به شرح زیر ایراد کرده اند که بی اندازه مورد توجه و استقبال دانشمندان قرار گرفت.

۱- دو سخنرانی تحت عنوان «تصوف در مذهب تشیع» به شرح زیر (در مدرسه تحصیلات عالی پاریس):

الف: در ۵ ماه مه ۱۹۵۸ راجع به «شاه نعمه الله ولی و پیروان او».

ب: در ۱۹ ماه مه ۱۹۵۸ راجع به «انشعابات دسته های مذهبی نعمه اللهی و ذهبی و خاکساریها».

۲- یک سخنرانی در روز ۲۱ ماه مه ۱۹۵۸ تحت عنوان «نهضت جدید در مذهب تشیع: فرقه شیخی» (در مدرسه تحصیلات عالی پاریس).

۳- یک سخنرانی تحت عنوان «حصار شگفت انگیز: خاتمه مثنوی جلال الدین بلخی رومی» (در دانشکده ادبیات پاریس).

۴- یک سخنرانی در روز ۱۲ ژوئن ۱۹۵۸ تحت عنوان «فرقه ای از زرتشتیان ایران در دوره صفاریان: آذرکیوان و پیروان او» (در مرکز جمعیت ایران و فرانسه). ریاست جلسات سخنرانیهایی که در مدرسه تحصیلات عالی پاریس ایراد شد، با آقای پروفیسور هانری کربن دانشمند و خاورشناس معروف فرانسوی بود. در این جلسات عده کثیری از دانشمندان و استادان و محققان و دانشجویان رشته تاریخ مذاهب و علوم فلسفی حضور داشتند.

در نخستین سخنرانی (۵ ماه مه) آقای هانری کربن شرحی راجع به ارزش تحقیقات و تتبعات آقای دکتر معین بیان کردند و خدماتی را که استادان دانشگاه تهران به عالم علم و ادب کرده اند ستودند.

در دومین سخنرانی (۱۹ ماه مه) جناب آقای نصرالله انتظام سفیر کبیر ایران در پاریس نیز حضور داشتند.

ریاست جلسه سخنرانی که در دانشکده ادبیات ایراد شد با آقایان پروفیسور بلاشر (Prof. R. Blachère) رئیس مؤسسه تتبعات اسلامی و پروفیسور لوئی ماسینیون رئیس مؤسسه تتبعات ایرانی بود، و آقای پروفیسور بلاشر پیش از سخنرانی مزبور شرحی مستوفی در باب تألیفات آقای دکتر معین بیان داشتند و اظهار امیدواری کردند که روابط دانشگاه تهران و دانشگاه پاریس بیش از پیش تقویت یابد. پس از خاتمه کنفرانس، آقای پروفیسور ماسینیون شرحی درباره موضوع سخنرانی و نکاتی که از نظر تصوف و تاریخ و فولکلور بحث و تجزیه شده بود، اظهار داشتند و مطالبی را که از طرف آقای دکتر معین بیان شده بود، مورد تقدیر و تحسین قرار دادند.^{۱۷}

سالنامه ۱۹۵۸-۵۹ رشته علوم دینی مدرسه عالی پاریس نیز درباره سخنرانیهای دکتر معین چنین می نویسد: «حضور آقای دکتر معین استاد دانشکده ادبیات و عضو فرهنگستان ایران که بوسیله C.N.R.S به فرانسه دعوت شده اند، و ایراد سه سخنرانی در زمینه کنفرانسهای دیگر از طرف ایشان برای ما موجب نهایت مسرت است».^{۱۸}

سه سخنرانی ایشان تحت عنوان «تصوف شیعی» یکی درباره «شاه نعمت الله ولی و طریقت او» و دیگر درباره انشعابات فرقه های نعمه اللهی و ذهبی و خاکساری و سخنرانی دیگر ایشان درباره «نهضت جدید در مذهب تشیع: فرقه شیخی» بود. این سه سخنرانی درباره موضوعهایی که تا کنون کمتر مورد بحث و تحقیق قرار گرفته ایراد شد و مورد توجه شایان مستمعین واقع گردید.^{۱۹}

مسافرت به پاکستان

در سال ۱۳۳۷ به عنوان استاد ممتحن خارجی دانشگاه پنجاب برگزیده شد و

۱۷. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۴ سال پنجم تیرماه ۱۳۳۷، ص ۸۷ و ۸۸ و مجله «اخبار دانشگاه تهران» شماره ۸۶ سال دوم، ۵شنبه تیرماه ۱۳۳۷، ص ۳ و ۴.
 ۱۸. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۱ سال هفتم مهرماه ۱۳۳۸ ص ۱۰۰.
 ۱۹. همان مأخذ.

در مهر ماه همان سال برای مطالعه و اظهار نظر در رساله های دکتری دانشگاه مزبور به پاکستان سفر کرد.^{۲۰}

عضویت فرهنگستان

فرهنگستان ایران برای نگاهبانی و اصلاح و تکمیل زبان فارسی در اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ به ریاست مرحوم فروغی (نخست وزیر وقت) تأسیس یافت.

«فرهنگستان ایران در آغاز با ۲۴ و سپس با ۴۱ عضو پیوسته که از طرف دولت تعیین شده بود بدو در هفت کمیسیون اصطلاحات پیشه‌وران، اصطلاحات محلی، خط، دستور زبان، راهنمایی، کتب قدیم، لغت، و پس از انحلال و تجدید سازمان (۱۳۱۷) در هشت کمیسیون: اصطلاحات اداری، اصطلاحات پزشکی، اصطلاحات دادگستری، اصطلاحات علمی، بررسی اسامی و جغرافیایی، تدوین دستور زبان فارسی، تهیه فرهنگ زبان، جمع‌آوری آهنگها و لهجه‌های محلی، کار خود را دنبال کرد.»^{۲۱} بر اثر عجله و افراط در وضع لغات بسیاری از فضلا و دانشمندان و گروهی از مردم نسبت به فرهنگستان بدبین شدند و زبان به انتقاد و ناسزاگویی گشودند تا اینکه در بهمن ماه ۱۳۳۲ فرهنگستان تعطیل شد.

چند سال بعد از تعطیلی فرهنگستان دوبار هیأت وزیران برای گشودن آن تصمیماتی گرفتند و عده‌ای را نیز به عضویت پذیرفتند ولی تا سال ۱۳۵۱ که فرهنگستان ادب و هنر تشکیل شد، افتتاح نشد.

بنابر پیشنهاد وزارت فرهنگ در جلسه شب ۱/۳/۱۳۳۷ هیأت دولت حدود بیست تن از فضلا و دانشمندان را به عضویت فرهنگستان انتخاب نمود که از آن جمله می‌توان دکتر معین را نام برد.^{۲۲}

عضویت دکتر معین در سال ۱۳۴۰ از طرف همان هیأت تمدید گردید.^{۲۳}

۲۰. مجله «وحید» شماره ۱۲، سال دوم ص ۳۵.

۲۱. مجله وحید شماره ۹، سال پنجم شهریورماه ۱۳۴۷، ص ۸۳۵.

۲۲. «لغت‌نامه دهخدا» شماره ۴، ص ۱۰۳.

۲۳. مجله «تلاش» شماره ۲۹، تیرمرداد ۱۳۵۰، ص ۲۲.

شرکت در بیست و پنجمین کنگره خاورشناسان

در سال ۱۳۳۸ جزو هیأت اعزامی دانشگاه تهران برای شرکت در بیست و پنجمین کنگره بین‌المللی مستشرقین که از تاریخ ۱۸ تا ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۸ (۹ تا ۱۶ اوت ۱۹۶۰) در مسکو تشکیل شده بود عازم شوروی شد. در این کنگره دو هزار تن از نمایندگان شصت کشور شرکت کرده بودند.

مرحوم استاد سعید نفیسی که از اعضای کنگره مزبور بوده است می‌نویسد: «در سال ۱۸۷۳ میلادی نخستین کنگره خاورشناسان در پاریس تشکیل شد. در آن کنگره تصمیم گرفتند که هر چهار سال یک‌بار جلسه‌ای در یکی از شهرهای اروپا فراهم کنند. در این مدت مگر در دوره دو جنگ جهانی هر چهار سال یک‌بار کنگره خاورشناسان در یکی از شهرهای اروپا تشکیل شده است و تنها یک‌بار در استانبول تشکیل جلسات داده‌اند. در پایان هر کنگره بنا بر دعوتی که برای کنگره آینده می‌شود رأی می‌گیرند که جلسات آینده در کجا تشکیل خواهد شد.

بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان در ۱۹۵۷ در شهر مونیخ در آلمان تشکیل شد. در پایان آن کنگره اعضا دعوت فرهنگستان علوم شوروی را برای تشکیل بیست و پنجمین کنگره در مسکو پذیرفتند و بدین گونه کنگره بیست و پنجم از ۱۸ تا ۲۵ مردادماه اسفند (۱۳۳۸) در مسکو دایر بود و هر روز صبح و بعد از ظهر جلسات تشکیل می‌شد. بجز روزهای شنبه ۲۲ و یکشنبه ۲۳ که برخی از اعضای کنگره برای دیدن شهر لنینگراد و شرکت در مراسمی به آنجا رفتند.

هیأتی که به انتصاب وزارت فرهنگ برای شرکت در کنگره از راه اروپا عازم مسکو شد، عبارت بود از آقایان ابراهیم پورداود، دکتر محمد معین، دکتر احسان یارشاطر، دکتر ماهیار نوایی، مجتبی مینوی، ایرج افشار، عباس‌مزدا، دکتر روحانی. از دانشمندان ایرانی ساکن اروپا و آلمان بزرگ علوی، قدوه، طباطبائی، علی‌رضا حکمت، دکتر محمد مکرری، یحیی ریحان ارمجانی نیز در کنگره حضور داشتند.

در کنگره بیست و چهارم در مونیخ اعضا تنها به چهارده شعبه تقسیم شده بودند و ایران جزو شعبه‌ای بود شامل ایران و قفقاز و کشورهای مجاور اما در کنگره مسکو بیست شعبه تشکیل داده‌اند و از این بیست شعبه دو شعبه اختصاص به ایران داشت. شعبه هشتم تاریخ ایران، مسائل تاریخی، باستان‌شناسی، جغرافیا

و تاریخ هنر و شعبه نهم زبان‌شناسی ایران شامل ادبیات و زبانها و لهجه‌ها بود.^{۲۴} «در کنگره مزبور زبان فارسی نیز مانند انگلیسی و فرانسه و روسی برای

اولین بار زبان رسمی کنفرانس خوانده شد.»^{۲۵}

دکتر معین سخنرانی خود را درباره «هورخش» (در حکمت اشراق) به زبان فارسی و انگلیسی ایراد کرد.

یکی از نویسندگان غربی درباره سخنرانی دکتر معین می‌نویسد: «گزارش م. معین (ایران) تحت عنوان «هوراخش» همدریف با تحقیق درخشان درباره ریشه کلمه و روابط آن با کلمات دیگر، حاکی از تاریخ کلمه «هوراخش» و مدارک جدید درباره متون مذهبی زرتشتی بود.»^{۲۶}

آقای ا. د. چودهری درباره شرکت دکتر معین در کنگره مزبور می‌نویسد: «... و در شعبه ادبیات و فقه‌اللغه در موضوع «هورخش» (در حکمت اشراق) سخنرانی ایراد نمود و ضمناً در جلسه ریاست شعبه تاریخ ایران را بعهدہ داشت.»^{۲۷}

مسافرت به فرانسه

در سال ۱۳۳۹ بنا به دعوت دولت فرانسه از دانشگاه استراسبورگ و مؤسسات وابسته آن (کتابخانه ملی و دانشگاهی، شعبه تتبعات فونتیک السنه رومن) بازدید بعمل آورد، و کرسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشکده ادبیات استراسبورگ دائر نمود که اکنون به صورت «انستیتوی زبان و تمدن ایرانی» درآمده است.^{۲۸} بر اثر کوششها و موفقیت‌های بسیاری که تا آن زمان بدست آورده بود از طرف دولت فرانسه در همان سال (۱۳۳۹) به‌اخذ نشان «هنر و ادبیات» نائل آمد.

سفر مجدد به فرانسه

در دومین روز اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ بنا به دعوت مقامات علمی و فرهنگی

۲۴. مجله «پیام نوین» شماره ۲، سال سوم آبان ماه ۱۳۳۹.

۲۵. مجله «پیام نوین» شماره ۱۱ و ۱۲، سال دوم شهریور و مهر ۱۳۳۸، ص ۱۳۰.

۲۶. مجله «پیام نوین» شماره ۲، سال چهارم آبان ماه ۱۳۴۰، ص ۱۷.

۲۷. مجله «هلال» شماره ۱، سال چهاردهم بهمن ماه ۱۳۴۵.

۲۸. مجله «وحید» شماره ۱۲، سال دوم، ص ۳۵.

کشور فرانسه برای ایراد یک سلسله سخنرانی و فعالیتهای علمی و ادبی به مدت سه ماه عازم آن کشور گردید.

در فرودگاه مهرآباد گروهی از دانشجویان دانشکده ادبیات و کارکنان لغت‌نامه از استاد بدرقه بعمل آورده، در میان احساسات پرشور خود به وی سفر بخیر گفتند.^{۲۹}

شرکت در مجلس یادبود لوئی ماسینیون

«در ۱۲، آبان ۱۳۴۰ (سوم نوامبر ۱۹۶۲) یکی از بزرگترین شرق‌شناسان فرانسوی، پروفیسور لوئی ماسینیون Louis Massiyon استاد دانشگاه پاریس و کلژ دو فرانس درگذشت. مرگ این دانشمند بزرگ که به روح و معنای فکر و اندیشه شرقی و اسلامی بخوبی پی برده بود و عارفی واصل بشمار می‌رفت برای عالم شرق خصوصاً ایران ضایعه‌ای بس اسفانگیز است.

دانشکده ادبیات تهران به مناسبت درگذشت آن مرحوم به دعوت جناب آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشکده در تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳، آذر ۱۳۴۱ (چهارم دسامبر ۱۹۶۲) مجلس یادبودی فراهم نمود که در آن مجلس جمع کثیری از آقایان استادان دانشگاه و فرهنگیان و معاریف و علاقه‌مندان به فرهنگ فرانسه و دانشجویان و فرانسویان مقیم تهران حضور یافتند. در این مجلس، نخست آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشکده ادبیات و سپس آقایان هانری کربن مستشرق معروف و سعید نفیسی و دکتر محمد معین استادان دانشکده ادبیات و جناب آقای سیوان سفیر کبیر فرانسه بیاناتی ایراد کردند.^{۳۰} مجله دانشکده ادبیات درباره سخنرانی دکتر معین چنین می‌نویسد:

«آقای دکتر محمد معین استاد دانشکده ادبیات و مدیر مؤسسه لغت‌نامه دهخدا شرحی مبسوط در باب تحولات فکری و آثار ماسینیون بیان کردند و مهمترین آثار او را به ترتیب تاریخ باز شمردند و در ضمن به مناسبت به تحولات روحی او نیز اشاره کردند و موضوعهای مختلفی که جلب توجه آن استاد بزرگ را کرده است یادآور

۲۹. مجله «پیام نوین» شماره ۸، سال سوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، ص ۷۸.

۳۰. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۳، سال دهم فروردین ماه ۱۳۴۲.

شدند و گفتند که دیدار بغداد و محل مصلوب شدن حلاج وی را سخت تحت تأثیر قرار داد و او را مجذوب این شهید راه عشق و عرفان ساخت و چنان شد که قسمت اعظم عمر خود را صرف تحقیق و تتبع درباره حلاج و نشر آثار او کرد، چنانکه اولین کتاب را درباره حلاج در ۱۹۱۲ منتشر ساخت و آخرین اثر را در ۱۹۵۰، و چنانکه ملاحظه می‌شود سی و هشت سال تمام در این باره صرف عمر کرده است. آنگاه توضیح داده‌اند که حرکت فکری او سه نقطه توقف داشته است: حلاج، تصوف، خاندان علی (ع)»^{۳۱}

سخنرانی استاد به‌وسیله مجله دانشکده ادبیات (سال دهم شماره ۲) منتشر شد.

عضویت انجمن «تحقیق در ادبیات و زبانهای خارجی»

در سال ۱۳۶۱ برای ایجاد همکاری بین دانشمندان و محققانی که در رشته‌های مختلف ادبیات و زبانهای ایرانی کار می‌کنند و همچنین برای توسعه دامنه مطالعات در رشته‌های مختلف ادبی مؤسسه‌ای به نام «تحقیق در ادبیات و زبانهای خارجی» در دانشکده ادبیات تأسیس گردید.

برای توسعه فعالیت‌های مزبور کمیسیون با عضویت جمعی از استادان، دانشیاران و معلمان دانشگاه تهران وعده‌ای از فضلا تشکیل گردید.

کمیسیونهای موجود عبارت بودند از:

- ۱- کمیسیون تحقیق در ادبیات و زبانهای ایرانی؛
- ۲- کمیسیون دستور زبان فارسی؛
- ۳- کمیسیون لهجه‌های ایرانی؛
- ۴- کمیسیون اصطلاحات علمی؛
- ۵- کمیسیون کتاب‌شناسی.

دکتر معین عضویت دو کمیسیون اول و دوم را بعهدہ داشت.^{۳۲}

۳۱. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۲، سال دهم دیماه ۱۳۴۱

۳۲. مجله «دانشکده ادبیات» شماره ۲، سال دهم ص ۲۴۰

عضویت انجمن اصطلاحات علمی

«در سال ۱۳۴۱ پنجمین انجمن واژه‌سازی به نام «انجمن اصطلاحات علمی» به سرپرستی دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس وقت دانشکده ادبیات تهران و همکاری چند تن از استادان دانشگاه تهران چون: دکتر امیرحسین آریانپور، ابراهیم پورداود، دکتر جعفر سجادی، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر حسین نصر، سعید نفیسی و دکتر محمد معین تشکیل گردید و در یک سال نزدیک به ۲۲ واژه برگزید که بیشتر آن در ترجمه و تألیف کتب فلسفی مورد استقبال قرار گرفته است.»^{۳۳}

مسافرت به آمریکا و فرانسه

«در نیمه دوم سال تحصیلی ۳-۴۳-۱۳۴۲ از طرف دانشگاه پرینستون (امریکا) از وی دعوت شد که برای تدریس ادبیات فارسی و ایراد یک سلسله سخنرانیهای علمی و ادبی در باب شعر و تصوف ایران به آن کشور عزیمت نماید، این سفر پنج ماه بطول انجامید و برنامه کار او در نهایت دقت و نظم و تازگی اجرا شد و موفقیت‌های شایانی حاصل کرد. گویی در سرنوشت سفرهای علمی دکتر معین کلمه فرانسه با حروف درشت‌تری نقش شده بوده است و اهمیت بیشتری داشته چون در هر موقعیت مناسبی وی سری به آن کشور زده است و در کوتاهترین فرصت مطالعات تازه‌ای بعمل آورده. در مراجعت از آمریکا در فرانسه طی اقامتی مختصر از چند مؤسسه فرهنگی و مطبوعاتی دیگر بازدید کرد.»^{۳۴}

شرکت در کنگره جهانی ایرانشناسان

نخستین کنگره جهانی ایرانشناسان به ریاست سیدحسن تقی‌زاده از تاریخ نهم تا پانزدهم شهریور ماه ۱۳۴۵ در تالار فردوسی دانشکده ادبیات تشکیل گردید. در این کنگره که به منظور تحقیق و بررسی رشته‌های مختلف ایرانشناسی برپا گردید بیش از ۲۰۰ تن از دانشمندان و خاورشناسان خارجی و ایرانی شرکت داشتند. کنگره در دو نوع جلسه تشکیل می‌شد، یکی عمومی و دیگری شامل پنج شعبه به‌قرار زیر: ۱- ادبیات و هنر ۲- باستانشناسی ۳- زبانشناسی ۴-

۳۳. مجله «وحید» شماره ۹، سال پنجم شهریور ماه ۱۳۴۷

۳۴. مجله تلاش شماره ۴، فروردین ماه ۱۳۴۶

فلسفه و علوم و ادیان - منابع تاریخی

در هریک از شعبه‌های فوق جمعی از اعضای ایرانی و خارجی کنگره که با توجه به رشته‌های تخصصی خود در آنها نام‌نویسی کرده بودند سخنرانی کردند. دکتر معین علاوه بر اینکه از اعضای کنگره بود ریاست شعبه ادبیات و هنر را نیز بعهده داشت و سخنرانی خود را تحت عنوان «فرهنگ نویسی فارسی» در یکی از جلسات عمومی ایراد کرد.^{۳۰}

مسافرت به ترکیه

پس از برگزاری کنگره جهانی ایران‌شناسان بر اثر موفقیت‌هایی که بدست آورده بود «از طرف دولت مأموریت یافت که به ترکیه رفته، کنفرانس‌هایی در آنجا به منظور شناساندن ایران به دانشمندانی که در آن زمان در ترکیه اجتماع کرده بودند بدهد.»^{۳۶}

برای انجام این مقصود در تاریخ نهم آبان‌ماه ۱۳۴۰ به اتفاق استاد مینوی و دکتر نصر به مدت یک هفته عازم ترکیه شد.

دکتر نصر در این باره چنین می‌نویسد: «در آبان ماه ۱۳۴۰ به مناسبت کنفرانس میراث مشترک فرهنگی که از طرف سازمان عمران منطقه‌ای در آنقره منعقد شده بود در معیت استاد مجتبی مینوی و مرحوم دکتر معین هفته‌ای در ترکیه گذراندیم و پس از برگزاری کنفرانس در آنقره یک روز به زیارت حضرت مولانا جلال‌الدین رومی به قونیه سفر کرده و سه روز نیز برای دیدن آثار اسلامی اسلامبول و ملاقات با دانشمندان آن دیار به آن شهر زیبا عزیمت کردیم.»^{۳۷}

نشانه‌ها و افتخارات دکتر معین

۱- نشان درجه سوم علمی در سال ۱۳۱۶

۲- نشان درجه دوم علمی در سال ۱۳۲۱

۳۵. مجله تلاش

۳۶. مجله «دانشمند» شماره ۲، سال ششم آذرماه ۱۳۴۷ ص ۸

۳۷. مجله «راهنمای کتاب» شماره ۷ و ۸، آبانماه ۱۳۵۰ ص ۷ و ۶

۳- نشان درجه ۲ سپاس در سال ۱۳۲۷

۴- نشان لژیون دونور

۵- در سال ۱۳۳۳ بواسطه تصحیح کتاب جامع الحکمتین به اتفاق پروفیسور

هانری کسربن از طرف Académie des Inscriptions et Belles Lettres جایزه Tamhour را دریافت نمود.

۶- در سال ۱۳۳۹ از طرف دولت فرانسه به اخذ نشان «هنر و ادبیات» نائل

آمد.

۷- در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) به دریافت نشان Ordre des Palmes

Académiques از طرف ریاست جمهور فرانسه «ژنرال دوگل» مفتخر گردید. ۳۸

بیماری

مهمترین حادثه‌ای که در زندگی دکتر معین اتفاق افتاد بیماری وی بود که بیش از چهار سال ونیم او را در برزخی میان مرگ و زندگی نگاهداشت و سرانجام روانه دیار نیستی‌اش ساخت.

همانطوری که قبلاً گفته شد «پس از برگزاری کنگره ایران شناسان در تهران، وی از طرف دولت مأموریت یافت که به ترکیه رفته و کنفرانسهایی در آنجا به منظور شناسانیدن ایران به دانشمندانی که در آن زمان در ترکیه اجتماع کرده بودند بدهد.

متأسفانه دو نفر از همکاران وی که به ترکیه رفته بودند هر یک بعلتی از مسؤولیت شانه خالی کردند و کار کنفرانس ده روزه که باید به زبان انگلیسی و برای دانشمندان ایراد شود با دکتر معین بود. وی شب و روز به این کار ادامه داد بطوری که حتی شبانه روز فرصت یک استراحت چند ساعته نداشت.»^۱

سرانجام پس از موفقیت در کنفرانس روز هشتم آذر ۱۳۴۷ به تهران بازگشت. بر اثر فعالیت‌های بسیار خود و کارشکنی‌های دیگران، سخت خسته و کوفته بنظر می‌رسید تا جایی که قاعدتاً می‌بایست چند روزی استراحت کند تا آثار خستگی برطرف گردد. اما از آنجایی که عاشق کار خویش بود بدون هیچ‌گونه استراحتی فردای آن روز با تنی خسته و چهره‌ای افسرده در حالی که احساس سردرد مختصری می‌کرد روانه دانشگاه شد تا انجام وظیفه کند.

هنوز بانگ الله اکبر در مناره‌های مسجد دانشگاه طنین نینداخته بود که آن حادثه شوم اتفاق افتاد.

جریان از این قرار است: در اتاق استادان گروه ادبیات فارسی در حالی که می‌خواست موافقت خود را با تقاضای یکی از دانشجویان دوره دکتری اعلام دارد^۲ بزمین افتاد و بیهوش شد.^۳

بلافاصله وی را به بیمارستان آریا منتقل نموده، در آنجا بستری کردند، ولی باوجود کسالتی که داشت تا چند روز قادر به صحبت و مذاکره بود.

سرانجام به منظور بررسی ضایعه‌ای که در مغز وی بوجود آمده بود پزشکان معالج وی برآن شدند تا از مغز وی عکسبرداری کنند و برای اینکه عکس درست برداشته شود ناگزیر می‌بایست مغز با انژکسیونی رنگین شود و به همین جهت تزریقی در ناحیه گردن صورت گرفت که متأسفانه بر اثر بی‌دقتی در آزمایش از همان روز دکترمعین بحالت اغماء فرو رفت.

باوجود سعی و کوششی که پزشکان ایرانی برای بهبود وی مبذول داشتند نتیجه‌ای حاصل نشد تا اینکه در همان اوان متوسل به پزشکان خارجی شدند و بناچار از شوروی دو پرفسور و جراح مغز و از انگلستان پنج تن بر بالین وی حاضر شدند، آنها پس از چند روز مطالعه و آزمایشهای مختلفی که روی مغز استاد بعمل آوردند اظهار داشتند که متأسفانه ضایعه مغزی شدید است و شاید اگر زودتر معالجه صورت می‌گرفت بهبودی میسر بود. سرانجام پزشکان انگلیسی و روسی نومید به وطن خود بازگشتند.

اعزام استاد به کانادا

در ۱۴ مردادماه ۱۳۴۶ دکترمعین را با همان حال بیهوشی همراه همسرش به یکی از مجهزترین بیمارستانهای کانادا موسوم به «بیمارستان نوتردام» واقع در شهر «مونترال» اعزام داشتند.

«در این بیمارستان پزشکان معروفی مانند «پروفسور هاروی» جراح اعصاب و مغز کار می‌کند، وی همان کسی است که روسها برای جراحی مغز «پروفسور

۲. گویا مشغول مطالعه رساله دکتری خانم فریده اخوان صادقی بود.

۳. در این هنگام دکتر شیخ به‌بالین وی آمد و به‌معاینه پرداخت.

لاندا» که در تصادف اتومبیل جمجمه‌اش خرد شده بود به مسکو بردند و با موفقیت وی را عمل کرد.

در مدت سه ماهی که دکتر معین در بیمارستان «نوتردام» مونترال بستری بود سه بار روی مغز او عمل جراحی صورت گرفت، گرچه بیحسی و بیهوشی ادامه داشت ولی کمی حال بیمار بهتر شده بود.

پزشکان در کانادا به اطرافیان دکتر معین گفته بودند هرگاه در همان شش ماه اول بیماری وی را برای معالجه به آنجا برده بودند احتمال سلامتی دکتر معین خیلی بیشتر بود، متأسفانه به خاطر گذشت مدت مدیدی ضایعه مغزی بیمار شدید شده بود.

علت اصلی را پزشکان خونریزی مغزی در اثر پارگی رگها، سردردهای شدید و خونریزیهای مکرر می‌دانند. نکته جالب آنکه دکتر معین یکبار در ۳/۷/۵ دچار میگرن و فشار خون و خستگی اعصاب و قوای فکری شده بود. علت امر آن بود که وی با کار مداوم و پی‌گیر خود را خسته می‌کرد و از کار بازنمی‌نشست.^۴ «پزشکان کانادا معتقد بودند اگر در ایران از لحاظ داخلی بتوانند از دکتر نگهداری بکنند خرابیها، آرام آرام ترمیم خواهد شد چون معتقد بودند که ۹۹ درصد به مغز آسیب رسیده است.»^۵

سرانجام با ناامیدی استاد را در پانزدهم آبان ۱۳۴۶، از کانادا به ایران بازگرداندند و در بیمارستان فیروزگر زیر نظر دکتر تیرگری به معالجه‌اش پرداختند.

مجله سپید و سیاه در تیرماه ۱۳۴۷ گزارشی از وضع دکتر معین تهیه کرده است که از نظر می‌گذرانیم: «آقای دکتر تقی تیرگری پزشک معالج استاد معین راجع به وضع فعلی دکتر معین می‌گفت: — جریان کسالت آقای دکتر معین به علت پارگی یک ضایعه مادرزادی عروقی مغزی که به اصطلاح طبی «آنوریس» نامیده می‌شود بوده که در اثر همین پارگی خونریزیهای مکرر و متعددی ایجاد شده و خونریزی آخری بطوری شدید بوده که باعث وارد شدن صدمات به مراکز حیاتی مغزی گشته است البته بعداً غیر از خونریزی عوارض دیگری پدید آمد که مشکلات دیگری را از لحاظ جراحی عصبی بوجود آورد و به همین جهت ایشان به کانادا

۴. مجله دانشمند شماره ۲، آذرماه ۱۳۴۷، ص ۱۳۱.

۵. مجله سپید و سیاه شماره ۴۸، تیرماه ۱۳۴۷، ص ۸.

اعزام شدند و در کانادا تحت نظر جراحان اعصاب اعمال مختلفی روی مغزشان انجام شد که تا حدودی مفید واقع گردید و بنابه گفته خانم آقای دکتر معین بعد از عمل کانادا حال ایشان نسبت به سابق بهتر شد. بعد از بازگشت از کانادا در مدت هفت ماهی که تحت نظر اینجانب می‌باشند باید با کمال تأسف عرض کنم که هنوز هیچ‌گونه آثار بهبودی در وضع عصبی ایشان مشاهده نمی‌شود.

آقای دکتر معین برخلاف آنچه که معروف است در حال اغما نیستند ولی متأسفانه تا به حال هیچ‌گونه عکس‌العملی که ناشی از برگشت فعالیت ادراک و هوش باشد در ایشان دیده نشده و قادر به شناسایی افراد و حتی بستگان نزدیک خود و دنیای خارج نیستند. البته در طی این هفت ماه عوارض مختصری در سایر دستگاه‌های بدنی بوجود آمد که بموقع خود تحت درمان قرار گرفت و رفع شد. از لحاظ درمانی هم اکنون معالجه خاصی بر روی ایشان انجام نمی‌گیرد و استاد در وضعی بسر می‌برند که طبیعت بدن یا نیروهای دفاعی بدن مشغول ترمیم ضایعات گذشته می‌باشد. با وجودی که مدت زیادی از تاریخ کسالتشان گذشته و تا حدودی ما هم دربارهٔ بهبودی استاد قطع امید کرده‌ایم ولی هنوز هم روزنه‌های امید کاملاً بسته نشده است.

متأسفانه ایشان هنوز هم قادر به خوردن غذا نیستند یعنی نمی‌توانند خودشان تغذیه کنند و کمک مربی و پرستار لازم است و صحبت نمی‌کنند و کسی را هم نمی‌شناسند و چیزی را درک نمی‌کنند و غذای مخصوص برای ایشان تهیه می‌شود که شکل مایع دارد.

آقای دکتر تیرگری در جواب این سؤال که با توجه به ظاهر نشدن هیچ‌گونه آثار بهبودی در وضع عصبی آقای دکتر معین حالت کنونی بیماری ایشان تا چه موقعی ممکن است ادامه پیدا کند اظهار داشتند:

— البته اگر پرستاری دقیق و مبرمی از ایشان بعمل آید و از نظر سایر دستگاه‌های داخلی صدمه‌ای نبیند، این وضع می‌تواند چند سالی ادامه داشته باشد چون اگر استاد حتی قادر شوند آدمها را بشناسند و بتوانند روی صندلی بنشینند پیروزی و بهبودی بزرگی خواهد بود به هر حال امید ما این است که روز بهبودی استاد را با چشم ببینیم و ایشان بتوانند مثل گذشته در میان دوستان علم و

فرهنگ زندگی کنند...»^۶

گزارشی نیز مجله دانشمند در آذرماه ۱۳۴۷ تهیه کرده است که از این قرار است: «بیمار چشمها را باز می کند ولی هیچ گونه عکس العملی به صدا و یا تحریکات دیگر نداشته و کاملاً نسبت به اطرافیان بی اعتناست و قادر به صحبت و یا خوردن نیست و از راه (گاواژ) تغذیه انجام می گیرد. بعلاوه تراکتومی همچنان باقی بوده مرتباً ترشحاتی دارد.

وی گاهگاهی اندامها را مختصرحرکاتی می دهد، فعلاً در روی جلد زخمی مشاهده نمی شود، اینک بیش از یکسال از اولین خونریزی مغزی می گذرد، بازگشت بیمار به وضع طبیعی خیلی ضعیف است. بروز عوارض مختلف از قبیل عفونتهای دستگاه ریوی و تنفسی — دستگاه ادراری سپستی سمی — آمبولی ریه و بالاخره اسکاژهای پوستی وضع رادشوارتر می سازد.

عفونت ادراری مشهود است. بیمار در مرحله ای از حالت عصبی قرار دارد که به آن حال (وژتابل) می گویند.

در گزارش پزشکی گفته شده است که نزدیکان دکتر معین از قول پزشک معالج در کانادا گفته اند که بیمار تا چند ماه دیگر بهبود حاصل خواهد کرد و حتی شروع به کار می کند، اما به نظر پزشکان معالج این امر در شرایط فعلی غیرممکن است.»^۷

روزنامه کیهان هنگامی که سیزده هزار ساعت از بیهوشی استاد می گذشت گزارشی تهیه نمود که نمایشگر وضع غم انگیز وی می باشد:

«او آرامترین و رامترین بیمار بیمارستان فیروزگر است. می خوابد، از خواب بیدار می شود، چشمهایش را باز می کند و می بندد. احساس گرسنگی می کند، دستها و پاهایش را بحرکت در می آورد و گاهی به یک نقطه خیره می شود و در تمام این احوال بیهوش است. فقط حرف نمی زند، انگار که مجسمه ای است، اما مجسمه ای که شیارهای عمیق چهره اش رنج زنده و ژرف او را آوازی می دهد. هرروز صبح صورتش را می تراشند. و یک روز نیست که این برنامه به تعویق بیفتد. لباسهایش زودبه زود عوض می شود. از راه بینی بوسیله لوله مایعات را وارد معده

۶. مجله سپید و سیاه شماره ۴۸، تیرماه ۱۳۴۷، ص ۸.

۷. مجله دانشمند شماره ۲، آذرماه ۱۳۴۷، ص ۱۳۱.

بیمار می‌کنند. غذا معمولاً شیر یا سوپ جوجه است. حفره‌ای در گلو ایجاد شده که از این حفره بوسیله ساکشن خلط سینه گرفته می‌شود.

در بیشتر این ساعات طولانی و یکنواخت همسر او بر بالینش نشسته است و با نگاهی سوخته از انتظار در او می‌نگرد.

بیشتر شاگردانش به دیدارش می‌آیند، شاگردانی که بسیاری از آنها از سرشناسان عرصه‌های هنری و ادبی و اجتماعی و سیاسی هستند. و بیشتر از همه دو تن از دوستانش استاد پورداد و دکتر نجم‌آبادی...»^۸

به آخرین گزارش که در آخرین روزهای حیات او تهیه شده است توجه کنید: «در اتاق ۳۱۴ بیمارستان فیروزگر مردی خفته که چهار سال و پنج ماه است خاموشی گزیده و تنهایی اختیار کرده است.

نزدیکان و دوستان او نگران حال اویند و منتظر معجزه‌ای که رخ دهد و او از دنیایی که اختیار کرده بیرون بیاید.

او دکتر معین استاد دانشگاه تهران و رئیس سازمان لغت‌نامه دهخدا و مؤلف کتب فراوان تحقیقی است.

حالش همانطور است که سابق بود، تغییری نمی‌کند و روز بروز ضعیف‌تر و لاغرتر می‌شود، خلاصه بهتر بگویم از معین استخوانی باقی مانده گویی براستخوان پوستی کشیده‌اند.

غذای او شیر، سوپ، چای و آمپولهای غذایی است و اینها تماماً بوسیله لوله‌ای از راه گلو به معده وارد می‌شود. چون دادن غذا از راه دهان ممکن نیست ولی معین در هنگام سرازیر شدن غذا به معده عمل بلع را انجام می‌دهد.

همیشه خاموش است با چشمهای درشتش نگاه می‌کند به همه کس ولی نمی‌شناسد. چشمهایی که روزی خطوط مبهم کتابها را می‌جست فقط نگاهست. نگاه سرد و بیروح، هیچ کس را نمی‌شناسد. نه همسر و نه فرزندان. همسرش می‌گفت: فقط پسر بزرگمان را می‌شناسد. وقتی او را می‌بیند اشک از چشمانش سرازیر می‌شود ولی حال حرف زدن ندارد چون نمی‌تواند چیزی بگوید.

او فقط در برابر چیزی که باب میلش نیست اخم می‌کند. اما آنچه را که

می‌خواهد می‌تواند ندا دهد. حیف.

همسر مهربانش روزی چندبار به بیمارستان سرکشی می‌کند و غذاها و لوازم مورد احتیاج را به او می‌رساند. همیشه امیدوار است. ساعتها در کنار شوهرش می‌نشیند و به او می‌نگرد به جسمی سرد و بیروح که زنش را نمی‌شناسد و فقط نگاهست. ولی همسرش امیدوار است که معجزه‌ای رخ دهد، خود گوید:

«من ایمان دارم... من شبهای درازی را برای او دعا کرده‌ام. خدا به من رحم خواهد کرد. من ایمان دارم که دکتر خوب خواهد شد و به‌خانه‌اش باز خواهد گشت. اتاق کارش، آنهمه یادداشت‌هایش، آن‌همه فیشها، کتابها، کتابهایش منتظر هستند. او خوب خواهد شد و باز به همین اتاق برخواهد گشت و پشت میزش خواهد نشست و ما نیز دورش خواهیم کرد و او کار خواهد کرد. او هنوز کارهای زیادی در پیش دارد که ناتمام مانده است، او کار دارد، او را خداوند شفا خواهد داد. ایمان دارم.»

و حالا این ایمان اوست که هر روز چند بار او را به بیمارستان می‌کشاند. راستی زنی مانند او خیلی باید شهامت داشته باشد و قدرت...»^۹

در مدتی که معین در بستر بیماری افتاده بود کمتر کسی بود که از کنار اتاق او بگذرد و نگاهی به چهرهٔ پژمرده و افسردهٔ او — که حکایت از بی‌خوابیها و شب‌زنده‌داریهایش می‌کرد — بیندازد. اما براستی جز عدهٔ معدودی از ارادتمندانش چه کسی می‌دانست که چه گوهر گرانبها و چه وجود پرفیضی در برزخی میان حیات و ممات قرار گرفته است.

آری خستگی اعصاب، فشارکار، عدم استراحت و خواب کافی موجب شد تا ناراحتیهای روحی و جسمی دست بدست هم داده و او را از پای درآورند. و سرانجام در حالی که از شدت بیماری بدن نیمه‌جاننش به‌شانزده هفده کیلو رسیده بود^{۱۰} در نیم‌روز گرم تیرماه ۱۳۵۰ دفتر حیاتنش بسته شد.

۹. مجلهٔ امید ایران شمارهٔ ۸۶۵ دوشنبه ۳ خرداد ماه ۱۳۵۰، ص ۶ (به‌قتل از اشتراخ).

۱۰. مجلهٔ سپید و سیاه چهارشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۰.

شعری از، دکتر مظاهر مصفا (به هنگام بیماری استاد معین)

دردا و درینا که معین می رود از دست

دردا و درینا که معین می رود از دست
 استاد خردمند گزین می رود از دست
 با رنج درون می رود و درد تن و جان
 دردا و درینا که چنین می رود از دست
 بدرود نگفته زن و فرزند و کسان را
 رنجور و پریشان و غمین می رود از دست
 بسوسه نزرده دختر دلبسته خود را
 برگونه و بر چشم و جبین می رود از دست
 انگشتی ملک ادب را که رساند
 این قصه به سلطان که نگین می رود از دست
 با الله که دلم خون شد و پا تا به سرم سوخت
 وان دم که شنیدم که معین می رود از دست

*

ای روشنی و گرمی بزم ادب از تو
 گرم است و فروزنده ادب روز و شب از تو
 قانون زبان بودی و درماند زبانت
 در زندگی از گفتن و دارم عجب از تو
 تن تافتۀ مهر که بودت که نبرید
 تدبیر طبیبان جهان سوز تب از تو
 تفته ز لهیب دل بی چاره خویشم
 تا شد دل بی چاره من ملتهب از تو
 بی تو ادب از گرمی و از روشنی افتاد
 ای روشنی و گرمی بزم ادب از تو

*

در مردمی و مهر و صفا از همه پیشی
 در دانش و بینش همه داند که بیشی
 من کشته احسان و جوانمردی خویشم
 تو کشته احسان و جوانمردی خویشی
 بستند ترا چشم که چشم تو نبیند
 چند از ستم آزرده و از درد پریشی
 از عالم جانی تو و در عالم جانی
 زان بی خبر از حال تن خسته ریشی
 پیش ره یاران به ره مانده چراغی
 در رفتن از آن روی ز یاران همه پیشی

*

غمگین ز غمت «حافظ شیرین سخن» آمد
 شیرین سخنان را همه پر خون دهن آمد
 خون ریخت ز اندوه تو از نای فصاحت
 خونبار ز تیمار تو چشم سخن آمد
 رنجور ز رنجت دل هر پیر و جوان شد
 خسته ز غمت خاطر هر مرد و زن آمد
 زان شب که بختی و وسن چشم تو بگرفت
 بالله همه شب دیده من بی وسن آمد
 زان دم که تو خونین مژه بر هم بنهادی
 خون دل من بر سر مژگان من آمد

*

گریند به سوک تو همه عارف و عامی
 پخته ز سر پختگی و خام به خامی
 عارف ز غم تو که تویی پخته عرفان
 عامی ز غم خامی و خام از غم عامی
 گریبان شده از قصه تو دیده سعدی
 بر سر زند از غصه تو دست نظامی

خاقانی طرفه سخن از درد تو گرید
 خون می رود از رنج تو از دیده جامی
 هرچند که بس پخته کلامم ز همه روی
 ترسم چو ترا سازم از خام کلامی
 *

خوش خفته یی ای خفته و تشویش نداری
 اندیشه هستی ز کم و بیش نداری
 تشویش غم خویش مرا ماندی و زان روی
 خوش خفته یی ای خفته و تشویش نداری
 در عالم جان می گذرد بر تو شب و روز
 زین رو خبر از حال تن ریش نداری
 بیمار غم دیر به جا مانده خویشی
 تیمار غریبان غم خویش نداری
 زین سوی زهر سوی ره ماندن بسته است
 جز راه شدن، راهی در پیش نداری
 *

دردا که ره خویش بپایان نرساندی
 ماند از تو امیدی که بسامان نرساندی
 راهی که نهادی به صد امید در آن پای
 نومید برفتی و بپایان نرساندی
 خوردند تن مردمی افسون شده ماران
 ای موسی عمران ز چه ثعبان نرساندی
 عیسی نفسی شد ز کف ای عیسی مریم
 خود را ز چه این جا پی درمان نرساندی
 نخل کرم و مردمی از تاب عطش سوخت
 ای ابر کرم بهر چه باران نرساندی
 *

رفتی تو و ما با غم تو فرد بماندیم
 پا بسته صد سلسله درد بماندیم
 بر دامن صحرای غم ای قافله سالار
 چون گرد برفتی تو و چون گرد بماندیم
 ای سرخی روی هنر از روی تو بی تو
 ما با دل خونین و رخ زرد بماندیم
 ای چشمه امید نجوشیدی و نو مید
 لب تشنه ممدوح جوانمرد بماندیم

*

برخیز که شد دیرو تو بسیار بختی
 کی خفتی از این گونه که این بار بختی
 برخیز که ای خفته دیرینه بسی رفت
 کز کار فروماندی و بیکار بختی
 بسیار نختی همه دانند ولیکن
 اکنون همه دانند که بسیار بختی
 تا بود بتن ساز نختی به همه عمر
 دردا که درافتادی و بیمار بختی
 خفتی همه هر سال ز رنج تن و جان لیک
 امسال نه چون پار و چو پیرار بختی
 از خفتن این خفته دلان نیست غم اما
 حیف از تو که با آن دل بیدار بختی

*

بگشای زهم چشم بهم دوخته‌ات را
 بنگر تن از تاب تب افروخته‌ات را
 یکباره به خود وامگذار و مبر از یاد
 فرزند به مهر پدر آموخته‌ات را
 برخیز و بین در دل یاران و عزیزان
 گنجینه از عزت اندوخته‌ات را

نه ای هنری مرد، امید از همه بگسل
لب تشنه بمان آن جگر سوخته‌ات را
دل‌بند نمی‌آید و تو می‌روی از دست
بردار ز در چشم به‌در دوخته‌ات را

*

قانون زبان ساز سخن از سخن افتاد
نسوزان نواهای کهن از سخن افتاد
در حضرت سلطان سخن سنج خردمند
چنگ ادب آهنگ ادب ماند ز آهنگ
خنیگر پر نغمه دهن از سخن افتاد
ایران زند از غصه به‌سر دست که امروز
دستان زن این باغ و چمن از سخن افتاد
آشفته سخن گفتم و بیگاه که ناگاه
سرمایه جمعیت من از سخن افتاد^{۱۱}

دکتر معین و معاصران

این حقیقت برهیچ کس پوشیده نیست که روابط صحیح و منطقی بین افراد مخصوصاً در میان فضلا و دانشمندان می‌تواند اثر مفیدی در تحقق بخشیدن آرمانهای فرهنگی و انسانی داشته باشد.

اما امروزه، بر اثر سست شدن پایه‌های ایمان و عدم توجه افراد به اخلاقیات، پیوندها از هم گسیخته شده است و هرچه پیش می‌رویم خلأ بیشتری را در این زمینه احساس می‌کنیم. با در نظر گرفتن این حقیقت، کمتر دوستیها را می‌توان یافت که دوام و بقاء درست و حسابی داشته باشد. ضمناً باید در نظر داشت که این پدیده نه تنها در سطوح پایین بلکه در میان صاحبان دانش و بینش نیز بچشم می‌خورد تا جایی که مشاهده می‌کنیم اکثر فضلاء ما سایه یکدیگر را با تیر می‌زنند و یا به اصطلاح چشم دیدن همدیگر را ندارند.

همین امر موجب شده تا اثری از کارهای گروهی دیده نشود.

با وجود این در میان بزرگان کسانی را هم می‌توان یافت که سالیان دراز پیوند دوستی خود را با دیگران حفظ نموده‌اند و بهره‌های فراوان از این رهگذر نصیبشان گردیده است. از این گروه می‌توان دکتر معین را نام برد که بر اثر جاذبه خاصی که در دوست‌یابی داشت همواره مورد توجه معاصرین خود قرار داشت و با بسیاری از آنان طرح دوستی ریخته بود. دهخدا، پورداود، نفیسی، فروزانفر و... از جمله کسانی هستند که محبت خاصی به دکتر معین داشتند.

دهخدا دوستی خود را به هنگام نشر لغت‌نامه آغاز نمود و این دوستی تا

آنجا ادامه یافت که معین را وصی خود قرار داد.

پوردادود نیز هنگام مراجعت از اروپا به ایران و تدریس در دوره دکتری دانشکده ادبیات با وی آشنا گردید. نفیسی نیز علاقه شدیدی به دکتر معین داشت. این دو گهگاه از معین گله می‌کردند که چرا زیاد به دیدنشان نمی‌رود و بارها به معین می‌گفتند: «چرا به دیدن ما نمی‌آیی روزی که روی در نقاب خاک کشیم افسوس خواهی خورد.»

فروزانفر هم همیشه به دوستانش سفارش وی را می‌کرد و پشتکار و کوششهایش را در نشر کتب می‌ستود.^۱

علاوه بر این با چندتن از مستشرقین نیز آشنایی داشت که از آن جمله می‌توان هانری کربن، هنینگ و بنونیست و چندتن دیگر را نام برد.

همانطور که در گفتار دوم متذکر شده‌ایم در سال ۱۳۳۶ ه. ش بواسطه نشر دوره فرهنگ برهان قاطع از طرف استاد هنینگ^۲ انگلیسی و استاد بنونیست^۳ فرانسوی و دکتر محمد باقر «استادپاکستانی» مورد تقدیر قرار گرفت. با پرفسور هانری کربن^۴ نیز از سال ۱۳۲۴ در تصحیح و نقد متون فلسفی و عرفانی فارسی و عربی همکاری داشت و در نتیجه این همکاری یک سلسله کتب با ارزش فارسی و عربی از طرف انستیتو ایران و فرانسه (به فارسی و فرانسه) چاپ و منتشر شد. بی‌مناسبت نیست در اینجا قسمتی از نامه‌ای را که پرفسور کربن هنگام مرگ وی به همسرش نوشته است نقل کنیم:

«... همسر شما امروزه در میان ما نیست، او یکی از مفاخر بزرگ مردم مشرق زمین و شاید بجرئت بتوان گفت «بشریت» بود. با آثار و خدمات ارزشمندی که به فرهنگ ایرانی نمود در زمره برجسته‌ترین خدمتگزاران علم و ادب جاودانه روشنگری خواهد کرد. من از او بسیار چیزها فرا گرفتم و خاطر پر ارج آن مرد بشردوست و عاشق فرهنگ ایرانی را تا واپسین دم بیاد خواهم داشت...»^۵

پرفسور هنینگ نیز برای او احترام خاصی قائل بود و مجاهدات وی را در زمینه لغت همواره تشویق می‌کرد. دکتر معین هم فهرستی از آثار مهم ایرانشناسی

۱. درباره رابطه دکتر معین و علامه قزوینی در گفتارهای بعدی سخن خواهیم گفت.

2. W. B. Henning 3. Benveniste 4. Henry Corbin

۵. مجله تماشا، سال سوم شماره ۱۱۷، ۱۴ تیرماه ۱۳۵۲، ص ۳۰.

که هنینگ فراهم آورده بوده نام «مآخذ مهم تتبعات ایرانی» در سال ۱۳۲۹ ه.ش منتشر کرد.^۶

دکتر معین و دهخدا

علی اکبر دهخدا حدود سال ۱۲۹۷ ه.ق (۱۲۵۶ ه.ش) در تهران متولد شد. پدرش از ملاکین متوسط قزوین بود که قبل از تولد وی ساکن تهران شده بود. دهخدا دهساله بود که پدرش را از دست داد و سپس با کوشش مادر خود به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت.

پس از فرا گرفتن علوم مقدماتی نزد شیخ غلامحسین بروجردی و علوم دینی وارد مدرسه علوم سیاسی شد و نزد محمدحسین فروغی — مدیر روزنامه «تربیت» — زبان و ادبیات فارسی را آموخت.

در همین اوان اشتیاق به آموختن زبان فرانسه پیدا کرد و در تعلیم آن سخت کوشید.

در سال ۱۳۲۱ ه.ق به اتفاق معاون الدوله غفاری به اروپا سفر کرد و در آنجا به تکمیل زبان فرانسه و آموختن علوم جدید پرداخت. پس از دو سال و نیم به ایران بازگشت و در انقلاب مشروطه — که تازه ریشه گرفته بود — شرکت کرد و پس از چندی همکاری خود را با جهانگیرخان شیرازی وقاسم خان تبریزی گردانندگان روزنامه «صوراسرافیل» آغاز کرد. جالبترین و شیرین ترین مقالات صوراسرافیل نوشته — های انتقادی و فکاهی دهخدا بود که زیر عنوان «چرند و پرند» به امضای «دخو» منتشر می شد.

پس از تعطیل مجلس در دوره حکومت محمدعلی شاه جهانگیرخان را در باغشاه خفه کردند و دهخدا را با جمعی از آزادیخواهان به اروپا تبعید نمودند.

در همین اوان در پاریس با علامه قزوینی آشنا شد. مدتی بعد به سویس رفت و در شهر ایوردن yverden سه شماره دیگر از صوراسرافیل را منتشر نمود و از آنجا به استانبول سفر کرد و با مساعدت جمعی از ایرانیان مقیم ترکیه به انتشار روزنامه «سروش» — که به زبان فارسی منتشر می شد — پرداخت.

۶. مجله دانشکده ادبیات شماره پنجم و ششم سال چهاردهم خرداد و مرداد ۱۳۴۶، ص

پس از خلع محمدعلیشاه به درخواست جمعی از آزاد یخواهان به ایران بازگشت و از طرف مردم «تهران و کرمان» به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.

در سالهای نخستین جنگ جهانی، در چهار مجال بختیاری منزوی شد و پس از پایان جنگ به تهران آمد و یکسره به کارهای ادبی پرداخت.

پس از چندی ریاست دفتر وزارت معارف، ریاست مدرسه علوم سیاسی و سپس ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی به او محول شد، ولی از آن به بعد تا هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ ه.ش که چشم از جهان پوشید اوقات گرانبهای عمر خود را به تحقیق و تألیف گذرانید.

دهخدا را علاوه بر مقالات انتقادی «چرند و پرند» — که در آن دردهای آن روز جامعه خود را با قلمی شیوا موشکافی نموده — آثاری است که به چند گروه می‌توان تقسیم نمود: ترجمه، تصحیح و تحقیق.

از ترجمه‌های استاد دو کتاب از «منتسکیو» به نام «روح القوانین» و «عظمت و انحطاط رومیان» را می‌توان نام برد که تا کنون بچاپ نرسیده است.

از تصحیحات دهخدا نیز می‌توان لغت فرس اسدی و دیوان تنی چند از شعرا را نام برد که بعضی از آنها مانند تصحیح دواوین حافظ، ناصر خسرو و سیدحسن غزنوی به‌طور پراکنده منتشر شده ولی چندتایی از آنها مانند دیوانهای منوچهری، فرخی، مسعود سعد و سوزنی تا کنون منتشر نشده است.

از تحقیقات استاد نیز چند کتاب به نامهای: «امثال و حکم»، «شرح حال ابوریحان»، «فرهنگ فرانسه به فارسی» و «لغت‌نامه» موجود است که از میان اینها «امثال و حکم» و خصوصاً «لغت‌نامه» از شاهکارهای کم نظیر زبان فارسی است.

از دهخدا نیز مجموعه شعری به یادگار مانده که بوسیله استاد معین بچاپ رسیده است.

لغت‌نامه بزرگترین اثر تحقیقی دهخداست که از شاهکارهای ارزنده زبان فارسی بشمار می‌رود.

«این کتاب حاصل (بیش از) سی سال کوشش پیوسته او و دهها سال رنج یاران و پیروان اوست. دهخدا دیوانها و نوشته‌های بزرگان گذشته را می‌خواند و هرواژه کتاب را روی کاغذ کوچکی می‌آورد و جمله‌ای را که آن کلمه در آن بود در زیر واژه باز می‌نوشت و بدین ترتیب میلیونها برگه کوچک (فیش) فراهم کرد

و معنی واژه‌ها را نیز از همه فرهنگنامه‌های قدیم درآورد و براین فیشها افزود. پس از تنظیم الفبایی این برگه‌ها، به تکمیل و چاپ آنها پرداخت.

در این کار بزرگ چند تنی او را یاری کردند که سرآمد آنان دکتر محمد معین استاد بی‌مانند دانشگاه تهران بود. این بزرگ پس از درگذشت دهخدا—به وصیت او— تکمیل و انتشار کارهایش را برگردن گرفت و تا آذرماه ۱۳۴۵— که یک بیماری مغزی او را در بستر افکند— سراز پانشناخته راه او را ادامه داد. کتاب «لغت‌نامه»— با اینکه همه فیشهای دهخدا را دربردارد— بیش از بیست و پنج هزار صفحه بزرگ خواهد شد. در این کتاب کلمه‌های فارسی، واژه‌های غیرفارسی رایج در زمان، واژه‌های زبان عرب، سرگذشت ناموران تاریخ ایران و اسلام، شناسایی شهرها و روستاهای ایران و نقاط معروف جهان و پاره‌ای اطلاعات علمی گرد آمده و از روی موضوع و عنوان به ترتیب الفبایی پشت سرهم قرار گرفته است.^۷ ما در گفتار پنجم درباره این اثر عظیم به اندازه کافی سخن گفته‌ایم، در اینجا فقط به شرح همکاری معین با دهخدا می‌پردازیم:

«دکتر معین در سال ۱۳۲۴ به توصیه مرحوم علامه قزوینی نزد استاد دهخدا رفت، تا با ایشان در کار تنظیم لغت‌نامه همکاری کند. داستان این آشنایی و همکاری جالب و شنیدنی است. در ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی ضمن ماده واحده‌ای بودجه‌ای برای طبع و نشر لغت‌نامه دهخدا اختصاص داد. ضمناً در این قانون گفته شده بود که وزارت فرهنگ عده‌ای از اساتید دانشگاه و دانش‌پژوهان علاقه‌مند را به‌استاد معرفی نماید تا او را در کار بزرگ و عظیمی که در پیش گرفته بود یاری کنند.

وزارت فرهنگ برای اجرای دویمین قسمت از این قانون عده‌ای از دانشمندان و اساتید جوان و از جمله دکتر محمد معین را برای همکاری با دهخدا برگزید، اما استاد دهخدا برای پذیرفتن همکاری جهت کار لغت‌نامه خیلی سختگیر و محتاط بود و تا از داوطلبان شخصاً امتحان نمی‌کرد، آنها را نمی‌پذیرفت. معمولاً از امتحان استاد، که گاهی یک هفته تا دو ماه طول می‌کشید، کمتر کسی می‌توانست موفق بیرون آید و نظر آن علامه را برای همکاری جلب نماید...

دکتر معین تعریف می کند:

«روزی که قرار شد من برای همکاری نزد استاد بروم، این موضوع را به عنوان مشورت با مرحوم علامه قزوینی در میان گذاشتم. مرحوم علامه بی نهایت از این بابت خوشحال شد و مرا تشویق زیاد کرد که حتماً آن را قبول کنم. علامه ضمن صحبت به من گفتند:

«استاد مردی عصبی و تندخوست، بطوری که بعضی اوقات کار کردن با ایشان مشکل و حتی طاقت فرساست. شما باید به من قول بدهید و قسم بخورید که هیچ گاه از تندخویی و عصبانیت استاد رنجش پیدا نکرده، همکاریتان را قطع نکنید.»

دکتر معین گفت:

«آن روز تا من قول ندادم، مرحوم قزوینی دست بردار نشد.» سرانجام قول دادم و پیش علامه تعهد سپردم که تا پایان این کار بزرگ همچنان با پدر لغت نامه همکاری کنم.

دو هفته قبل از مرگ دهخدا من این موضوع را پیش ایشان فاش کردم و گفتم که مرحوم علامه (قزوینی) یکی از مشوقین من در همکاری با شما بود. وقتی مرحوم دهخدا این موضوع را شنید، سری تکان داد و گفت: «لغت نامه دیگر مال من نیست، نیمی از آن به استاد علامه تعلق دارد، خدایش رحمت کند که چه مرد دورانندیش و نازک بینی بود.»

به این ترتیب، نه تنها دکتر معین جزء همکاران نزدیک استاد دهخدا در کار لغت نامه درآمد، بلکه چنان اعتماد و اطمینان آن مرحوم را به خود جلب کرد که دهخدا قبل از مرگ ضمن وصیت نامه اش انجام کار لغت نامه را به ایشان واگذار نمود. مرحوم دهخدا در وصیت نامه خود که اینک جزء اسناد تاریخی مجلس شورای اسلامی است، چنین نوشته است:^۸

اصول نامه من اجمع به شرح و توضیح
و شرح

تو در این کتاب که در این کتاب
نصحت نامه است که در این کتاب
و در این کتاب که در این کتاب
یک کتاب است که در این کتاب
و در این کتاب که در این کتاب
و در این کتاب که در این کتاب
و در این کتاب که در این کتاب
و در این کتاب که در این کتاب

نهم ۱۳۱۱
۱۳۱۱

کتابت آقا محمد حسن

آقا درج معین استخوانی و کله کله

که تمام ضعیف است باه و نه و این است بدان

در آنست اولی که در آن است که در آن است

بدرستی است (بدرستی است) همه آنها را این است

بسیار است و این است که در آن است

بسیار است و این است که در آن است

بسیار است و این است که در آن است

این است که در آن است و این است که در آن است

وصیت‌نامه دهخدا (شماره ۱)

وصیت‌نامه من راجع به فیشهای باقی مانده لغت‌نامه:

بورژنه خود وصیت می‌کنم که تمام فیشهای چاپ نشده لغت‌نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است و از الف تا یاء نوشته شده و یقیناً یک کلمه دیگر بر آن نمی‌توان افزود به‌عزیزترین دوستان من آقای دکتر معین بدهند که مثل سابق به چاپ برسد، و این زحمتی است جانکاه که اقلاناً معادل نصف تألیف است. دهم آبان ۱۳۳۴ علی‌اکبر دهخدا

وصیت‌نامه دهخدا (شماره ۲)

دوست اعز ارجمند من

آقای دکتر معین به‌ورژنه خود وصیت می‌کنم که تمام فیشها را به‌او بدهند و ایشان با آن دیانت ادبی که دارند (که در نوع خود بی‌عدیل است) همه آنها را عیناً بچاپ برسانند ولو اینکه سراپا غلط باشد و هیچ جرح و تعدیلی روا ندارند.

دهم آبان ۱۳۳۴ علی‌اکبر دهخدا

عین این ورقه وصیت‌نامه من راجع به فیشهاست چون حال دوباره نوشتن ندارم. معین نیز طبق وصیت دهخدا نشر آثار وی را بعهده گرفت و تا آن هنگام که توانست قلم بدست گیرد در نشر این اثر ارزنده کوشید.

رنجها و مرارت‌هایی را که دکتر معین برای به‌ثمر رساندن این اثر عظیم تحمل نمود، یاران و پیروانش که سالیان دراز با وی معاشر بوده‌اند بهتر از هر کس می‌دانند، از این رو رشته سخن را به دوست و همکارش دکتر شهیدی می‌سپاریم: «دکتر معین در سال ۱۳۲۵ طبق تصمیم هیأت رئیسه مجلس شورای ملی مأمور همکاری با علامه دهخدا در تدوین لغت‌نامه گردید و از آن تاریخ تا پایان سال ۱۳۳۴ — سال مرگ آن مرحوم — پیوند خود را از دهخدا و لغت‌نامه نگست. و پس از مرگ دهخدا مسؤولیت ادامه کار را بعهده گرفت و تا نهم آذرماه ۱۳۴۵، روزی که تف سموم دوزخی مرگ بر این چراغ تابان وزید و سرانجام خاموشش ساخت، با علاقه‌ای سرشار و پشت‌کاری کم مانند، که تنها می‌توان در دل و توان سالکان راه علم، آن هم به‌ندرت، نشانه آن را یافت، این رسالت علمی را ادا کرد. اما لغت‌نامه «و مادریک ما لغت‌نامه» شاید هنوز هم بسیاری از آشنایان این اثر عظیم و حتی آنانکه بدان مراجعه کرده و به‌نحوی از مطالب این کتاب برخوردار

شده‌اند، تصور فرمایند کار اعضای این سازمان و سرپرست آن دکتر محمد معین این بوده است که مطالب منظم شده و آماده گردیده علامه دهخدا را به مطبعه بفرستند و تنها رنج آنان تصحیح مطبعی این مطالب است. ولی اگر همگان بدانند که از اسفند ۱۳۲۵ - روزی که مجلس شورای ملی متعهد طبع لغت‌نامه گردید - مواد آن، جز دو مجلد آ - ابوسعد و ابوسعد - اثبات، ورقهای کوچکی به قطع شش در چهارساتی متری بیش نبود که تنها یک کلمه یا یک بیت بر آن نوشته بودند، آنگاه استادان و فاضلانی با چند بار مراجعه به دهها کتاب و صرف ساعتها وقت معنی لغتی را روشن یا شرح حال بزرگی را آماده می‌ساختند و پس از عرض بر علامه دهخدا و تصویب او برای چاپ می‌فرستادند، اگر این مقدمات در نظر گرفته شود، می‌توان درباره دکتر محمد معین و جهاد علمی او بحق داوری کرد.

دکتر معین در طول بیست سال همکاری با مرحوم دهخدا و یا سرپرستی لغت‌نامه، هفتصد صفحه از مطالب کتاب را شخصاً تألیف کرد و بیش از نه هزار صفحه از مطالب مؤلفان دیگر را بررسی و جرح و تعدیل نمود. هنگامی که مرحوم دهخدا در قید حیات بود و کار لغت‌نامه در منزل شخصی ایشان در خیابان ایرانشهر انجام می‌شد گروهی با استعداد های مختلف و درجه معلومات متفاوت در خانه او به کار مشغول بودند، و هر یک بر حسب طاقت علمی وظیفه‌ای داشتند. اواسط سال ۱۳۲۸ بنده افتخار پیوستن به این جمع مقدس علمی را یافت و از همان روز آشنایی من با دکتر معین مطالب حرف الف از کلمه اختیار به بعد را تألیف می‌کرد و مانند دیگر مؤلفان مطالب آماده شده خود را بر دهخدا می‌خواند. اندک اندک می‌دیدم اعتماد و وثاقت مرحوم دهخدا بدو افزون می‌شود تا آنجا که بسیاری از تذکراهای وی را درباره چگونگی تألیف اثر عظیم خویش می‌پذیرفت و بکار می‌بست.

از سال ۱۳۳۲ به بعد وضع جسمی دهخدا، دگرگون شد ضعف و خستگی بدو راه یافت. دیگر نمی‌توانست مانند سالهای پیش روزی هشت ساعت تمام صبح و عصر کار کند. در همین سالها بود که نظارت و بررسی مطالب بعضی مجلدات را به دکتر معین واگذار کرد، از آغاز سال ۱۳۳۴ دهخدا دچار آن چنان بیماری شد که گاه دو یا چند روز ملاقات او ممکن نبود و دکتر معین بر کار مؤلفان نظارت کامل یافت. در همین روزها مرحوم دهخدا وصیت‌نامه خود را بر روی پشت‌جلد جعبه سیگار خویش نوشت که در مقدمه لغت‌نامه و مطبوعات چاپ شده است و

شاید بیشتر آقایان آن را ملاحظه فرموده‌اند.

اندکی پیش از مرگ علامه دهخدا اداره لغت‌نامه از منزل شخصی آن مرحوم به مجلس شورای ملی منتقل شد و به‌موجب تصمیم کارپردازی مجلس امور علمی لغت‌نامه به‌عهده دکتر معین و امور اداری آن به‌عهده مرحوم سیدمحمد هاشمی کرمانی محول گردید.

از سال ۱۳۳۷ لغت‌نامه به‌دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتقل شد و واحدی به‌نام سازمان لغت‌نامه بوجود آمد و مسؤلیت آن از هر جهت به‌عهده دکتر محمد معین محول گشت و او تا آذرماه ۱۳۴۵ این مسؤلیت را به‌عهده داشت.^۹

معین را از آخرین روزهای حیات دهخدا خاطره‌ای است که به‌نقل آن می‌پردازیم:

«چراغی که خاموش شد.

که مپرس!

روز پنجم اسفندماه ۱۳۳۴ با یکی از دوستان به‌عیادت استاد رفتیم. چراغی بود که روبه‌خاموشی می‌رفت مصداق این مصراع خود بود:
پوست براستخوان ترنجیده!

پس از چند دقیقه روی به‌من کرد و گفت: «که مپرس» و پس از لحظه‌ای بار دیگر گفت: «که مپرس». ذهنم متوجه غزل حافظ شیرین سخن شده، پرسیدم: «منظور شما غزل حافظ است؟» گفت: «آری». پرسیدم: «مایلید آن را برای شما بخوانم؟» با سر اشاره مثبت کرد. دیوان حافظ را برداشتم و این غزل را به‌تأنی خواندم:

زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
دلبری برگزیده‌ام که مپرس
می‌رود آب دیده‌ام که مپرس
سخنانی شنیده‌ام که مپرس
لب لعلی‌گزیده‌ام که مپرس

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخرکار
آن چنان در هوای خاک درش
من بگوش خود از دهانش دوش
سوی من لب چه می‌گری که مگوی

بی تو در کلبه گدایی خویش رنجهایی کشیده‌ام که مپرس
 همچو حافظ غریب در ره عشق بمقامی رسیده‌ام که مپرس
 سراپا گوش بود و سر خویش حرکت می‌داد. گویی این غزل خواجه عرفان
 آئینه تمام‌نمای عمر او بود. دو روز بعد استاد دهخدا در همان اتاق چشم برج‌جهان
 و جهانیان فرو بست.

کاروان شهید رفت از پیش وان، رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد، هزاران بیش!^{۱۰}
 در اینجا این مقال را با قطعه شعری از دکتر استعلامی — که به یاد علامه
 دهخدا سروده، به استاد خود دکتر معین تقدیم نموده — پایان می‌دهیم.

- ۱ -

دهخدایی که خداوند سخن دانی بود افتخار ادب و دانش ایرانی بود
 دهخدایی که جهان در نظر دانش او ذره‌ای در نظر خالق انسانی بود
 رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت

- ۲ -

شاهباز سخن از ملک سخن بال کشید رفت و صدها دل شوریده بدنبال کشید
 شهریار سخن او بود که با رنج و تعب چندسالی شد او و رنج دوصد سال کشید
 رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت

- ۳ -

استادی که براو چرخ و زمان می‌گرید دیده در زاری او از دل و جان می‌گرید
 او ستادی که جهان و فلک از دوری او چون پدر در پی فرزند جوان می‌گرید
 رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت

- ۴ -

دل ارباب ادب یکسره دیوانه اوست
 (این چه شمع‌ی است که عالم همه پروانه اوست)
 زندگانی به‌جز افسانه و افسونی نیست
 دهخدا رفت و همین آخر افسانه اوست

رفت و با رفتن خود صد دل آشفته بسوخت^{۱۱}

۱. مجله یغما سال نهم، شماره هفتم مهرماه ۱۳۳۵، ص ۲۹۴.

۱۱. سالنامه گلستان شماره ۲ سال ۱۳۳۵، ص ۱۹۱.

دکتر معین و نیمایوشیج

علی اسفندیاری متخلص به نیما در پاییز سال ۱۳۱۵ ه.ق در دهکده «یوش» مازندران پا به عرصه هستی نهاد.

نیما دوران کودکی را در میان شبانان و ایلخی بانان گذراند و خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده آموخت.

در سن دوازده سالگی با خانواده خود به تهران آمد و پس از گذراندن دوره ابتدایی برای فراگرفتن زبان فرانسه وارد مدرسه «سن لوئی» شد.

در همین مدرسه بود که بر اثر مراقبت و تشویق یکی از معلمان یعنی نظام وفا شاعر بنام شاعری را با سبک خراسانی آغاز کرد.

«در جوانی به دختری دل باخت ولی چون دلبر به کیش دلداده نگروید، پیوند محبت گسیخت و شاعر که در عشق نخستین شکست خورده بود، با یک دختر کوهستانی به نام «صفورا» آشنا شد. پدر نیما میل داشت که او با صفورا ازدواج کند ولی صفورا حاضر نشد به شهر بیاید و در قفس زندگانی شهری زندانی شود و ناگزیر از هم جدا شدند.

نیما دیگر او را ندید و مدتها اندیشه عشق برباد رفته خاطر پریشان او را به خود مشغول می داشت. شاعر جوان برای رهایی از خیال صفورا به سراغ دانش و هنر رفت بیشتر اوقات به حجره چای فروشی شاعر، حیدرعلی کمالی، می رفت و در آنجا به سخنان ملک الشعراء بهار، علی اصغر حکمت، احمد اشتری^{۱۲} و دیگر گویندگان دانشمندان عهد خود گوش فرا می داد و زمینه شعر و هنر خود را مهیا می ساخت.»^{۱۳}

نخستین اثر نیما قصه رنگ پریده است. پس از آن نیز قطعات «ای شب» و «افسانه» را منتشر ساخت که مدتها در پیرامون آن بحثها و بگو و مگوها برخاست. کم کم شاعر در اشعار خود تحولی را آغاز نمود که موجب شد تا جمعی از کهنه-پرستان سخت به وی حمله کنند اما «کار شاعر جوان در نخستین قدم هنوز «شکستن و فروریختن» نبود. او از اصول جاریه شعر فارسی منحرف نشد و شعرهای اولیه خود را در همان قالبهای معمول و معهود ریخت و وزن و قافیه را به جای خود گذاشت و قافیه ها را، برای آنکه پشت سرهم و الی غیرالنهایه تکرار نشود، بایک مصرع

۱۲. احتمالاً منظور مؤلف، علی اشتری بوده است.

۱۳. از صبا تا نیما ج ۲، ص ۴۶۷.

فاصله داد و دیگر در پیرامون قافیه‌ای که آورده بود نگشت تا از تأثیر یکنواخت و نامطلوب قافیه‌های مسلسل و مکرر بکاهد و بدین ترتیب غزل یا تغزل نوینی با مفردات خوب و ترکیب درست پدید آورد که دردها و غمهای شاعر یا به عبارت بهتر دردهای جامعه را ترنم می‌کرد.^{۱۴}

نیما طی سالیان دراز با نشر آثار خود زمینه تحول شعر فارسی را پدید آورد و پس از مدتی تحولی در ادبیات فارسی ایجاد نمود و «شعر نو» را رواج داد. سرانجام شاعر سنت‌شکن در روز پنجشنبه ۶ دی ماه ۱۳۳۸ برابر بیماری به‌دیار باقی شتافت. نکته‌ای که جالب توجه است این است که نیما با وجود اینکه دکتر معین را هرگز ندیده بود وی را وصی خود کرد تا آثارش را منتشر سازد. وصیت‌نامه نیما از این قرار است:

شب دوشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۳۵

«امشب فکر می‌کردم با این گذران کثیف که من داشته‌ام بزرگی که فقیر و ذلیل می‌شود حقیقتاً جای تحسیر است. فکر می‌کردم برای دکترحسین مفتاح چیزی بنویسم که وصیت‌نامه من باشد به این نحو که بعد از من هیچ کس حق دست زدن به آثار مرا ندارد. بجز دکتر محمد معین، اگر چه او مخالف ذوق من باشد. دکتر محمد معین حق دارد در آثار من کنجکاو کند ضمناً دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی و آل احمد با او باشند بشرطی که هردو با هم باشند. ولی هیچ یک از کسانی که به پیروی از من شعر صادر فرموده‌اند در کار نباشند، دکتر محمد معین مثل صحیح علم و دانش است، کاغذپاره‌های مرا باز کنید، دکتر محمد معین که هنوز او را ندیده‌ام مثل کسی است که او را دیده‌ام اگر شرعاً می‌توانم قیم برای ولد خود داشته باشم دکتر محمد معین قیم است ولو اینکه او شعر مرا دوست نداشته باشد، اما ما در زمانی هستیم که ممکن است همه این اشخاص نامبرده از هم بدشان بیاید و چقدر بیچاره است انسان.»^{۱۵}

خانم مهدخت معین می‌نویسد: «بخاطر دارم شبی (پدرم) عکسی را در روزنامه به من نشان داد و گفت این نیما یوشیج است، پدر شعر نو، افسوس نیما در گذشته و من او را ندیده‌ام گویا شب بعد بود که وصیت‌نامه نیما در روزنامه‌ها

۱۴. همان مأخذ ج ۲، ص ۴۷۰.

۱۵. مجموعه اشعار نیما یوشیج، ص ۸.

درج شد، پدرم با حیرت آن را می‌خواند و از اینکه نیما را ندیده بود بیشتر افسوس می‌خورد.»^{۱۶}

پس از نشر وصیتنامه نیما این سؤال پیش آمد که چرا نیما اطرافیان و یا پیروان خود را وصی قرار نداد و دکتر معین را که اصلاً ندیده بود برای نشر آثارش انتخاب نمود.

در جواب شاید بتوان گفت که رمز این انتخاب چیزی جز امانت‌داری دکتر معین نبوده است.

شادروان جلال آل‌احمد در مقدمه‌ای که بر مجموعه اشعار نیما نوشته در اینباره چنین می‌نویسد: «اولین نکته‌ای که به ذهنم رسید در جواب این سؤال بود که «پیرمرد» چرا «دکتر معین» را وصی خویش کرد و چرا «جنتی» و «یکی دیگر» را با این همه بعد فکری و رده‌های او نشانند؟ آیا «هل من مبارز» مخفیانه‌ای با «دهخدا» داشت؟ یا در امانت دکتر محمد معین پناهگاهی می‌جست از بد حادثه‌ای که گمان می‌کرد به کمین آثارش نشسته؟ و آنوقت در غیاب «معین» تکلیف و رده‌ها چیست؟»^{۱۷}

«همسر دکتر معین می‌گفت وقتی که وصیت‌نامه نیما را دید حال عجیبی داشت! مدام می‌گفت آخر چرا من؟ من که از شعر چیزی نمی‌دانم.»^{۱۸}

دکتر معین بارها می‌گفت:

«من افسوس می‌خورم که چرا در تمام مدت زندگی فرصت دیدار نیما را نیافتم و او میراثی برای من گذاشت که بدرستی رعایت امانت کردن در آن میسر نیست زیرا که او هرچه می‌نوشت با مداد بود بر پشت پاکتهای سیگاریا تکه کاغذهای کوچک که پس از چندی بهم سائیده می‌شد و کلمات نامفهوم و ناخوانده می‌ماند.»^{۱۹}

دکتر معین با تمام مشغله‌هایی که داشت وصیت پیر یوش را بکار بست و با همکاری چند تن به چاپ آثار وی پرداخت. حاصل این تلاشها چاپ «افسانه و رباعیات» و «ماخ‌اولا»ی نیماست.

۱۶. مجله ویسمن، سال اول شماره ۱ شهریورماه ۱۳۵۲.

۱۷. مجموعه اشعار نیما یوشیج، ص ۹.

۱۸. مجله رودکی شماره ۲۱ تیرماه ۱۳۵۲.

۱۹. مجله خوشه شماره ۳ یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۴۵.



دکتر معین در مقدمه «**آلبانخانه** و **رباعیات**» چنین نگاهشده است:

«بنا به اراده نیما یوشیج «اسفندیاری» چاپ و انتشار مجموعه آثار او به عهده این خدمتگزار محول شد اگر نه وصیت کتبی آن بزرگوار بود در اقدام بدین مهم جسارت نمی‌ورزید... نگارنده به یاری آقایان آل احمد و دکتر جنتی عطائی (طبق وصیتنامه نیما) و پرویز داریوش دوستان و یاران آن مرحوم به تدریج آثار وی را تدوین و منتشر خواهد کرد.

درین دفتر نخست افسانه است و سپس دویست و شصت و یک رباعی او... دفترهای بعد هر یک منظومه‌ای را دربر خواهد داشت و ورقی چند از آثار پراکنده او. نیز امید است فرصتی دست دهد تا آنچه را که دیگران از او درباره او گفته و نوشته‌اند در دفتری فراهم آوریم و در آن شرح حال مفصل و دقیق او را نقل کنیم...»^{۲۰} شادروان جلال آل احمد درباره نشر آثار نیما چنین می‌نویسد:

«یک سال پس از مرگش - ۱۳۳۹ - «افسانه و رباعیات» در یک جلد درآمد. در نشریات کیهان. به نظارت استاد محمد معین و داریوش و جنتی و آن یکی دیگر. «افسانه» را جنتی آماده کرده بود (و این سومین بار بود که چاپ می‌شد) و رباعیات را ما دو تن دیگر. و دکتر معین فقط سرپرستی می‌کرد. و بعد هر کدام ما بعلتی سرخوردیم، یکی بعلت و لنگاری این دوست در فلان رنگین‌نامه و دیگری به علت مشاغلی که داشت و سومی بوحشتی که از «قائمیان بازی» می‌کرد. دکتر معین هم که همان کار «لغت‌نامه» کافی بود که از پایبندازدش ناچار «عالیه خانم» (همسر نیما) بدست و پا افتاد. و چه شوری می‌زد! تا یک روز جمع شدیم با «آزاد» و «ساعدی» و «طاهباز» که تعهد کنیم نشر الباقی آثار پیرمرد را. و حال آنکه هر کداممان یک سر و هزار سودا. تا عاقبت طاهباز داوطلب شد. و قرارمان بر اینکه عالیه خانم همه کارها را بسپارد به طاهباز تا به کمک خودش و شراکیم نظمی بدهند به دفترها و آن یکی دیگر هم دست طاهباز را بگذارد در دست دکتر معین که اگر ما همت نداشتیم این دارد. و این کارها را کردیم. و طاهباز به راه افتاد.»^{۲۱} افسوس که دکتر معین به بستر بیماری افتاد و فرصت نیافت تا آنچه آرزو داشت به انجام رساند.

۲۰. مجله ویسمن سال اول شماره ۱ شهریور ۱۳۵۲.

۲۱. مجموعه اشعار نیما یوشیج، ص ۱۰.

دکتر معین و پورداود

ابراهیم پورداود در بیستم بهمن (یا ۱۵ اسفند) ۱۲۶۴ ه. ش. در محله سبزمیدان رشت دیده به جهان گشود. در پنج، شش سالگی برای آموختن معلومات مقدماتی به مکتب میرزا محمدعلی راه یافت.

یکی دو سال پیش از غوغای مشروطیت به اتفاق برادر و استادش سید عبدالرحیم خلخالی به تهران آمد و از مجلس درس میرزا محمد حسینخان سلطان-الفلاسفه که طب تدریس می کرد بهره برد.

در سال ۱۳۲۶ ه. ق. بقصد تحصیل به بیروت مسافرت کرد و در مدرسه لائیک بیروت به فرا گرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت. دو سال بعد از اقامت در لبنان از راه باکو و وین رهسپار فرانسه گشت تا در آنجا به تحصیل حقوق پردازد. در حین جنگ بین الملل اول به ایران بازگشت و از آنجا به بغداد و استانبول رفت و پس از چندی وارد برلین شد و تا سال ۱۳۴۲ ه. ق. در آنجا ماندگار شد. در سال ۱۳۴۴ ه. ق. به بغداد وارد شد و پس از چندی به دعوت پاریسیان هند از راه بصره رهسپار هندوستان گردید.

پورداود در خرداد سال ۱۳۰۷ ه. ش. به اروپا بازگشت و در آنجا به تحقیق و مطالعه درباره اوستا و تمدن ایران باستان پرداخت و در همان اوان تفسیر جلد دوم یشتها و خرده اوستا و نخستین جلد یسنا را به انجام رسانید.

در سال ۱۳۱۱ ه. ش. از طرف دولت ایران مأموریت یافت تا در دانشگاه ویسوبهارتی (Visyabharati) به تدریس تمدن و فرهنگ ایران باستان پردازد. در این سفر بود که صدبند از اشعار تاگور را از بنگالی به فارسی برگردانید.

سرانجام پس از مدتها دوری از وطن در ششم اردیبهشت ۱۳۱۸ به تهران بازگشت و در دانشگاه تهران به سمت استادی بتدریس پرداخت.

در سال ۱۳۲۴ ه. ش. دانشگاه تهران به مناسبت شصتمین سالگرد تولد وی جشن گرفت و به همین مناسبت یادنامه ای حاوی شرح حال و آثار وی به قلم دکتر معین منتشر شد.

در سال ۱۳۳۹ ه. ش. از طرف دولت ایران به عنوان ریاست هیأت نمایندگی ایران در کنگره بیست و پنجم خاورشناسان وارد مسکو شد.

در اواخر عمر خود سفرهای متعددی به نقاط مختلف گیتی نمود تا سرانجام پس

از ۸۴ سال زندگی روز چهارشنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۴۷ برابر سگته قلبی درگذشت. زمینه تحقیق پورداود بیشتر ادبیات باستانی ایران و تفسیر اوستا بوده است، که در زمینه اوستا می توان گاته ها، یشتها، خرده اوستا، یسنا، ویسپرد را نام برد. تألیفات دیگر وی عبارتند از: فرهنگ ایران باستان، هرمزدنامه، آناهیتا و چند رساله دیگر.

مرحوم پورداود گاهگاهی نیز شعر می سروده که حاصل آن مجموعه ای است به نام پوراندخت نامه که در سال ۱۳۰۶ منتشر شده است.

شکی نیست که تحقیقات پورداود در زمینه ادبیات و تمدن باستانی ایران بسیار با اهمیت و قابل ارزش است ولی با وجود مطالعات فراوان، وی عاری از اشتباه و تعصب نیز نبوده است، که برای پی بردن به نمونه ای از این تعصبات می توان به اظهار نظرات وی درباره زبان فارسی و ورود اسلام به ایران توجه کرد. علاوه بر این گروهی بر این عقیده اند که وی پیرو یک مکتب یا مسلک بخصوص نیز نبوده است، زیرا به طور قطع معلوم نیست که وی اصلاً زرتشتی بوده یا غیر زرتشتی! همانطوری که بعداً گفته خواهد شد دکتر معین رساله دکتری خود را زیر نظر پورداود که استاد راهنمای وی بوده گذرانده است، روی همین اصل متأسفانه در این کتاب (مزدیسنا و ادب پارسی) اشتباهاتی ملاحظه می شود که گمان نمی رود تحت تأثیر پورداود قرار نگرفته باشد.

با وجود این پورداود علاقه شدیدی به دکتر معین داشت که در این گفتار به درج اظهار نظرات وی درباره دکتر معین می پردازیم.

دکتر استعلامی در این زمینه چنین می نویسد: «دو روز بود که دکتر معین بستری شده بود. از بیمارستان آریا برای دیدار پورداود رهسپار شدم. چند لحظه ای در کتابخانه اش نشستم. استاد سالخورده من — نه مانند همیشه — با چهره ای افسرده و غمگین به کتابخانه آمد و آن روز بیش از یک ساعت از دکتر معین — که روزی شاگرد او بود — سخن گفت و با دریغ بسیار افزود که: «او از بزرگان تاریخ ایران است» و راستی جز این نیست.»^{۲۲}

آقای علی اصغر ضرابی در مصاحبه ای که با پورداود درباره دکتر معین در ایام بیماری وی داشته چنین می نویسد: خاطرات شیرینی از یک شاگرد و همکار عزیز.

استاد پورداود در جواب سؤال من گفت:

— یک روز بعد از سکنه دکتر معین من خبر آن را شنیدم بسیار افسرده و غمین گشتم و بلافاصله در بیمارستان آریا به دیدنش رفتم. آن روز دکتر معین مثل یک بیمار عادی و معمولی در تخت خوابش بود و پرستاری هم به او سوپ می داد و چند کلمه ای با هم صحبت کردیم و حتی آن روز دکتر معین با دکتر بهرام فره‌وشی درباره مقاله ای صحبت می کرد و حالش عادی بود.

سابقه آشنائی

استاد پورداود افزود:

— وقتی بعد از مراجعت از آلمان به استادی دانشکده ادبیات گماشته شدم در دوره دکتری زبانهای قدیم ایران باستان با جوانی دانشجو آشنا شدم به نام محمد معین و بعد چون خود او هم از اهالی رشت بود به من و به درس من علاقه بخصوصی نشان داد و بعد در طی دو سال دوره دکتری تصمیم گرفت رساله اش را هم با من بگذراند و من هم پذیرفتم و در مدت چندین سال هر هفته چندین روز و چندین ساعت تز دکترای خود را تحت عنوان «تأثیر مزدیسنا در ادب فارسی» با کمک من تکمیل می کرد و سرانجام این تز را با موفقیت گذراند و اولین دکتر ادبیات فارسی در ایران شد.

راجع به رساله دکتری او لازم نیست چیزی بگویم زیرا آن کتاب بسیار بزرگ را که دوبار بچاپ رسیده است هزارها نفر خوانده اند و می دانند چه کتاب گرانبهایی است و تا چه حد در تألیفش رنج برده شده است. رابطه و دوستی ما از آن زمان تا روزی که این حادثه ناگوار روی داد گسسته نشد آنطوری که من او را شناختم و هر کسی هم که با او آشنایی داشت او را مردی بسیار باهوش و باحافظه شناخت بخصوص آنچه مایه پیشرفت و درخشندگی او بود پشتکار فوق العاده اش بود خوشبختانه این پشتکار در هر کسی که باهوش و حافظه باشد دست بهم داده آن شخص از برگزیدگان علم و معرفت خواهد شد و دکترمعین چنین بود و گذشته از این اتفاقاتی که برای او پیش آمد او را آزموده تر و پخته تر کرد از جمله این پیش آمدها چندین سال تدریس وی در امریکا بود. و بعد هم مدت زمانی تدریس در مسکو و چندین سال تدریس در پاریس و رویهم رفته این پیشامدها او را مردی ساخته بود

که با چندین زبان بزرگ اروپایی آشنایی داشت و می توانست از کتابهایی که در این زبانها راجع به ایران نوشته اند در کمال خوبی استفاده کند و درجه اطلاعات فارسی او از دستورهایی که برای این زبان نوشته است معلوم می گردد.

دکتر معین گذشته از فارسی و عربی به زبانهای باستانی ایران مانند زبان اوستایی و پارسی باستان و پارسی میانه که پهلوی باشد بخوبی آشنایی دارد از مجموع آنچه یادآوری شد می توان احتمال داد که دشوار است در فردی این همه شروط جمع بشود و او را برگزیده و نخبه نسازد.

یادم می آید در سفری که با هم به کنگره بیست و پنجم مستشرقین مسکو رفتیم و ریاست شعبه ایرانشناسی با خود من بود و پس از خاتمه کنگره به اتفاق یکدیگر عازم سوئد شدیم و از آنجا به فنلاند و آلمان سفر کردیم طی این سفرها دکتر معین همیشه رفیق بسیار خوبی بود چنانکه در حضر نیز محبوب بود!

این است که بیماری او برآستی مرا و همه آشنایان او را و همه کسانی را که در ایران به درس و بحث کتاب آشنایی دارند متأثر ساخت بویژه که بسیار بعید بنظر می رسد که کسی به این زودیاها بتواند جای این دانشمند جوان و فعال ما را بگیرد و در اینجا شایسته است اشاره ای به همسر مهربان و وفادار دکتر معین بکنیم که شبانه روز به پرستاری این بیمار عزیز وقت می گذراند و این نمونه خوبی است که بگوییم در جهان عشق و وفا معدوم نشده است همچین رادمردی و جوانمردی برادرش مهندس علی معین را نباید از یاد برد و اینها همه به ما می آموزد که آن طوری که گمان می کنند این صفات عالیه ایزدی از میان نرفته است.

چون امید در جهان یگانه مایه زندگی است ما هم امیدواریم که خداوند روزی سلامت کامل را به او بازگرداند.^{۲۳}

آقای علی هاشمی نیز مصاحبه ای با مرحوم پورداود در ایام بیماری دکتر معین داشته است که از نظر می گذرانیم:

«تصمیم گرفتم درباره دکتر معین از استاد پورداود نظری دریافت کنم زیرا می دانستم که وی رساله دکتری خود را با استاد پورداود گرفته بوده است. بیدرنگ به دیدار ایشان رفتم و در این دیدار تقاضا کردم که درباره دکتر معین چند سطر بنویسند ولی متأسفانه استاد به علت کسالت و بستری بودن قدرت نوشتن و حرکت

کردن نداشت. یک هفته بعد یعنی روز ششم اسفند پس از مدتی گفت و شنود قرار شد آنچه ایشان اظهار می‌دارند من عیناً به قول خودشان به قلم بیاورم:

«وقتی که من از اروپا برگشتم یعنی یک سال پیش از جنگ جهانی دوم مرا دعوت کردند برای تدریس به دانشکده ادبیات تهران و در کور دکتری به تدریس زبان اوستائی و بعد پارسی باستان و فرهنگ ایران باستان پرداختم. در کور دکتری می‌توانم بگویم که بهترین دانشجویان شرکت داشتند زیرا اینان برگزیده‌ای بودند از جوانان فاضل که از سالهای پیش ذخیره شده بودند، در همان سالهای اول تدریس یکی از همان جوانان فاضل آقای محمد معین بود چون خود او از گیلان است و می‌دانست که من هم از همان سرزمین هستم با یک علاقه خاصی به درس. های من که تا آن دوران در ایران سابقه نداشت دل داد و پس از بسر آوردن آن دوره خواست که رساله دکتری خود را هم با من بگذراند من هم چون او را بسیار کوشا و با عشق و علاقه دیدم پیشنهادش را پذیرفتم. موضوع رساله او «مزدیسنا و ادب پارسی» بود. در هنگام چندین سال هر هفته‌ای چندین بار و هر بار چندین ساعت در سر این رساله با هم گفتگو داشتیم تا اینکه آن رساله که باید آن را کتاب بسیار سترگی دانست آماده شد کسانی که این کتاب را دیده باشند خود بخوبی می‌توانند داوری کنند که این کتاب سترگ نمونه برجسته‌ای است از کوشش بسیار و فراوانی اطلاع و اهمیت تحقیقات درست او.»

پرسیدم: استاد بخاطر دارید در جلسه‌ای که برای دفاع از تز تشکیل شده بود و حالا حدود بیست و چهار سال از آن می‌گذرد چه کسانی حضور داشتند؟ استاد بیدرنگ به سخنان خود چنین ادامه داد:

«خیلی بودند آقا، چون برای نخستین بار بود گروه انبوهی گرد آمده بودند. بسیاری از بزرگان فضل و ادب و استادان دانشگاه هم بودند و دانشجویان بسیار بخصوص چون اول کار بود و تازگی داشت و تا آن موقع دکتر ادبیات نداشتیم خیلی علاقه نشان می‌دادند و کنجکاوی می‌کردند. استاد پورداود پس از لحظه‌ای درنگ با حالتی غرورآمیز و مؤکد اضافه کردند که:

در اینجا باید مرقوم بدارید این نخستین دکتری که از دانشکده ادبیات بیرون آمد دکتر محمد معین بود که هم مایه روسفیدی دانشکده ادبیات گردید و هم مایه تشویق جوانانی که بعد باید به این پایه برسند، رساله او مانند نامه‌ای

(کتاب) منتشر شد چون از این کتاب چندین هزار نسخه از چاپ اول و دوم به دست گروهی از دستداران در ایران رسیده است در این زمینه بیشتر از این نبایستی چیزی بگویم.»

پس از آن پرسیدم استاد نظر شما درباره نحوه کار و تحقیق ادبی آقای دکتر معین چیست؟

و پاسخ داد: «بسیار خوب است زیرا روش او متدیك و اروپایی است که از برای هر مطلبی مآخذ و مدارکی ذکر می کند و خوشبختانه چون به زبانهای بیگانه هم آشنایی دارد مثل فرانسه و انگلیسی و عربی توانسته است از همه مآخذ بهره مند بشود.»

خیلی دلم می خواست با توجه به روحیات خود استاد پورداود که برای دانشجو خیلی احترام قائل است نظر ایشان را درباره شخصیت و صفات و مقام این دانشجوی قدیمی که اینک محقق ارزنده در دانش و ادب فارسی است بدانم و استاد در مقابل سؤال من با قیافه متأثر و برافروخته این طور بیان نمود:

«دکتر معین... بله آقا... نخستین صفت بارز او کار و کوشش است آنچنانکه تندرستی خود را بر سر همین کار بخطر انداخت.

و بعد، دقت، به اندازهای که می توانست در سر موضوعی آنچه مدرک و مآخذ در دست می داشت اهمال نمی کرد، بهمه آنها مراجعه می کرد. کتابهای فراوانی که از تألیفات او در دست است همگی گویای همین مسأله است. از پرتو همین کار و کوشش فراوان است که او در سن نسبتاً کم (پنجاه و دو سه سالگی) از دانشمندان بنام ما بشمار می آید. کتابهای او بخوبی می نمایاند که چقدر باید دقیق و با امانت و کوشا باشد.

یکی از اینها که خیلی قابل ذکر است یا یکی از کارهای بسیار سودمند او که امروزه سراسر پارسی زبانان از آن بهره مندند برهان قاطع است که در چهار جلد انتشار یافت که البته در چاپ بعدی (۱۳۴۲) به پنج جلد رسید که جلد پنجم همگی توضیحات و حاشیه های جدید است. آنچنان که همه می دانیم برهان قاطع با آنهمه شهرتی که داشت لغتی بود بسیار گمراه کننده زیرا که گرد آورنده آن مایه ای نداشته که بسیاری از واژه های پارسی را از ترکی و ترکی را از عربی و عربی را از هندی و هندی را از یونانی و جزاینها باز شناسد. کوشش بی پایان دکتر

معین این لغت‌نامه را آنچنان ساخت که کسی با مراجعه به آن به اشتباه نمی‌افتد. او پارسی درست را با شواهد می‌شناساند و دیگر کسی فریب واژه‌های ساختگی دساتیر را که در آن کتاب فراوان است نمی‌خورد. دیگر از صفات بارز دکتر معین این است که بسیار فروتن و مهربان و ساده است و دانشجویان، بلکه صدها دانشجویان دانشکده ادبیات که از درس و بحث او استفاده کرده‌اند همه از ستایشگران و از دوستداران واقعی او هستند.»

با توجه به کسالت استاد پورداد از ایشان خواهش کردم که حالا اگر میسر است و برایشان ناراحتی ندارد چند سطر هم که شده درباره آقای دکتر معین بنویسند و اضافه کردم که الان حدود دو ماه است که ایشان بستری و بیهوش هستند استاد حرف مرا قطع کردند و قلم را با سختی بدست گرفته و چنین نوشتند: ۲۴

هفت روز ششم

هفت روز ششم رفتنم کرد معاصره ای از دست مهربان و دیرین خود
دکتر عمه معین یاد میکنم اواز خنده درم ماه آذر بیهوش در یکی روز
بیمارستانهای تهران بستر است داین مایه افرودگی من است
روز مردها خواستارم که او را بنگهدارد و ما را ازین رنجش فینور
دانش بی بهره نازد

پورداد

مرگ دکتر معین

در دفتر حیات بشر کس نخوانده است جز داستان مرگ حدیث مسلمی سرانجام مردی که مظهر تلاش و کوشش بود، پس از چهار سال ونیم در برزخی میان مرگ و زندگی شمع وجودش بخاموشی گرائید. مرگ استاد معین در ساعت ۱۱ صبح یکشنبه ۱۳ تیر ۱۳۵۰ در بیمارستان فیروزگر اتفاق افتاد.

دور او طی شد وزین دار کهن رفت، آری

هر کس از گردش ایام زمانی دارد

روز دوشنبه ۱۴ تیر ماه کار تغسیل جنازه استاد مقارن ساعت هشت صبح در گورستان بهشت زهرا انجام شد و آنگاه در میان سوک اقوام و آشنایان وعده‌ای از شخصیت‌های مختلف به مسجد فخرالدوله منتقل شد. پس از تشییع جنازه از مسجد فخرالدوله جنازه استاد بوسیله همسر و فرزندان و عده‌ای از آشنایان به رشت منتقل شد و در آرامگاه خانوادگی واقع در آستانه اشرفیه بخاک سپرده شد.

روزنامه اطلاعات جریان تشییع جنازه استاد را چنین شرح می‌دهد:

«امروز (دوشنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۰) در میان اندوه فوق‌العاده دوستان و

علاقه‌مندان استاد فقید دکتر محمد معین جنازه این استاد عالیقدر دانشگاه ازمسجد فخرالدوله تا پنجاهمتری خیابان مقابل آن تشییع گردید.

از ساعت هفت ونیم بامداد بتدریج آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس

شورای ملی، سناتور جفرودی، سناتور شادمان، جهانگیر سرتیپ پور نماینده رشت و

جمعی از دوستان آن مرحوم و گیلانیهای مقیم مرکز در مسجد فخرالدوله حضور یافتند و به آقای مهندس معین برادر استاد فقید و پسر او که با اندوه و تأثر فوق العاده در گوشه راست حیاط مسجد قرار داشتند تسلیت می گفتند. همسر و دو دخترشادروان دکتر معین در حالی که هر تازه وارد از اندوه بسیار آنها متأثر می شد، در گوشه چپ حیاط مسجد به تسلیت بستگان خود پاسخ می دادند.

در ساعت هشت و نیم بامداد جنازه شادروان دکتر معین از سردخانه پزشکی قانونی به مسجد فخرالدوله انتقال داده شد و در شبستان مسجد قرار گرفت. در ساعت ۹ بامداد در حالی که تنها شش حلقه گل از همسر و فرزندان دکتر معین، مهندس معین، لغت نامه دهخدا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مؤسسه امیرکبیر و یک حلقه گل بی نام بوسیله شش تن حرکت داده شد جنازه بر روی دوش دوستان فقید سعید قرار گرفت.

به دنبال جنازه همسر، دو دختر و دو پسر شادروان استاد دکتر معین که بشدت اشک می ریختند و متأثر بودند حرکت کردند.

بعد از اعضای خانواده در صف مقدم تشییع کنندگان آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی و جمعی دیگر از دوستان و بستگان آن مرحوم حرکت می کردند و جنازه تا پنجاه متری مسجد بر روی دوش حمل و آنگاه در آمبولانس قرار گرفت تا از فرودگاه مهرآباد با هواپیما به رشت انتقال داده شود و در مقبره خانوادگی معین در آستانه اشرفیه بخاک سپرده شود.

متأسفانه در مراسم تشییع جنازه، از میان دوستان و همکاران بیشمار دانشگاهی و شاگردان استاد عالیقدر دکتر محمد معین فقط عده معدودی که از انگلستان یک دست تجاوز نمی کردند شرکت کرده بودند و این بی توجهی، حاضران در مسجد و مراسم تشییع جنازه را بشدت متأثر کرد.

هرچند که عده ای از مردم کوچه و بازار جنازه استاد معین را تشییع کردند ولی آنگونه که درخور استادی چون دکتر معین بود و انتظار می رفت جنازه وی تشییع نشد.

روز پنجشنبه ۱۷ تیر مجلس ترحیمی به مناسبت درگذشت استاد از طرف

خانواده آن مرحوم در مسجد مجد برقرار شد و خطیب گرامی جناب آقای فلسفی در این مجلس سخنرانی کردند. همچنین به مناسبت تجلیل و قدردانی از خدمات علمی استاد مجلس یادبودی به کوشش خانم دکتر دانشور و به دعوت دکتر سیدحسین نصر در دانشگاه تهران تشکیل شد که چند تن از اساتید دانشگاه درباره شخصیت علمی و ادبی وی سخنانی ایراد کردند.

مجله فردوسی گزارشی از مجلس یادبود استاد معین بوسیله دکتر محمدجعفر محبوب تهیه نموده، که ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

«دوشنبه گذشته (۲۱ تیر ۱۳۵۱) سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی و معاون دانشگاه تهران (دکتر سیدحسین نصر) دعوتی کرده بود، برای مجلس یادبودی که به مناسبت درگذشت دکتر معین استاد برجسته دانشگاه و محقق معروف تشکیل می‌شد. قرار بود مجلس ساعت ۴/۵ آغاز شود و ساعتی بعد پایان یابد. لیکن آن قدر جلسه گرم و پرشور بود که بیش از دو ساعت بطول انجامید.

در آغاز کار دکتر نصر در طی سخنانی کوتاه سخنرانان را معرفی کرد. نخستین سخنران دکتر صدیق اعلم (سناتور عیسی صدیق) بود که در دوران تحصیل دکتر معین در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی ریاست آن دستگاه را برعهده داشت. وی خطاب به ای گرم و صمیمانه درباره روش و اخلاق محمد معین و کوشش او در تحصیل علم خواند و آثار وی را یکایک شمرد و توفیقهایی را که در طی دوران تحصیل نصیب دکتر معین شده بود بیان داشت و او را در دوران تحصیل دانشجویی نمونه و عاشق علم و دانش معرفی کرد.

پیرمرد، در هنگام سخن گفتن از فضایل شاگرد دانشمند از دست رفته خویش و تجلیل از خانم محترم او که در این دوران دراز چندساله بیماری دکتر معین دمی از شفقت و غمخواری بازنايستاده و تمام زندگی خود را وقف پرستاری شوهر کرده بود، چندبار به گریه افتاد و اندوه تأثر سخنش را در گلو شکست.

آنگاه دکتر ذبیح الله صفا به عنوان دوست و همدرس و همشاگردی معین سخن گفت و بیشتر روی جنبه انسانی دکتر معین و انسانیت وی، نجابت و شرافتمندی وی تکیه کرد و گفت ممکن است دانشمندی برود و دانشمندی دیگر، یا کسی از او عالتر، جای وی را بگیرد. اما انسانی که شایسته داشتن لقب انسان واقعی است، اگر از دست رفت فقدان او ضایعه‌ای اسف‌انگیز و جبران‌ناپذیر است و دکتر معین

چنین مردی بود. در ضمن گفتار دکتر صفا سخن از دقت بی نظیر دکتر معین در کار تحقیق، و روشی که وی برای نخستین بار در تدریس متون فارسی معمول داشت و آن را از صورت مبتذل قبلی بیرون آورد و با اصول علمی زبان‌شناسی و واژه‌شناسی تطبیق کرد، سخن گفت.

تمام شاگردان دکتر معین، وقتی در سرکلاس متن فارسی درس می‌دهند، بیشک از او یاد می‌کنند و بسیاری از آنها گفته‌اند و می‌گویند که در این درس سرمایه توفیق را از مرحوم دکتر معین گرفته‌اند.

پس از سخنان گرم دکتر صفا، دکتر سیدجعفر شهیدی شاگرد و سپس دوست و همکار دکتر معین در تدوین لغت‌نامه سخن گفتن آغاز کرد. وی نیز از روش استاد معین در کار تدوین لغت‌نامه در پایان بردن این کار عظیم و سنگین سخن در میان آورد و در آغاز گفتار خویش گفت که اگر ادعا کنیم هر کس در سی سال اخیر به فرهنگ فارسی مراجعه کرده و سروکار با کتاب لغت داشته به نحوی از کوششهای دکتر معین بهره‌مند شده است، کسی اعتراض نخواهد کرد.

شهیدی نیز خطابه‌ای داشت و مطلب را از رو می‌خواند. لیکن از سردرد سخن می‌گفت و پیش از آن نیز دکتر نصر از ارادت و اخلاص بی‌مانند دکتر شهیدی به دکتر معین یاد کرده بود. در موقعی که دکتر شهیدی سخن می‌گفت چندبار به گریه افتاد و مجلس را در اندوه غرق کرد. شهیدی گفت دکتر معین کمتر از ده هزار روز حیات علمی و تحقیقی (بعد از پایان یافتن تحصیل) داشت و در این مدت بیش از پنجاه هزار صفحه اثر تحقیقی از وی به طبع رسیده و این امر غیر از کارهای دیگر او یعنی تعلیم و تدریس و مطالعه و شرکت در کنفرانسها بوده است که اثر مثبت این کارها نیز کم از تألیف و تصنیف نبوده است.

پس از پایان سخنان دکتر شهیدی آقای دکتر خسرو فرشیدورد شعری را که در رثای دکتر معین سروده بودند خواند و سپس استاد جلال‌الدین همایی پشت کرسی خطابه رفت و با آن آهنگ گرم و سخن گفتن گیرا که خاص اوست نخست آیه‌ای از قرآن کریم خواند و از خداوند خواست که سینه‌اش را بگشاید و کارش را آسان کند و گره را از زبان وی بردارد. سپس به بیان خاطره‌هایی از دوران استادی خود برد دکتر معین و سپس همکاری با او پرداخت و گفت: معین از کسانی بود که دانش را با تمام وجود خود دوست می‌داشت و از کسب آن لذت می‌برد. از

صفاتی که استاد همایی برای دکتر معین شمرد یکی این بود که وی دماغی گیرنده و ذهنی طالب داشت استاد فرمود که گاهی در مجلسی که دکتر معین بود سخن گفته می‌شد آدم خیال می‌کرد که این سخن در میان هیاهوی مجلس و سخن گفتن حاضران از میان رفته است. اما بعد از مدتها با کمال تعجب می‌دید که دکتر معین آن سخن را گرفته و نگاه داشته و در موقع مناسب خود بکار برده است. صفت دیگری که استاد برای وی یاد کرد این بود که فرمود دکتر معین خوب می‌دانست که مدارک هر چیز و هر کار را در کجا بجوید و از کجا بیاورد و آنها را چگونه تنظیم کند و از این حیث بی‌نظیر بود.

نکته دیگر (که الان نمی‌دانم در مجلس از آن یاد کردند یا نه ولی در هر حال باید گفته شود) امانت بی‌نظیر دکتر معین است. دکتر صفا گفته بود که کار دکتر معین دقیق است یعنی شما می‌توانید آنچه را که او تهیه کرده است با کمال اطمینان بگیرید و بدان مراجعه کنید ولی عین همین دقت را در تعیین سهم افراد و کسانی که از کار ایشان بهره‌مند شده بود داشت. اگر یکی از دانشجویان وی که اهل شهرستان معین بود معنی مصطلح لغتی را در شهرستان خویش در محضر استاد می‌گفت و این معنی مورد استفاده وی بود فوراً آن را روی فیش یادداشت می‌کرد و زیر آن می‌نوشت که این معنی را فلان کس گفته است، یا می‌نوشت؛ اطلاع شفاهی آقای فلان! برهان قاطع یا فرهنگ بی‌نظیر دکتر معین را بکشایید: در حاشیه بسیاری از صفحات یا در فهرستهای آن می‌بینید که استاد از قول شخصی گمنام نقل کرده است که فلان کلمه را در فلان دهستان به فلان صورت تلفظ می‌کنند!

دکتر صفا گفت: دکتر معین به نیروی این دقت و عشقی که به دانش داشت، و همتی بلند که وی را به دنبال عشقش می‌کشید سنگ بنای کاری را گذاشت. سنگی که از آغاز ادب فارسی تا امروز هیچ کس جرأت نکرده بود بدان دست بزند، سنگ بنای تهیه و تدوین فرهنگی جامع و علمی برای زبان فارسی، وی این سنگ را از جا بلند کرد و در جای خود گذاشت.

البته این تمام کار نیست. ممکن است دیگران بیایند و روی این سنگ سنگهای دیگری بگذارند یا بناهای رفیع و مستحکم بسازند. ما هم امیدواریم که دیگران چنین کنند. اما هیچ وقت این خدمت محمد معین فراموش نخواهد شد که

وی به نیروی همت مردانه نخستین سنگ این بنای رفیع را که سالها در گوشه نسیان و اهمال افتاده بود از جا برداشت و با لیاقت و استادی آن را به جای خود گذاشت.

از میان رجال، وزیر فرهنگ و هنر در این مجلس شرکت جسته بود، برادر گرامی دکتر معین که او نیز آنچه توانست در راه نجات برادر کوشید، زن و فرزندان دکتر معین، دختران و پسرانش در این مجلس روحانی شرکت داشتند. نمی دانم زن و فرزندان دکتر معین چه حالی داشتند. در بیشتر وقت مجلس زن و دختران معین آرام اشک می ریختند. اما شاید از داشتن چنین شوهر و پدری در عین حال برخوردار می بالیدند.^۲

انتشار یادنامه دکتر معین

دانشکده ادبیات و علوم انسانی به پاس خدمات دکتر معین شماره ۷۶ مجله خود را به یادبود وی تحت عنوان «یادنامه دکتر معین» منتشر کرد. (آذر ماه ۱۳۵۰)

در این یادنامه علاوه بر مجموعه سخنرانیهای عمومی — که در سال ۱۳۴۸ در تالار فردوسی ایراد گردیده است — چند گفتار نیز درباره زندگانی و آثار دکتر معین مندرج است.

مقالاتی که درباره دکتر معین است عبارتند از: «زندگانی دکتر معین» به قلم «دکتر عیسی صدیق اعلم»، «به یاد شمع مرده» از «دکتر سیدجعفر شهیدی» و «آثار دکتر محمد معین» به کوشش «مظفر بختیار».

سالگرد مرگ دکتر معین!

«به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت استاد محمد معین مراسم برقرار آن مرحوم در آستانه اشرفیه برگزار شد. در این مراسم که گروهی از بستگان استاد معین و شاعران و اهل قلم شرکت داشتند دکتر مهدی محقق، دوست و همکار استاد معین پیرامون زندگی و آثار استاد معین گفت:

«دکتر معین ابرمردی بود که با آثار ارزنده خود به گنجینه ادبی فرهنگ ماغانی بیشتری بخشید.»^۳

اعطای منشور استادی ممتاز

به مناسبت سالگرد تأسیس دانشگاه تهران روز یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۱ به پنج نفر از استادان دانشگاه منشور ممتاز اعطاء شد. این پنج تن عبارت بودند از: مرحوم دکتر محمد معین و آقایان دکتر بیانی، جلال افشار، دکتر عزیز رفیعی و دکتر یحیی پویا، منشور استاد معین به پاس خدمات ارزنده اش به پسرش همایون معین اعطاء شد. دکتر ابوالحسن جلیلی رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی در پیرامون شخصیت علمی دکتر معین در جلسه مزبور چنین گفت:

«افسوس که تندباد مرگ شمع وجود وی را امان نداد که تا آخر بسوزد و تا دیرگاه نور بیفشاند شخصیت علمی دکتر معین آنقدر معروف است که حاجت به شرح و بسط ندارد. این استاد والامقام در سال ۱۲۹۳ شمسی یعنی ۵۷ سال قبل در رشت متولد شد. در سن ۲۸ سالگی به اخذ درجه دکترای ادبیات فارسی در ایران نائل آمد.

مشاغلی که قبل از دریافت دکتری بعهده داشته، از قبیل ریاست دانشسرای شبانه روزی اهواز، معاونت و بعد کفالت دانشسراها در وزارت فرهنگ وقت، همه در جهت خدمات فرهنگی و دانشگاهی بوده است.

پس از اخذ درجه دکتری و احراز مقام دانشیاری و سپس استادی دانشکده ادبیات سمتهای دیگر او از قبیل ریاست سازمان لغت نامه، عضویت شورای عالی فرهنگ، عضویت انجمن خاورشناسان پاریس، عضویت انجمن ارنسترنان پاریس و عضویت فرهنگستان ایران بوده است.

تعداد مقالاتی که دکتر معین در طی عمر کوتاه خود انتشار داده از دو بیست متجاوز است. آثار دیگر او علاوه بر فرهنگ مفصل فارسی که به فرهنگ معین مشهور است و به تنهایی کاری است عظیم، مشتمل بر تألیف و تصحیح و ترجمه است که تعداد آنها نزدیک به چهل کتاب و رساله کوچک و بزرگ است. دکتر معین چنانکه

ادب دوستان و دانش پژوهان آگاهند در سال ۱۳۴۰ به سبب سگته مغزی به حال اغماء فرو رفت و قریب پنج سال در حالی که همه نزدیکان و دوستان او غرق نگرانی و اندوه بودند به این حال باقی ماند تا در سال ۱۳۵۰ برای همیشه چشمان خسته خود را به روی جهان فرو بست. به پاس سوابق درخشان زندگی او و بنا بر پیشنهاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی شورای دانشگاه تهران عنوان استادی ممتاز را در حق استاد معین تصویب کرد و اینک که جای آن استاد در میان ما خالی است ضمن طلب رحمت و مغفرت برای وی منشور این عنوان به فرزند برومند او آقای همایون معین اعطاء می شود.^۴

شخصیت اخلاقی

در گفتارهای پیشین تا حدود توانایی دربارهٔ رویدادهای مهم زندگی معین — ارجمند مرد روزگارمان — سخن گفتیم. در این گفتار می‌بایست دربارهٔ شخصیت اخلاقی و انسانی او بحث کنیم.

در زمانهٔ ما که اکثر پژوهشگران بکلی از مفاهیم اخلاقی و انسانی مانند امانت‌داری، سعهٔ صدر، آزادگی و واقع‌بینی و... دورند، ارزش معین، معلم و ارستهٔ عصر ما بخوبی آشکار می‌گردد.

معین دارای مجموعه‌ای از صفات انسانی و اخلاقی بود که جمع آنها بندرت در یک تن یافت می‌شود.

معین آنگونه که از مطالعهٔ زندگانی و آثارش برمی‌آید مردی بود آرام و موقر، متواضع و فروتن، کم صحبت و پرکار.

دکتر استعلامی که از زمره شاگردان او بوده است، دربارهٔ استادش چنین می‌نویسد:

«معین یک انسان بزرگ بود بیش از همه کار می‌کرد و ساده‌تر از همه می‌زیست. باریک بینی و وجدان کار در او بی‌مانند بود. برای آنکه در نوشته‌اش یک خطای کوچک نباشد همه چیز حتی زندگی و تندرستی را فراموش می‌کرد و اگر گاهگاه بریکی از کتابهایش ایرادی درست می‌گرفتند با خوشرویی و یکدلی می‌پذیرفت، اما درونش ازین خطای کوچک آزرده می‌شد.»^۱

چه نیکو استاد ذبیح الله صفا درباره او گفته است: «ممکن است اگر دانشمندی برود، دانشمندی دیگر یا کسی از او عالمتر، جای وی را بگیرد. اما انسانی که شایسته داشتن لقب انسان واقعی است، اگر از دست رفت، فقدان او ضایعه‌ای اسفانگیز و جبران‌ناپذیر است و دکتر معین چنین مردی بود.»^۲

به‌طور کلی خصوصیات اخلاقی دکتر معین را به‌صورت زیر می‌توان خلاصه نمود:

- ۱- مردی آرام و موقر، متواضع و فروتن بود و با وجود فضل بسیار برخلاف بعضی از فضلا سروصدای زیاد نداشت و از فضل فروشی و غرور بکلی دور بود.
 - ۲- در تدریس همواره جدی بود و از کوتاهترین فرصتها برای دانشجویان خویش حداکثر استفاده را می‌کرد و برخلاف گروهی برای کارهای تحقیقی دانشجویان ارزش زیادی قائل بود.
 - ۳- مردی فعال و با پشتکار عجیب بود و از کوتاهترین فرصتها استفاده می‌کرد و غنیمت شمردن اوقات عمر از رموز موفقیت او بوده است.
 - ۴- دقت و امانت‌داری در او بحدی بود که جمعی معتقدند کمتر محققى را می‌توان یافت که مانند او دقیق و امین بوده باشد.
- برای ارزیابی بیشتر شخصیت اخلاقی وی سه صفت برجسته او یعنی امانت‌داری، عشق و علاقه و مقام استادی او را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دقت و امانت‌داری

آن محمد که امین بود به‌راه تحقیق گوه‌ری بود که دیگر به کف ارزان نشود از مهمترین ویژگیهای تحقیق صحیح می‌توان مسأله «دقت و امانت‌داری» محقق را در کارهای تحقیقی نام برد.

متأسفانه در طی این چند قرن که از حیات زبان و ادب فارسی می‌گذرد در بین آثار مؤلفان و مصنفان ما اهمیت به این موضوع کمتر به چشم می‌خورد و همین امر موجب شده تا بعضی از آثار آنان فاقد ارزش و اصالت تحقیقی باشد. این مسأله بویژه در کتب تذکره و بعضی از کتب تاریخی بخوبی نمایان است، زیرا گاهی

دیده می‌شود که فلان تذکره‌نویس بر اثر بی‌دقتی شعری از یک شاعر را به شاعر دیگر نسبت داده یا تاریخ تولد یا مرگ فلان نویسنده را با تکیه به مآخذی بی‌پایه ذکر نموده که باعث اشتباهات بسیار شده است.

عدم رعایت امانت‌داری نیز مصنفان را برآن داشته تا تصرفات بسیار در آثار شعرا و نویسندگان وارد سازند و همین امر موجب شده تا سالیان دراز وقت پژوهشگران دقیق و امین ما در این راه بهدر رود. دکتر زرین کوب درباره ارزش و اهمیت «دقت و امانت‌داری» در کارهای تحقیقی چنین می‌نویسد: «آفتی دیگر، سخت‌تر و زیان‌انگیزتر از آفت بی‌رسمی، در کار محققان ما هست که بیدقتی است. بیدقتی نیز حاصل شتابکاریست. این بیدقتی در تحقیق بلایی بزرگ است و بسا که از آن ضلالت‌های سخت برخاسته است. اتفاق می‌افتد که اشتباه بین دو اسم محقق را بخطایی سخت گرفتار کرده است که اندک دقتی ممکن بود او را از عواقب وخیم آن خطا در امان نگه‌دارد. بسیار پیش می‌آید که اعتماد بر نقلی نادرست، محقق ساده دل را گمراه می‌کند و به‌ورطه لغزش می‌افکند. شاید در خیلی از موارد، این بیدقتی از آنجا پدید می‌آید که محقق از فرط غرور و خودپسندی همه برحافظه خویش تکیه می‌کند. حقیقت آن است که در کارهایی از اینگونه، اعتماد برحافظه دام خطاست و ازین روست که محققان بزرگ جهان، از این اعتماد برحافظه برحذر بوده‌اند.

مرحوم قزوینی گفته بود، که من اگر بخواهم آیه قل هو الله احد را نیز درجایی بیاورم آن را از روی قرآن نقل خواهم کرد. این اندازه دقت و وسواس، شاید مبالغه‌آمیز بنظر آید اما بهیچ روی زائد و بی‌سبب نیست و شرط کمال دقت آن است که در هنگام رجوع به مآخذ نیز محقق بدین نکته التفات کند که در آن مآخذ هم احتمال خطا و تصحیف هست و تا بدین نکته توجه نکند از آفت بیدقتی در امان نخواهد بود. اما محقق را هیچ آفتی ازین بدتر نیست که بسرقت و انتحال کار دیگران عادت کند. این انتحالگری نیز خود حاصل شتابکاریست.

آن محقق که می‌خواهد در هر زمینه‌ای چیز بنویسد و در هر مجموعه‌ای مقاله‌هایی به‌امضاء او نشر بیابد تنها راه چاره را در آن می‌بیند که حاصل کار دیگران را غارت کند و به‌نام خود نماید. در بین محققان امروز ما کسانی هستند که از شتابکاری و شهرت‌جویی، حاصل تحقیق دیگران را بغارت می‌برند و انصاف و

امانت آنها تنها همین قدرست که نام آن محقق غارت زده را نیز جزء دهها مأخذ دیگر که از همان بیچاره گرفته اند ذکر می کنند. نه فقط تحقیقات شرق شناسان اروپا، بلکه حاصل کار دانشمندان هند و مصر و شام و عراق را نیز به نام خود نشر می دهند و چنان فراموش می نمایند که گویی آن تحقیقات را خود، از روی مأخذ اصلی، و بدون اطلاع از مأخذ و تحقیق دیگر انجام داده اند. گاه بسرقت و انتحال تحقیقات دیگران بس نمی کنند از محققان خودمان نیز که اکثرشان زنده اند و در بین ما راه می روند، بسی مطالب که بغارت می برند و به نام خود نشر می کنند. و با اینهمه، چنان این سرقتها را با مهارت، می پوشند که از دیده ساده دلان پنهان می ماند و چون مأخذ دست اولی را که آن محقق بیچاره، بعد از سالها جهد و رنج پیدا کرده است بعین تکرار می کند، ساده دلان می پندارند که مگر این محقق تازه کاری هیچ واسطه ای بهمه آن مأخذ دست داشته است.^۳

«حقیقت آن است که کار محقق حوصله و دقت می خواهد و درین کار هرگز نمی توان به عذر آنکه وسایل و اسباب درست و تمام فراهم نیست دست از طلب بازداشت زیرا آنجا که وسیله تحقیق فراهم نیست اصلاً بحث و غور در امری چه ضرورت دارد و تحقیق ناقص ناتمام بی اعتبار چه نکته ای را روشن می کند و غیر از «حرف مفت» چه نام دیگری بر آن می توان نهاد؟»^۴ اولین و مهمترین صفت بارزی که در دکترا معین به چشم می خورد امانت داری و دقت اوست و بدانگونه که در او بود در کمتر کسی می توان یافت.»

دکتر استعلامی در این باره چنین می نویسد: «امانت علمی و درستی و راستی در دکترا معین به درجه ای بود که اگر یک عبارت کوتاه از کتابی نقل می کرد با دقت شماره صفحه آن را در زیر اثر خود می نوشت و از چنین مرد امینی دور نیست که نیمایوشیچ پیشوای شعر امروز چاپ و نشر کارهای خود را به او سپارد.»^۵

دکتر خسرو فرشیدورد می نویسد: «اگر بگوئیم دکتر محمد معین امین ترین محقق زبان و ادب ما بود اغراق نگفته ایم این خصلت نیز از سجاوی، بزرگ انسانی او

۳. یادداشتها و اندیشه ها ص ۱۱-۳.

۴. همان مأخذ ص ۱۴.

۵. شناخت ادبیات امروز، ص ۱۵۲-۳.

سرچشمه می‌گرفت. رعایت امانت در تحقیقات علمی از نظر یک پژوهشگر واقعی و بخصوص در بین فرهنگیان امری است کاملاً عادی ولی متأسفانه در میان مؤلفان ما رواج چندانی نیافته است عده‌ای به آثار دیگران رجوع نمی‌کنند یا اگر رجوع کنند و بهره از آن بگیرند حق صاحب اثر را ادا نمی‌نمایند و می‌پندارند که این کار ناپسند از نظرها پنهان می‌ماند، باری در چنین آشفته بازار دزدی اندیشه و سرقت ادبی، ارزش کار معین خوب آشکار می‌شود. زیرا او حتی گفته‌های شفاهی یک خدمتگزار را هم به نام خود او در آثارش ذکر می‌کرد چه بسا از محققان گمنام و جوان که در سایه این امانت‌گزاری او به شهرت علمی رسیدند زیرا دکتر معین گفته‌ها یا نوشته‌های آنان را در کتابهای خود به نامشان ضبط نمود. ای کاش بیشتر می‌ماند و این شیوه جوانمردانه و درست را بیشتر در بین ما رواج می‌بخشید.^۶

دکتر محمدجعفر محبوب می‌نویسد: «... اگر مثلاً در کلاس درس مطلبی طرح می‌شد، و دانشجویی معنی لغتی را که در محل سکونت وی در فلان استان یا شهرستان معنی خاصی داشت بازمی‌گفت، و این معنی به کار استاد می‌آمد، همان‌جا، فیشی از جیب درمی‌آورد و آن را یادداشت می‌کرد و اسم و مشخصات گوینده را می‌نوشت تا هر جا بدان استناد می‌کند، بگوید که این مطلب را چه کسی بدو گفته و از کجا آمده است!»^۷

دکتر روانپور نیز چنین می‌نویسد: «در کارهای علمی و پژوهشی او، شرف و امانتی کم‌نظیر جلوه‌گری می‌کرد و می‌کوشید که ضمن تعیین رسالات دانشجویان این اصل دقیق و احترام انگیز را بدانها نیز بیاموزد. «مأخذ را ذکر کنید» هیچ شاگردی نیست که لااقل یکبار این عبارت را از استاد نشنیده باشد. در این مورد هرگز خطایی را نمی‌بخشود.»^۸ در دوران ما که جاعلان بسیار با ربودن آثار این و آن کتابها به نام خود منتشر می‌سازند ارزش انسانی و اخلاقی دکتر معین را بخوبی می‌توان درک نمود.

گفتم که دهخدا و نیما او را امین دانستند و نشر آثار خود را به او واگذاشتند در اینجا باید افزود که نه تنها مورد اعتماد دهخدا و نیما قرار گرفت، بلکه تقی‌زاده نیز

۶. مجله وحید، دوره نهم شماره ۵، مرداد . ۱۳۵ .

۷. مجله رودکی سال اول شماره ۱ مرداد . ۱۳۵ .

۸. مجله تلاش شماره بیست و نهم، تیر-مرداد . ۱۳۵ .

او را امین دانست و نشر یادداشتهای تحقیقی خود را درباره فرقه اسماعیلیه به او واگذار نمود.^۹

پشتکار و عشق و علاقه

راز ستاره از من شب‌زنده‌دار پرس کز گردش سپهر نیاسوده‌ام دمی این نکته مسلم است که پیشرفت و موفقیت انسان بستگی فوق‌العاده‌ای با پشتکار دارد. کسانی که فاقد پشتکارند عموماً متوسل به شانس و بخت و اقبال می‌شوند.

گروهی از دانشمندان معتقدند که بیشتر موفقیت‌های انسان مستلزم هوش و قریحه نیست بلکه بستگی به سعی و کوشش دارد.

اگر زندگانی مخترعین و مکتشفین و دیگر نوایغ عالم را بررسی کنیم خواهیم دید که اکثر آنها با سعی و کوشش به مقامات عالی رسیدند.

از این گذشته مهمترین انگیزه‌ای که دانشمندان و متفکرین جهان را به سوی تحقیق و تتبع کشانده مسأله عشق و علاقه می‌باشد.

عاملی جز عشق و علاقه نمی‌توان یافت که نیوتن را برآن داشت تا سالیان دراز درباره نیروی جاذبه مطالعه و تحقیق کند.

عشق و علاقه است که ادیسون را برآن داشت تا مدت مدیدی را برای بدست آوردن نیروی برق در آزمایشگاهها بگذراند.

چیزی جز عشق و علاقه نیست که ابوریحان را برآن داشت تا در آخرین لحظات حیات خود در پی کسب دانش و بینش باشد.

باید در نظر داشت که عشق و علاقه محقق یکی از مهمترین ویژگیهای تحقیق درست است. دکتر عبدالحسین زرین کوب که خود شور تحقیق دارد در

این باره چنین می‌نویسد: «تا سی سال پیش که هنوز اینهمه محقق در بین ما ظهور نکرده بود کسانی مانند محمد قزوینی و همگنان او، اگر تحقیقی در مسائل ادبی و

تاریخی می‌کردند دقیق و استوار بود. کار اینگونه محققان اگر بسیار نبود و بکندی و آهستگی پیش می‌رفت اما روشن و درست بود و تا حد زیادی مایه خرسندی و

۹. رجوع شود به مجله راهنمای کتاب سال سیزدهم شماره‌های ۳ و ۴، ص ۱۶۶.

اطمینان می‌گشت. چنان محققى چون شوق طلب و درد تحقیق داشت با دقت و حوصله تمام در کشف مطالب و حل دشواریها، اهتمام می‌ورزید حتی اتفاق می‌افتاد که برای یافتن اصل و تمام شعری تازی که در جهانگشای جوینی آمده بود، چندین سال وقت و عمر می‌گذرانید. این مایه شور و شوق البته مایه حیرتست اما تا چنین شور و شوقی در محقق نباشد کار او نمی‌تواند مایه یقین و موجب اطمینان اهل نظر واقع گردد و حقیقت آن است که همین شور و شوق و دقت و حوصله شگرف است که کار محققان بزرگی مانند شامپولیون و انکتیل دوپرون و فوستل دوکولانژ و بسیاری از همگان آنها را شکوه و عظمت جاودانه بخشیده است.

اما از اینهمه شور و شوق که در کسانی مانند محمد قزوینی با دقت و احتیاطی نزدیک بسرحد و سواس همراه بود، در بسیاری از محققان ما امروز تقریباً هیچ نمانده است و از این روست که کار بیشتر محققان ما امروز بیش و کم سست و ضعیف، و آمیخته با بیدردی و شتابکاری است. این بیدردی و شتابکاری که آفت عمده کار درست است امروز چنان بر ما چیره گشته است که حتی شور و شوق، و درد و ذوق دانش طلبی و حقیقت جویی را از کسانی نیز که از عهده کار درست برمی‌آیند باز گرفته است و ادب تحقیقی ما را چنان ضعیف و بی‌مایه کرده است.^{۱۰}

دومین خصیصه بارز دکتر معین پشت‌کارش بود، این صفت او نیز در میان اینهمه اربابان ذوق و استعداد کمتر یافت می‌شود. پشتکار او را — به آن حد — در میان معاصران در افرادی چون مرحوم نفیسی می‌توان یافت. عشق و علاقه شدید او نسبت به زبان و ادب فارسی تا حدی بود که به سادگی خواب و خوراک را فراموش می‌کرد خانم دکتر معین در این باره چنین می‌گوید: «طی شبانه‌روز او مشغول کار بود. حتی دو یا سه بعد از نیمه‌شب بیدار می‌شد و فرمهای چاپخانه را با صدای بلند قرائت می‌کرد، و تصحیح می‌نمود. همان موقع وقتی از خواب بیدار می‌شدم متأسف می‌شدم که چرا آنقدر خسته‌ام و نمی‌توانم به او کمک کنم. هنوز هم در همان ساعات من بیدار می‌شوم و طنین صدای دکتر را که بلند بلند فرمها را مقابله می‌کرد و تصحیح می‌نمود به‌طور وضوح می‌شنوم.

او عاشق مطالعه بود، عاشق علم و ادب بود. هر وقت در خانه بود در میان کتابهایش بود. هر وقت گردش می‌رفت کتابهایش را هم با خودش می‌برد و هر وقت فرصتی داشت با دوستانش به بحث و گفتگوهای می‌نشست که بیشتر مربوط به کارش بود.^{۱۱}

استاد محمد پروین گنابادی می‌گوید: «علت بیماری وی را اغلب حمل بر این می‌کردند که کار زیاد ایشان را اینطور کرد و واقعاً کار مرحوم دکتر معین زیاد بود بطوری که در زمان خودشان پرکارترین افراد جامعه ادب ایران بودند.»^{۱۲} «وقتی پزشکان انگلیسی در دوران بیهوشی دکتر معین معاینه‌اش کردند، گفتند تن خسته این مرد فرسودگی . ۹ ساله‌ها را پیدا کرده است. بدن معین به اندازه یک . ۹ ساله پیر بود زیرا پنجاه و چند سال، شب و روز برای احیای زبان فارسی کار کرده بود.»^{۱۳}

در خاتمه برای اینکه نمونه‌ای از کار و کوشش و عشق و علاقه او را نسبت به زبان فارسی دریا بیم رشته سخن را به دگر شهادت می‌سپاریم:

«معین در سالهای آخر فعالیت خود، نسبت به زبان و کلمه، حالتی عجیب پیدا کرده بود. او به راستی عاشق شده بود. ما از او می‌خواستیم که کمی استراحت کند، و اینگونه خود را در فشار نگذارد، اما او نمی‌توانست بپذیرد. او را — به یادم هست — به سفری سه روزه بردیم، به شمال، تا شاید خستگی کار توانفرسای او را از تن بیرون کند.

به هنگام اذان، برخاسته بودم برای نماز. دیدم که معین، باز نشسته است و می‌نویسد.

به او گفتم: بس کنید. این روش، شما را زودتر از آنچه که باید، از پای می‌اندازد. این حرف را همه به او می‌گفتند، پورداود و دیگران.

همه دوستان قدیمی‌اش به او می‌گفتند: کمی استراحت کنید، کمی...

و او، معین، منطقی را می‌پذیرفت، ولی عشق او، منطق را عقب می‌راند. و

هیچ عشقی منطق نمی‌پذیرد. و هر عشقی، سرانجامش، شهادت است.»^{۱۴}

۱۱ و ۱۲. برنامه ادب امروز تلویزیون.

۱۳. روزنامه کیهان شماره . . ۸۴ یکشنبه ۲۷ تیرماه . ۱۳۵.

۱۴. مجله فرهنگ و زندگی شماره ۶ شهریورماه . ۱۳۵.

استادی

هر کس بیای کرسی درس تومی نشست جز آفرین و تحسین هرگز بلب نداشت دردا که روزگار ستمگر تن تو را یکدم نمی گذشت که بی تاب و تب نداشت یکی از ویژگیهای تعلیم و تربیت صحیح قدرت سازندگی است و این مسأله در هر مرحله ای از تعلیم و تربیت نسبت به مرحله دیگر حائز اهمیت بیشتری است. این نکته لازم به تذکر نیست که سازندگی باید در هر دو قلمرو دانش و اخلاق صورت گیرد. متأسفانه امروزه اکثر مربیان ما - بخصوص در دانشگاهها - تنها دارای یک جنبه هستند. بدین معنا که سعیشان براین است که فقط از نقطه نظر تعلیم شاگرد پیروانند و ناگفته پیداست، این سازندگی در جنبه دانش نیز دارای نقایص بسیار است؛ زیرا در اکثر مواقع در دانشگاهها دانشجو را به صورت حافظه یک ماشین کامپیوتر می سازند که در این صورت دانشجو از تجزیه و تحلیل مسائل علمی و اجتماعی غافل می ماند.

بنابراین باید در نظر داشت که یک مربی یا یک استاد زمانی می تواند شاگرد تربیت کند و یا به عبارت دیگر سازندگی از خود نشان دهد که چراغ علم و دانش را بدست گیرد و در حالی که خود در جلوی کاروان دانش پیش می رود آنان را به دنبال خود بکشانند، و به گفته جبران خلیل کاری کند که آنان آرام آرام خودشان بجوشند نه اینکه بگویند این که من می گویم داشته باش. نتیجه اینکه یک استاد باید راهنما باشد، یعنی راه را نشان دهد نه اینکه بخواهد محفوظات خود را تحویل دهد.

علاوه بر این به قول گورکی «یک استاد خوب پیش از آنکه استاد باشد، باید دانشجوی خوبی هم باشد.»

یعنی یک مربی باید دائماً مشغول فراگیری باشد، دائماً در حال تکامل و پیشروی باشد نه اینکه ساکن و بدون تحرک باشد.

اما علی رغم این حقیقت امروزه اکثر اساتید ما از شدت علاقه به مادیات کمتر فرصت مطالعه و تحقیق دارند و گاهی آنچنان غرق در تدریس می شوند که گویی اصلاً به مغزشان خطور نمی کند که یک استاد باید دانشجو هم باشد.

از اینها گذشته باید یک استاد برای کار دانشجو ارزش قائل شود، نه اینکه فکر کند چون او در مرحله پایینتری قرار گرفته است کاری که می کند فاقد ارزش

است. متأسفانه اکثر اساتید ما برای کار دانشجویان خود ارزش قائل نیستند و همین امر موجب شده تا استعدادهایی که در حال شکوفا شدن است از بین می‌رود. زیرا دانشجویی که ملاحظه می‌کند مدتی زحمت کشیده تا یک مقاله به رشتهٔ تحریر کشانده ولی برای آن ارزش قائل نیستند و تشویق نمی‌شود خواه‌ناخواه از کتاب و نوشته یک نوع حالت زدگی پیدا می‌کند و دیگر به‌سوی آن نمی‌رود. از این روست که می‌بایست در نظام فرهنگی ما از یکطرف برای کار دانشجویان ارزش قائل شد و از طرف دیگر با تشویق و ترغیب آنان را به‌سوی تألیف و تحقیق کشاند. کوتاه کنیم سخن را که در این زمینه حرف بسیارست و شنونده کم و چون در اینجا بحث در پیرامون مقام استادی دکتر معین است به همین مختصر بسنده می‌کنیم.

دکتر معین سالیان دراز در کسوت استادی — که وظیفه‌ای بس خطیر و مهم می‌دانست و همواره جدی می‌گرفت — شاگردان بسیار تعلیم داد و تربیت کرد و با کمال درستی و صداقت وظیفهٔ استادی خود را انجام داد و تا روزی که بیماری او را باز نشاند یک لحظه از کارش غافل نماند. ایمان و عقیده راسخی که وی به کار و حرفه استادی داشت او را از توجه به مادیات و شهرت طلبی بازمی‌داشت. روی همین اصل هر جا استعدادی می‌یافت به پرورش آن اقدام می‌کرد. صاحبان استعداد-های نهفته را در حین تشویق به‌آینده درخشان‌شان امیدوار می‌ساخت. چه بسیارند از این گروه که با تشویق و تحریک او بجایی و مقامی رسیدند.

دکتر معین برای کار دانشجویان ارزش خاصی قائل می‌شد و نوشته‌ها و آثار آنان را بدقت بررسی می‌کرد و مانند یک مربی دلسوز نقاط ضعف آنان را تذکر می‌داد، علاوه بر این مشوق و محرک آنان بود تا بیشتر به‌سوی تحقیق و مطالعه کشانده شوند.

از این گذشته اگر نکته، یا نکاتی از دانشجویان می‌شنید و یا در آثار آنان می‌یافت با سعهٔ صدر آن را می‌پذیرفت و احياناً در آثار خود با ذکر نام نویسنده از آنها استفاده می‌کرد.

دکتر روانپور که در زمرهٔ شاگردان استاد معین بوده چنین می‌نویسد: «ورود او به پریها هوترین کلاسها، فرمان سکوتی بود ناگهانی و بی‌مقدمه، فرمانی که هرگز در کلامی یا تذکری جلوه نکرده بود.

گریز شتاب‌آلود عمر را با بینشی استثنایی می‌دید و نگران لحظه‌ها بود تا

بیهوده نگذرند از این رو همه دقایق کلاس او پر بود و سرشار، می‌آموخت و بهره‌مند می‌ساخت بی‌آنکه ادعایی داشته باشد.

هرگز کسی بیاد ندارد که استاد برای اثبات فضل خویش، دانش دیگران را تخطئه کند یا بر آثار آنان پوزخند زند، نیازی هم نداشت.

حاصل کار دانشجویان را — هر چند کم‌مایه — به دقت می‌خواند و ارزیابی می‌کرد از این رو هیچ‌گاه دانشجویی تکلیف وی را سرسری نمی‌گرفت و طبعاً از کار و مطالعه ناگزیرانه خود بهره‌ها می‌اندوخت.

نمره‌های او بهترین معیار دانسته‌های شاگردان بود، بی‌هیچ تردیدی از این-جهت هرگز کسی را اعتراضی یا گله‌ای حتی قلبی از نمره وی نبود زیرا همه می‌دانستند که نمره‌های استاد حاصل جمع نقطه‌هایی است که در مقابل هر کلامی و هر پاسخ آنان منظور شده است از این رو نمره خوب استاد شادی و هیجان بی‌مانندی در دل‌های شاگردان می‌آفرید و بدانها شخصیتی پراح در چشم دیگران می‌بخشید.^{۱۵} آقای علی‌اشرف صادقی می‌نویسد: «معین همیشه می‌گفت استاد دانشگاه نباید غیر از تدریس و تحقیق به کار دیگری پردازد و خود چنین کرده بود. از بازرگانانی که به لباس استادی درآمده و این شغل را نردبان «ترقی» خود ساخته بودند به خوبی یاد نمی‌کرد. برعکس کسانی که با حقوق ناچیز استادی ساخته بودند و در جستجوی جاه و مقام نبودند بسیار مورد احترام او بودند.»^{۱۶}

«استاد کمتر سخن می‌گفت و تقریباً هرگز نمی‌خندید. اما برخلاف آنچه ظاهر-

بینان را بسادگی می‌فریبد ظاهر آرام وی از درونی بی‌انعطاف مایه نمی‌گرفت.»^{۱۷} آقای حسن انوری می‌گوید: «مرحوم دکتر معین در محیط کار که بنده در تنظیم فیشهای لغتنامه افتخار داشتم با آن مرحوم همکاری کنم و همینطور در کلاسهای درس بسیار جدی بودند، با اینهمه گاه‌گاه به مناسبت مسائلی که پیش می‌آمد حالت انبساط خاطر به ایشان دست می‌داد و با صدای بلند می‌خندیدند. از جمله یادم هست که در نخستین روزهایی که افتخار شاگردیشان را پیدا کرده بودم حواشی علامه محمد قزوینی را بر جهانگشای جوینی می‌خواندیم کلمه‌ای

۱۵. مجله تلاش شماره ۲۹، تیر- مرداد. ۱۳۵. ص ۱۷.

۱۶. مجله راهنمای کتاب سال چهاردهم شماره‌های ۱۲- ۱۹، آذر، اسفندماه. ۱۳۵.

۱۷. مجله تلاش شماره بیست و نهم تیر- مرداد. ۱۳۵، ص ۱۷.

در متن بود که معنی این کلمه را از بنده پرسیدند و بنده خواستم که با یک کلمه تقریباً قلمبه‌ای آن را توضیح داده باشم به جای آشپز یا طباطبائی که اصحاب مطبخ، ایشان از این اصطلاح بنده خیلی خندیدند و گفتند مانند اصحاب اصالت عقل در فلسفه.^{۱۸}

از اینها گذشته دکتر معین در تدریس نیز روش بخصوصی داشت به این معنا که به تجزیه و تحلیل مطالب می‌پرداخت. مثلاً: اگر متن کهنی را می‌خواست درس دهد، در حین خواندن به بررسی و شرح آن از زوایای مختلف لغوی، دستوری و... می‌پرداخت و در حین بررسی دانشجویان را بر آن می‌داشت تا آنان نیز به چنین تجزیه و تحلیلی بپردازند. بی‌جهت نیست که استاد ذبیح‌الله صفا در این باره این چنین قضاوت می‌کند: «دکتر معین در کار تحقیق برای نخستین بار تدریس متون فارسی را از صورت مبتذل قبلی بیرون آورد و با اصول علمی زبان‌شناسی و واژه‌شناسی تطبیق کرد.»^{۱۹}

آقای حسن انوری در این باره می‌گوید: «مرحوم دکتر معین در تدریس متن‌های فارسی شیوه خاصی داشت به این ترتیب که کلیه مشکلات لسانی و لغوی متن را در کلاس سعی می‌کرد که حل کند و ریشه لغات—چه لغات فارسی و چه لغات عربی و چه لغات ترکی و چه لغات دخیل دیگر—را در کلاس توضیح می‌داد همچنین ساختمان کلام و ساختمان کلمات را از نظر دستور زبان فارسی در کلاس کاملاً بررسی می‌کرد و خیلی علاقه‌مند بود که دانشجویان اینگونه مسائل را به همین ترتیب که ایشان تعلیم می‌دهند فرا بگیرند. مخصوصاً این نکته که در تدریس متن بوسیله دکتر معین حائز کمال اهمیت است این است که دکتر معین متن قدیمی را که تدریس می‌کرد یک نوع شیوه نقد نیز بکار می‌بست به این ترتیب که متن قدیمی را از لحاظ اینکه واقعاً از نویسنده‌ای است که به آن منسوب است یا نه! در قرنهای بعد نوشته شد مورد بررسی قرار می‌داد. به عنوان مثال کاملاً یادم هست که در تدریس صفحه اول تاریخ بیهقی وجود یکی دو کلمه را در این متن دال بر آن می‌دانست که این صفحه الحاقی هست و از ابوالفضل

۱۸. برنامه ادب امروز تلویزیون تیرماه ۱۳۵۲.

۱۹. مجله فردوسی دوشنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۵۰ شماره ۱۰۲۲.

بیهقی نیست. یکی از آن کلمات وجود یکی دو فعل وصفی در این متن بود که فعل وصفی به آن ترتیب که در صفحه اول متن تاریخ بیهقی چاپ اول مرحوم فیاض بکار رفته نمی‌تواند در قرن پنجم بکار رفته باشد. بنابراین آن را الحاقی می‌دانست همینطور اصطلاح «کارهای دولتی» که در این صفحه بکار رفته به همین معنی و مفهومی است که ما امروزه بکار می‌بریم که احتمالاً اگر ابوالفضل بیهقی می‌خواست این مفهوم را می‌رساند «کارهای دیوانی» بکار می‌برد نه «کارهای دولتی» که از قرون متأخر است وجود این کلمات را ایشان در این متن دال بر آن می‌دانست که این صفحه بعدها نوشته شده و به تاریخ بیهقی اضافه شده است همینطور در تدریس سایر متون قدیمی از این نوع بررسیها که دانشجویان را عملاً به تصحیح متنها وارد می‌کرد، ایشان در کلاس مطرح می‌کردند.^{۲۰}

ناگفته نماند که قدرت بیان استاد نیز در میان همکارانش کم‌نظیر بوده است.

در خاتمه این مقال به درج خاطره‌ای از آقای علی هاشمی مبادرت می‌ورزیم:

«تا آن روز او را ندیده بودم اما نامش کاملاً برایم آشنا بود. آرزوی کردم

که هر چه زودتر به کلاسهای درس او راه بیابم.

روزی همراه یکی از دوستان که سال سوم ادبیات فارسی را می‌گذراند در کلاس استاد حاضر شدم. گویا وی عادت نداشت که از غریبه‌ها سؤال بکند، گرچه در آن صورت قطعاً با لحنی سرشار از احترام و ارادت علت حضور خود را بیان می‌کردم و حتماً او که مردی وزین و خردمند است در مقابل دلیل و نحوه بیان من اعتراض نمی‌کرد. آن روز استاد اشعار خاقانی را تفسیر می‌کرد و روش ازین قرار بود که هر یک از دانشجویان بیتی را می‌خواند و معنی آن را بیان می‌کرد. پس از آنکه همه نیرویشان برای ادای حق مطلب صرف می‌شد استاد به‌عنوان تکمیل شروع به سخن می‌کرد، آن روز طی دو ساعت فقط چند بیت از اشعار خاقانی تفسیر شد.

تعداد دقیق ابیات درست به یادم نمانده زیرا از آن تاریخ حدود چهار سال می‌گذرد ولی آن قدر می‌دانم که تشریح و افاضات استاد شاگردان را غرق در تحسین می‌کرد. یک روز دیگر خود را به کلاس درس تحقیق در متون فارسی رساندم. آن



دکتر محمد معین (۱۲۹۷-۱۳۵۰)



پرفسور کرین و دکتر محمد معین



کنگره اسلامی لاهور



دهخدا، در بستر کسالت (که منجر به فوت وی شد)، بهمن ماه ۱۳۳۴



دهخدا، گیتی و معین، خرداد ۱۳۳۳



نخستین کنگره ایران شناسان منعقد در تهران شهریور ۱۳۳۵ کمیته شماره ۱۱ (ادبیات و هنر)
پدریاست دکتر محمد معین و همکاری پروفیسور لنتز



در دانشکده افسری احتیاط



دکتر معین هنگام ایراد سخنرانی دربارهٔ امیر خسرو دهلوی



دکتر معین در میان عده‌ای از دانشجویان



اعضای انجمن نامه و صحف



دو نفر از دانشجویان پاکستانی در دانشگاه تهران در اطاق مطالعه آقای دکتر محمد معین



ژنو- تابستان ۱۳۳۱
 یحیی ماهیار نوایی، محمد معین، سیدحسن تقی زاده،
 سیدمحمدعلی جمالزاده

دکتر معین در کنار تصویر دهخدا



دکتر معین در کنار مرحوم امیرجاهد



دکتر سید جعفر شهیدی





استاد معین در بستر بیماری



از آخرین عکسهای بیماری
دکتر معین



پرفسور رضا برهالین دکتر معین



مردمان کوچک و بازار جنازه استاد دکتر معین راه با شکوه تشییع کردند...

روز مرزبان نامه را می خواندند. اگر اشتباه نکنم آن روز هم طی یک ساعت یک صفحه ونیم از مرزبان نامه خوانده شد.

استاد سؤالات دستوری می نمود و دانشجویان پاسخ می دادند. سپس وی با حوصله و دقت و بایبانی منجز و مختصر که حکایت از دانش و تسلط وی بر دستور- زبان فارسی می نمود مطالبی جامع برآن می افزود و با لحن سریع، شمرده و در عین حال ساده و قابل فهم نکات، باریک و لازم را بیان می کرد. دانشجویان مرتباً می نوشتند و می نوشتند و اگر عقب می ماندند دیگر محلی برای سؤال باقی نبود. گردش روزگار و دگرگونیهای زندگی اجازه نداد که موفق به شرکت درین کلاسهای دلخواه بشوم و دیگر او را ندیدم که ندیدم اما خوشبختانه کارم ایجاب می کرد که لااقل هفته ای چندین بار به برهان قاطع یا فرهنگ فارسی معین و یا لغت نامه مراجعه کنم و به همین مناسبات پیوسته به یاد او بودم تا این که تقریباً همزمان با روزهای درگذشت شادروان سعید نفیسی خبر ناگواری شنیدم و از شنیدن آن مثل همه دوستان و شاگردانش دچار حیرت و غم شدم.

ناگهان سؤالهای گوناگونی از ذهنمان گذشت. کار لغت نامه چه می شود؟

اشعار نیما یوشیج؟ کلاس درس و دوره دکترای ادبیات فارسی؟ بچه ها؟»^{۲۱}

دکتر معین و ادبیات فارسی

عقیده دکتر معین درباره شعر فارسی

- مجله سخن در آذرماه ۱۳۳۲ موضوع «شعر فارسی امروز چه راهی باید در پیش بگیرد» که متضمن ۷ پرسش بود مورد اقتراح قرار داد و جمعی مرکب از ۲۰ تن از فضلا و دانشمندان پاسخ دادند که پاسخهای استاد معین را از نظر می گذرانیم.
- س ۱: آیا به نظر شما تغییر و تجددی در شعر فارسی لازم است؟
- ج: همانگونه که در نثر فارسی تحولی پدید آمده شعر فارسی را نیز تحولی در پی است.
- س ۲: آیا وزنهای شعر فارسی را در خور تغییر می دانید؟ و در این صورت چه نوع وزنی به نظر شما باید جانشین وزنهای معمولی بشود.
- ج: الف) بعضی اوزان متداول صلاحیت دوام و بقا دارد.
- ب) بدیهی است شاعران موسیقی دان می توانند وزنهای جدیدی که هم متناسب با موضوع و مضمون ایشان باشد و هم به گوش ایرانیان خوش آیند بود — پدید آورند، چنانکه گذشتگان نیز وزنهای جدید براوزان متداول عصر خویش افزوده اند.
- ج) در هر صورت، چون متجاوز از ده قرن است که گوش ایرانی با وزن عروضی آشناست و از آن بهره می برد، تصور می رود امید توفیق کسانی که تنوع را در اوزان عروضی می جویند بیش از موفقیت گویندگانی باشد که شعر فارسی را در قالب اوزان هجائی عرضه می کنند.
- س ۳: آیا ممکن است شعر فارسی بی قافیه باشد؟
- ج: اگر بکلی از زیور قافیه عاری باشد، نثر موزون است نه شعر منظوم.

س ۴: آیا حفظ قالبهای معمول شعر فارسی (مانند قصیده، غزل، مثنوی و غیره) لازم است یا می‌توان قالبهای تازه بوجود آورد؟

ج: الف) تصور می‌رود که بعضی انواع متداول مانند قصیده و ترجیع و ترکیب (بند) مطول، ملائم با ذوق گویندگان و شنوندگان امروزی، و متناسب با زندگانی پر جوش و خروش و متغیر عصر حاضر نباشد. غزل نیز هرچند که واجد بشرایط دوام و بقاست امید توفیق گویندگان در آن کمتر است.

ب) از انواع متداول، مثنوی و قطعه و رباعی به احتمال قوی پایدار خواهد ماند. ج) در هر حال، دوام قالبهای شعری گذشته با پدید آمدن قالبهای نو که جامع خصایص لازم باشد مانع‌الجمع نیست.

س ۵: آیا قالب شعر باید معین و ثابت باشد یا شاعر آزادست که به مناسبت مضامین و معانی قالبهای مختلفی ایجاد کند یا در قالب واحد تنوعی پدید آورد.

ج: الف) بدیهی است که هر قالبی متناسب با همه مضامین نیست. ب) از سوی دیگر گوینده را نمی‌توان سخت محدود و مقید کرد که قالب معین را فقط برای مضمون معین بکاربرد.

ج) شاعر ماهر، بین این دو طریق (ظاهراً) متغایر، راه خویش را پیدامی‌کند
س ۶: از شاعر امروز بیان چه نوع معنی و مضمونی را توقع دارید؟
ج: همه معانی و مضامینی که متناسب با زندگانی درونی و برونی شاعر و محیط و جهان کنونی باشد.

س ۷: در آثار شعرای معاصر از کدام قطعه شعر که به نظرتان دارای همه خصایص بوده است بیشتر لذت برده‌اید؟

ج: الف) شعر نوی که واجد همه خصایص مطلوب باشد گویا هنوز پدید نیامده است.

ب) از قطعه‌های ذیل بیشتر لذت برده‌ام: ^۱

«ای مرغ سحر!» از دهخدا

«کبوتران من» از بهار

دکتر معین و ادبیات معاصر

شکی نیست تحولاتی که در هر دو قلمرو نثر و نظم در ادبیات فارسی ایجاد شده سرنوشت زبان فارسی را بکلی عوض نموده است.

شعر فارسی در دوران گذشته بیشتر در زمینه مدح و قدح بوده و شاعران اغلب مسائلی مانند زندگی و اجتماع و دردهای انسانها را نادیده می‌گرفته‌اند... خوشبختانه با تحول شعر فارسی مفاهیم تازه‌تری که هدایتگر انسانهاست در آن راه یافته که بدون شک تأثیر مسلمی در روحيات و افکار افراد خواهد گذاشت. از این رو می‌بایست به ادبیات معاصر— در هر دو قلمرو نظم و نثر— که دارای ویژگیهای خاص است— توجه بیشتری شود تا احیاناً دچار رکود و سستی نگردد.

مهمترین کاری که برای حفظ و بقای این نهال جوان می‌بایست انجام داد نثر و بهره‌برداری صحیح از آن است که این امر بخصوص در اهمیت دادن و تدریس آن نمایان می‌شود.

متأسفانه در دانشگاههای ما— که شاید بتوان مهمترین مرکز برای توسعه و نشر ادبیات دانست— توجهی چندان نمی‌شود. زیرا گروهی از اساتید ما اصلاً این ضرورت را احساس نمی‌کنند و ادبیات فارسی را منحصر به آثار کلاسیک می‌دانند. در مجموعه‌هایی که برای تدریس ادبیات فارسی در دانشگاهها برگزیده می‌شود کمتر کتابی را می‌توان یافت که در آن توجه دقیق به ادبیات معاصر شده باشد.

این بی‌توجهی در دانشگاهها تا جایی است که کار تدریس و تحقیق را به بی‌ارزش‌ترین شکل آن یعنی جزوه‌نویسی و حفظ کردن مطالب بدون تجزیه و تحلیل آن تنزل داده است.

این حقیقت تلخ را باید پذیرفت که گاهی در کشورهای دیگر به ادبیات معاصر، توجه بیشتری می‌شود تا ایران، و شاید آنها ضرورت بررسی و تحقیق آن را بیش از ما احساس کرده‌اند و ممکن است روزی در تربیت محققان ادب معاصر فارسی

از ما پیشی گیرند.

اگر توجه کافی به نظم و نثر شود رغبت دانشجویان به فراگیری و نقد و ارزیابی ادبیات فارسی بیشتر خواهد شد و در نتیجه حاصل تلاشها و کوششها نتیجه مثبتی خواهد داد.

در میان پژوهشگرانی که کارهایشان بیشتر در زمینه متون کهن ادب فارسی است کمتر محققی را می‌توان یافت که به نوآوری در شعر فارسی معتقد باشد در حالی که جملگی معتقد به تحول نثر فارسی هستند. از جمله پژوهشگرانی که به ادبیات معاصر گرایش داشته‌اند دکتر معین را می‌توان نام برد.

همانطور که در مقاله پیش گذشت ملاحظه کردیم که دکتر معین گرایشی به تحول شعر فارسی داشته است. در اینجا باید اضافه نمود که وی علاوه بر اینکه خود به مطالعه و بررسی نظم و نثر جدید می‌پرداخت دانشجویان را نیز بر آن می‌داشت تا در این زمینه مطالعه کنند.

محمود نیکویه در این باره چنین می‌نویسد: «معین با وجود گرایش به متون کلاسیک، از ادبیات معاصر نیز غافل نبود و آن زمان که در دانشگاه تدریس می‌کرد، به دانشجویان تکلیف می‌کرد که «افسانه»ی نیما و قصه‌های هدایت را از نظر تحلیل و مبانی دستوری بررسی کنند. و این کار را خود در طرح دستور زبان فارسیش نیز کرده و برای شواهد از آثار هدایت و نیما سود جسته است. و این خود گواه حرمتی است که او برای ادبیات معاصر ایران قائل بود.

او از استادان نادری است که معتقد به روش تدریس ادبیات معاصر در دانشگاه بود و به جاست و حق این است که معین را نقطه برخورد و پیوند ادب کهنه و نو بدانیم. و این جایگاه رفیعی است برای معین.»^۲

مهدخت معین نیز چنین می‌نویسد: «پدرم دربارهٔ صادق هدایت می‌گفت: بدون شک نام صادق هدایت جاویدان خواهد بود، وی در تحول نثر فارسی بسیار مؤثر بود و از جمله پیشروان پهلوی دانان معاصر نیز بود، بحث دربارهٔ آثار او فرصتی

زیاد می‌خواهد، ولی باید گفت هدایت بحق یکی از با ارزشترین نویسندگان معاصر ما بود.^۳

پدر، غیر از آثار نویسندگان بزرگ و معروف معاصر، نوشته‌های نویسندگان جوان و گمنام را نیز به دقت می‌خواند حتی برخی از پاورقیهای مجلات را، داستانهای کوتاه و رمانها را، در ضمن خواندن از لغات و اصطلاحات آنها یادداشت برمی‌داشت. با وجود گرفتاریهای زیاد تمام اشعار نو از شعرای معاصر را می‌خواند و خوبها را تحسین می‌کرد، پریای شاملو را بسیار دوست می‌داشت و چون من تمام آن را در حافظه داشتم اغلب در سفرهایی که می‌رفتیم، بین راه می‌خواست که من آن را بخوانم و لذت می‌برد، و من حالا این شعر را بیشتر از آن جهت دوست دارم که او دوست می‌داشت.

پدر درباره شعر نو معتقد بود که: «شعر نو یک پدیده بسیار با ارزش هست و نیما را بحق می‌توان پدر شعر نو محسوب داشت.

افسانه نیما را بسیار دوست می‌داشت و در لحظات بسیار معدودی که از کار علمی فارغ بود، اغلب می‌شنیدم که برخی از ابیات افسانه نیما را از حفظ می‌خواند.^۴ م. آزاد نیز تحت عنوان «مسأله ادبیات نو در دانشگاهها» چنین می‌نویسد: «سالها پیش از این، روزگاری که گفتگو از ادبیات امروز در دانشکده ادبیات همچون «ذنب لایغفر» بود. روانشاد دکتر محمد معین «افسانه» نیما یوشیج و داستانهای هدایت را، همراه با متون کهن نثر و نظم فارسی، به دانشجویان می‌سپرد تا با تحلیل این متنها از لحاظ لغوی (اشتقاق) و دستوری، و یافتن معانی لغات با استفاده از مراجع معتبر تمام لغات هر متن را «فیش» کنند. هدف معین فراهم آوردن مقدمات تدوین لغت‌نامه و دستور زبانی تطبیقی-تحلیلی بود به استناد تمام متنهای نثر و نظم قدیم و جدید.

اینکه شخصیتی همچون دکتر معین - آن هم در آن سالها - برای فراهم آوردن زمینه یک بررسی دقیق علمی در آثار نیما و هدایت، همان کوششها را لازم می‌دانست که برای پژوهش در آثار بزرگان ادب کهن لازم است، خود گواه بر

۳. از مصاحبه دکتر معین در مجله امید ایران اردیبهشت ۱۳۴۴.

۴. مجله ویسمن شماره ۱ سال اول شهریورماه ۱۳۵۲.

حرمستیست که آن مرد بصیر برای یک کار دقیق علمی قائل بود و سلامت رأی و سعه صدر را شرط لازم تحقیق می دانست.

معین و ادبیات جدید

روشی که معین پیگیری می کرد، در جهت کار او—واژه شناسی—بود. و دریغ است اگر کار بزرگ معین با همان وسعت نظر پی گرفته نشود. هدف «معین» از بررسی متنهای جدید ادبی صرفاً تدوین لغت نامه نبود—اگر چه این کار هم، کار کوچکی نیست—یعنی می خواست ادبیات جدید به طور بنیادی—و به شیوه ای علمی— بررسی و تحلیل شود.

با این همه معین دچار آن وسواس «ادیبانه» هم نمی شد که چشم برواقعیتها بیندود. نه کوتاه نظر بود و نه کج طبع و نه از آن متجدد های حرفه ای که می خواهند از قافله عقب نمانند.

او به عنوان یک استاد صاحب نظر و ادب شناس صاحب ذوق «افسانه نیمه» را یکی از زیباترین نمونه های شعر امروز فارسی می دانست. معین از آن استادان نادری بود که در عین دقت نظر و پشتکار و سختگیری، اعتقاد داشت که کار ادب شناس «نبش قبر» نیست. او از مدافعان تدریس ادبیات جدید فارسی در دانشکده ادبیات بود.»^۵

مصاحبه کننده، علی اصغر ضرابی

گفتگویی پیرامون ادبیات فارسی

ممکن است نظر خود را درباره ادبیات قبل و بعد از اسلام به طور قیاس ابراز دارید؟

اگر منظور مقایسه ادبیات قبل از اسلام ایران با ادبیات بعد از اسلام است، این مقایسه از چند لحاظ ممکن است صورت بگیرد:

الف— باید دانست که از تأسیس سلسله ماد در ایران (قرن ۸ ق.م.) تا حمله عرب (قرن ۷ م.) چهارده قرن گذشته، همچنین از حمله عرب (قرن ۷ م.)

تاکنون نیز چهارده قرن سپری شده. پس این دو دوره 'از حیث مدت تقریباً معادل همدند.

ب— در ادوار پیش از اسلام ملت ایران بمرور به زبانهای متعدد سخن گفته که مهمترین آنها اوستایی، مادی، پارسی باستان (هخامنشی)، پارتی (پهلوی اشکانی) و پارسی (پهلوی ساسانی) است، در حالی که در دوران اسلامی فقط یک زبان (دری، فارسی نو) زبان تکلم ایرانیان بوده است.

ج— هر یک از زبانهای ایران پیش از اسلام ناگزیر ادبیاتی خاص داشته: از زبان مادی و ادبیات مادی (بجز چند کلمه) چیزی به ما نرسیده. از ادبیات پارسی باستان نیز اثری خاص باقی نمانده، ولی بعضی کتیبه‌های هخامنشی تا حدی مظهر ادبیات آن عهد است، مثلاً کتیبه بیستون (بغستان) داریوش بزرگ را می‌توان قدیمترین حماسه ملی و قومی مکتوب ایران دانست. از ادبیات اوستایی مجموعه اوستا (در پنج جلد) موجود است، در حالی که قسمت موجود اوستا ربع اوستای موجود در عهد ساسانی می‌باشد. از ادبیات پهلوی (پارتی و پارسی) کتب و رساله‌های بسیار در دست است. ادبیات بعد از اسلام ایران کلاً مربوط به ادبیات زبان دری (اصطلاحاً فارسی نو است) که دوره آن از اواخر قرن سوم هجری شروع می‌شود تا به عهد ما می‌رسد و از این پس نیز طبعاً ادامه خواهد یافت.

د— از لحاظ کمیت اگر بخواهیم بین ادبیات قبل از اسلام و ادبیات پس از اسلام مقایسه‌ای بعمل آوریم باید گفت مقایسهٔ قیل و فنجان خواهد بود، زیرا با وجود آنکه دورهٔ تاریخی ایران پیش از اسلام را تقریباً معادل دورهٔ ایران اسلامی می‌نامند، به علل مختلف که جای بحث آنها در اینجا نیست، محصول ادبی ماقبل اسلام نسبت به دورهٔ اسلامی بسیار اندک بوده، و بر اثر حوادث مختلف تاریخی از جمله حملات اقوام بیگانه با تغییر خط و عدم ثبات اوضاع بخش اعظم آنها همه از میان رفته است، اما از دورهٔ اسلامی، مقداری معتابه از آثار ادبی—نظم و نثر—باقی مانده که هنوز شاید عشر آنچه که موجود است، به چاپ نرسیده باشد.

ه— از لحاظ کیفیت نیز ادبیات دورهٔ پیش از اسلام قابل قیاس با دورهٔ اسلامی نیست، زیرا تمام اوستا و قسمت اعظم کتاب موجود پهلوی شامل امور دینی و اخلاقی است و اندک اطلاعات علمی و عملی را حاوی است، در حالی که ادبیات منظوم و منثور دورهٔ اسلامی در رشته‌های مختلف حماسی (رزمی)، عشقی،

فلسفی، عرفانی، علمی و غیره مشحون از شاهکارهاست.

ادبیات بعد از اسلام تا چه حد ملهم و متأثر از ادبیات پیش از اسلام است؟ همانطور که در مقدمهٔ مزدیسنا نوشته‌ام: منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر نشان دادن تأثیر مزدیسنا - آیین زردشت در ادبیات فارسی است، منتها ادبیات به معنی عام خود. در حقیقت مزدیسنا مانند آب زلالی است که از سرچشمه‌ای پاک تراوش کرده، دیری در کوهستانی مصفا و با طراوت به سیر خود ادامه داده، ناگهان به منطقه‌ای سنگزار تصادف می‌کند. صخره‌ها پیشرفت آن را متوقف می‌سازند اما جویبار نزه مایوس نمی‌گردد یا بخشی از آن راه خود را کج کرده ناحیت مزبور را از راست و چپ دور می‌زند و دور می‌شود، و بخش اعظم آن سر به زیر خاک می‌برد... نفوذ فلسفه یونان و انعکاس آن در آثار فکری شعرای بعد از اسلام چگونه بوده است؟

کتب فلسفی یونان در عهد عباسیان به عربی ترجمه شده این ترجمه‌ها در همهٔ ممالک اسلامی از جمله ایران منتشر گردید. از همان اوایل رواج شعر فارسی (عهد سامانیان) شاعران به استفاده از مطالب و اصطلاحات فلسفه یونانی پرداختند. شاعرانی که این گونه مطالب و اصطلاحات را در شعر خود بکار برده‌اند از این قرارند:

خسروی سرخسی، کسائی مروزی، فردوسی، عنصری، ابوالهیثم، ناصر خسرو، انوری، خاقانی و غیره.

شعرای متفکر ما از جمله خیام، مولانا و حافظ افکار فلسفی را با مسائل مذهبی چگونه تلفیق داده‌اند؟

خیام توجهی به تلفیق افکار فلسفی با تعالیم دینی ندارد و فقط با اندیشه‌های فلسفی خود سرگرم است، اما مولوی خود در مقدمه دفتر اول مثنوی می‌نویسد: «هذا کتاب المثنوی المعنوی و هو اصول الدین، فی کشف اسرار الوصول والیقین... و کشاف القرآن» و حافظ که خود قرآن را با چهارده روایت از برداشته گوید:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکمی بانکات قرآنی

این دو شاعر عارف مانند بسیاری دیگر فلسفه کلی را که شامل عرفان هم می‌شود، مورد استفاده قرار داده‌اند، اما به فلسفه به معنی اخص عنایتی نفرموده‌اند

و حتی آن را مردود دانسته‌اند اصطلاحات فلسفی که احیاناً در آثار ایشان آمده همانهاست که در میان عارفان و همه فرقه‌های اسلامی متداول بوده است. عارفان ما همان گونه عارفان را با مبادی دینی تلفیق کرده‌اند که متکلمان مبادی دینی را با تعالیم فلسفی. به عبارت دیگر عارفان تعلیمات قرآن و احادیث و اخبار را شالوده قرار داده‌اند و با تأویلات عارفانه کاخهایی بر فراز آنها بنا کرده‌اند.

ممکن است توضیح مکفی در مورد مشربهای فلسفی خیام، مولانا و حافظ

بیان فرمائید؟

تصادفاً از سالها پیش پایه کتابی را در باب مقایسه خیام، مولوی، سعدی و حافظ به نام «چارگوهر» ریخته‌ام. سعدی مشمول سؤال شما نمی‌شود، درباره مشرب فلسفی خیام سخن بسیار گفته‌اند که غالباً متناقض یکدیگرند. از مجموع رباعیات اصیل خیام اندیشه‌های ذیل استنتاج می‌شود:

حقیقت جهان آشکار نیست، نمی‌دانیم از کجا آمده‌ایم و چرا آمده‌ایم و

بکجا می‌رویم.

| | |
|--|-----------------------------------|
| دوری که در او آمدن و رفتن ماست | او را نه بدایت، نه نهایت پیدا است |
| کس می‌نزد دمی‌درین معنی راست | کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست |
| اگر حیات اصیل است پس مرگ چیست؟ | |
| ای چرخ فلک خرابی از کینۀ تست | بیدادگری شیوۀ دیرینۀ تست |
| ای خاک اگر سینۀ تو بشکافند | بس گوهر قیمتی که در سینۀ تست |
| و اگر حیات اصیل نیست، پس چرا ما را به قیود و بدبختیهای زندگی مبتلا کرده‌اند؟ | |
| آری، باز چیه دست فلکیم: | |

از روی حقیقتی نه از روی مجاز

باز چیه همی‌کنیم بر نطع وجود

حافظ در غالب این موارد با خیام همداستان است حقیقت را نمی‌توان دریافت:

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست

و هم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

گفته‌های حکیمان و دانشمندان بیهوده و بی‌معنی است:

یکی از عقل می‌لاقد، دگر طامات می‌بافد

بیا کاین داورها را به پیش داور اندازیم.

زاهدان نیز:

برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو
راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود
خیام و حافظ هر دو چون از جستجوی حقایق امور مأیوس می‌شوند به مطرب
و می‌پناه می‌برند:

گیرم که به اسرار معما نرسی در شیوهٔ عاقلان همانا نرسی
از سبزه و می خیز بهشتی برساز کانجا به بهشت رسی یا نرسی
«خیام»

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا
«حافظ»

اما مولوی از یأس و بدبینی خبری ندارد. سراپا شور و شوق و التهاب و
اشتغال و در جهان شادی غرق است:

گر تو ما را می‌بجوی، سوی شادیه‌ها بجوی
که مقیمان خوش آباد و جهان شادیم
وی به انسانی کامل چون شمس تبریزی دست یافته، و بدو یافته است آنچه-
را که می‌خواست. همه منازل سلوک را قدم بقدم طی کرده و به قول خود بحقیقت
رسیده.

از مقامات تبتل تا فنا پایه پایه تاملات خدا
ممکن است استاد اختصاصاً در مورد مشرب فلسفی حافظ توضیحاتی فرمائید؟
در جواب سؤال قبلی توضیحی مختصر درین باره داده شده، اکنون توضیح
بیشتری می‌دهم: حافظ درمسأله جبر و اختیار در ادوار مختلف زندگی عقاید متضاد
یافته است و خود گوید:

قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست قومی دگر حواله بتقدیر می‌کنند
خواجه هنگامی که شوری برسر داشت و به زور بازو و فکر متین خود اعتماد
می‌ورزید، پیرو اختیار بود.

چرخ برهم زخم ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

بیا تا گل برافشانیم و می درساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
 ولی بعدها با دیدن فتنه‌ها و آشوبهای زمان و یافتن تجربه‌های فراوان عقیده
 بگردانید:

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که برمن و تو در اختیار نگشادست
 من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست که بدان دست که پرورده شدم می‌رویم
 نتیجه قهری این طرز تفکر اعتقاد کامل به تقدیر است:

برعمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل
 تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت؟
 حافظ شیعه بود یا سنی؟

درباره تشیع و تسنن حافظ سخن بسیار گفته‌اند و ما دلایل طرفین را در بهره
 ششم از جلد اول «حافظ شیرین سخن» مورد بحث قرار داده‌ایم. با همه اینها از
 قراین موجود به‌ضرس قاطع در این باره نمی‌توان حکم کرد.
 از نظر اوج اندیشه‌های فلسفی بین خیام، مولانا و حافظ کدامیک را باید
 انتخاب کرد؟

اگر فلسفه را به معنی اعم یعنی شامل عرفان هم بگیریم، به عقیده بنده مولوی.
 آیا خیام از نظر افکار فلسفی از ابوالعلاء معری متأثر بوده است؟
 تقریباً شکی نیست که بعضی از رباعیات خیام ملهم از ابوالعلاء معری است
 و مرحوم دانش در چاپی از رباعیات حکیم به بعضی از آنها اشاره کرده است.
 تعبیر بانگ نای در اشعار مولانا چیست؟

تصور می‌کنم که منظور شما از بانگ نای همان نی مذکور در آغاز مثنوی
 است. نه کتابی که نویسنده محترم آقای جمال‌زاده به نام «بانگ نای» شامل
 داستانهای مثنوی پرداخته‌اند. درباره نای یا نی در نظر مولوی شارحان مثنوی
 سخن بسیار گفته‌اند از مطالعه آنها و متن مثنوی بر می‌آید که مراد از نی «نفس»
 انسانی است که از مرکز اصلی خود — حقیقت کل — جدا مانده و همواره می‌کوشد
 که بدان اصل برسد.

در آثار نظامی، مجنون سمبل چه تیبی است؟
 مجنون در لیلی و مجنون نظامی نمونه (انموذج) عاشقی است از قبیله

صحرانشین، دارای اندیشه‌های ساده و بدوی، باعشق عاری از رنگ و بوی و تکلف و تزویر او در راه عشق لیلی همه‌چیز خود را فدا می‌کند ولی به هدف خویش نمی‌رسد و در حرمان می‌میرد. وصف او را از زبان نظامی بشنوید:

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| سلطان سریر صبح خیزان | سر خیل سپاه و اشک ریزان |
| متواری راه دل‌نوازی | زن‌جیری کوی عشقبازی |
| کیخسرو بی‌کلاه و بی‌تخت | دل خویش کوه صد هزار بی‌رخت |
| اقطاع دو سپاه موران | اورنگ نشین پشت گسوران |
| مجنون غریب دل شکسته | دریای ز جوش نانشسته |

نوع عشق مجنون و خشونت محیط پرورش آن، موجب گردید که نظامی در سرودن داستان که از طرف شاه بدو تکلیف شده بود تأمل و تردید دارد و به‌پسر خود چنین می‌گوید:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| لیکن چه کنم هوا دو رنگ است | اندیشه فرح و سینه تنگ است |
| دهلیز فسانه چون بود تنگ | گرد سخن ار شد آمدن لنگ |
| میدان سخن فراخ بایید | تاطبع سواری نماید |
| این آیت اگرچه هست مشهور | تفسیر نشاط هست از دور |
| نه باغ و نه بزم شهریاری | نه رود و نه نی، نه کامکاری |
| بر خشکی ریگ و سختی کوه | تا چند سخن رود در اندوه؟ |

آیا می‌توانیم برمبنای شاهنامه فردوسی دستور زبان فارسی را به‌طور کامل تدوین نماییم؟

مسئلاً برمبنای شاهنامه دستوری برای زبان فارسی می‌توان تدوین کرد و پایان‌نامه دکتری یکی از دوستان فاضل ما نیز در همین موضوع است که اخیراً به‌صورت کتابی منتشر شده، اما چنین زبان فارسی به‌فردوسی ختم نمی‌شود و مانند هر پدیده دیگر ناگزیر از تحول و تکامل است. پس دستور کامل زبان فارسی نمی‌تواند به‌شاهنامه فردوسی منحصر گردد.

از آغاز اسلام تا دوران قاجاریه ادبیات ایران را به‌چند مرحله می‌توان تقسیم کرد؟ و دوره شاهرخ تیموری جزو چه قسمتی حساب می‌شود؟ بعضی از نویسندگان، دوره‌های تاریخ ادبیات را با سلسله‌های پادشاهان (سامانیان، غزنویان، آل بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غیره) تقسیم می‌کنند.

برخی دیگر (چهارم، پنجم، ششم و غیره) را بنیان تقسیم قرار می‌دهند. گروهی (سبک خراسانی، عراقی، هندی، بازگشت اول) را مبنا می‌شناسند، و همه اینها مصنوعی است و هریک از آنها معایبی و محاسنی دارد. به‌طور کلی تقسیم ذیل متداول است:

دوره پیش از مغول (قرنهای ۳-۶)

دوره مغول و تیموری (قرنهای ۷-۹)

دوره صفویه و زندیه (قرنهای ۱۰-۱۲)

دوره قاجاریه (قرنهای ۱۳-۱۴)

دوره مشروطیت (قرن ۱۴)

بنابراین تقسیم، دوره تیموری (از جمله عهد شاه‌رخ) تنه دوره مغول بشمار می‌رود.

درباره نثر معاصر فارسی چه نظری دارید؟

نثر فارسی از اواخر دوره قاجاریه راه تحول پیموده است، و این تحول، تحول عمقی و مقبولی است: زبان قلم به زبان تکلم نزدیک شده، تکلفهای لفظی و معنوی و سجع و قافیه و صنایع بدیعی طرد گردیده، بسیاری از لغات عامیانه وارد زبان تحریر شده، برخی از قواعد دستوری که با روح فارسی ناسازگار بوده از بین رفته (یا بتدریج از بین می‌رود) و بعضی از قواعد متروک در قرن اخیر که با روح زبان فارسی ملایم است از نو معمول گردیده، بسیاری از لغات بنا بر احتیاج زمان ایجاد شده و رواج یافته است، و این همه آینده امیدبخش را نوید می‌دهد. از لحاظ تنوع موضوع و شکل نیز نثر فارسی راه کمال پیمود و چنانکه رمانها و ناولها (داستانهای کوتاه) و نمایشنامه‌ها و مقاله‌های ادبی، تاریخی و علمی که نظایر آن در ادوار قبل یا وجود نداشته و یا اندک بود — بسیار متداول گردیده است.

درباره داستان نویسی معاصر چه عقیده‌ای دارید؟

داستان نویسی یعنی نوشتن رمان از اواخر دوره قاجاریه بتقلید ادبیات اروپایی معمول شده، ولی نویسندگان ما در این رشته کمتر توفیق یافته‌اند. مع‌هذا از پرداختن داستانهایی نظیر امیرارسلان (در دوره ناصرالدین شاه تا «یکلیا») و شوهر آهوخانم (در عهد ما) «خیمه‌شب‌بازی» راه درازی پیموده شده و خوشبختانه چند نمونه جهانی پسند در سالهای اخیر پدید آمده است که تصور می‌رود طلیعه آثار عالی بعدی باشد.

درباره شعر نو فارسی نظر استاد چیست؟

اصولاً زمزمه‌ای که به عنوان شعر نو و شعر کهنه ساز شده بنوانیست هر نوی چون زمانی براو بگذرد کهن می‌شود و هر کهنی روزی نوبشمار می‌رفته، شعر حنظله بادغیسی و محمدین وصیف سگری و حتی رودکی و شهید و ابوشکور در زمان خود آنها شعر نو بشمار می‌رفته و امروز همه آنها کهن محسوب می‌گردد. طرفداران سنتهای قدیم نوپردازان را محکوم می‌کنند و نوپردازان ما شاعران پیرو سبکهای کهن را مطرود می‌دانند، این هردو طریقه جانب افراط و تفریط، از عقل سلیم بدور است، آنچه که باید جست و تحسین کرد، شعر خوب است، شعری که احساس و تخیلی لطیف را بخواننده منتقل سازد، یا رمزی از زندگانی براو بگشاید خواه چنین شعری به اصطلاح کهن باشد و خواه به اصطلاح نو. اکنون وقت آن رسیده است که هر دو گروه دست از عناد و لجاج بردارند و به آوای دل یکدیگر گوش فرا دهند.

آیا شعر معاصر در ایران تحولی پیدا نموده است؟

شعر معاصر مانند نثر، بدون شک راه تحول پیموده است، منتها توفیق نثر خیلی بیشتر از شعر بوده است و هنوز شعر راهی دراز در پیش دارد تا بکمال نسبی خود برسد.

چرا بیشتر اساتید و محققین ما نسبت به ادبیات معاصر و مخصوصاً شعر نو

بی‌اعتنا هستند؟

تصور می‌کنم علت اصلی عدم اطلاع بعضی از پیروان مکتب نواز اصول زبان و از دقایق سخن شاعران بزرگ عهدهای گذشته و پرداختن اشعاری است که فاقد لفظ فصیح و معنی درست و وزن خوشایند (چه وزن عروضی و چه هجایی) است. بدیهی است که اشعار گروهی از شاعران نوپرداز غالب خصایص یک شعر نیک را داراست.

نکته دیگر که موجب مخالفت شده، امریست مربوط به روانشناسی و آن

مخالفت طبیعی بشر است با هر چیز نو و به اصطلاح بدعت.

درباره نمایشنامه‌نویسی جدید در ایران چه عقیده‌ای دارید؟

در ایران پیشرفت نمایشنامه نسبت به شعب دیگر ادبیات جدید متأسفانه

کمتر بوده است. نمونه‌هایی از نمایشنامه‌های قابل توجه منتشر شده که تعداد

آنها بسیار محدود است و هنوز علاقه‌مندان به تئاتر طالب نمایشنامه‌های خارجی هستند. مع‌هذا در پنج سال اخیر چند نمایشنامه منتشر گردیده که بعضی از آنها در تلویزیون نیز بازی شده که موجب امیدواری است.

آیا بهتر نیست بجای تحقیق در خوراک و پوشاک و خواب ابوحنظله بادغیسی، محققین معاصر نسبت به ادبیات جدید و نویسندگان و شعرای جوان فکری بکنند؟

سلیقه‌ها و راهها جداست. بدیهی است که امروز کسی نیست که درباره خواب و خوراک حنظله بادغیسی تحقیق کند (در سؤال شما اندکی اغراق بکار رفته) اگر درباره شاعرانی چون خیام، مولوی، سعدی و حافظ عده‌ای می‌کوشند که از جزئیات زندگی آنان اطلاعاتی بدست آورند هدف آنان خود آن اطلاعات نیست، بلکه آنها را وسیله درک آثار بزرگان و کشف شخصیت ایشان می‌دانند اما این امر مانع از آن نمی‌تواند باشد که عنایتی خاص به طبقه نویسندگان و شاعران جوان بشود و جامعه ادب کنونی نیز بدین طبقه بحق توجه کامل دارد.

درباره نیمایوشیچ چه حرفی دارید؟

چون حق تقدم با اوست بحق می‌توان او را پدر شعر نو محسوب داشت. شعر نو یک پدیده بسیار با ارزش است. امیدوارم «قلعه سقریم» که شاهکار اوست بزودی منتشر شود. مرحوم نیما بنده را وصی خود قرار داده بود ولی دریغ که من این مرد را هرگز در تمام مدت زندگی حتی برای یکبار هم ندیده‌ام و خود او در وصیتنامه‌اش نیز معرف این امر است. «قلعه سقریم» منظومه مثنوی است.

مرحوم نیما بیست و سه سال روی آن زحمت کشیده است و از لحاظ سبک ظاهر و فرم شبیه به سبک نظامی است و از لحاظ مفهوم و مطلب، عرفان جدیدی است و در حقیقت معرف افکار نیمه اخیر عمر نیما است.

متأسفانه آخرین تصحیحی که از این مجموعه به قلم خودش بعمل آمده از بین رفته و دو نسخه از آن باقی است که هر دو ناقص است اولی مربوط به پانزده سال و دومی بیست و سه سال قبل است. نسخه اول بامداد نوشته و ازین رفته است آخرین نسخه را که دوستان ایشان از جمله آقای آل احمد هم دیده‌اند فعلاً تصحیح کامل آن میسر نیست. چون بامداد نوشته شده بعضی از مصراعها ناخوانا و برخی افتاده‌اند.

درباره صادق هدایت چه عقیده‌ای دارید؟

بدون شک نام صادق هدایت جاویدان خواهد بود وی در تحول نثر فارسی بسیار مؤثر بود و از جمله از پیشروان پهلوی دانانهای معاصر نیز بود. بحث درباره آثار او فرصتی زیاد می‌خواهد ولی باید گفت هدایت بحق یکی از باارزشتین نویسندگان معاصر ما بود و مرگ او واقعاً فاجعه‌ای بزرگ بشمار می‌رود.

آقای دکتر اخیراً فرهنگهای شما منتشر شده است، به‌طور دقیق چند سال وقت صرف تدوین آنها نموده‌اید؟
۲۳ سال تمام روی آنها کار کرده‌ام.

به نظر شما بزرگترین شاعر و نویسنده معاصر ایران کیست؟
من موافق نیستم که کسی بر کسی ترجیح داده شود و یا عده‌ای را بکوبند چون هنوز جامعه ما این طاق را ندارد که حقایق گفته شود.

چرا در زنده بودن شعرا و نویسندگان درباره آنها گفتگویی نمی‌شود ولی در عرض پس از مرگ آنها هیاهو پیا می‌شود. آیا این مرده‌پرستی نیست؟

برعکس این کار نه تنها مرده‌پرستی نیست، بلکه واقعیتی است. در زنده بودن افراد نمی‌توان درباره کار آنها قضاوت کرد. مثلاً: حالا نمی‌توان گفت فلان شاعر و یا فلان نویسنده بزرگترین یا برترین شعرا و نویسندگان روزگار خود بوده‌اند باید دو نسل عوض شود و بعد از آن درباره آنها گفتگو کرد. من این مسأله را در مقدمه جلد چهارم بخش اعلام ادبی نوشته‌ام. چون اگر بگویم فلان شاعر بزرگترین شاعر معاصر است شاید آن «دومی» شاهکارهایی برتر از کارهای آن «بزرگترین» بوجود آورد یا حتی خود آن بزرگترین هم که در قید حیات است شاید سالی بعد کار مهمتری یا اثر بزرگتری را بوجود آورد.^۶

اشعاری از دکتر معین

هرچند که دکتر معین پیشه خود را شاعری قرار نداده بود ولی با وجود این گاهگاهی از روی تفتن به سرودن اشعاری می‌پرداخته است که نمونه‌ای از آنها را

در اینجا درج می‌کنم.

تفسیر ما

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما»^۷
 تاز حکمت باز بنماید بما تقصیر ما
 گفتمش: «در عشق دلبر چیستم تدییر؟» گفت:
 «دم نیارد زد بر تقدیر، خود تدییر ما»
 گفتمش: «زلف بتان پر پیچ و خم از چیست» گفت:
 «تا که مجنون را بیند آرند در زنجیر ما»
 هر سحرگه با صبا آیم در راز و نیاز
 تا رساند سوی جانان ناله شبگیر ما
 بخت خود را آزمودم جمله در بازار عشق
 جز غم و حسرت نشد یکدم از تو فیر ما
 چاره ما چیست یاران، تشنه لب در آب جوها
 بر سر ما می‌رود از بیش و کم تقدیر ما
 من غلام همت آن خواجه شیرازیم
 حافظ از عهد ازل بودست یکتا پیر ما^۷
 گفت: «دی با من چه شد گنجینه عرفان^۸، معین؟»
 گفتمش: «جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما»^۹

راز و نیاز

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| ای تو ما را عاشقی آموخته! | ای دل عشاق را تو سوخته! |
| در دل بلبل تو عشق آورده‌ای | تو عروسان چمن پرورده‌ای |
| گل ز دست عشق تو جامه درید | بلبل اندر گل، رخ زیبات دید |
| راز گوید - محرم آن راز کیست؟ | ناله مرغ سحر از بهر چیست؟ |

۷. از حافظ.

۸. نام تفسیریست که بر دیوان حافظ نوشته است.

۹. از حافظ.

از دیستان تو عشق آموخته
ماه گوید: «من ز تو سیمین تنم»
غنچه بگشاید که: من رعناى تو
هم به تکریم تو خیزد کوهسار
برق از چه لب به خنده برگشود؟
آفرین بر شاهکارت، آفرین

با تو می گوید: منم دلسوخته
شمس گوید: «من ز تو نور افکنم»
خود نماید گل که: من زیبای تو
هم بتعظیم تو ریزد آبخار
گریه ابر بهاری از چه بود؟
گریه بخشیدی بدان، خنده بدین

باده گساری

ننگ و نام ما فدای نام می
وز غم و آنده امان بخشد ترا
مرده بودند از غم و زنده شدند
چنگ حاضر، عود حاضر، تار هم
غصه اندر انجمن نابود بود
هر که نوشیدی زوی باقی شدی
تا زدايد غم ز دل آزاده را
شمع مجلس، جان پروانه گداخت

ای خوشا از دست دلبر جام می
راح روح افزا روان بخشد ترا
از کف ناهید باده بستند
جام حاضر، باده حاضر، یار هم
شمع بود و نقل بود و عود بود
یارگه یار و گهی ساقی شدی
جام خود می ریخت از لب باده را
چنگ و عود و تار و بربط می نواخت

عقل رفت و فکر رفت و هوش رفت

زین سخنها هرچه بد درگوش، رفت...^{۱۰}

تحقیقات و تألیفات

دکتر معین بدون شک یکی از بزرگترین پژوهشگران معاصر است که تا اثری از زبان و لغت فارسی برجاست، نام وی زینت بخش صفحات تاریخ ادبیات ایران خواهد بود.

دکتر معین در مدت کوتاه عمر خود، آثار زیادی به رشته تحریر کشاند، که اگر با نظری عمیق به این آثار بنگریم متوجه این حقیقت خواهیم شد، که وی مرد موفق بوده و موفقیت وی در زمینه تحقیقات وسیعش بیشتر معلول عشق و علاقه و پشتکارش بوده است.

دکتر معین با اطلاعات وسیعی که داشت، و علاوه بر این آشنایی وی به زبانهای متداول عربی، فرانسه، انگلیسی و چند زبان از زبانهای کهن^۱، موجب شد تا وی از تحقیقات و تتبعات اروپائیان بی تأثیر نباشد.

وی برای تألیف کتابهای خود از حداکثر منابع و مآخذ موجود استفاده می کرد، نه تنها منابع فارسی، بلکه از بیشتر مآخذ اروپایی نیز استفاده می نمود، و سعی وی در تألیفاتش بر این بود که تمام نقاط ابهام را با توضیحات و حواشی خود از بین ببرد. به طور نمونه می توان کتاب برهان قاطع را نام برد که علاوه بر استفاده از ۷ نسخه خطی و چاپی کتاب، از بیش از ۳۴۳ مآخذ فارسی و عربی استفاده نموده و تا آنجا که ممکن بوده در برطرف کردن نقاط ابهام کتاب — بوسیله

۱. دکتر معین به چهار زبان باستانی پهلوی، فارسی باستان، اوستا و سنسکریت مسلط بود. (نقل از «ادب و نگارش» تألیف دکتر حسن احمدی گیوی صفحه ۹۷)

حواشی عالمانه خود — کوشیده است. حواشی که بر برهان قاطع نوشته نه تنها از حیث کمیت قابل ملاحظه است بلکه از نظر کیفیت نیز تحقیقات وی نمونه است. همین تحقیقات جامع وی موجب شد، تا مورد توجه اکثر دانشمندان و مستشرقان قرار گیرد.

بطور کلی کارهای تحقیقی دکتر معین در سه زمینه زیر است:

۱- تصنیف و تألیف؛

۲- تصحیح کتب با مقدمه و حواشی و تعلیقات؛

۳- ترجمه.

در مورد تألیفات و تصنیفات وی باید در نظر داشت که با ارزشترین کارهایش در زمینه لغت فارسی است، و اگر بگوییم در زمینه فرهنگ نویسی تحولی ایجاد نموده، سخنی بگزاف نگفته ایم. سه اثر ارزنده وی یعنی: «برهان قاطع»، نشر «لغت-نامه» و «فرهنگ فارسی» گواه صادق این مدعا است.

علاوه بر کارهای لغوی آثار ارزنده دیگری نیز تألیف نموده است، که در زمینه شناسایی فرهنگ ایران باستان می توان «مزدیسنا و ادب فارسی» را نام برد و در زمینه تحلیل و ارزیابی کتب برجسته باید از «تحلیل هفت پیکر نظامی» سخن گفت.

در راه پرخطر و خطیر دستور زبان نیز استاد گامهایی برداشت که حاصل تلاشها و کوششهایش در این زمینه چند رساله می باشد که می بایست مورد ارزیابی و نقد و بررسی دقیق قرار گیرد.

در شناساندن چهره های ادبی نیز «شرح حال محمد قزوینی»، «ترجمه احوال پورداود»، «امیر خسرو دهلوی» از جمله آثاری است که هنوز ارزش تحقیقی خود را حفظ نموده است.

در تصحیح کتب نیز دکتر معین روش خاصی داشت زیرا علاوه بر استفاده از نسخ متعدد متون کهن و طبع انتقادی آنها اطلاعات جامع و کافی در پیرامون کتاب و مؤلف و... در دسترس خواننده می گذارد. گذشته از این با حواشی و تعلیقات خود مطالب مبهم کتاب را بوضوح روشن می سازد.

کتابهای «چهارمقاله»، «جامع الحکمتین»، «جوامع الحکایات» و «عبهـر-العاشقین» از مهمترین تصحیحات وی است.

در ترجمه نیز کارهای باارزشی دارد که اکثر آنها به صورت مقاله منتشر شده است. کتاب «روانشناسی تربیتی» را از زبان عربی و «ایران از آغاز تا اسلام» را از انگلیسی به فارسی برگردانده که کتاب اخیر را شاید بتوان از بهترین ترجمه های وی دانست. علاوه بر اینها استاد هنگام مطالعه حواشی زیادی در حاشیه کتب می نوشت که می بایست آنها را جمع نمود و منتشر ساخت. در این گفتار ابتدا فهرست کتب و مقالات وی را درج می کنیم و سپس به بررسی و معرفی نمونه هایی از تألیفات، تصحیحات و ترجمه های وی می پردازیم.

۱- کتاب

(به ترتیب سال انتشار)

«روانشناسی تربیتی»، ترجمه از کتاب علم النفس و آثاره فی التریبة والتعلیم، تألیف علی الجارم و مصطفی امین، ترجمه محمد معین، اهواز ۱۳۱۶ ش. ستاره ناهید یا داستان خرداد و ارداد، تهران چاپخانه شرکت طبع کتاب، ۱۳۱۶ ش.

حافظ شیرین سخن، تهران، ۱۳۱۹ ش. ج ۱، از انتشارات بنگاه پروین. یوشت فریان و مرزبان نامه، تهران، چاپخانه مجلس ۱۳۲۲ (فارسی و روسی). مزدینا و تأخیر آن در ادبیات پادسی، از انتشارات دانشگاه تهران (ش. ۹۰) ۱۳۲۶ ش. || چاپ دوم با تجدید نظر به عنوان «مزدینا و ادب پارسی»، ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش. ۵۵۳)، ۱۳۳۸ ش. || چاپ سوم ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۵۵۳/۱) ۱۳۵۵.

مزدینا و ادب پادسی، مزدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

یادنامه پودداود، ترجمه احوال پورداد به انضمام مجموعه مقالات درباره فرهنگ و تمدن ایران، تألیف دکتر معین و جمعی از نویسندگان، ج ۱، از انتشارات انجمن زرتشتیان، تهران ۱۳۲۵ ش.

برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین با مقدمه هایی از: علی اکبر دهخدا، ابراهیم پورداد، علی اصغر حکمت، سعید نفیسی ۴ مجلد، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۳۵-۱۳۳۰ ش. چاپ دوم، ۵ مجلد (مجلد ۵. تعلیقات و استدراکات)، از انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران،

۱۳۴۲ ش. || چاپ سوم، ۵ مجلد، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷ چاپ چهارم، ۵ مجلد انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۱.

چهارمقاله، تألیف احمدبن عمر نظامی عروضی، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی، به کوشش دکتر محمد معین، چاپ نخست، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۳ ش. || چاپ سوم، همراه با تعلیقات چاپ شده و یادداشتهای چاپ نشده علامه قزوینی و گروهی از محققان، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۶ ش. || چاپ چهارم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۴ ش. || چاپ پنجم، همراه با تعلیقات، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۶ ش. || چاپ ششم از انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱ ش. اسم مصدر - حاصل مصدر، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش || چاپ دوم از انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱ ش. (شماره ۲. از سلسله «طرح دستور زبان فارسی»)

برگزیده شعر فادسی (دوره‌های: طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه)، ج ۱، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش. || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۴ ش.

دانشنامه علائی (علم برین - الهیات)، تألیف ابن سینا، به تصحیح دکتر محمد معین - سید محمد مشکوة، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۱ ش. قاعده‌های جمع دذبان فادسی، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۱ ش. (شماره ۱. از سلسله «طرح دستور زبان فارسی»).

برگزیده نثر فادسی (دوره‌های سامانیان و آل بویه)، ج ۱، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۲ ش.

جامع‌الحکمتین، تألیف ناصر خسرو، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی دکتر محمد معین - هنری کربن، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۳۲ ش. (گنجینه نوشته‌های ایرانی ش. ۳).

شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم، منسوب به محمدبن سرخ نیشابوری، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی دکتر محمد معین - هنری کربن، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۳۴ ش. (گنجینه نوشته‌های ایرانی ش. ۶).

مجموعه اشعار دهخدا، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۴ ش.
 جوامع الحکایات و لواح الروایات، تألیف سدیدالدین محمد عوفی، به تصحیح
 دکتر محمد معین، بخش اول، از انتشارات دانشگاه تهران، (ش ۳۴۲)، ۱۳۳۵
 ش. || چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۴۰ ش.
 جوامع الحکایات و لواح الروایات، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران
 (ش ۳۴۲/۲)، ۱۳۵۵.

ایران از آغاز تا اسلام، تألیف ر. گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، از
 انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶ ش || چاپ دوم، از انتشارات
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴ ش (مجموعه ایرانشناسی، ش. ۱).
 مفرد و جمع و معرفه و نکره، از انتشارات دانشگاه تهران. (ش ۴۹۷)،
 ۱۳۳۷ ش. || چاپ دوم، مفرد و جمع، از انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران،
 ۱۳۴۰ ش. (شماره ۵. از سلسله «طرح دستور زبان فارسی») || چاپ سوم، مفرد و
 جمع، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۶.

عبرالمشقیین، تصنیف روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه فارسی و
 فرانسوی دکتر محمد معین - هنری کربن، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه،
 تهران، ۱۳۳۷ ش. (گنجینه نوشته های ایرانی ش. ۸). || چاپ دوم، انتشارات
 انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، ۱۳۶۰.
 تحلیل هفت پیکر نظامی، ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۵۹۶)،
 ۱۳۳۸ ش.

اضافه، بخش نخست، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۲ ش،
 بخش دوم از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۹ ش. || چاپ دوم، از
 انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۴۱ ش. (شماره ۳ و ۴ از سلسله «طرح
 دستور زبان فارسی») || چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰.
 اسم جنس - معرفه و نکره، چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی ابن سینا،
 تهران، ۱۳۴۱ ش. (شماره ۵. از سلسله «طرح دستور زبان فارسی») || چاپ سوم،
 انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.

فرهنگ فادسی (متوسط)، ج ۱: آ-خ، از انتشارات کتابفروشی امیرکبیر،
 تهران، ۱۳۴۲ ش، ج ۲: د-کارنامه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۳ ش، ج ۳:

کارنامه - معلومه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵؛ ج ۴: معلی - بیلاق و ترکیبات خارجی (ا-ی)، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۷ ش. ج ۵: اعلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴ ش. ج ۶: بقیه اعلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳ ش. از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ نیز جزوه‌های لغت‌نامه دهخدا با نظارت و سرپرستی علمی و اداری دکتر معین منتشر شده است.

۲- مقاله

(برحسب موضوع)

لغت و دستورزبان

- لغات فارسی ابن‌سینا و تأثیر آنها در ادبیات، جشن‌نامه ابن‌سینا، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۴ ش.، ص ۳۴۲-۲۹۰ || مجله دانشکده ادبیات، ج ۲ ش ۲: ۳۸-۱ || مقدمه لغت‌نامه، ص ۶۳-۷۸.
- لغات فارسی نصیرالدین طوسی، مقدمه لغت‌نامه، ص ۷۹-۸۶.
- هرآینه - ایشان - وام - دمنه‌وری، مجله یغما، ۱۳: ۱۰۶-۱۰۸.
- من - مغان، مجله یغما، ۱۳: ۱۶۶-۱۶۸.
- طرفه بغداد و طرار بصره، مجله وحید، ج ۲ ش ۱: ۱۰-۱۹.
- انگستری - انگستری - انگستر، مجله یغما، ۱۳: ۵۲-۵۵.
- جام جهان‌نما، مجله دانش، ۱ ش ۶: ۳۰۰-۳۰۷.
- آئینه اسکندر، مجله دانشکده ادبیات، ج ۱ ش ۱: ۲۵-۴۷.
- ورج، مجله یغما، ۳: ۲۸-۳۰.
- مروک، مجله یغما، ۱: ۱۵-۱۷.
- زلف و زلفین، نامه تمدن، ۲: ۹-۱۲.
- دراز دست، دراز انگل، ریوند دست، ایندو - ایرانیکا، ج ۴ ش ۲-۳: ۲۸-۲۵.
- چند فایده لغوی (خیارچنبر، خارپشت، شبوط)، مجله مهر، ۹: ۳۳-۳۹.
- برپروشان...، مجله یغما، ۴: ۹۳-۹۵.
- نبوکد نصر - بخت‌نصر - بخت‌نرسه، مجله مردم‌شناسی، ۱: ۷۴-۸۷.

معنای استرآباد، دروازه، مجلهٔ یغما، ۱۱: ۵۶۹-۵۷۱.

چگونه باید نوشت (حرف به)، مجلهٔ سخن، ۱۰: ۲۳۳-۲۳۵.

عوامل فساد لغت، مقدمهٔ لغت‌نامه، ص ۴۰-۴۳.

بعضی فواید لغوی کتاب الجماهیر بیرونی و Al - Biruni crommemoration,

Volume 362 A. H - 1362. ,Iran society' calcutta 1951, pp. 237 - 249

شمارهٔ هفت و هفت پیکر نظامی، مجلهٔ پشتون، ج ۱ ش ۳: ۱۳-۱۶؛ ش

۹: ۱۲-۹؛ ش ۵: ۱۰-۱۳؛ ش ۶: ۹-۱۲؛ ش ۷: ۹-۱۲ ش ۸: ۹-۱۲؛ ش ۹:

۹-۱۲؛ ش ۱۱: ۵-۸؛ ش ۱۲: ۵-۱۰.

ابتدال عناوین علمی، مجلهٔ یغما، ج ۱ ش ۱۰: ۴۲۱-۴۲۳.

زبان از نظر روانشناسی، مجلهٔ سخن ج ۱ ش ۹ و ۱۰: ۴۸۱-۴۸۴، ش ۱۱

و ۱۲: ۵۷۰-۵۷۳.

ترجمه در مصر، مجلهٔ یغما، ج ۲ ش ۱: ۸-۱۰.

مباحث و مسائل ادبی

شعر فارسی امروز چه راهی باید در پیش بگیرد، مجلهٔ سخن ش ۱۲،

۱۳۳۲: ۹۷۵-۹۷۶.

دژ هوش ربا (قلعهٔ ذات الصور)، یادنامهٔ مولوی، از انتشارات کمیسیون

ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۳۷ ش؛ ص ۱۵۴-۱۷۲ || مجلهٔ مردم‌شناسی،

دورهٔ دوم: ۲۲۱-۲۳۹.

زبان فارسی چه راهی را باید برای اندیشه‌ها و مفاهیم تازه برگزیند، مجلهٔ

راهنمای کتاب، ۴: ۱۰۲-۱۰۳.

داستان‌نویسی امروز ایران، مجلهٔ سپید و سیاه، ۱۳۴۰ ش ۳۷.

گل و بلبل، سالنامهٔ ایران جاویدان، ۲: ۸۶-۹۵.

عبارتی از قابوسنامه، مجلهٔ یغما، ۱: ۱۸۰-۱۸۵.

عبارتی از سفرنامهٔ ناصر خسرو، مجلهٔ سخن، ۱: ۳۳۹-۳۴۴.

یک رسم باستانی (جرعه برخاک فشاندن)، مجلهٔ یادگار، ج ۱ ش ۸: ۵۱-

قصیده رودکی و استقبال گویندگان، مجلهٔ آموزش و پرورش، ۱۴: ۵۷۷-

تحقیقات و تالیفات ۱۳۱

۵۹۰ || مجله آریانا، ج ۵ ش ۳ : ۲۱-۳۱ || یک قصیده رودکی، مجله دانشکده ادبیات، ج ۶ ش ۳-۴ : ۷۱-۹۲.

دفاع از دو گوینده بزرگ (مسعود سعد سلمان و کمال الدین اسماعیل)، مجله جلوه، ۲ : ۳۵-۳۹.

بحث درباره یک قصیده و گوینده آن (سلام علی دار ام الکواعب)، مجله مهر، ۷ : ۳۹-۴۰۲.

رودکی یا رودگی، مجله یغما، ۱۲ : ۵۳-۵۵.

برهانی و قصیده او، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱ ش ۱ : ۷-۱۸.

پاسخ «شبه انتقاد» (برانتقاد حسین پژمان بختیاری)، مجله یغما، ۱۷ : ۴۸۰-۴۸۴.

اظهار نظر راجع به تصحیح شعر حافظ، نامه فرهنگ، سال اول، ش ۵ : ۲۳۸.

گفتگو پیرامون ادبیات فارسی، امید ایران، ش ۵۵۸ (فروردین ۱۳۳۴) : ۸.

۹ و ۴۷۰.

تاریخ ادبیات و زبان

خدمات نصیرالدین طوسی به زبان و ادب پارسی، یادنامه خواجه نصیرطوسی،

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ش، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۳۲.

اقبال و ایران باستان، کتاب رومی عصر، ۱۳۱-۱۴۰.

نصیرالدین طوسی و زبان و ادب پارسی، مجله دانشکده ادبیات، ج ۳ ش

۴ : ۳۰-۴۲.

زیارتگه زندان، اطلاعات ماهانه، ج ۲ ش ۳ : ۹-۲۲.

پارسی باستان، مقدمه لغت نامه، ص ۳۸-۳۹.

اوستا، مقدمه لغت نامه، ص ۲۶-۳۷.

پارسی یادری، مجله ایران آباد، ج ۱ ش ۷ : ۱۲-۱۱.

تاریخ و فرهنگ

جشن نوروز، مجله جهان نو، ۱ : ۳-۹؛ ۱۷ : ۶-۱۰.

دوازده ماه هخامنشی، مجله آموزش و پرورش، ج ۲۴ ش ۱-۴-۸؛ ش ۲ :

۰۵۷-۰۵۶

روزشماری در ایران باستان، (به ضمیمه رساله نوروبز ملامحسن فیض کاشانی)
مجموعه انجمن ایرانشناسی، تهران، ۱۳۲۵ ش، ۱: ۰۵۸-۱

سوگندنامه عیلامی، مجله سخن، ۳: ۲۷۶-۲۷۸

شاهان کیانی و هخامنشی در آثار الباقیه، مجله آموزش و پرورش، ج ۱۵ ش
۰۵۲-۲۳: ۱-۸

لوحه ارشام هخامنشی، مجله آموزش و پرورش، ج ۲۳ ش ۲: ۲۱-۱۸
سالنامه ایران جاویدان، ۳: ۰۵۴-۶۱

کتابشناسی

بهترین کتابهای انگلیسی شایسته ترجمه به زبان پارسی، مجله روزگارتوج ۴
ش ۳: ۰۲۰-۱۷

آثار جلال الدین محمد مولوی، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، مجله کاوش، ج
۱ ش ۱۲: ۰۲۰-۱۲

گلستان سعدی، جهان، ۵: ۰۶۴-۶۳

تفسیر فارسی خواجه عبدالله انصاری، مجله دانش، ۱: ۰۶۸-۶۶

نسخه خطی تفسیر سوره یوسف مجموعه متعلق به کتابخانه ملی رشت، مجله
یغما، ش ۱: ۰۳۱۳-۳۱۹

اخبار البلدان ابن الفقیه (نسخه کتابخانه آستان قدس)، مجله یغما، ۱:
۰۳۴۳-۳۴۱

فرهنگهای فارسی، مجله مهر، ۱۲: ۰۴۶۷-۴۶۱، هنر و مردم، دوره جدید،
ش ۵۲: ۰۵-۲

فرهنگ نظام، مقدمه لغت نامه ص ۰۲۲۶-۲۲۴

لغت نامه دهخدا، مقدمه لغت نامه، ص ۰۴۰۳-۳۹۷

انجمن آرای ناصری، مقدمه لغت نامه، ص ۰۲۲۰-۲۱۹

برهان قاطع، مقدمه لغت نامه، ص ۰۲۱۷-۱۹۹

ارداویراف نامه، یادنامه پورداود، تهران، ۱۳۲۵ ش، ص ۰۲۱۳-۱۰۰

فلسفه و مذاهب

- یگانگی و دوگانگی در مزدیسنا، مجله سخن، ۱۰: ۱۷-۲۱، ۸۰-۹۱.
- اندرزیا حکمت عملی در ادبیات پهلوی، مجله پیام نو، ج ۲ ش ۱۲: ۵۶-۶۳.
- آیین آریائیان پس از ظهور زردشت، مجله اندیشه ما، ج ۲ ش ۳: ۴-۷؛ ش ۴: ۱۳-۱۶؛ ش ۵: ۹-۱۱.
- حکمت اشراق و فرهنگ ایران، مجله آموزش و پرورش، ج ۲۴ ش ۲: ۱-۸؛ ۳: ۹-۱۶؛ ۴: ۱۷-۲۴؛ ۵: ۲۵-۳۲؛ ۶: ۳۳-۴۰؛ ۷: ۹-۱۶؛ ۸: ۹-۱۸.
- حکمت نوریه، مجله دانشکده ادبیات، ج ۹ ش ۳: ۳۹-۴۴.
- هورخش سهروردی، مجله یغما، ۱: ۸۴-۸۹.
- خاقانی و آئین مسیح (مسیحیت و نفوذ آن در ایران)، دانشنامه، نشریه مؤسسه مطبوعاتی پایدار، تهران ۱۳۲۶ ش؛ ۲: ۲۵-۴۱ || نور جهان، نشریه کلیسای انجیلی، تهران، ۱۳۳۰ ش؛ ج ۳ ش ۱۱: ۱۷-۲۱، ۲۲-۲۴.
- هورقلیا، مجله دانشکده ادبیات، ج ۱ ش ۳: ۷۸-۱۰۰.
- آذرکیوان و پیروان او، مجله دانشکده ادبیات، ج ۴ ش ۳: ۲۵-۴۲.
- خدا چگونه پدر گردید، مجله سخن ۱: ۲۳۷-۲۴۵ || مجله کاوه، ۱۳۵۰ ش، ش ۳۶: ۲۰۷-۲۱۲.
- حکمای سبعة، مجله فروغ علم، ۱: ۱۱-۱۶.
- تأثیر افکار ایرانی در طریقه گنوسی، مجله یغما، ۱۰: ۳۴۷-۳۵۴.
- دوزخ چگونه جایی است؟ مجله سخن، ج ۲ ش ۵: ۳۴۳-۳۴۸؛ ش ۶: ۴۲۵-۴۲۸.

رجال

- بلیناس حکیم، مجله دانش، ۱: ۴۴۹-۴۵۵، ۵۳۲-۵۴۰.
- کوشیار گیلانی، نامه فرهنگ، ۱: ۲۰۱-۲۰۴.
- اورفه اوس خنیاگر، مجله اطلاعات ماهانه، سال دوم، ۲: ۲۰-۲۲.
- امیر خسرو دهلوی، مجله مهر، ۸: ۲۵-۳۲؛ ۹۶-۸۹؛ ۱۷۰-۱۷۵ || نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران و هند، سال ۱۳۳۱، ش ۱: ۳۱-۵۱.

- زردشت بهرام پژدو، مجله مهر ۷: ۱۶۴-۱۶۸؛ ۲۴۳-۲۵۰؛ ۳۳۲-۳۳۷.
حافظ و غنی؛ مجله جهان نو، ۷: ۴۷.
علامه معاصر آقای قزوینی، سالنامه پارس، ج ۲۰، تهران، ۱۳۲۳ ش.
ص ۴۲-۵۶، ۱۵۶-۱۶۸.
قزوینی، ج ۱، ش ۳: ۱۲۶-۱۲۸.
دهخدا (شرح زندگانی)، مقدمه لغت‌نامه، ص ۳۷۹-۳۹۴ || مقدمه اشعار
دهخدا.
چراغی که خاموش شد (علی اکبر دهخدا)، مجله یغما، ۹: ۲۹۴-۳۰۱.
یادبود لوئی ماسینیون، مجله دانشکده ادبیات، ۱: ۲۵۷-۲۸۶.
حافظ شیرین سخن، سالنامه دانشکده ادبیات (دانشسرای عالی) ۱۳۲۷ ش
ص ۶۰-۶۵.
هزاره ابن سینا، سالنامه پارس، ۱۳۲۸ ش ص ۱۵۷-۱۶۳.
بحری در کوزه‌ای (درباره مولوی)، اطلاعات هفتگی ۱۳۳۶ ش ۸۴۰: ۱۳ و ۳۰.
دکتر محمد معین (شرح حال)، مجله وحید، ۱۳۴۸ ش ۱۲: ۳۳-۳۸ و
۱۳۴۸ ش ۳: ۳۲۷-۳۳۴.

ترجمه

- قطعه‌ای از بغستان، کنجکاویهای علمی و ادبی (مجموعه مقالات)، انتشارات
دانشگاه تهران، ۱۳۲۹ ش؛ ص ۴۰-۴۵.
کتیبه‌های پهلوی، از ب. - هنینگ، ترجمه محمد معین، ضمیمه ش ۶ ج
۳ مجله یغما.
زبان فارسی، از ه. و. بیلی، ترجمه محمد معین، میراث ایران، از انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶ ش؛ ص ۲۹۱-۳۲۳.
خسرو قبادان و ریدک وی، مجله آموزش و پرورش، ۱۴: ۶۸-۷۴؛ ۱۴۵-
۱۴۸؛ ۲۵۵-۲۵۹؛ ۴۲۶-۴۲۹؛ ۵۲۱-۵۲۳.
کشف مبدأ داستان آفرینش، از آندره پارو، مجله سخن، ۳: ۵۷۷-۵۸۱.
۲. فهرست کتب و مقالات از «یادنامه دکتر معین» ص ۲۱-۱۴ نقل شد. ناگفته نماند که
نگارنده فهرست ۱۶ مقاله را که از قلم افتاده بود، اضافه نمود.

برای پی بردن به کوششهایی که استاد معین در راه نشر لغت نامه، برهان قاطع و فرهنگ فارسی کشفد خالی از فایده نیست که در اینجا به بحث در پیرامون «فرهنگ نویسی و تاریخچه آن در زبان فارسی» بپردازیم.

فرهنگ نویسی و تاریخچه آن در زبان فارسی

هر قوم و ملتی برای بیان مقاصد خود از یک سلسله الفاظ و کلمات استفاده می کند که جمع و تدوین آن برعهده فرهنگ نویسان است. در فرهنگهای لغت کلمات متداول و غیرمتداول هر زبانی ضبط گردیده و معنا می شود. ضبط لغت از چند جهت سودمند است. اول از این جهت که تعلیم و تعلم لغات رایج را آسان می سازد و در ثانی به فهم لغات و اصطلاحات گذشتگان نیز کمک می کند. و در واقع تفاهم با اندیشه و افکار معاصران و گذشتگان جز به مدد لغت میسر نیست. گاه لغتی در گذشته معنایی داشته و امروزه معنایی دیگر را دارد و چه بسا در آینده نیز معنای آن توسعه بیشتری پیدا کرده و برای مفاهیم جدیدتری بکار رود. کوشش فرهنگ نویسی در ضبط لغات به این منظور است که معانی و استعمالات مختلف یک لفظ را مشخص کرده و تحولات و تطورات آن را ثبت و ضبط نماید. با این بیان لغت نامه عبارتست از «ثبت و ضبط مجموعه ای از لغات یک زبان و شرح و توضیح آنها برحسب ترتیب الفبایی و یا ترتیبهای دیگر».

لغت نامه اقسام گوناگونی دارد. لغت نامه ای ممکن است فقط معانی کلمات را بنویسد، در حالی که لغت نامه ای دیگر علاوه بر معانی لغات به تلفظ کلمات و شرح اصطلاحات و بیان مترادفات نیز پردازد. لغت نامه هایی هم فقط مربوط به یک رشته خاصی از علوم می شوند مثلاً لغت نامه ای فقط اصطلاحات پزشکی را شرح کرده و لغت نامه ای دیگر واژه های حقوقی را معنا نموده است و از همین قبیل است لغت نامه های مربوط به اماکن و امثال و اعلام و... حالا که تا حدودی با فرهنگ نویسی آشنایی

پیدا کردیم به تاریخچه فرهنگ نویسی در زبان فارسی می پردازیم.
 بنابه تحقیقات دانشمندان قدیمترین فرهنگ درباره زبانهای ایرانی دو فرهنگ
 به زبان پهلوی — زبان دوره ساسانی — تألیف یافته است.
 «الف — فرهنگ اوئیم (Oim) کتابی است که با اولین کلمه مندرج در آن
 (اوئیم) باز خوانده می شود. این کتاب فرهنگ اوستا و پهلوی است و دارای ۱۰۰۰
 لغت اوستایی و ۲۲۵ لغت پهلوی می باشد و قریب ۸۸۰ لغت اوستایی از آن
 به پهلوی معنی شده است.

ب — فرهنگ پهلویک (فرهنگ پهلوی) که آن را هم گاه با اولین کلماتش
 «مناختای» بازخوانند. در این فرهنگ برای هر یک از لغات سامی (آرامی) که
 هزوارش نامیده می شود، معادلی پهلوی آورده شده، مانند: منا = ختای (خدا)،
 میا = آب، تورا = گاو و غیره»^۱.

پس از اینکه دولت ساسانی رویه زوال گام نهاد دولت ایران مدت دو قرن
 در زیر سلطه عمال خلفای ضد اسلام بنی امیه و بنی عباس بسر برد.
 در این مدت زبان پهلوی که از یکطرف زبان رسمی و از طرف دیگر زبان
 علم و ادب بود از اهمیت و رونق افتاد و مانند دیگر زبانهای موجود عصر ساسانی
 مانند آذری و خوارزمی و سغدی و طبری متروک گردید.

زبان عربی چون از طرفی زبان رسمی قوم عرب بود و از طرف دیگر زبان
 قرآن، و برای شرح و بسط علوم از زبان پهلوی جامعتر و کاملتر بود ایرانیان آن را
 با آغوش باز پذیرفتند. در نتیجه صاحبان ذوق و استعداد به آموختن این زبان اهتمام
 کردند و عده بسیاری مانند سیبویه فارسی و عبدالله بن مقفع به این زبان کتابها
 نوشته و ترجمه کردند و عده ای نیز مانند ابونواس و بشار بن برد به زبان عربی
 شعرها سرودند.

ناگفته نماند که تنها زبان و ادبیات عرب نبود که در ادبیات فارسی نفوذ
 کرد بلکه زبان فارسی نیز در عربی تأثیر گذارد ولی این تأثیر چندان نبود که بتواند
 استقلال خود را حفظ کند.

مقارن قرن سوم هجری که خلافت عباسیان رویه زوال بود نهضت‌های انجام

شده برضد خلفای اموی رشد سریع نمود تا جایی که با ظهور طاهریان، ایرانیان تا اندازه‌ای استقلال پیدا کردند. سرانجام استقلال ایرانیان به دست صفاریان و سامانیان و غزنویان و آل بویه به کمال رسید و دست خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بکلی از ایران کوتاه گشت.

ظهور این سلسله‌ها که تا اندازه‌ای از تسلط خلفای بغداد آزاد بودند موجباتی را فراهم آورد که اندک اندک زبان دری در دستگاه دولتهای صفاری و سامانی تا اندازه‌ای جای زبان عربی را بگیرد.

زبان دری که زبان دربار ایران در دوره اشکانی و ساسانی بوده و چندان تفاوتی با زبان پهلوی نداشته در این مدت تغییراتی پیدا کرد و بتدریج به زبان کنونی تبدیل شد.

از خصوصیات زبان دری نسبت به زبان پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی، دوم داخل شدن کلمات بی‌شمار عربی است، البته غیر از دخول تعداد زیادی از کلمات عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی و لاتینی از همان اوقات بواسطه یا بیواسطه زبان عربی، به فارسی داخل شد.

با این مقدماتی که گفته شد ایرانیان مجبور بودند برای آشنایی بیشتر به زبان دری فرهنگهایی تدوین کنند.

استاد سعید نفیسی در این باره می‌نویسد: «... فرهنگ نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان تازی به دست ایرانیان است، زبان کنونی ما که در دوره اسلامی همیشه آن را زبان دری نامیده‌اند و احتمال نزدیک به یقین می‌رود که در دوره‌های پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد، و از دوره ساسانی مردم ایران که در شمال و مغرب و جنوب ری بوده‌اند، همه به زبان پهلوی سخن می‌رانده‌اند و آنها که در مشرق ری بوده‌اند به زبان دری سخن می‌گفته‌اند. در دوره اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیاتی به زبان دری پیدا شده و در دوره صفاریان و بمراتب بیشتر از آن در دوره سامانیان این زبان ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتابهایی نیازمند داشته‌اند که زبان دری را بدینسان بیاموزد، و این مقدمه

فرهنگ نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است.^۲

نخستین فرهنگ فارسی پس از اسلام که نام آن به ما رسیده کتابی بوده به قلم ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن جراح ایرانی (نیمه اول قرن چهارم هجری) (فهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۱۸۶)، ولی از این فرهنگ اثری نیست.^۳

دومین فرهنگ فارسی که نام آن به ما رسیده رساله یا فرهنگ «ابوحفص سغدی» است، که تا اوایل قرن یازدهم هجری وجود داشته و مؤلفان فرهنگهای جهانگیری و رشیدی از این کتاب مطالبی نقل کرده‌اند.

«بعضی این رساله را تألیف ابوحفص حکیم بن احوص سغدی که نوعی رود — به نام شهرود — را اختراع کرده و در حدود سال ۳۰۰ ه. ق. می‌زیسته می‌دانند و برخی مؤلف را شخص دیگر گمان برده‌اند که در اواسط قرن پنجم هجری می‌زیسته از این فرهنگ اکنون اثری نیست.

سومین فرهنگی که نامش به ما رسیده «تفاسیر فی لغة الفرس» است که به قطران شاعر معروف نسبت داده شده است. این مطلب از لغت فرس اسدی و کشف الظنون حاج خلیفه تأیید می‌شود از این فرهنگ هم اثری در دست نیست ولی نسخ خطی به نام فرهنگ قطران در کتابخانه‌ها موجود است که تلخیص است از فرهنگ اسدی.^۴

اولین فرهنگ فارسی موجود لغت نامه یا لغت فرمی تألیف اسدی طوسی شاعر معروف (قرن پنجم هجری) است.

«این لغت نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهایی است که بیش از همه در آنها دست برده‌اند و در هر زمانی برای تکمیل آن چیزی بر آن افزوده‌اند، چنانکه بجرأت نمی‌توان گفت آنچه از اسدی است کدامست. با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندی است که اساس و مبنای همه لغت‌نویسان است که پس از اسدی آمده‌اند.»^۵

۲. مقدمه لغت نامه (شماره ۴) صفحه ۱۷۸.

۳. درباره فرهنگ فارسی، صفحه ۲۹.

۴. مجله مهر، مهرماه ۱۳۴۵ شماره ۷ صفحه ۴۶۳.

۵. مقدمه لغت نامه (شماره ۴) صفحه ۱۸۶.

«در این فرهنگ شرح حال قریب هشتاد تن از شاعران آن زمان آمده و از اشعار آنها بوجه مثال آورده شده و به این وسیله بسیاری از اشعار که اصل بعض آنها مانند کلیده رود کی از بین رفته محفوظ مانده است.»^۶

دومین فرهنگ فارسی موجود صحاح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی نویسنده قرن هشتم است (تألیف ۷۲۸ ه. ق.) و شامل ۲۵ باب دارای حدود ۴۳۰ و ۳۰۰ لغت است.

«این کتاب یکی از مراجع مهم فرهنگ نویسان معروف بوده و تحقیقات لغوی در زمینه لغات مشترک اغلب یا به نسخ لغت فرس منتهی می شود و یا به نسخ این کتاب صحاح الفرس بواسطه یا بیواسطه.»

سومین فرهنگ موجود به زبان فارسی معیاد جمالی و مفتاح ابواسحاقی است که بوسیله شمس فخری اصفهانی (قرن هشتم) در چهار فن عروض، قوافی، بدایع الصنایع و لغت فرس تألیف شده است.

در اوایل قرن یازدهم محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص به سروری فرهنگ «مجمع الفرس» را به سال ۱۰۰۸ ه. ق. به امر شاه عباس اول تألیف کرد. این فرهنگ که در حدود شش هزار لغت دارد هنگامی که به هند رسید مؤلف جهانگیری از آن استفاده کرد و سپس فرهنگ جهانگیری به ایران وارد شد و سروری در تجدید نظر فرهنگ خود آن را مورد استفاده قرار داد.^۷

در قرن سیزدهم برهان جامع توسط محمد کریم تبریزی به نام فتحعلی شاه و پسر او تألیف و در ۱۲۶ ه. ق. در تبریز چاپ شد و آن خلاصه برهان قاطع است و در حاشیه بعض شواهد لغات افزوده شد.^۸

در همین قرن فرهنگ انجمن آباء به قلم رضاقلیخان هدایت الله باشی مؤلف مجمع الفصحاء و ریاض العارفین تألیف شد و به سال ۱۲۸۸ قمری در تهران به طبع رسید.

در قرن چهاردهم فرهنگ ناظم الاطباء یا «فرنودسار» به قلم دکتر میرزا علی اکبرخان نفیسی ناظم الاطباء — پدر استاد سعید نفیسی — در پنج جلد تألیف شد.

۶. تادیک ادبیات ایران، تألیف دکتر رضازاده شفق صفحه ۱۴۱.

۷. مجله مهر، مهرماه ۱۳۴۵ شماره ۷ صفحه ۴۶۴.

۸. مجله مهر، مهرماه ۱۳۴۵ شماره ۷ صفحه ۴۶۵.

«خاصیت عمده این کتاب آن است که شامل همه لغات زبان تازی و همه لغاتی است که در فارسی بکار می‌رود اعم از تازی و ترکی و زبانهای اروپایی و زبانهای دیگر و در ضمن در بسیاری از کلمات آن خلاصه‌ای از علوم بترتیب دایرةالمعارف آورده شده و بسیاری از اسامی تاریخ و جغرافیای ایران و اسلام و کشورهای دیگر را دربردارد.»^۹

در همین قرن فرهنگ بهاد که تلخیصی است از انجمن آرای ناصری به‌اهتمام محمدعلی تبریزی خیابانی تألیف شد و به‌سال ۱۳۰۸ ه. ش در دو مجلد در تبریز بطبع رسید.

فرهنگ‌نویسی در هند

علاوه بر فرهنگهایی که در ایران تألیف شده است از قرن هشتم به‌بعد چون گروهی از پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند حکومت داشتند، مردم هندوستان احتیاج به فراگرفتن زبان فارسی را — که زبان دربارها بود — در خود احساس کردند در نتیجه به تألیف فرهنگهای فارسی مبادرت ورزیدند. قدیمترین فرهنگ فارسی که در هندوستان تألیف شده است فرهنگ فخرقواس به‌قلم مبارک شاه‌غزنوی مشهور به فخر قواس است.

پرفسور م. س انور درباره فرهنگهای فارسی مؤلف در هند می‌نویسد: «فرهنگ فارسی را که در هندوستان فراهم آمده است می‌توان در دو دوره مجزا و مستقل از یکدیگر قرار داد. دریک دوره از سال ۱۴۱۹ تا ۱۶۵۲ میلادی و دوره دیگر از ۱۶۵۳ تا ۱۷۸۲. در دوره نخست کوشش زیادی شد که مواد کار را از تمامی منابع موجود تهیه و جمع‌آوری کنند و کتابهایی چون ادات‌الفضلا، شرفنامه ابراهیمی و مدارالافاضل، فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع بدین دوره تعلق دارد. در دوره دوم مواد فراهم آمده در دوره پیش‌مورد بررسی دقیق و انتقادی قرار گرفت و با فرهنگ رشیدی آغاز شد و با مصطلحات‌الشعراء به پایان رسید. سراج‌اللغه که گشاینده فصل جدیدی در کار تألیف فرهنگ بود و نیز بهار عجم در این دوره گرد آمد.

از نقطه نظر زمان، فرهنگهای فارسی مؤلف در هند را می‌توان به‌نحو زیر

پشت هم آورد:

ادات‌الفضلا به سال ۱۴۱۹ میلادی - شرف‌نامه ابراهیمی ۱۴۴۵ - مؤید-الفضلا ۱۵۱۹ - مدارالفضلا ۱۵۹۳ - فرهنگ جهانگیری ۸-۱۶ - برهان قاطع ۱۶۵۲ - فرهنگ رشیدی ۱۶۵۳ - سراج‌اللغه ۱۷۳۷ - بهار عجم بین سالهای ۱۷۳۹-۱۷۶۸ و مصطلحات‌الشعراء در سال ۱۷۸۲ میلادی.

از آنجا که گرد آوردن مواد از منابع موجود تنها مسأله مورد توجه فرهنگ‌نویسان دوره اول بشمار می‌رفت (۱۴۱۹-۱۶۵۲) در مؤلفات این دوره افزایش تدریجی واژه‌ها مشاهده می‌شود تا آن که فرهنگ جهانگیری به حد کمال می‌رسد. فرهنگ جهانگیری با همه تساهلی که در واژه‌ها و تعبیرهای آن شده بود باز به عنوان بهترین کار و به منزله فرهنگی عالی شناخته آمد.

فرهنگ جهانگیری از لحاظ واژه‌های ادبیات کلاسیک و پیش از دوره کلاسیک ایران فرهنگی غنی و در نوع خود عالی بشمار می‌آید بخصوص بدین دلیل که شرح و بسطی که برای هر واژه می‌دهد بسیار زیاد است. قسمتی از این فرهنگ مورد استفاده زیاد مؤلف ایرانی فرهنگ نیمه‌هندی مجمع‌الفرس سروری واقع شده است. عبدالرضا و خان‌آرزو نیز تمامی آن را به دقت بررسی کرده‌اند. عیب اصلی این فرهنگ در مثالهایی است که در توضیح واژه‌ها از آثار منظوم آورده است و بر اثر شتاب‌زدگی معنی را مبهم ساخته.

برهان قاطع را که برهان فراهم آورد، می‌توان از نظر روشن بودن معانی و جامعیت در پایه فرهنگ جهانگیری دانست. اما این فرهنگ از لحاظ نقل آثار گذشتگان فرهنگ ناقصی است. به همین دلیل می‌شود آن را نسخه بدل فرهنگ جهانگیری دانست که توضیحات آن را فاقد است.

این نکته را در اینجا توجه می‌دهم که برهان قاطع موجب به راه افتادن مباحث انتقادی دامنه‌داری در هندوستان گردید.

نخست خان‌آرزو در سراج‌اللغه، جنبه‌های ضعیف این فرهنگ را برملا ساخت. سپس بعد از ۱۲۶ سال برای بار دوم مورد حمله شاعر بزرگ فارسی و اردو یعنی میرزا غالب واقع شد. وی نظر خود را در کتاب کوچکی به نام قاطع برهان نشر داد.

فرهنگ رشیدی را عبدالرشید فراهم آورده بود بدین منظور که نادرستیهای

فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری را اصلاح کند، فرهنگهایی که خود اعتراف داشت که بهترین فرهنگهای موجود آن زمان بشمار می‌رفته‌اند. فرهنگ رشیدی این امتیاز را دارد که نخستین تألیف انتقادی در این باب است، سراج‌اللغه باآنکه گشاینده فصل جدیدی در کار فرهنگ‌نویسی بود، امروز کمتر مشهور است. خان‌آرزو [مؤلف این فرهنگ] کسی بود که برای نخستین بار توجه زبان‌شناسان را به وجود رابطه نزدیک میان فارسی و سانسکریت معطوف داشت. این کار خان‌آرزو براساس تحقیق در اصل کلمات نهاده شده است و محتوی تمام لغات موجود در برهان قاطع می‌باشد به اضافه ملاحظات انتقادی و مطول در باره هریک از آن واژه‌ها.

چراغ هدایت یا قسمت دوم کتاب سراج‌اللغه اثر کوچکتری است حاوی تقریباً پنجاه هزار بیت از اشعار فارسی. این کتاب محتوی واژه‌ها و تعبیراتی است که شاعران ایرانی بعد از جامی بکار برده‌اند و در فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و برهان قاطع وجود ندارد. خان‌آرزو مدعی است واژه‌هایی را که در این کتاب آورده با دقت سنجیده است و نمونه‌هایی از شاعران معتبر زبان فارسی در شرح آنها ارائه داده. این تألیف چنانکه گرد آورنده آن می‌گوید، برای هندیان پارسی‌گو فراهم آمده است.

مرآت‌الاصطلاح که اثر کوچک اما بسیار پرارزشی است، توسط رای‌رایان آندرام فحلص فراهم آمد. مرآت‌الاصطلاح محتوی واژه‌ها و تعبیرهایی است که شاعران فارسی پیش و معاصر با مؤلف بکار برده‌اند و مانند سراج‌اللغه و چراغ هدایت برپایه تحقیقات اصولی زبان‌شناسی استوار است.

بهاد عجم یکی از بزرگترین فرهنگهایی است که یک‌تن واحد، ترتیب داده است. تک چندبهار بین سالهای ۱۷۳۹ و ۱۷۶۸ میلادی هفت بار این کتاب را چاپ کرد و هر بار مقدار زیادی بر آن افزود و تکمیلش کرد.

باید دانست که تصور او از فرهنگ‌نویسی تصویری علمی بود و در تحقیقات شخصی خود بیش از هر چیز دیگر اطمینان می‌بست. مثلاً صرفنظر از احترام و ستایش فوق‌العاده‌ای که از خان‌آرزو می‌کند هر جا فرصتی دست داده است، او را به انتقاد می‌بندد. هدف اصلی بهار عجم این است که نحوه استعمال لغت را در دوره‌های جدید نیز بنمایاند و به همین دلیل تمامی مثالها از میان کارهای شاعران

جدید انتخاب شده است.

ارزش کار تحقیق اصولی بهار که چهل سال بدان مشغول بود چندان زیاد نیست، زیرا بهار عجم، یعنی کار تمامی عمر او کتابی بود که با استعانت از آثار دیگران و فرهنگهای متعدد قبلی فراهم آمده بود. بهار عجم به عکس سراج اللغه — که گمنام مانده است — درگوشه و کنار دنیا شهرت یافته، دانشمندان شرق و غرب آن را ستوده‌اند و بهترین فرهنگ دانسته‌اند که در هندوستان تألیف شده است. کتاب *مصطلحات الشعرا* به قلم سیالکوتی مال وارسته منتقد و شاعر است که مطلع السعدین و صفات کائنات او شهرت دارد.

این فرهنگ در سال ۱۷۸۲ میلادی یعنی بعد از پانزده سال کار به انجام رسید و همان طور که اشاره رفت بخشی از این کتاب را بهار در بهار عجم بکار برده است. کار وارسته از نظر انتقادی متضمن تازگیهایی است او نیز مانند بهار به فرهنگ‌خان آرزو توجه دقیق داشت اما گاهی نیز کار وارسته با وی تفاوتهایی یافته است، و اگرچه *مصطلحات الشعرا* بر اثر نقل نکردن تفسیرها و توضیحات کتاب کوچکی شمرده می‌شود باز هم بی هیچ تردیدی بایستی آن را فرهنگ اصیلی دانست که حاصل تحقیق و مطالعه‌ای مستقل می‌باشد. فرهنگهایی که بعد از *مصطلحات الشعرا* فراهم آمده‌اند، از آنجهت که هیچ کدام اصالتی ندارند، نیازی به بحث در اطرافشان نیست.^{۱۰}

تا اینجا نمونه‌ای از فرهنگهای فارسی به فارسی را ذکر کردیم — البته باید اذعان نمود که فرهنگهای فارسی خیلی بیش از اینهاست که در اینجا برشمردیم — حال می‌بایست برای نتیجه‌گیری از مطالب فوق به بحث در پیرامون کیفیت و ارزش فرهنگهای فارسی پرداخت.

از زمانی که فرهنگ نویسی در ایران رایج شده تا عصر حاضر بیش از ۲۰۰ مجلد کتاب در لغت فارسی چه در ایران و چه در خارج از ایران مانند بلاد هند و عثمانی تألیف شده است که اگرچه از لحاظ کمیت قابل ملاحظه‌اند ولی متأسفانه از لحاظ کیفیت دارای ارزش و فایده چندان مهمی نیستند، زیرا فرهنگ نویسان ما اصول و مبانی و روش تدوین فرهنگ نویسی را نمی‌دانستند و همین امر موجب

شده است تا اکثر فرهنگهای تدوین شده فاقد ارزش و اصالت علمی باشند از این رو دارای نقائص و اشتباهات فراوانی هستند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- اکثر لغت‌نامه‌ها تلخیص و تهذیب لغت‌نامه‌های دیگر است. به بیان دیگر بسیاری از آنها رونویسی فرهنگهای گذشته است، بدون آنکه اشتباهات آن فرهنگهای گذشته اصلاح شود.

۲- این لغت‌نامه شامل تمام لغات نیست و گاه مخصوص لغاتی است که شاعران در شعرهای خود بکار برده‌اند.

۳- اکثر فرهنگها شامل تمام معانی یک لغت نیست.

۴- اکثر لغت‌نویسان در تعریف لغات بی‌دقتی فراوان کرده‌اند «فی‌المثل در لفظ کרוخ برهان می‌نویسد «به‌ضم اول و ثانی و سکون ثالث و خای نقطه دار نام قریه‌ایست از قرای عالم» درباره کلمه «اسماعیلی» غیث‌اللغات به نقل از لطائف اللغات می‌نویسد: «اسماعیلی به معنی قربانی و نام طایفه گمراه که آلت اسب را پرستش می‌کنند.» این تعریف است که از اسماعیلی کرده‌اند.»^{۱۱}

دکتر معین خود درباره معایب و نقائص فرهنگها چنین می‌نویسد:

۱- بیشتر توجه مؤلفان به لغات مشکل‌دور از ذهن مخصوصاً لغاتی که در شعر بکار می‌رود معطوف بوده و در نتیجه بسیاری از لغات معمول و متداول عصر خود و عصرهای پیشین را یاد نکرده‌اند.

۲- کمتر به تعریف لغات پرداخته‌اند و در عوض آنها را با یک یا چند مترادف شناسانده‌اند و چون به آن مترادف یا مترادفات مراجعه کنید می‌بینید که آنهم به لغت اولی ارجاع شده و بدین ترتیب دور پدید می‌آید. مخصوصاً در تعریف لغات مربوط به گیاهان، جانوران کاملاً مسامحه شده و بسیاری از لغات را که مؤلف می‌شناخته بجای تعریف و تحدید فقط به جمله «معروف است» اکتفا گردیده.

۳- بسیاری از لغات را مصحف و محرف ثبت کرده‌اند و این امر غالباً به سبب خط عربی فارسی پیش آمده که در آن امتیاز حروف از یکدیگر وابسته به نقطه‌هاست و همین نقطه‌گذاری خود موجب تصحیف و تحریف بسیار شده. کاتبان متون نظم و نثر و لغت‌نامه‌ها هم به سبب عدم اطلاع هرج و مرجی ایجاد کرده‌اند.

و در نتیجه یک لغت به صورتهای مختلف (گاه تا ده و پانزده صورت) نقل شده.

ع- تلفظ کلمه را به دو صورت یاد کرده‌اند:

الف (۱)- ذکر حرکات و سکنتات که هم مایه اطناب و تفصیلاً و فهم آن برای بسیاری از مراجعان مشکل و هم فاقد دقت از لحاظ تلفظ بعضی کلمات است.
ب (۲)- ذکر هم وزن در بسیاری از موارد که خواننده تلفظ هم وزن را نمی‌داند دچار اشکال می‌شود.

ه- وجه اشتقاق و ریشه لغات را نشان نداده‌اند و در مواردی هم که اظهار نظر کرده‌اند فقه‌اللغه عامیانه را بکار برده‌اند.

۶- هویت دستوری (گرامری) لغات را نشان نداده‌اند.

۷- لغات متشابه که از زبانهای مختلف (مثلاً زبانهای سامی و زبانهای هندواروپایی یا از زبانهای ایران ناشی شده‌اند ولی از ریشه‌های مختلف هستند همه را ذیل یک ماده آورده با هم خلط کرده‌اند.

۸- مواد را بترتیب منطقی الفبایی ضبط نکرده‌اند مثلاً عده‌ای حرف آخر را ملاک قرار داده‌اند و گروهی حرف دوم را و آنها هم که حرف اول را مستند دانسته‌اند همه حروف کلمه را مراعات نکرده‌اند.

۹- بعضی از فرهنگها تقریباً کلیه لغات عربی را که بسیاری از آنها در فارسی به هیچ وجه مورد استعمال ندارد. در فرهنگ خود آورده‌اند.^{۱۲}

اشکالات و اشتباهات فوق جمعی را برآن داشت تا برای نشر فرهنگ جامع زبان فارسی بکوشند که از سرآمد آنان می‌توان دهخدا و معین را نام برد. این دو جاودانه مرد ادب فارسی جان خود را براین کار نهادند و آثار ارزنده‌ای از خویش بجای گذاشتند که حاصل تلاشهای دهخدا «لغت‌نامه» است و حاصل کوششهای معین «برهان قاطع» و «فرهنگ فارسی» می‌باشد.

برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، با مقدمه‌هایی از: علی‌اکبر دهخدا، ابراهیم پورداود، علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی، پنج مجلد، مجلد اول، ۱۳۳۰ ش، ۱۹۸ صفحه مقدمه + ۵۵ صفحه متن، جلد دوم، ۱۳۳۱ ش، ۱۰ صفحه مقدمه + ۸۳۸ صفحه متن، جلد سوم، ۲۳۳-۱۳۳

۱۲. مجله مهر شماره ۷ مهرماه ۱۳۴۵ برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید بر مقاله دکتر زرین کوب در مجله یغما سال پانزدهم شماره هفتم آبانماه ۱۳۴۱.

۴ صفحه مقدمه + ۵۳ صفحه متن، جلد چهارم، ۳۵-۱۳۳۴، ۱۳ صفحه مقدمه
 + ۵۴ صفحه متن و جلد پنجم، ۱۳۴۲، ۲ صفحه مقدمه + ۲۸۷ صفحه متن.

همانطور که گذشت برهان قاطع یکی از مهمترین فرهنگهای زبان فارسی است. این فرهنگ بوسیله محمدحسین بن خلف تبریزی به نام «سلطان عبداللہ قطب-شاه» تألیف شده است. مؤلف برهان کتاب خود را با مراجعه به کتابهای لغت متعددی نوشته است که مهمترین آنها عبارتند از: فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس سروری کاشانی، سرمه سلیمانی، صحاح الادویه.

برهان قاطع از حیث کمیت و عدد الفاظ نسبت به اکثر فرهنگهای ماقبل خود دارای رجحان و برتری است. همین امر باعث شده تا این فرهنگ نفوذ زیادی در بلاد فارسی زبان پیدا کند.

باید در نظر داشت با وجود مزایایی که بر برهان می توان شمرد این کتاب خالی از معایب نیست و این معایب نیز چند نوع است: «یا سهویاتی است که در منابع لغات قدیمه نموده که به قول خودش از پهلوی و دری و لغات زند و پازند گرفته است و چون واقف به فقه اللغه زبانهای فرس قدیم و پهلوی نبوده او را در این زمینه اغلاطی روی داده و ریشه لغات فارسی را با لغات عربی مخلوط کرده، یا آنکه از «هزوارشها» که در خط پهلوی معمول و از ریشه لغات سامی بوده اند معنای صوری آنها را گرفته است، و یا اینکه لغاتی که از منابع یونانی و سریانی و لاتینی در زبان فارسی داخل شده چون اصل آنها را نمی دانسته است در ذکر معانی آنها دچار اشتباهات شده، و یا آنکه در ذکر اعلام و اسامی خاص اشخاص و بلدان اغلاط تاریخی و جغرافیایی ارتکاب کرده است، یا آنکه در نقل کلمات از سایر فرهنگهای خطی که در دست داشته دچار تصحیفات و تحریفات گردیده، و یا آنکه در ضبط حرکات لغات اشتباهاتی کرده است. و نیز از آنجا که در دایره اساطیر و عقاید خرافی که در نزد اهل آن عصر متداول بوده است محدود و مضیق بوده بسیاری از آن خرافات را مانند حقایق ثابت و مسلمه در ضمن ذکر لغات وارد کتاب خود ساخته است، هرچند که ضبط این اساطیر از لحاظ علم بر معتقدات اهل زمان مفید بنفایده باشد، از لحاظ علم اللغه قیمت و ارزش ندارد؛ و بزرگترین نقیصه ای که در کتاب او موجود است حذف شواهد است که برخلاف سایر فرهنگ نویسان متقدم که همه از اشعار و ابیات شعرا استشهاد کرده اند وی برای هیچ

لغتی ذکر شاهد و مثال نموده است.^{۱۳}

بنابراین اشتباهات فوق را می‌توان به‌طور زیر خلاصه نمود:

۱- اشتباهاتی که در ریشهٔ عربی و فارسی لغات کرده است.

۲- اشتباهاتی که در ضبط لغات و حرکات آنها مرتکب شده است.

۳- اغلاطی که از تصحیف کلمات ناشی شده است.

۴- اغلاط تاریخی و جغرافیایی.

۵- اساطیری که از مقولهٔ خرافات است و در ذیل لغات بطور حقایق راهنهٔ علمی ذکر کرده که اگر از لحاظ افسانه و «فولکلور» قابل توجه باشد از نظر فقه اللغه ارزش و بهایی ندارند.^{۱۴}

با وجود اشتباهاتی که این کتاب دارد بارها در ایران و خارج از ایران بدون هیچ‌گونه تصحیح منتشر شده است.

سرانجام برای تصحیح کتاب، دکتر معین کمر همت برپست و با افزودن حواشی آن را منتشر ساخت.

دکتر معین برای تصحیح کتاب از هفت نسخهٔ خطی و چاپی استفاده نموده است و بطوری که خود می‌گوید: «در مقابله و تصحیح نسخه‌های مذکور تنها به قدمت نسخ اکتفا نشده بلکه علاوه بر آن صحت کلمات و عبارات منظور نظر بوده است. خوشبختانه نسخه‌های چاپی و خطی برهان اختلاف بسیار با هم ندارد، مع‌هذا در موارد لزوم آنچه را که اصح می‌نمود در متن و نسخه بدلها را در حاشیه آورده‌ایم. در مورد نسخه بدلها نمره‌های متن و حاشیه بین‌الهالین () گذاشته شده است.»^{۱۵}

دکتر معین تنها به تصحیح کتاب اکتفا نکرده بلکه در حاشیه کتاب مطالب بسیاری افزوده است که می‌توان از مزایای تصحیح کتاب شمرد. مطالبی که علاوه بر تصحیح کتاب اضافه شده است خود دکتر معین به شرح زیر بیان می‌کند:

۱- ذکر وجه اشتقاق و ترکیب لغات

لغات متن برهان در حاشیه از لحاظ فقه اللغه و اشتقاق لغت تا آنجا که برای

۱۳. مقدمهٔ لغت‌نامه (شماره ۴) صفحه ۲۰۲.

۱۴. مقدمهٔ لغت‌نامه (شماره ۴) صفحه ۲۰۵ - ۲۰۳.

۱۵. برهان قاطع تصحیح دکتر معین مقدمه جلد اول صفحه ۱۲۵.

نگارنده میسر بوده است، درحاشیه مورد بحث قرار گرفته اند. ریشه های سانسکریت، اوستایی، پارسی، باستان، پهلوی و لهجه های ایرانی (اعم از آنها که اکنون در داخل ایران کنونی یا خارج آن تکلم می شوند.) و اصل یونانی ولاتینی و دیگر زبانها یاد شده است، و بلافاصله پس از ذکر هر مطلب نام مأخذ و مدرک با ذکر صفحه یا شماره مخصوص لغت داخل گیومه « » نقل شده.

۲- شرح و توضیح لغات و اصطلاحات

غالب مطالب متن برهان مبهم و مغشوش و ناقص می نماید. ناگزیر درحاشیه توضیحات بسیار با ذکر مأخذ افزوده شده و معانی لازم که در متن نیامده نیز در حاشیه اضافه شده است.

۳- شرح اعلام

برخی اعلام تاریخی و جغرافیایی در متن یساده شده بدون شرح و یا با شرحی غیر مکفی و یا مغلوط، درین موارد درحاشیه با رعایت اختصار به توضیح آنها پرداخته ایم. مانند آذربایگان، آزر، آرمیدخت، آئینه اسکندری و...

۴- ذکر منشا لغاتی که به نام زندوپازند یاد شده است

بسیاری از لغات هزوارش و پهلوی و غیره به نام «زندوپازند» در برهان وارد شده است. صورت اصلی لغات مزبور—تا آنجا که نگارنده در مأخذ یافته—در کتاب حاضر نقل و تلفظ پهلوی و معنی فارسی آنها یاد شده است، و این امر برای متتبعان زبان پهلوی سودمند خواهد بود.

۵- تمیز لغات دساتیری

لغات دساتیر ساخته و پرداخته پیروان آذرکیوان است و در فرهنگهای فارسی از برهان قاطع تا انجمن آرای ناصری و فرنودسار مرحوم ناظم الاطباء وارد شده و در نشر و نظم فارسی قرن اخیر نیز راه یافته، حتی نام خانوادگی کسان بسیار در عصر ما از این لغات مأخوذ است، به جهت امتیاز این لغتها با ذکر مأخذ در حاشیه مشخص شده اند.^{۱۶}

۱۶. استاد محمد پروین گنابادی در اینباره چنین می گوید: «به نظر بنده درمیان تألیفات (دکتر

۶- آوردن شواهد از نظم و نثر

مؤلف برهان خود در مقدمه گوید: «چون کمترین بندگان ابن خلف التبریزی، محمدحسین المتخلص به برهان می‌خواست که جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی بعضی از لغات عربی و لغات زندوپایزند و... را بطریق ایجاز بنویسد، و آن بهیچ وجه صورت نمی‌بست مگر به اسقاط شواهد و زواید، بنا بر آن از هردودیده پوشیده به لغات و معانی آن اکتفا و اختصار نمود...» و مع هذا همین امر از معایب برهان دانسته‌اند. در تدوین شواهد برای بخش اعظم لغات و معانی مختلف یک کلمه استفاده از فرهنگهای فارسی شاهد دار کفایت نمی‌کند زیرا مؤلفان آنها برخی لغات شاهد آورده‌اند آنهم برای یکدو معنی از معانی متعدد یک لغت و تنها به شواهد نظمی اکتفا کرده‌اند. برای کسی که بخواهد لغت فارسی را با شواهد نظمی و نثری تألیف کند ده‌ها سال تتبع و تحقیق و استخراج لغات از متون نظم و نثر فارسی که در مدت هزارسال نوشته شده‌اند، لازم است و این کاری است که علامه معاصر علی اکبر دهخدا در مدت متجاوز از چهل سال بدان مشغول بوده‌اند.

نگارنده در طی مطالعه کتب یادداشتهایی از شواهد بمرور استخراج کرده است که گنج‌نیدن همه آنها در کتاب حاضر، بر حجم کتاب بسی می‌افزود، از سوی دیگر صرف نظر کردن از ذکر شواهد موجب می‌شد که همان عیب که بر مؤلف برهان گرفته‌اند بر مصحح و محشی کتاب حاضر نیز بگیرند، مثلی فرانسوی گوید «فرهنگی بی‌شاهد، کالبدی است بی‌روان» از این رو حد وسطی انتخاب کرده برخی

→ معین) مفیدترین آنها همان تصحیح انتقادی برهان قاطع است که ایشان برای نخستین بار در آنجا ریشه بعضی از لغات فارسی را نوشتند و لغات دساتیری را جدا کردند. این لغات دساتیری بلایی شده برای زبان فارسی که در دوره قاجاریه در اغلب کتابهای فرهنگ آن زمان رایج شده بود، و بعد شاعران آن زمان از این لغات استفاده می‌کردند و در اشعارشان بکار می‌بردند. حتی مرحوم ناظم‌الاطباء که کتاب لغتی در چند جلد نوشته اسم کتابش را «فروندسار» از همین لغات دساتیری است. به این طریق این لغات شایع شده بود که حتی مرحوم ناظم‌الاطباء که خودش لغت‌نویس بود، اسم کتابش را از لغات دساتیری گرفته بود.

اما مرحوم دکتر معین این خدمت را کرد و این لغات را در حاشیه برهان (قاطع) توضیح دادند که دساتیری هست و مردم عصر ما دیگر این لغات جعلی را بکار نمی‌برند.»

از شواهدی که در مجلدات چاپ شده «لغت نامه دهخدا» و نیز فرهنگهای فارسی مانند لغت فرس اسدی و غیره آمده با قسمتی از یادداشتهای شخصی خود رادر موارد لزوم در حاشیه نقل کرده است.

۷- افزودن لغاتی که بنظر می‌رسیده و در متن برهان نیامده است

مؤلف برهان بسیاری از لغات ضروری را نقل نکرده است مانند: آب انبار، آب‌انگور، آب باز، آتش‌برزین و... ما اینگونه لغات را در حاشیه نقل کرده‌ایم و بخشی از لغات را که امروز جزو زبان ما محسوب می‌شود، نیز در حاشیه افزودیم، از این قبیل است: آتش‌گردان، آرواره، آفتاب‌گردان و... و قسمتی از لغات اروپایی را هم که وارد زبان فارسی شده و متداول است با توضیح و تلفظ اصل در حاشیه نقل کرده‌ایم، مانند اتو، بطری، رادیو و...

۸- افزودن اعلام اضافی که لازم می‌نموده و در متن برهان مندرج نیست

برای تکمیل کتاب حاضر، برخی از اعلام را که با تاریخ و ادب فارسی رابطه دارد در حاشیه افزوده‌ایم مانند آذرکیوان، آزادچهر، آژی دهاک و...

۹- افزودن تصویرها و نقشه‌ها و جدولها

غالب فرهنگهای فرنگی مصور است، و بدیهی است که تصویر برای آشکار کردن مفهوم لغات ضرورت تام دارد. اقدام بدینکار مستلزم زحمات فراوان بود. مع هذا در این راه دشوارگام نهادیم و تصاویر مربوط به گیاهان و جانوران و اشیاء مختلف را از کتب اروپایی و شرقی نقل کردیم.

۱۰- افزودن اطلاعات جغرافیایی پیرامون ممالک مجاور ایران

درباره ممالک همسایه ایران یعنی: افغانستان، پاکستان، ترکیه، روسیه شوروی، عراق و هندوستان، شرحی شامل حدود، مساحت، جمعیت، حکومت، مذهب و غیره خواهد آمد و نقشه جغرافیایی این کشورها نیز در آن ضمن بچاپ رسید، تصویر بیرق آنها هم در ذیل کلمه «بیرق» طبع شده است.

۱۱- افزودن خطوط

برای اطلاع مراجعان به کتاب حاضر، الفبای بسیاری از خطوط مانند: آرامی،

اردو، ارمنی، اوستا، پارسی باستان، پشتو، پهلوی (انواع) سغدی، لاتینی، یونانی و غیره درج شده است.^{۱۷}

دکتر معین بواسطه نشر این کتاب از طرف پرفسور هنینگ^{۱۸} و گرونباوم^{۱۹} (استاد دانشگاه شیکاگو) و دکتر اونوالا^{۲۰} و سن تیلی والالا^{۲۱} و جمعی از فضیلابی ایرانی مورد تأیید و تشویق قرار گرفت.

لغت نامه، تألیف علی اکبر دهخدا، با سرپرستی علمی و اداری دکتر محمد-معین، (سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵).

در گفتارهای پیشین که سخن از معین و دهخدا بود یادآور شدیم که آنچه موجب نام آوری دهخدا شده است شاهکارش «لغت نامه» می باشد.

«لغت نامه دهخدا محصول مطالعات مداوم و کوششهای خستگی ناپذیر چهل و پنج ساله استاد دهخدا و گروهی از یاران اوست. وی در این مدت قریب سه میلیون «فیش» از روی متون معتبر استادان نظم و نثر دو زبان فارسی و عربی و لغت-نامه های چاپی و خطی و کتب تاریخ و جغرافیا و علوم طب و هیئت و نجوم و ریاضی و حکمت و کلام و فقه و غیره فراهم آوردند. این «فیشها» اساس و پایه لغت نامه دهخدا را تشکیل می دهد.»^{۲۲}

از آنجایی که دکتر معین در نشر این فرهنگ نقش مهمی داشته است در این مقال به بررسی این اثر ارزنده می پردازیم.

منابع لغت نامه

«این اثر شگرف علاوه بر اینکه تقریباً محتوی کلیه لغات فرهنگهای خطی و چاپی مهم فارسی و عربی است و در نقل آنها نهایت دقت شده که مبادا اغلاط گذشتگان تکرار شود، شامل هزاران لغت و ترکیب و کنایه و مثل، مأخوذ از متون نظم و نثر و دیگر آثار علمی و ادبی متقدمان است که در هیچ یک از کتب لغت فارسی و عربی دیده نمی شود، و این اهتمام لغت نامه را بمنزله کلید حل

۱۷. برهان قاطع تصحیح دکتر معین جلد اول مقدمه صفحه ۱۳۱ - ۱۲۸.

18. W. B. Henning

19. Q. Von grunebaum

20. J. M. Unvala

21. S. H. Batlivala

۲۲. مقدسه لغت نامه (شماره ۴) صفحه ۳۹۷.

مشکلات متون گذشته قرار داده است، و دانشجویان را راهنمایی صحیح برای استفاده از آثار گذشتگان خواهد بود، و راه تحقیق و تتبع از یادگارهای پیشینیان را که اکنون بواسطه مغلوط بودن نسخ و نبودن لغت‌نامه‌های جامع، پرپیچ و خم و بسیار دشوار است، باز و هموار و روشن می‌کند، و جرأت استفاده از کتب گذشته را با پشت‌گرمی کاملی به‌طالب علمی ارزانی می‌دارد؛ و به‌علاوه هزاران لغت را که تاکنون پراکنده و مغلوط در متون گوناگون بود، در یکجا پس از تصحیح گرد می‌آورد.

از طرف دیگر بسیاری از لغات ترکی و مغولی و هندی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و روسی در زبان فارسی متداول است که تاکنون در هیچ فرهنگی گرد-آوری نشده است، ولی درین اثر عظیم تدوین و در دسترس مراجعان گذاشته شده است.^{۲۳}

مزایای لغت‌نامه

۱- مستند بودن لغات

یکی از مهمترین مزایای لغت‌نامه دارا بودن شواهد مختلف هر لغت از کتب نظم و نثر می‌باشد. «این شواهد گذشته از اینکه لغت را مستند می‌کنند معنی صحیح آن را نیز به‌خواننده ضمن عبارات گوناگون می‌فهماند، و چگونگی استعمال کلمه را در تعابیر متفاوت و طرز بکار بردن آن را به‌معنیهای مختلف از حقیقی و مجازی نشان می‌دهد. ضمن نقل شواهد سعی شده تا حد امکان از بهترین و صحیح‌ترین و اقدم نسخ با مقابله آنها در موارد مشکوک استفاده شود، تا در نتیجه اصح عبارات و اشعار انتخاب گردد. و این کار نیز به‌تصحیح متون گذشتگان کمک بسزایی کرده است.»^{۲۴} دهخدا خود در اینباره چنین می‌نویسد:

«بعضی ممکن است بر کثرت شواهد در لغت‌نامه اعتراض کنند. اگر این همه شواهد جمع نمی‌شد محال بود همه معانی اصلی و مجازی کلمات بدست بیاید و چون جمع‌آوری این شواهد لازم بود، بدین کار پرداختم، در وقت تخریج و

۲۳. لغت‌نامه دهخدا شماره ۴ (مقدمه).

۲۴. لغت‌نامه دهخدا شماره ۴ (مقدمه) صفحه ۳۹۹.

تدوین ظاهراً بایستی برای هر معنی یک یا دو شاهد بیش نوشته نمی‌شد، لیکن برای نشان دادن طرق گوناگون استعمال آن کلمه جز اعطای حکم به مثال هیچ بیانی بالغ و بسنده نبود، پس برجای ماندن تمام شواهد ضرور شد.^{۲۰}

۲- مترادفات

«ویژگی دیگر لغت‌نامه، نمودن مترادفات واژه و لغت در ذیل معنی آن است. مثالی می‌زنیم از کلمه «آتش» و مترادفاتش در لغت‌نامه:

«آتش — یکی از عناصر اربعه قدهاء و آن حرارت توأم با نوری است که از بعض اجسام سوختنی برآید. چون چوب و ذغال و امثال آن. آذر، آدر، و رزم، تش، آدیش، و داغ، پلک، کاغ، مسخ، میر، نار، سعیر، عجوز، ام‌القری. و در زبان شعری از آن به‌قبله جمشید، قبله دهقان، قبله زرتشت، قبله مجوس، بستر سمندر، تخته زرنیخ، و غیر آن تعبیر کرده‌اند.»^{۲۱}

۳- دستور زبان

یکی دیگر از ویژگیهای لغت‌نامه این است که در آن یک دوره کامل دستور زبان فارسی فراهم شده است؛ زیرا ضمن معنی هر کلمه لغات دستوری نیز آورده شده که با گردآوری قواعد مزبور می‌توان یک‌دوره دستور برای زبان فارسی تدوین کرد.

۴- لغات علمی

علاوه بر لغات موجود در زبان فارسی و لغات متداول عربی دهخدا کوشیده تا اغلب لغات و اصطلاحات علمی را مانند اصطلاحات فیزیک و شیمی و طب و نجوم و غیره را از متون مختلف گردآوری نموده و آنها را با لغات خارجی تطبیق کند. زیرا دهخدا عقیده داشته که برای بکار بردن اصطلاحات علمی باید ابتدا بررسی کرد که آیا در آثار متقدمان کلمه‌ای برابر آن یافت می‌شود یا نه! اگر چنین کلمه‌ای وجود داشته باشد بر اصطلاح خارجی ترجیح داد و گرنه لغت و یا اصطلاح خارجی را باید پذیرفت.

۵- لغات متداول ولهجه‌های محلی

«سعی نویسندگان فرهنگهای گذشته این بوده که لغات ادبی و آرکائیک Archaic (باستانی) و واژه‌های دور از ذهن که در آثار بعضی از نویسندگان گذشته بکار رفته، را ضبط کنند. و تا حدود امکان از ضبط واژه‌های زبانگرد و ترکیبات جدید خودداری کرده‌اند.

اما لغت‌نامه دهخدا با آوردن لغات مصطلح با ضبط صحیح و معنای حقیقی و مجازی آنها و همچنین ضبط بسیاری از لغات گویشهای محلی ایران، مزیتی دیگر در بین فرهنگهای گذشته کسب کرده است.»^{۲۷}

۶- اعلام رجال و اماکن

یکی دیگر از مزایای لغت‌نامه دارا بودن شرح حال بزرگان و اعلام اماکن می‌باشد که دهخدا کوشیده تا از اسناد و مدارک صحیح و قابل اطمینان استفاده کند.

۷- تصاویر

«تصاویر نباتات و حیوانات و رجال تاریخی و نقشه‌های اماکن و جداول آمارهای اقتصادی و الفبای ملل مختلف که در طی لغت‌نامه آمده است، برارچ این کتاب ارجمند بسی افزوده است و در تفهیم مطلب بسیار مؤثر است.»^{۲۸}

هرچند که لغت‌نامه حاصل یک عمر تلاش و کوشش دهخداست و بهترین فرهنگ موجود می‌باشد ولی با این وجود خالی از اشکال نیست زیرا دارای نواقص و معایبی است که خود دهخدا در اینباره چنین می‌نویسد:

«اغلاط بسیاری بی‌شبهه درین کتاب هست، قسمتی از آنها ناشی از جمع نبودن حواس در وقت انشاء بوده است و آن را اهل فضل خود تمیز دهند، و قسمتی منبعث از جهل و نادانستی من است، برای هردو قسمت یک عذر دارم که گمان می‌کنم اهل دل از من بپذیرند و آن این است که من فردی از افراد بشرم.»

۲۷. مجله رودکی سال دوم شماره ۱۶ بهمن‌ماه ۱۳۵۱.

۲۸. مقدمه لغت‌نامه شماره ۴۰ صفحه ۴۰۱.

چگونگی نشر لغتنامه

مرحوم دهخدا در فروردین ماه ۱۳۱۳ تصمیم به چاپ کتابی به نام «فرهنگ مکمل فارسی» گرفت و وزارت فرهنگ مخارج نشر آن را قبول نمود ولی بروز جنگ جهانی اول موجب شد تا چاپ کتاب به تعویق افتد، ولی بعد از پایان جنگ در حدود سال ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی به پیشنهاد عبدالحمید اعظم زنگنه مسؤولیت چاپ کتاب را بعهده گرفت. برای این منظور در آغاز کار سازمان لغتنامه در منزل دهخدا تشکیل شد و عده‌ای نیز چون دکتر معین، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر بیانی جهت همکاری با دهخدا تعیین شدند.

همانطوری که قبلاً گفته شد در آبان ۱۳۳۴ دهخدا کار چاپ و نشر لغتنامه را به عهده دکتر معین وا گذاشت و پس از چندی سازمان لغتنامه از منزل دهخدا به مجلس منتقل شد.

از این تاریخ (۱۳۳۴) تا آذرماه ۱۳۴۰ که آن حادثه ناگوار برای دکتر معین پیش آمد نظارت و سرپرستی علمی و اداری آن به عهده وی بود.

باید در نظر داشت گروهی که در سازمان لغتنامه کار می‌کنند کارشان تنها چاپ لغتنامه نیست بلکه موظفند مطالب زیادی نیز برای تألیف مجلدات لغتنامه جمع‌آوری کنند. با در نظر گرفتن این مسأله است که زحمات این گروه آشکار می‌شود.

دهخدا سهم دکتر معین را در نشر و تألیف مجلدات متعدد لغتنامه معادل نصف تألیف دانسته است.

فرهنگ فارسی

فرهنگ فارسی تألیف دکتر معین در نوع خود یکی از آثار برجسته زبان فارسی است که وجود آن طی سالیان دراز در زبان فارسی خالی بوده است. ما اینک در این گفتار به بررسی این اثر ارزنده و قضاوت گروهی از دانشمندان و نویسندگان درباره آن می‌پردازیم.

این فرهنگ در نتیجه بیست و اندی سال زحمت و کوشش شبانروزی استاد معین به رشته تحریر درآمده است.

در گفتار نخست گفتیم دکتر معین در سال ۱۳۱۴ به ریاست دانشسرای

مقدماتی اهواز منصوب و رهسپار آن دیار شد. در اینجا اضافه می‌کنیم که «محیط آرام، ساکت و بی‌دغدغه اهواز فرصت مناسبی برای این دانش پژوه جوان بود تا دست بیک سلسله مطالعات ادبی بزند. او «حافظ» را برای این کار انتخاب کرد و ظرف چهارسال یک رساله تحقیقی و جالب درباره این غزلسرای بزرگ به رشته تحریر درآورد.

در همین زمان، عده‌ای از باستان شناسان فرانسوی که برای حفاری به شوش می‌رفتند، وارد اهواز شدند و معین با آنها آشنا شد. این آشنایی مسیر تازه‌ای در پیش پای معین برای تحقیقات و مطالعات ادبی گشود. خودش تعریف می‌کند: «یک روز، رئیس هیأت که پیرمردی دانشمند و آشنا به تمدن باستانی بود، ضمن صحبت به من گفت: لهجه‌های محلی ایران کم کم دارند مغلوب لهجه مرکزی می‌شوند. شاید دیری نپاید که دیگر اثری از این لهجه‌ها باقی نماند و آن وقت...؟ او حرفش را برید، یک لحظه توی چشمهای من نگاه کرد و سپس چنین ادامه داد: «وظیفه شما جوانهاست که یادگارهای لهجه‌های محلی را حفظ کنید.»

این توصیه راه معین جوان و دانشخواه را روشن کرد او تصمیم گرفت که زندگی خود را وقف ادبیات سرشار و غنی ایران کند و اصطلاحات، لغات، امثال و حکم زبان فارسی را در چهار گوشه مملکت جمع و تدوین نماید.

چند سال بعد که به تهران آمد و در دوره دکتری ادبیات نام‌نویسی کرد، بیشتر در این تصمیم راسخ شد، زیرا آشنایی او به زبانهای پهلوی، پارسی باستان و اوستا آتش این اشتیاق را در او شعله‌ورتر ساخت.^{۲۹}

پس از برخورد با دهخدا و کوشش در راه نشر لغت‌نامه آتش اشتیاق دکتر معین به تألیف فرهنگی جامع— که همچون دائرةالمعارفی نیاز افراد گوناگون را برآورد— بیشتر شد تا اینکه در حین نشر لغت‌نامه طرح فرهنگ فارسی خود را ریخت و پس از بیست سال مطالعه و کار و کوشش حدود یک میلیون و پانصد هزار فیش برای تألیف فرهنگ خود جمع‌آوری نمود.

دکتر معین درباره چگونگی تدوین فرهنگ خود چنین می‌نویسد:
«پیرلاروس Pierre Larousse مؤسس لغت‌نامه‌های «لاروس» که معلم بود

و اراده‌ای آهنین داشت هدف دیدرو و دالامبر را تعقیب می‌کرد و می‌گفت: « کتابی تألیف خواهم کرد که در آن هرکس، بترتیب الفبایی، همهٔ معلوماتی را که امروزه مغز بشری راغنی می‌سازد بدست آورد.

ثروتی که من کسب کرده‌ام آن را برای شخص خود بکار نمی‌برم و درین کار هم چیزی از دست نخواهم داد زیرا تمتعانی که فردی و شخصی باشد قلب را تهی می‌کند و از نظر سعادت واقعی جز خود پرستی بیهوده بشمار نمی‌آید.^{۳۰} نگارنده نیز هرچند چنین شایستگی را در خود نمی‌بیند، با گامهای آهسته به همان راه می‌رود و امید دارد که توفیق یابد.

نویسنده از دیرباز در اندیشهٔ تألیف فرهنگی بود که نیازمندیهای نسل معاصر را رفع کند و برای تحقق این آرزو در مدت بیست‌سال از متون ادبی (شعر و نثر) و کتب و داستانهای متداول و همچنین از مکالمات روزانهٔ اشخاص فیشهایی تهیه کرده که تاکنون تعداد آنها از ...، ...، ۱، ۳... متجاوز گردیده است.

در ضمن، طی مسافرتهاى متعدد از مؤسسات، فرهنگ نویسی ممالک خارجه (مانند لاروس، درپاریس، و بروکهاوس در ویسبادن) دیدار کرد و از نزدیک به روش کار آنان آشنا شد.

در ملاقات با نویسندگان، شاعران، منتقدان، و هنرمندان رشته‌های مختلف استفاده‌ها برد و یادداشتها تدوین کرد.

مدتی در موزه‌های باستان‌شناسی، نقاشی و طبیعی کشورهای مختلف (امریکا، انگلستان، فرانسه، سویس، آلمان، بلژیک، هلند، ایتالیا، سوئد، فنلاند، شوروی) به مطالعه و تهیه یادداشت گذرانید.

پس از تهیهٔ مواد، سازمانی به نام «سازمان فرهنگ فارسی» بوجود آورد که گروهی از همکاران به‌طور مستمر و عده‌ای از یاران گاه‌گاه ما را در این راه خطیر یاری و همراهی کرده‌اند.^{۳۱} علاوه بر همکاری گروهی از فضلای ایرانی و خارجی و حدود متجاوز از چهارصد دانشجو و قریب چهل اداره و مؤسسه نیز برای تألیف این فرهنگ عظیم به استاد کمک کرده و اطلاعات گرانبهایی در اختیار سازمان

30. Larousse, Catlogue Général 1961, P. 2

به نقل از فرهنگ معین جلد اول، مقدمه.

۳۱. فرهنگ معین، صفحه ۴۴ و ۴۵ (جلد اول).

فرهنگ گذاشته‌اند.

محتویات فرهنگ

طرح فرهنگ ابتدا در چهار جلد پیش‌بینی شد ولی بمرور زمان به شش جلد رسید. محتویات فرهنگ عبارتست از: ۱- مقدمه، ۲- لغات، ۳- ترکیبات خارجی، ۴- اعلام.

مقدمه: شامل بحثی است راجع به منابع زبان فارسی، عناصر اصلی فارسی، اهمیت فارسی، فرهنگهای فارسی، فرهنگهای ما، روش ما، فواید و مزایای فرهنگ حاضر، همکاران، مآخذ، نشانه‌های اختصاری، جدول تطبیق حروف یونانی و لاتینی با حروف فارسی.

بخش اول - لغات: شامل لغات مستخرج از متنهای نظم و نثر فارسی است از اقدم ایام تا عصر حاضر، به‌علاوه لغاتی که در تداول بکار می‌رود و عامیانه محسوب می‌شود. چون زبان فارسی ترکیبی است از زبانهای دری قدیم، پارتی، پهلوی، ساسانی، یونانی، هندی، عبری، عربی، ترکی و مغولی و لغات اروپایی، لغات مأخوذ ازین زبانها نیز که در فارسی مستعمل است در این فرهنگ آمده.

روش شرح مواد

۱- در صورتی که یک ماده از دو ریشه مختلف باشد - مثلاً (آب) از طرفی لغتی است ایرانی و آریایی و از نظر دیگر لغتی است سامی - ما با نمره آنها را مشخص کرده‌ایم و نوشته‌ایم:

۱- آب: ۲- آب...

۲- عنوان هر ماده را با حروف ۱۲ سیاه و خطی در زیر مشخص کرده‌ایم.

۳- بلافاصله تلفظ هر لغت را به خط لاتینی بین‌المللی - که زبان‌شناسان پذیرفته‌اند - آورده‌ایم.

با حروف خاصی که ما بکار برده‌ایم (این حروف در ایران ریخته شده) اشکال تلفظ کلمات رفع می‌شود. از طرف دیگر، هم تلفظ قدیم و هم تلفظ جدید و متداول را نشان داده‌ایم.

۴- در ضبط تلفظ کلمه، با جدا کردن اجزاء، ترکیبات آن را نشان داده‌ایم

(مثلا BOR - DAN).

۵- داخل گروه، ریشه کلمه را از لحاظ زبانشناسی نوشته ایم، البته به اختصار (قرار ما این است که ریشه کلمه را در پهلوی بنویسیم، اگر بدست نیامده، در پارسی باستان، اگر نه در اوستا، اگر نه در سنسکریت و اگر نه در یکی دو لهجه ایرانی موجود).

۶- سپس بین الهالین (پرانتز) هویت کلمه از لحاظ دستور (مثلا اسم، صفت، عدد، ضمیر، قید، حرف اضافه، حرف ربط، صوت، مصدر [لازم، متعدی] و غیره) تعیین شده.

۷- در ذیل هر مصدر صرف آن با سوم شخص ماضی، حال، مستقبل، دوم شخص امر، اسم فاعل، صفت مشبیه، صفت فاعلی، اسم مفعول، اسم مصدر، آمده (مثلا: در ذیل «خوردن» نوشته شده: (خورد [-RD] خورد [RAD]، خواهد خورد، بخور، خورنده، خورا، خوران، خورد، خورش، خورشت).

۸- معانی هر لغت بترتیب اهمیت (اصلی و فرعی، مجازی، کنایی) تحت نمره آمده مثلا در شرح «آب» نوشته شده: ۱- مایعی است شفاف، بی طعم، مرکب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن... ۲- دریا، بحر... ۳- رود، نهر...

۹- در این قسمت تعریف لغات از جنبه علمی منظور شده مثلا خانواده و تیره نباتات و حیوانات تعیین گردیده و اسم لاتینی، یونانی، فرانسوی و گاه انگلیسی آنها در ذیل داده شده، مثلا در شرح انگدان می خوانید: «گیاهی از تیره چتریان که علفی است و پایا می باشد. این گیاه در اکثر صحاری ایران فراوان است. ارتفاعش ۲ تا ۲/۵ متر و ریشه اش راست و ستر است...» و در شرح «قو» نوشته شده: «پرنده ای است از راسته پا پرده داران که منقاری شبیه اردک دارد. این پرنده نسبتاً عظیم الجثه و بسیار زیباست، و چون دارای بالهای وسیع و گسترده است پروازش بسیار خوب است و در آب نیز خوب شنا می کند...»

۱۰- وابستگی مفهوم هر کلمه به علوم با علامت اختصاری ذکر شده (مثلا (پز = پزشکی، (جان = جانورشناسی)، (گیا = گیاهشناسی).

۱۱- لغات مربوط به فلسفه، تصوف، اخلاق، حقوق، ورزش، نظام، و کلمات مربوط به پیشه ها و هنرهای مختلف (موسیقی، معماری، حجاری، بنایی، قالی بافی، صحافی، منبت کاری، مکانیکی و غیره) در این فرهنگ تشریح شده.

۱۲- چون این کتاب فرهنگ متوسط است از آوردن شواهد (در غیر موارد ضرورت) خودداری شده است.

۱۳- ولی حتی المقدور مثال (برای اطلاع از استعمال کلمه) آورده شده.

۱۴- مترادف و متضاد هر کلمه در معانی خاص آن ذکر شده مثلاً در «پینه‌دوز» آمده: «آنکه کفشهای دریده را وصله و اصلاح کند؛ پاره‌دوز، رقع‌دوز» و در «پیاده‌نظام» آمده: «صنفی از قشون که افراد آن پیاده‌اند، پیاده‌سپاهی؛ مقابل سوارنظام».

۱۵- در بعضی مواد تحت عنوان ضح (= توضیح) شرحی راجع به آن نوشته مثلاً در: ایشان، فضول، قورباغه، کاج.

۱۶- لغات مصوب فرهنگستان نیز در این کتاب نقل شده.

۱۷- ترکیبات اسمی و ترکیبات فعلی و جملات و تعبیرات هر کلمه ذیل همان کلمه آمده.^{۳۲}

روش تلفظ کلمات

یکی از مزایای مهم «فرهنگ فارسی» روش جدیدی است که در تلفظ لغات بکار رفته است.

توضیح آنکه «در فرهنگهای متقدمان برای نشان دادن ضبط کلمات بعضی طریقه آوردن وزن آنها را انتخاب کرده‌اند و مثلاً نوشته‌اند: «زندان» برون «پنهان» یا «پند» برون «بند» و غیره. این طریق تنها در مواردی که وزن کلمه معروف و بی‌تردید باشد، ضبط کلمه را می‌رساند، ولی در اکثر موارد که خواننده ضبط وزن را هم نمی‌داند دچار اشکال می‌شود، چنانکه ممکن است خواننده وزن «پنهان» را نداند که بفتح اول است یا بکسر، و درین صورت خواه ناخواه وزن «زندان» نیز براو مجهول می‌ماند، بخصوص که بواسطه وجود لهجه‌های مختلف در شهرهای ایران و کشورهای فارسی زبان، اغلب کلمات به چندین صورت تلفظ می‌شود.

روش دیگر ذکر حرکات کلمه است، مانند این که مثلاً کلمه «منتخب»

را می‌نویسند: «به‌ضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و...» یا «به‌ضم میم مهمله و سکون نون معجمه موحدۀ فوقانی و فتح تاء معجمه مشنۀ فوقانی» و این طریق هم مایهٔ اطناب و تفصیل می‌شود.^{۳۳}

روش ثالث، روشی است که مرحوم دهخدا در لغت‌نامهٔ خویش از آن استفاده کرده است و آن به این طریق است که وی در برابر هر کلمه یک اکولاد — [] — گذاشته و حرکات حروف متحرک آن را عیناً نشان داده است.

البته این روش هم چندان دقیق نیست، ولی تا حدی به تلفظ کلمات کمک می‌کند. بهترین روشی که تا به حال برای ضبط تلفظ کلمات بکار برده شده است روش «ترانسکریپسیون» Transcription (آوا نوشت) واژه‌هاست که در فرهنگ فارسی معین از آن استفاده شده است.

گذشته از این باید در نظر داشت که شادروان دکتر معین نخستین کسی است که به شیوه علمی به بحث دربارهٔ تلفظ لغات فارسی پرداخت.

بخش دوم: ترکیبات خارجی: «۱- در این بخش ترکیبات (عربی، ترکی و اروپایی) مستعمل در متون فارسی و محاوره آمده (مانند: امیرالمؤمنین، جهدمقل سلام الله علیک، آلامد ala mode)

۲- علت جدا کردن این نوع ترکیبات آن است که آنها هنوز مشخصات زبان اصلی را حفظ کرده و حق مدنیت (Droitcivil) نیافته‌اند.

بخش سوم: اعلام (اسماء خاص): ۱- این بخش شامل اعلام ذیل است: اعلام تاریخی (پادشاهان، امیران، وزیران، وقایع تاریخی، جنگها، معاهدات). اعلام ادبی (نویسندگان، شاعران، آثار نظم و نثر).

اعلام هنری (نقاشان، معماران، مجسمه سازان، خطاطان، هنرپیشگان). آثار هنری (پرده‌های نقاشی، مجسمه‌ها، ابنیه).

اعلام جغرافیایی (کشورها، ایالتها، شهرها، قری و قصبات مهم، رودها، کوهها، دریاها، اقیانوسها).

ملل و نحل (فرقه‌های دینی و مذهبی).

۲- در این قسمت اسامی بانکهای مهم ایران، موزه‌های ایران و موزه‌های

مهم جهان، دائرة المعارفهای جهان، دانشگاههای مهم ایران و جهان، وزارت-
خانه‌ها، ادارات و مؤسسات ایران تشریح شده.»^{۳۴}

فواید و مزایای فرهنگ

الف- فواید

- ۱- اطلاع از لغات و اصطلاحات فارسی (ایرانی، عربی، ترکی و مغولی، هندی و لغات زبانهای اروپایی مستعمل در فارسی) اعم از فصیح و عامیانه.
- ۲- آگاهی از تلفظ کلمه (تلفظ صحیح و قدیم و تلفظ معمول و متداول).
- ۳- معرفت برریشه و وجه اشتقاق و ترکیب کلمات.
- ۴- آگاهی از هویت دستوری هر لغت.
- ۵- اطلاع از ترکیبات خارجی (مخصوصاً عربی).
- ۶- اطلاع از ترجمه احوال بزرگان (شاعران، نویسندگان، نقاشان، معماران، حجاران، هنرپیشگان، وزیران، امیران، پادشاهان و جز آنان).
- ۷- اطلاع از وقایع تاریخی (جنگها، صلحها، پیمانها و غیره).
- ۸- شناختن انواع کتب، رسایل، نمایشنامه‌ها، تابلوهای نقاشی و غیره.
- ۹- اطلاع از امکنه جغرافیایی (کشورها، ایالتها، شهرها، قری و قصبات) قدیم و جدید.
- ۱۰- آگاهی از اقوام و نژادهای مختلف و خاندانهای معروف.
- ۱۱- معرفت ملل و نحل (فرقه‌های دینی و مذهبی و مسلکهای فلسفی) بطور کلی مراجعه به فرهنگ حاضر بر اطلاعات عمومی خواننده بسیار می‌افزاید.

ب- مزایا

- ۱- فرهنگ حاضر- تا آنجا که ممکن است- شامل محاسن فرهنگهای معروف اروپایی (لاروس، کیه، وبستر، بروکهاوس) و المنجد عربی است.
- ۲- تعداد لغات فرهنگ حاضر بیش از لغاتی است که در فرهنگهای قدیم و جدید (صرف نظر از لغت‌نامه دهخدا که دائرة المعارف است)، چه هرچند تعداد

مواد فرهنگ ناظم الاطباء و فرهنگ آندراج بیش از فرهنگ حاضر است، باید گفت که بسیاری از لغات عربی که در آنها آمده هرگز در فارسی (متون نظم و نثر و تداول فارسی زبانان) بکار نرفته و بنابراین اصلاً در قلمرو فارسی نیامده و نباید در فرهنگهای فارسی آنها را وارد کرد.

۳- فرهنگهای متداول فارسی (قدیم و جدید) اصولاً به اعلام توجهی نکرده‌اند و فقط عده‌ای معدود از اعلام را - طرداللباب - در طی لغات گنجانیده‌اند و یکی در فرهنگ معاصر هم که تعدادی از اعلام را جداگانه آورده‌اند کمّاً و کیفیاً قابل مقایسه با اعلام کتاب حاضر نیستند.^{۳۵}

۴- ترکیبات خارجی مورد توجه فرهنگ‌نویسان ما نبوده و فقط معدودی در بعض فرهنگهای گذشته (آندراج، ناظم الاطباء) و یکی از فرهنگهای معاصر آمده که قابل قیاس با تعداد ترکیبات مندرج در بخش دوم کتاب حاضر نیست. ۵- تلفظ لغات با حروف لاتینی مخصوص در کتاب حاضر ضبط شده و برای این منظور عده‌ای حروف که تاکنون در مطابع ایران وجود نداشته نخستین بار طرح و ساخته شده است.

۶- ریشه و وجه اشتقاق لغات و اعلام در هیچیک از فرهنگهای فارسی (قدیم و جدید) داده نشده^{۳۶}- فرهنگ حاضر نخستین فرهنگ مستقلی است که در این راه گام برداشته.

۷- هویت دستوری لغات مورد توجه فرهنگ‌نویسان قدیم نبوده و اقدام بعض فرهنگهای معاصر نیز بکمال نرسیده، ولی در فرهنگ حاضر هویت دستوری همه کلمات ذکر شده است.^{۳۷}

۸- آگاهی از صرف افعال با مراجعه به مصدر آنها - این امر نیز در فرهنگهای فارسی بی سابقه است.

۹- نخستین بار است که در فرهنگی فارسی اشاره به غیر مستعمل بودن

۳۵. درین مورد لغت‌نامه را - که دائرة المعارف است - باید مستثنی داشت. (مقدمه فرهنگ فارسی)

۳۶. و اگر هم احیاناً داده‌اند، غالباً از قبیل فقه اللغة عامیانه است. (مقدمه فرهنگ فارسی)

۳۷. مواد مجلدات اول لغت‌نامه هم فاقد هویت دستوری است، و به درخواست نگارنده علامه مرحوم دهخدا موافقت کردند که این مزیت نیز به مزایای دیگر لغت‌نامه افزوده شود.

(= غم.) و کم استعمال بودن (= کم.) لغات مندرج شده.
 ۱- فرهنگهای متداول فارسی (قدیم و جدید) عنایتی به تصاویر نکرده‌اند. بعضی فرهنگهای معاصر تعداد معدودی تصویر درج کرده‌اند که از لحاظ کمیت قابل قیاس با فرهنگ حاضر نیستند.
 تصاویری که در طی کتاب آمده در تجسم معانی لغات کمک بسیار می‌نماید.

۱۱- فرهنگهای متداول از چاپ نقشه-بعلت اشکالات فراوان-صرف-نظر کرده‌اند و نمونه‌های معدودی که در بعضی فرهنگها دیده شده از لحاظ کمیت و کیفیت قابل مقایسه با فرهنگ حاضر نمی‌باشند.

۱۲- جدولهای مختلف (از قبیل الفباهای ملل، جدول ضرب، نمودارها و غیره) موجب افزایش اطلاعات مراجعان خواهد بود.

۱۳- نمره‌بندی مواد (لغات و اعلام) موجب سهولت مراجعه و کشف منظور خواهد شد. این کار تا کنون در هیچ یک از فرهنگهای فارسی و بسیاری از فرهنگهای اروپایی انجام نشده.

۱۴- نمره‌بندی معانی مختلف یک ماده نیز سبب سهولت پیدا کردن معنی مقصود و تمییز معانی متعدد خواهد بود. این طریقه در فرهنگهای فارسی سابقه ندارد و بسیاری از فرهنگهای اروپایی نیز فاقد آنند.

تصاویر، جداول و نقشه‌ها

۱- در بخش لغات و بخش ترکیبات خارجی حتی المقدور کوشش شده است برای مواد مربوط به گیاهان، جانوران، آلات و اشیاء مختلف تصویری روشن تهیه شود.

۲- تصویرها برخلاف معمول-به سبک لاروس اخیر و بعضی فرهنگهای آلمانی-غالباً در حواشی جای داده شده. بدین طریق هم صفحه زیباتر گردیده و هم جای بیشتر برای مطالب اختصاص یافته است.

۳- در موارد لازم جدولهایی نیز زینت بخش اوراق فرهنگ گردیده است مثلاً درباره الفباهای ملل مختلف، جدول ضرب و غیره.

۴- فرهنگ شامل اسماء امکانه بدون نقشه ناقص است. از این رو کوشش

بعمل آمده است تا فرهنگ حاضر به انواع نقشه‌ها زینت یابد.^{۳۸}

چاپ فرهنگ

در ابتدا طرح «فرهنگ فارسی» چهار مجلد پیش‌بینی شد ولی بمرور زمان با افزودن تعدادی از فیشها فرهنگ به شش مجلد رسید و چاپ آن از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳ طول کشید.

ناگفته نماند که بیماری به‌استاد معین فرصت نداد تا هر شش مجلد فرهنگ را خود تدوین کند، در شرف چاپ اواسط جلد چهارم^{۳۹} فرهنگ بود که به‌بستر بیماری افتاد و در همان روزهای اول بیماری خود نشر بقیه این اثر ارزنده را به معاون خود دکتر شهیدی سپرد. وی در مقدمه جلد چهارم در اینباره چنین می‌نویسد: «قضای پروردگار که از آن گریز ممکن نیست از گردون پرفروخت و در یکی از روزهای آذرماه سال پیش (۱۳۴۵)، مؤلف این اثر گرانقدر را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی - آنجا که براستی قبله دل اوست و همه کوششهای مداوم و رنجهای مستمر شبانه‌روزش به‌اعتلای نام و بزرگداشت آن مقصود می‌گردد - سکنه‌ای افتاد و این منبع فیاض و چشمه زلال از افاضه باز ایستاد.

از آنجا که دیر باز است تا این بنده در کارهای علمی و ادبی با ایشان همکاری نزدیک دارد و به‌نحوه تتبع و کیفیت تهیه و تدوین این فرهنگ واقفست، در روزهای نخستین بیماری که هنوز مؤلف دانشمند کمابیش توانایی سخن گفتن داشتند به‌زبان دوستی مشترک تمام این اثر نفیس را از این بنده خواستند همچنانکه در سفر چند ماهه ایشان به آمریکا نیز، طبع بخشی از آن را برعهده بنده مقرر داشته بودند، با اینکه بهیچ روی دست و دل این بنده بر اثر تألمات روحی و پراکندگی خاطر که باعث عمده همان رنجوری این مرد بزرگ بود بکار نمی‌رفت، و کار تعلیم و کثرت ساعات تدریس و تهیه و تنظیم مواد و مطالب درس برای دانشجویان نیز بدان ضم شده و فرصتی دیگر بجای نگذارده بود دور از انصاف دیدم که از این کار تن‌زخم و مسؤول دوستی عزیز و استادی بزرگوار را برآورده

۳۸. فرهنگ فارسی جلد اول صفحه هفتادونه و هشتاد و ضمیمه فرهنگ فارسی صفحه ۱۴ - ۱۲.

۳۹. جلد پنجم قبل از نشر جلد چهارم و زیر نظر خود دکتر معین منتشر شد.

نسازم، آن روز این مجلد (مجلد چهارم) تا صفحه ۵۱۶۸ بچاپ رسیده بود و می-
پنداشتم بقیه اخبار آماده و مرتب است، لیکن در بررسیها و پژوهشهای نخستین
دریافتم که اخبار کتاب، فقط تا کلمه «هول زدن» تألیف شده است و از آن به بعد
باید با همان روش، و با صرف وقت و دقت تمام براساس یادداشتهای تهیه شده و
موجود در کتابخانه ایشان تنظیم گردد.^{۴۰}

بدین ترتیب دکتر شهیدی با تلاش و کوششهای پی گیر خود بقیه مجلد
چهارم و تمام جلد ششم را منتشر ساخت.^{۴۱}

مقایسه لغت نامه و فرهنگ فارسی

پس از نشر مجلد اول از فرهنگ فارسی چنین شایع شد که این فرهنگ
خلاصه ای است از لغت نامه دهخدا و دکترمعین نیز برخلاف تصور از مقداری از
فیشهای دهخدا استفاده نموده و بدون اینکه نامی از دهخدا ببرد به نام خود منتشر
کرده است. هرچند بمرور زمان عکس این موضوع ثابت شد ولی در اینجا برای
اینکه مقایسه ای از فرهنگ فارسی و لغت نامه ارائه دهیم دو مقاله در این زمینه از
دکترمعین و دکتر شهیدی نقل می کنیم.

تفاوت لغت نامه با فرهنگ فارسی

«الف — اساس لغت نامه مبنی بر...،...،...،... فیش است که قسمتی از آن
به خط علامه دهخدا و اکثر آن به خط گروهی دیگر (از محصل و آموزگار و دبیر
تا استاد دانشگاه) است که اسامی برخی از آنان در صفحه ۴۲ — ۲۵ مقدمه
لغت نامه (لغت نامه شماره ۴) آمده، و این کار قریب ۴ سال طول کشیده.

مبنای فرهنگ فارسی...،...،...،...،... فیش است که از آن میان ما...،...،...
عدد را استخراج و به فرهنگ فارسی متوسط اختصاص داده ایم. قسمتی از این فیشها
به خط مؤلف نوشته شده و قسم غالب آن تحت هدایت وی بوسیله گروهی از یاران
که نام آنان طی صفحات هشتادویک — هشتادوهفت مقدمه جلد اول آمده و نیز

۴. «فرهنگ فارسی» جلد چهارم (مقدمه)

۴۱. همچنین از آذرماه سال ۱۳۴۵ به بعد نشر بقیه مجلدات لغت نامه به عهده استاد شهیدی
محول شد.

توسط عده‌ای از دانشجویان دانشکده ادبیات (متجاوز از . . . ۴ تن) تدوین شده. مجموع این امور متجاوز از ۲ سال بطول انجامیده.

ب— سبک تألیف این دو اثر نیز بکلی با هم متفاوت است. علامه دهخدا برای تسریع در چاپ لغت‌نامه تنظیم و تدوین هر حرف از حروف الفبا را به یک تن ارجاع فرمودند، و این روش تاکنون ادامه دارد و حتی برای تسریع بیشتر، مواد بعضی از حروف (مانند الف، ب، ج، ع) بین چند تن تقسیم شده.

اما در مورد فرهنگ فارسی، فیشهای مربوط، بترتیب موضوع (ادبی، ریاضی و نجومی، پزشکی، طبیعی، اقتصادی، فقهی، حقوقی، فلسفی، هنری، ورزشی و نظامی) تقسیم بندی شده، و هر دسته به یک تن (دکتر یا لیسانسیه در آن رشته که سالهای متمادی همان رشته را تدریس کرده) واگذار گردید (نام این عده در صفحات هشتادوشش — هشتادوهفت مقدمه جداول درج شده)، و بنابراین در بسیاری موارد یک لغت در چند گروه وارد شده، و متصدی هر گروه معنی خاص آن لغت را از روی فیشها و ماخذ تدوین کرده است، مثلاً کلمه «چنبر» (رجوع به جلد اول شود) معنیهای ۱ و ۲ و ۳ از طرف متصدی لغات ادبی و معنی ۴ از جانب متصدیان لغات پزشکی و طبیعی و معنی ۵ توسط متصدی لغات هنری تنظیم گردیده، و کلمه «قضیه» (رجوع به جلد دوم شود) معانی ۱ و ۲ و ۳ از طرف متصدی لغات ادبی و معنی ۴ (با همه ترکیبات) بوسیله متصدی لغات فلسفی تنظیم شده. سپس همه مواد توسط شخص مؤلف مورد بررسی قرار گرفته و جرح و تعدیل شده و از جهت سبک انشاء هماهنگ گردیده.

ج— فیشهای لغت‌نامه پیش از تدوین از طرف متصدیان طوری نیست که بتوان سهولت از آن استفاده کرد. مجموع این فیشها تحت نظارت دقیق متصدی فیشها قرار دارد. در مورد فرهنگ فارسی بهیچ وجه از فیشهای طبع نشده لغت‌نامه استفاده نگردیده و بعکس فیشهای فرهنگ فارسی — چنانکه کارمندان سازمان لغت‌نامه گواهند — در معرض استفاده اعضای لغت‌نامه قرار گرفته و می‌گیرد و حتی بسیاری از یادداشتهای حواشی برهان مصحح مؤلف فرهنگ فارسی که در زمان حیات مرحوم دهخدا طبع گردیده، وارد لغت‌نامه شده است.

بخش چاپ شده لغت‌نامه در معرض استفاده همه ایرانیان (بلکه جهانیان) است و همه می‌توانند از مندرجات آن استفاده کنند. در فرهنگ فارسی نیز هر جا

از لغت‌نامه نقلی شده با نشانه «لغ» (= لغت‌نامه) (که در فهرست نشانه‌های اختصاری مقدمه ذکر گردیده) مشخص است.^{۴۲}

دکتر شهیدی نیز در پاسخ این سؤال که «آیا الهامات و اثراتی از لغت‌نامه در فرهنگ فارسی ملاحظه شده است یا نه و آیا — اگر شده — این الهامات اتفاقی بود و یا عمدی و اصولاً از افراد لغت‌نامه کسانی در تألیف این فرهنگ سهیم بوده‌اند.» چنین می‌گوید: «اگر مقصود این است که در فرهنگ آقای دکتر معین لغتهایی هست که در لغت‌نامه هم هست، البته هست و در هر لغت‌نامه فارسی دیگر هم هست. و اگر مقصود این است که معانی اینها هم با هم متشابهند، باز هم همینطور است و باید هم باشند. فرض کنیم کلمه «آخشییج» در لغت‌نامه عنصر معنی شده بدیهی است که در فرهنگ آقای دکتر معین هم همان معنی را خواهد داشت. ولی معنایش آن نیست که این کلمه از روی آن فرهنگ نوشته شده است. بنابراین کتابهای لغت همه‌شان با هم شبیه هستند. اما اگر مقصود این است که لغت (نامه) آقای — دکتر معین تلخیصی از لغت‌نامه است؛ نه، اینطور نیست. اصولاً دستگاه تدوین «فرهنگ فارسی» با دستگاه لغت‌نامه دوتاست. بله، اعضای آن یک‌مدتی اینجا کار می‌کردند. چهارپنج نفر از دبیرهایی که با ایشان همکاری می‌کردند. و اساس کار آنها یادداشتهایی بود که آقای دکتر معین در طول دوره تدریستان بوسیله دانشجویان فراهم آورده بودند. ممکن است مطالبی از لغت‌نامه نقل شده باشد ولی همه آن با ذکر (لغ) است بنابراین طبعاً مطالبی از لغت‌نامه در فرهنگ فارسی آمده است ولی اساس فرهنگ فارسی لغت‌نامه نیست و تهیه‌کنندگان هم تهیه‌کنندگان لغت‌نامه نیستند، زیرا مؤلفان لغت‌نامه فرصتی ندارند که گذشته از کار خودشان کار دیگری را شروع کنند.»^{۴۳}

مزدینا و نائیر آن در ادبیات پارسی، تألیف دکتر محمد معین در نوزده صفحه مقدمه + ۲۲ صفحه دیباچه + ۵۳۷ صفحه متن، از انتشارات دانشگاه تهران (ش ۹)، ۱۳۲۶ ش. ۱۱ چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات با عنوان **مزدینا و ادب پارسی،** ج ۱، از انتشارات دانشگاه تهران (ش. ۵۵۳)، ۱۳۳۸ ش.

۴۲. درباره فرهنگ فارسی، صفحه ۴۰ - ۳۹.

۴۳. مجله تلاش شماره بیستم دی و بهمن ۱۳۴۸ صفحه ۳۹.

بحث در پیرامون عقاید آریائی‌ان و ایران قبل از اسلام مسأله‌ای است که از زوایای مختلف باید مورد دقت و بررسی قرار گیرد. همانطور که از مطالعه تحقیقات دانشمندان برمی‌آید آریائی‌ان ثنوی مذهب بوده‌اند و به قول دومزیل «اعتقاد به ثنویت از خصوصیات طرز تفکر ایرانی بوده است.» بعدها که آیینهای مسیحی، مانوی، مزدکی، بودائی و زرتشتی در ایران نفوذ کرد تغییراتی در مذهب ایرانیان پیش آمد، ولی مسأله مهمی که از میان آیینهای فوق مورد بحث بیشتر دانشمندان است مسأله زرتشت و زرتشتیگری می‌باشد؛ زیرا این مسأله نه تنها از نقطه نظر یک بررسی تاریخی مهم است بلکه انعکاس عقاید و افکار زرتشت در ادبیات فارسی نیز از موضوعات مهمی است که باید مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. کسانی که در پیرامون زرتشت مطالعه کرده‌اند عقاید مختلفی درباره وی ابراز داشته‌اند. این عقاید و اظهار نظرهای گاهی آنچنان متضاد است که اصولاً جمعی وجود وی را مانند «رستم» و «اسفندیار» موجودی افسانه‌ای می‌دانند و آنان نیز که عقیده به وجود وی دارند هنگام سخن گفتن از او با شک و تردید گام برمی‌دارند.

به‌طور مثال آنجا که سخن از ولادت زرتشت می‌شود تاریخ تولد وی را از ششصد سال تا شش هزار سال پیش از میلاد مسیح حدس می‌زنند. نه تنها ولادت او بلکه ظهور او نیز در چه نقطه‌ای بوده و با کدام پادشاه معاصر بوده است از مسائلی است که هنوز به‌طور یقین معلوم نشده است.

باید در نظر داشت آنچه که در تحقیقاتی که پیرامون زرتشت می‌شود حائز اهمیت است بیشتر افکار و عقاید اوست؛ مخصوصاً اینکه آیا موحد بوده یا ثنوی مذهب، و علاوه بر این چه تأثیری عقاید و افکار وی در زبان فارسی گذاشته است. مسائلی نظیر مسائل فوق، گروههای بیشماری از محققان را برآن داشته تا در این باره به مطالعه و تحقیق پردازند.

از میان پژوهشگرانی که در این زمینه کارهای قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند باید دکتر معین را نام برد که کوششهای چند ساله وی در کتاب «مزدیسنا و ادب فارسی» منعکس است.

کتاب مزبور پایان‌نامه دکتر معین است که بین سالهای ۲۰ - ۱۳۱۹ تدوین و تألیف نمود و در سال ۱۳۲۶ منتشر ساخت.

بطوری که دکتر معین می‌نویسد: «منظور نگارنده از تدوین کتاب حاضر

نشان دادن تأثیر مزدیسنا — آیین زرتشت — در ادبیات پارسی است، منتها ادبیات به معنی عام خود.^{۴۴}

پورداود — که دکترمعین زیرنظر او کتاب را نوشته است — درباره هدف از تألیف کتاب چنین می نویسد: «تأثیر آیین ایران باستان نه فقط در منظومه هایی چون شاهنامه و گرشاسبنامه و در آثار منثوری مانند قابوسنامه و سیاستنامه و جز اینها دیده می شود، بلکه در سراسر ادبیات هزارساله فارسی چه نظم و چه نثر نیز هویداست، و ناپستی هم جز این باشد، زیرا اقلیم و نژاد و زبان ما همان است که در چند هزار سال پیش بود، با این تفاوت که سرزمین کنونی ما پاره ای است از این زمین بزرگ، و در استیلای بیگانگان نژاد غیرآریایی به این دیار راه یافت، و زبان ما مانند همه زبانهای زنده روی زمین در گردش طولانی خود تغییری یافته از فرس هخامنشی به هیئت فارسی در آمد.

موضوع این نامه بدست دادن رشته ای است که ادبیات فارسی را به ادبیات مزدیسنا می پیوندد، یا به عبارت دیگر از یکسوشان دادن برخی لغات و اصطلاحات نظم و نثر فارسی است که معادل آنها در اوستایی که هنوز در دست داریم نیز دیده می شود، و از سوی دیگر نمودن افکار و مفاهیم مزدیسنا در ادبیات فارسی است. این امر که تا کنون سابقه نداشته به کوشش آقای دکتر محمدمعین صورت گرفت و خدمت شایانی نسبت به ادبیات فارسی انجام گردید. پیداست که چنین خدمتی باید به دستیاری کسی صورت پذیرد که از ادبیات فارسی بهره مند و با ادبیات مزدیسنا نیز آشنا باشد.

خوشبختانه گردآورنده فاضل این نامه بزرگ و سودمند از این هردو برخوردارست. خود نگارنده که گواه کار دشوار ایشان بودم بخوبی می دانم که در هنگام هشت سال چه رنجی در سر این کار بردند تا چنین گنجی اندوختند. گذشته از کار و کوشش بسیار که از مشخصات ایشان است، چنین تألیفی بدون ذخیره علمی و شوق سرشار صورت نمی گیرد.

خوانندگان این نامه ارجمند خود خواهند دریافت که یک رشته از لغات مزدیسنا که در ادبیات فارسی بکار رفته آنچنانکه باید توضیح و ریشه و بن آنها

نشان داده شده است و در هر جمله‌ای از نظم و نثر که این واژه‌ها آمده ابهام برطرف گردیده است، همچنان خواهند دانست معانی که در فرهنگها برای آنها یاد شده چیزی جز حدس ناخوش و سست نیست.

از اینها گذشته بسیاری از مسائل مزدیسنا در این نامه یاد شده که دانستن آنها ادیبان فارسی زبان را بایسته است.^{۴۵}

شادروان استاد سعیدنفیسی دربارهٔ ارزش و اهمیت کتاب چنین می‌نویسد: «عنوان کتاب خود می‌رساند که موضوع آن تا چه اندازه دقیق و محققانه و در زبان فارسی کم سابقه است و همین خود پشت کار و ممارست مؤلف را در تدوین فصول و ابواب مشیع و متقن آن می‌نماید و قطعاً این کتاب جای تهی را در زبان ما پر خواهد کرد و برای کسانی که دسترسی به مآخذ زبانهای اروپایی ندارند بی‌نظیر خواهد بود و حتی مطالب تازه که نتیجهٔ بررسیها و کاوشهای شخصی مؤلف در آن هست که از کارهای ممتاز دکترهای ادبیات فارسی دانشگاه تهران خواهد بود.»^{۴۶}

بطور کلی متن کتاب علاوه بر مقدمه پورداد و خلاصه کلیه مباحث که به قلم پرفسور هانری کربن — که در آخر کتاب افزوده شده است — شامل یک دیباچه و هشت بخش است.

دکترمعین در مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته دربارهٔ «مزدیسنا آئین رسمی ایران»، «حملهٔ عرب و نتایج آن»، «مهاجرت پارسیان»، «زرتشتیان ایران»، «ایرانیان مسلمان» و «منظور از تألیف کتاب» سخن گفته است.

مطالب هشت بخش کتاب عبارتند از:

بخش اول شامل: دین آریایی؛ ۱ — یزدان پرستی، ۲ — پیامبران، ۳ — روحانیان، ۴ — دوگانگی، ۵ — ستاره پرستی، ۶ — آتش پرستی (ص ۶۰ - ص ۲۳).
بخش دوم: دربارهٔ «زرتشت» می‌باشد که مؤلف دربارهٔ نام و نسب و خانواده و مولد و زمان و محل بعثت، پادشاه معاصر، پیروان و تعلیمات زرتشت مطالبی نگاشته است و ضمن آن دربارهٔ تأثیر زرتشت در ادبیات فارسی بحث کرده است.

۴۵. مقدمه پورداد بر مزدیسنا و ادب پارسی، صفحه ۴.

۴۶. مجلهٔ پیام نو، سال چهارم شماره ۱، صفحه ۱۲۱.

(ص ۱۱۴ - ص ۶۱).

در این گفتار دکتر معین به تحقیقات عالمانه‌ای در پیرامون زرتشت دست زده است و از مهمترین آثاری که درباره زرتشت منتشر شده، استفاده نموده است. بخش سوم شامل: اوستا و زند (وجه اشتقاق، یادگارهای ایران باستان - زبان اوستا - زمان اوستا - تدوین اوستا - الفبای اوستایی (دین دبیری) عظمت اوستا - نسکهای اوستا).

کتب اوستا: یسنا (گاتها) - ویسپرد - یشتها - وندیداد - خرده اوستاد - ایارده - آفرینگان - زند - پازند. (ص ۱۰۰ - ص ۱۱۰).

بخش چهارم شامل: آیین مزدیسنا (۱- یگانگی و دوگانگی، ۲- آتش، ۳- کستی، ۴- باژوزمزم، ۵- برسم). (ص ۲۴۶ - ص ۱۰۱).

بخش پنجم شامل: می‌مغانه (اشتقاق - جمشید و می - شمیران و می - کیقباد و می - جام جم - می و مزدیسنا در ادبیات پارسی و تازی - مغان، پیرمغان، مغبچه، می‌مغانه، دیر مغان و خرابات - وصف پذیرایی مغان). (ص ۲۸۲ - ۲۶۰ بخش ششم شامل: آیات و احادیث (ص ۲۹۴ - ۲۸۳)

بخش هفتم شامل: مزدیسنا و شعر پارسی: نخستین شعر و شاعر ایرانی - دقیقی، فردوسی، اسدی، فخرالدین گرگانی، ناصر خسرو، خاقانی - زرتشت بهرام پژد و سعدی - جامی (ص ۴۹۴ - ۲۹۴).

بخش هشتم شامل: تصوف و مزدیسنا: دیباچه، بهره ۱ - نمونه اندیشه‌های عرفانی در مزدیسنا، بهره ۲ - مزدیسنا و شعر عرفانی (ص ۵۳۶ - ۴۹۰).

بطوری که دکتر معین می‌نویسد: «مزدیسنا» مورد توجه و نقد گروهی از دانشمندان ایرانی و خارجی گردید.

استاد هانری کرین نظر خود را طی مقدمه فرانسوی کتاب بتفصیل بیان کرده‌اند. استاد گرونباوم G. E. von grunebaum در *Journal of Near East Studies* منتسب به دانشگاه شیکاگو (امریکا) در شماره ژانویه ۱۹۴۹ تقریظی نگاشت و کتاب مورد بحث را معرفی کرد، و ترجمه خلاصه آن در مجله «خبرهای دانشگاه تهران» جلد سوم جزوه هشتم ص ۱۰ ثبت گردیده است.

استاد فریتز مایر Fritz Meier در مجله *Artibus Asiae* که در *Ascona* (سوئیس) منتشر می‌شود، در جلد XIII شماره ۳ (۱۹۰۰) صفحات ۲۳۰ - ۲۳۲

کتاب مزبور را مورد بحث و انتقاد قرار داد.

برخی از دانشمندان بوسیله ارسال نامه «مزدیسنا» را ستوده، و نظر خود را راجع به بعضی مطالب آن اظهار کرده‌اند، از جمله آقای V. Courtois از بزم ایران Iran Society کلکته، هند (در نامه شماره ۱۸ - ۱۹۴۸/۵) و استاد پیردمناش Pierre Jeande de Meanasce استاد مدرسهٔ تتبعات عالیّه پاریس در نامهٔ (مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۸) را باید نام برد.

دانشمندان ایرانی نیز بنویهٔ خود نگارنده را تشویق فرموده‌اند. پاریسیان هند علاقه‌ای خاص برین کتاب نشان داده‌اند:

انجمن ایران لیک در نامهٔ مورخ اول ماه مه ۱۹۴۸ و آقای Ervad Kanga محقق پارسی در نامهٔ مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶ و دکتر اونوالا J. M. Unuala و بتلی والا Batlivala در نامه‌های مکرر خود از انتشار کتاب اظهار خوشوقتی کردند. همچنین محققان نقدها و اظهار نظرهایی کرده‌اند. برخی (مانند استاد فریتز مایر و بعضی از هموطنان ما) از عنوان کتاب و مرور—شاید سطحی—مطالب متن پنداشته‌اند که نظر نگارنده اغراق در تعظیم و تجلیل تمدن و فرهنگ ایرانیان و مخصوصاً آیین زرتشتی و کوچک نشان دادن فرهنگهای دیگر—مخصوصاً فرهنگ اسلامی—است. این امر پنداری بیش نیست.

هدف نگارنده نشان دادن این نکته است که حملهٔ عرب با همهٔ صلابت و مهابت رابطهٔ ایران اسلامی را بالکل با ایران پیش از اسلام قطع نکرده است، و نمی‌توانست بکند، چه تاریخ نشان داده است که وقایع عظیم در زندگانی ملل هر قدر تأثیر شگرف داشته باشد، باز نمی‌تواند رابطهٔ دوره‌های قبل و بعد را یکباره بگسلد.

نگارنده—تا آنجا که مقدور بود—کوشید تا در بحث از مطالب کتاب، بیطرف بماند، هرچند بیطرفی مطلق گویا احدی را میسر نیست.

در چاپ قبلی و چاپ کنونی کتاب حاضر جای عظمت تمدن و فرهنگ اسلامی—که مزجی از تمدن تازیان مسلمان، ایرانیان و ملل دیگر است—نشان داده شده است. ۴۷

با وجود کوششی که دکترمعین در تألیف کتاب بکار برده است متأسفانه از اشتباه مصون نمانده است و علت آنهم این است که در آن روزگار سخت تحت تأثیر ابراهیم پورداود قرار داشته است. دکترعلی شریعتی هنگام انتقاد از دکترمعین گویا منظورش کتاب فوق بوده است آنجا که گوید: «مرحوم «دکترمعین» نیز — که مرد بسیار خوب و بزرگی بود، و ترسمان همه این که خوبان و بزرگان اشتباه کنند و سخنی به نادرست، بگویند و بنویسند، و با پشتوانه خوبی و بزرگیشان مخلدش کنند. وگرنه چه باک از آدم بدی چون «میرزاملکم خان» که «لاطار» را در دوجا می فروشد، و کلاهبرداریش را محرز می کند، اگر سخن دروغ و اعتقاد نادرستی را بیان کند که بسادگی می توان ریشه اش را زد؟— تحت تأثیر همین نظریات قرار گرفت که مذهب زرتشت را توحید صرف خواند. در حالی که مذهب زرتشت شرک صرف است.»^{۴۸}

استاد شهید مرتضی مطهری نقدی عالمانه براین کتاب دارد که طالبان می توانند برای مطالعه آن به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران رجوع کنند.

چهارمقاله، تألیف احمدبن عمرنظامی عروضی، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی، به کوشش دکترمحمدمعین، چاپ نخست، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۱ ش. ۱۳۴ صفحه متن و ۵ صفحه مقدمه / چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۳ ش. ۱۳۶ صفحه متن و ۶ صفحه مقدمه / چاپ سوم، همراه با تعلیقات چاپ شده و یادداشت‌های چاپ نشده علامه قزوینی و گروهی از محققان، در ۸۸ صفحه دیباچه و ۱۳۶ صفحه متن و ۶۲۷ صفحه تعلیقات از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۳ ش. / چاپ چهارم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۴ ش / چاپ پنجم، همراه با تعلیقات، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۳۶ ش. / چاپ ششم از انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۴۱ ش.

کتاب مجمع النوادر مشهور به چهارمقاله تألیف احمدبن عمرین علی نظامی سمرقندی از جمله آثار منشور بسیار فصیح و شیوای زبان فارسی است که از چند جهت دارای ارزش و اعتبار خاص است. اولاً از جهت قدمت آن، که حدود سنه ۵۰۰

هجری تألیف شده، یعنی از جمله آثار معدودی است که از دستبرد حملات مغول و ترک و غیره محفوظ و مصون مانده است. ثانیاً «از جهت ذکر گروهی از نویسندگان و گویندگان و پزشکان و منجمان شایان اهمیت بسیار است، چه عده‌ای از بزرگان در آن یاد شده است که در مآخذ دیگر نیامده. اطلاعاتی که مؤلف درباره فردوسی و خیام و معری و دیگران که معاصر یا قریب به عصر او بوده‌اند آورده، بسیار سودمند می‌باشد.»^{۴۹} ثالثاً از حیث سبک انشاء آن در خور اهمیت است و از این جهت نیز عده معدودی از کتب فارسی به پایه آن می‌رسد و به قول مرحوم بهار: «می‌توان گفت بعد از تاریخ بیهقی و قابوسنامه و سیاست‌نامه این کتاب خاتم کتب ادبی متقدمان است، زیرا در روانی لفظ و وضوح مطالب و مجسم داشتن معانی و وصف کامل و ایجازهای بسیار لطیف و اطنابهای لطیفتر و بیان لحن محاوره عصر، و بستن جمله‌ها فراخور مقصود، و قدرت بر استعمال هر کلمه و لفظی که شایسته هر مقام است، نظیری ندارد.

هرچند چهارمقاله از حیث قدمت و سبک انشاء و دیگر مزایا دارای ارزش و اهمیت فراوان است ولی متأسفانه از لحاظ تاریخی ضعیف است.

کتاب بطوری که از نامش برمی‌آید مرکب است از چهارمقاله: ۱- در ماهیت علم دبیری، ۲- در ماهیت علم شعر، ۳- در ماهیت علم نجوم، ۴- در ماهیت علم طب.

چهارمقاله در ابتدا به سال ۱۳۰۵ قمری همراه با اغلاط بسیار در تهران به چاپ رسید. سپس علامه قزوینی در سال ۱۳۲۷ قمری به تصحیح دقیق متن پرداخت و آن را با توضیحات لازم منتشر نمود. سرانجام برای تصحیح مجدد و چاپ دقیق کتاب دکتر معین کمر همت بر بست و متن کامل آن را با مقابله با چند نسخه خطی و چاپی و افزودن بعضی حواشی چاپ شده و چاپ نشده علامه قزوینی و دیگر محققان بچاپ برساند. دکتر معین قبل از تصحیح کتاب، به خدمت علامه قزوینی می‌رسد و در ابتدا از ایشان تقاضای تدوین شرح احوال معظم له را می‌کند و سپس اقدام به تصحیح مجدد کتاب می‌نماید. دکتر معین خود در این باره چنین می‌نویسد: «نگارنده در ضمن تدوین ترجمه حال مزبور مشکلات ادبی خود را نیز مطرح

می‌نمود، و آن حضرت با کمال صبر و حوصله در باب آنها بحث می‌کرد و گاه اتفاق می‌افتاد که یکی دو ساعت بر سر مسأله‌ای بتفحص در کتب و یادداشتها می‌پرداخت.

در اثنای تدوین ترجمه احوال ایشان، از جمله آثار معظم‌له ذکر «چهارمقاله» به میان آمد، و شرح ذیل با نظر آن مرحوم در ترجمه مزبور درج گردید:^{۵۰}
 «طبع و تصحیح چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی، که با تصحیح و مقدمه و فهرس و حواشی و تعلیقات مفصل آقای قزوینی در سنه ۱۳۲۷ قمری در لیدن (هلند) در جزو مطبوعات خیریه گیب بچاپ رسیده، و متن آن بدون حواشی نیز دو بار در اروپا و دو بار در تهران: یک بار ضمیمه گاهنامه سیدجلال‌الدین طهرانی و بار دیگر جداگانه از طرف کتابخانه «خاور» چاپ و منتشر شده است، و اغلب این چاپها چون بدقت با طبع لیدن مقابله نشده خالی از اغلاط نیست، و مخصوصاً طبع ایرانشهر در برلین که دارای اغلاط فاحش است، و هیچ کدام از این چاپها بغیر از چاپ اول در لیدن مطلقاً و اصلاً به تصحیح ایشان نیست، گرچه در پشت بعضی از آنها نوشته شده: «به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی» (تقریر شفاهی آقای قزوینی).»

ضمناً از بعض مشکلات چهارمقاله بحث بمیان می‌آید، مثلاً روزی در باب کلمه طمیم که در حکایت ۶، از مقالات اول آمده^{۵۱} و ایشان پس از کلمه مذکور علامت استفهام (?) گذاشته، و در تعلیقات نوشته بودند^{۵۲}: «اشکالی که هست در کلمه «طمیم» است که نه ضبط آن معین است و نه معلوم است از چه لغتی است، و هیأت به کلمه عربی می‌نماید، ولی در هیچ یک از کتب لغت یافت نشد.» یکی از فضلان معاصر حدس زد که اصل کلمه «منمنم» بوده که در عربی به معنی جامه آراسته و منقش است، و یکی از شیرازیان مطلع نقل کرد که در شیراز طمیم (تمیم) به پرده‌های سپیدی که از عربستان (عتبات) آورند و مقدسان برای کفن خود تخصیص دهند، اطلاق کنند، و این کلمه هنوز در فارس معمول است. نگارنده این مطالب را خدمت آن بزرگ عرضه داشت، فرمودند که ایشان نیز مدتی پس از

۵۰. رجوع شود به سالنامه پارس سال ۱۳۲۴، ص ۵۱.

۵۱. رجوع شود به چهارمقاله تصحیح دکتر معین، ص ۳۶.

۵۲. رجوع شود به چهارمقاله تصحیح دکتر معین، ص ۳۶ و (چاپ لیدن ص ۱۱۰).

طبع چهارمقاله و حواشی آن، این کلمه را در مأخذی یافته‌اند، و تحقیقات ایشان را ما در حواشی کتاب حاضر^{۵۳} نقل کرده‌ایم.

روز دیگر در باب حکایت ۶، از مقالت دوم بحث شد، و سخن به «دومهره» و «دوشش» کشید. ایشان یادآور شدند که به هنگام طبع چهارمقاله با آنکه در اقدم نسخ درین موارد «سه» بجای «دو» آمده، به مناسبت آنکه در عصر حاضر در بازی نرد دو طاس بکار می‌برند تصور کردند «سه» غلط است، ولی بعدها دانستند که «سه مهره» و «سه‌شش» صحیح است.

مشکلات دیگری در چهارمقاله بود: در فصل ۵، از مقدمه در چاپ لیدن ص ۸ چنین آمده: «اما هیچ ناقص‌تر از خراطین نیست، و او کرمی است سرخ که اندر گل جوی بود، و او را گل خواره خوانند و به ماوراءالنهر غاک کرمه خوانند.» اما در هیچ یک از نسخ مأخذ «غاک کرمه» نیامده. در نسخه ۱ «زعاک کرمه»، در نسخه ب «رعاک کرمه» و در نسخه ط «زعاک کرمه» ثبت شده است، و مصحح ناگزیر بقرینه «کرم خاکی» معمول در عصر حاضر آن را به «غاک کرمه» تصحیح کرده و در تعلیقات ص ۹۲ از چاپ لیدن — نوشته‌اند «غاک کرمه، گویا غاک لغتی باشد در خاک، و ابدال خاء به غین و عکس آن در زبان فارسی متداول است: چون چرخ و چرخ و ستیغ و ستیغ و نحوهما، بنابراین غاک کرمه یعنی کرم خاک.» و مرحوم ملک‌الشعراء بهار نیز در سبک‌شناسی ج ۲ در بحث از سبک چهارمقاله در عنوان «لغات و ترکیبات تازه» ص ۵۰۳ نوشته‌اند: غاک کرمه^{۵۴} به معنی خراطین، و در خراسان آن را (کخ لوجویی) یعنی کرم لب جویی خوانند.» با این همه در مأخذی دیگر «غاک» به معنی خاک دیده نشده، و نسخ چهارمقاله هم همه پیش از «غاک» و «عاک» دارای «ز» یا «ر» هستند. از سوی دیگر در لغت فرس اسدی می‌خوانیم:

«زغار» زمین نمناک و زنگ برآورده بود، شاعر گوید:

توشان زیر زمین فرسوده کردی زمین داده مرایشان را زغار!

و در برهان قاطع آمده: «زغاز، بر وزن بهار، به معنی زمین نمناک باشد.» و

نیز در همان کتاب آمده: «زغار کرم — کرمی است که آن را خرطین و امعاء الارض

۵۳. چهارمقاله، تصحیح دکتر معین، ص ۳۳.

۵۴. در سبک‌شناسی «خاک» چاپ شده.

گویند، و آن کرم سرخی است که در میان گل نرم متکون می‌شود، با پیه مرغابی درد گوش را نافع است.»

بنابراین تقریباً شکی نمی‌ماند که «زغار کرمه» صحیح است به معنی مذکور. نظایر این مطلب درین کتاب کم نیست. ناگفته نماند که چهارمقاله چاپ لیدن در ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق ۱۹۰۹ مسیحی — یعنی چهل و هشت سال قبل — چاپ شده و درین مدت کتب بسیار طبع و نشر گردیده، و تحقیقات بسیار بعمل آمده، بنابراین سعی علامه مرحوم محمدقزوینی مشکور و تقدم فضل و فضل تقدم وی بر همگان آشکار است.

بدین ملاحظات نگارنده در ضد تصحیح مجدد و شرح چهارمقاله برآمد. نخست مقاله دوم از چهارمقاله را با حواشی در شرح لغات در سلسله «شاهکارهای ادبیات فارسی» در ۱۳۲۶ شمسی در چاپخانه دانشگاه بطبع رسانید. سپس مجموع چهارمقاله با تصحیح مجدد در ۱۳۳۱ از طرف کتابفروشی زوار و بار دیگر با تجدید نظر در ۱۳۳۳ از طرف همان کتابفروشی منتشر گردید. و کتاب حاضر^{۵۵} مجلدی است که متن آن با نسخه نخجوانی و دستورالکاتب مقابله شده و با افزودن بعضی حواشی و مقدمه علامه قزوینی و دیباچه حاضر به علاوه تعلیقات چاپ شده مرحوم قزوینی (با تجدید نظر) و همچنین تعلیقات چاپ نشده وی و یادداشتهای گروهی از فاضلان با فهرستهای آیات و احادیث و جملات عربی و لغات و اصطلاحات و نکات دستوری و سبک و اعلام منتشر می‌شود.^{۵۶}

کتاب در چهار بخش تدوین شده است:

۱- مقدمه — شامل:

الف: مقدمه علامه قزوینی (از صفحه چهار تا صفحه بیست و هفت) پیرامون ارزش کتاب، شرح حال نظامی عروضی، نسخ چهارمقاله و کیفیت طبع چهارمقاله.
 ب: دیباچه دکتر معین (از صفحه بیست و هشت تا صفحه هشتاد و هشت) شامل زندگانی و آثار مصنف، ارزش و اهمیت کتاب، سبک کتاب، بعضی از مطالب دستوری و ادبی نسخ خطی و چاپی که مورد استفاده خود و علامه قرار گرفته است.

۵۵. چاپ سوم.

۵۶. چهارمقاله، تصحیح دکتر معین چاپ پنجم صفحه بیست و هشت تا سی و دو.

۲- متن چهارمقاله - با تصحیح مجدد و نسخه بدلها و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی. (۱۳۶ - ۱).

«ترتیب چاپ و تصحیح کتاب چنان است که مؤلف برای هر صفحه دو ذیل قرار داده که در قسمت نخستین نسخه بدلها و پاره‌ای از تصحیحات مرحوم علامه و توضیحات خود را آورده و در ذیل بعد به معنی لغات و ایراد توضیحات و ذکر قواعد دستوری و مشخصات سبک شناسی پرداخته است.

لغات کتاب از کتب متعددی از قبیل اقرب‌الموارد، و شرح قاموس، و غیاث‌اللغات، و قطرالمحیط، و منتهی‌الارب و جز آن استخراج شده و در بعضی از آنها ریشهٔ سانسکریت یا ریشهٔ اوستایی و پهلوی لغت نیز آمده است و از این حیث فوائد لغوی بسیار، برحواشی کتاب مرتب است.

همچنین در بسیاری از موارد معادل عربی و انگلیسی لغت از ترجمه عربی و انگلیسی چهارمقاله نقل شده و در بسیاری از موارد شعر یا گفته‌ای از بزرگان ادب نیز به عنوان شاهد آمده است. برای توضیح و بیان مشکلات و تعبیرات آن نیز مصحح محترم علاوه بر اطلاعات و ممارست شخصی از کتب و منابع و مراجع بسیار بهره برده و همه را با ذکر مأخذ نقل کرده است.»^{۷۰}

۳- تعلیقات - شامل حواشی چاپ شده علامه قزوینی در چاپ قاهره و یادداشتهای چاپ نشدهٔ آن مرحوم که در نسخهٔ چاپی متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات و نسخهٔ چاپی متعلق به کتابخانه استاد مجتبی مینوی ثبت شده، همچنین یادداشتهای گروهی از فضلا و دانشمندان معاصر. (۴۷۶ - ۱) استاد دربارهٔ تعلیقات کتاب چنین می‌نویسد: «غالب مطالب تعلیقات به قلم علامهٔ مرحوم محمد قزوینی است که بعضی از آنها در چاپ لیدن نقل شده و بخش دیگر از یادداشتهای آن مرحوم در حواشی دو نسخهٔ چاپی - که نخستین اکنون متعلق به کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات است و دوم در تصرف آقای مجتبی مینوی است - استنساخ شده است، و یادداشتهای فضلان بنام مانند آقایان: علی اکبر دهخدا، سیدحسن تقی‌زاده، بدیع‌الزمان فروزانفر، عباس اقبال آشتیانی، مرحوم ملک‌الشعراء بهار، سعیدنفیسی، مجتبی مینوی، سیدمحمدفرزان، ادوارد براون، بدانها افزوده و یادداشتهای نگارنده

برین مجموع اضافه شده است.»^۸

تعلیقات جامع و تحقیقی استاد در همه جای کتاب بخوبی نمایان است تا جایی که هر کس با ملاحظه نمونه‌ای از آن، زحمات و کوشش استاد را در جمع‌آوری و تحقیق بعض مطالب دشوار کتاب تحسین خواهد کرد.

روش استاد در افزودن تعلیقات بدین شرح است که هر نکته‌ای از نکات کتاب را که ممکن بوده برای خواننده مبهم و دشوار بوده باشد، با تحقیقات فاضلانۀ خود شرح و بسط داده، بدین ترتیب برارزش و اهمیت کتاب افزوده است. مثلاً اگر نامی از یکی از مشاهیر برده شده شرح حال و آثار او نیز در تعلیقات کتاب آمده است، یا اگر نامی از شهری یا شهرستانی یا آبادی در متن آمده درباره موقعیت آن ناحیه از نظر جغرافیایی و تاریخی بحث شده است.

بدین ترتیب درباره بسیاری از مشاهیر، اماکن جغرافیایی، لغات دشواره اصطلاحات و عبارات پیچیده و معضل و مطالب دیگر بحث و گفتگو شده است.

۴- **فهرستها** - شامل فهرست موضوعات متن، فهرست لغات و اصطلاحات، فهرست آیات و اخبار و احادیث و جملات عربی، فهرست اشعار فارسی، فهرست امثال و حکم، فهرست نکات دستوری، فهرست نکات مربوط به سبک، فهرست اعلام. (۶۱۱ - ۴۷۹).

در خاتمه کتاب نیز توضیحاتی درباره بعضی از نکات و مطالب مقدمه، متن و تعلیقات که بعداً استاد به آنها دست یافته درج گردیده است. (۶۲۷ - ۶۱۲).

عبرالعاشقین - تصنیف روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی دکتر معین و هانری کرین قطع وزیری (۱۱۳) + ۲۴۴ + ۱۲۸ صفحه و ۶ تصویر، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۷ ش. (گنجینه نوشته‌های ایران، شماره ۸).

روزبهان تألیفات متعددی به نظم و نثر در تفسیر و تأویل، شرح احادیث، فقه، اصول و تصوف دارد که اکثر آنها امروزه در دست نیست ولی از میان آثار متعدد او کتاب **عبرالعاشقین** - که از متون فارسی قرن ششم است - از چند جهت دارای ارزش و اعتبار خاصی است و به همین جهت نشر این اثر نفیس از هر نظر

شایسته و بایسته بوده است.

«عبرالعاشقین کتابی است صوفیانه مبتنی برعشق، و به عبارت دیگر داستانی از عشق صوفیانه. روزبهران در حالات و مقامات خاص عرفانی این کتاب را نوشته است. وی همانگونه که می‌اندیشیده، سخن گفته، و شاید موفق نشده است که بار دیگر در آن تجدید نظر کند.»^{۹۹}

دکتر معین برای نشر این اثر نفیس که از گنجینه‌های زبان فارسی است از چند نسخه خطی موجود استفاده کرده، آنها را با یکدیگر مقایسه نموده، اختلافات نسخ را با یکدیگر در حاشیه آورده، بدین ترتیب بر ارزش کتاب افزوده است. استاد علاوه بر تصحیح کتاب مقدمه‌ای در حدود ۱۱۳ صفحه درباره: ۱- ترجمه احوال، ۲- استادان و وابستگان، ۳- تصوف، ۴- آثار روزبهران، ۵- عبرالعاشقین، ۶- مآخذ، نگاشته که در خور دقت و تأمل است.

دکتر سید صادق گوهرین را در بررسی این کتاب مقاله‌ای است که از نظر می‌گذرانیم: «این کتاب گران‌قیمت به تصحیح و مقدمه فارسی توسط استاد محمد معین و مقدمه و ترجمه فصل اول به زبان فرانسوی به وسیله پرفسور هنری کربن در اردیبهشت ماه سال جاری (۱۳۳۷) در قسمت ایران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه جزء هشتمین گنجینه نوشته‌های ایرانی در تهران به حلیه طبع آراسته شده است و کوشش فراوان شده است که در بهترین کاغذها و بهترین و دقیق‌ترین چاپخانه‌های این کشور یعنی چاپخانه انستیتوی ایران و فرانسه با توجه و دقت هرچه تمامتر به چاپ رسد. به همین جهت اغلاط مطبوعه‌ای بسیار کم دارد و از لحاظ زیبایی چاپ و فواصل کلمات بسیار بدیع و نوظهور است و نیز در نقطه گذاری و سایر محسنات لازمه دقت کافی نموده‌اند و حقا کتابی زیبا و شایسته در دسترس مشتاقان اینگونه معانی گذاشته‌اند.

موضوع کتاب عشق و زیبایی و ملازمه این دو در تصوف ایران است که از نظر تصوف بسیار دلکش و جالب است. بر این کتاب آقای دکتر محمد معین استاد دانشکده ادبیات مقدمه‌ای بس شیوا و راه برنده بمقصود در ۱۱۳ صفحه نگاشته‌اند که خواننده را درباره شرح احوال مصنف و موضوع کتاب کاملاً بهره‌مند

می‌نماید. این مقدمه که بسیار ساده و شیوا نوشته شده، شامل چند قسمت یا فصل است به قرار زیر:

الف - ترجمه احوال مصنف که شامل این عنوانهاست:

- ۱ - در اسم و کنیه و لقب و وجه تسمیه و ترکیب اسم مؤلف (ص ۱).
- ۲ - تعدد روزبهانها و اینکه مصنف کتاب کدام یک بوده است (ص ۳).
- ۳ - تاریخ تولد و کودکی مؤلف (ص ۷).
- ۴ - سفرها و تحصیلات او (ص ۹).
- ۵ - وعظ و تذکیر (ص ۱۲).
- ۶ - اواخر عمر و صورت شیخ و مرض و وفات او (ص ۱۴).
- ۷ - آرامگاه او (ص ۱۵) و شرحی از توجه نویسنده به مزار روزبهان و رنجی که در جمع آوری کتیبه‌ها و نقوش قبور روزبهان و اولاد او تحمل نموده تا تاریخ قطعی وفات او و خاندانش را به دست آورده است و با نقل آن در این کتاب آن را از دستبرد زمانه جافی مصون داشته است.

ب - استادان و بستگان - در این قسمت نویسنده اسامی و شرح احوال یکایک استادان روزبهان (ص ۱۸) و پیران و مرشدان و معاصران (ص ۲۱) و اسامی خاندان (ص ۳۵) او را با تحقیق و تفحص و موشکافی خاصی جمع آوری نموده است و در آخر فصل شرحی مشبع و مستوفی درباره کتاب تحفة العرفان (ص ۴) که ظاهراً در شرح احوال و مقامات شیخ روزبهان نقلی است به نام «تحفة اهل- العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان» یا «تحفة العرفان فی ذکر سیدالاقطاب روزبهان» به قلم نبیره او شیخ شرف‌الدین ابراهیم آورده است که برای معرفی این کتاب که نسخه منحصراً آن در ملک کتابخانه ملک است بسیار لازم و ضروری می‌نماید و خواننده را به کیفیت این کتاب که مسلماً از امهات مقامات و تذکره احوال صوفیان است آشنا می‌سازد.

ج - تصوف، مهمترین قسمت مقدمه دکترمعین را تشکیل می‌دهد. در ذیل این عنوان از ریاضات شیخ (ص ۴۸) و خرقة و شجره تصوف او (ص ۵۰) و سلسله روزبهانیه (ص ۵۱) و رباط و سماع او (ص ۵۲) سخن رفته است و فصلی نسبتاً مفصل به عشق صوفیانه و جمال در نظر عارفان (ص ۵۶) تخصیص داده شده است. درین فصل از جمال در نظر پیغمبر اسلام و کیفیت تحول آن در تصوف

اسلامی و توجه خاص شیخ روزبهان و بسیاری از اقطاب زیباپسند صوفی به این لطیفه غیبی اشاره شده است. در خاتمه این فصل ذیل عنوان «حافظ و روزبهان» به کتابی که در مناقب خواجه شیراز نوشته‌اند و امروز متأسفانه در دسترس نیست و شیخ ارشاد او که شیخ محمد و عطار شیرازی مشهور به (پیرگلرنگ) که از سند خرقه او با یک فاصله به شیخ فخرالدین روزبهان پسر صاحب تألیف می‌رسد اشاره شده است که مسلماً پرده‌ای از روی زندگانی پر ابهام خواجه حافظ برمی‌دارد.

د - آثار روزبهان - در این فصل از آثار قلمی روزبهان سخن رفته است و این آثار مشتمل بر نثر و نظم است که آثار نثری او عبارت است از تفاسیری چند برقرآن کریم (۶۴) و شروحاتی بر احادیث مصطفی ص (۶۷) و کتب و رسالاتی در فقه و اصول (۶۷) و چندین کتاب و رساله در تصوف و شرح حالات و مقامات مردان خدا که از یکایک نسخ این جمله و مآخذ آنها نام برده شده است و نیز اشعاری ازین صوفی صافی که آن هم شامل چندین قصیده و غزل و رباعی و مثنوی است به سبک و سیاق صوفیان (ص ۷۷).

ه - قسمت آخر مربوط است به کتاب مورد نقد که از وجوه مختلف درباره آن بحث و تحقیق شده است. از جمله وجه تسمیه کتاب (۸۳) و مزایای آن (ص ۸۴) و آدم ابوالبشر از نظر عشق و زیبایی و آنچه شیخ روزبهان افاده کرده است (ص ۸۵) و محمد رسول الله ص (ص ۸۸) و علو مقام و مرتبه او در نظر مؤلف و سایر صوفیان بزرگ و علت و سبب تألیف عبهرالعاشقین (ص ۹۴) و سبک و سیاق این کتاب (ص ۹۹) از لحاظ لفظ و معنی و حواشی که برین تصنیف نوشته‌اند (۱۰۷). در این قسمت استاد محترم شرحی بسیار مبسوط و محققانه راجع به لغت «ترک» و معنی این کلمه و کیفیت تحول آن در زبان فارسی و توجه صوفیان خاصه شیخ روزبهان به این کلمه و مترادف شدن آن با لفظ زیبایی و نظر خاص شیخ بقلی به این لفظ آورده‌اند که بسیار جامع و مفید است.

اما متن کتاب شامل فصولی است مربوط به عشق و عاشقی و کیفیت این حال عظیم در تصوف که رکن و اساس و اصل این مکتب روحانی است. روزبهان درین کتاب به بحث درباره عشق و عاشقی و کیفیت ارتباط و یگانگی این سه و التزام زیبایی و عشق و جدا بودن این دو لطیفه غیبی از یکدیگر و اینکه قوام وجود و هستی بر آن استوارست و برتری جمال انسانی پرداخته است. این بحث

شگرف که با رساترین عبارات فارسی و شیواترین اشعار این زمان بهم آمیخته است بحدی دلکش و جذاب است که شرح آن در حوصله این مختصر نمی‌گنجد، چه حال صوفیانه روزبهران که به قول خودش سرچشمه‌ای غیبی و منبعی روحانی دارد با وجد و ذوق و کشش خاص او چنان پرتوی به عبارات کتاب انداخته است که اگر فی‌المثل بگویم اغلب عبارات او جان گرفته‌اند و به دست افشانی و پایکوبی برخاسته‌اند پراز جاده صلاح و صواب منحرف نشده‌ام.

در زبانهای مختلف بشر عبارات و جملاتی هست که درباره آنها نمی‌توان شرح و توضیح داد، چون آیات قرآن کریم و احادیث مصطفی (ص) و اشعار خواجه شیراز و بسیاری از غزلیات مولانا جلال‌الدین بلخی و عبارات نهج البلاغه و امثال آن. اینگونه آثار به حدی شیوا و رسا و تا آنجا دلنشین و جذاب‌اند که در وعاء توضیح و تشریح نمی‌گنجد و خواننده باید فراخور حال خود از آن لذت برد و آنچه دانستنی است دریا بد بقول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رومتاب
سایه از وی گر نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد

عبارات کتاب مورد بحث نیز ازین قماش است و چنانکه آقای دکتر معین در مقدمه آورده است «جمله‌ها و عبارتها تاب معانی لطیف و نغز و دلکش روزبهران نمی‌آورد. گفتار او همچون گلی است که تا در دست بگیرند پریز می‌شود، و یا چون ماده‌ای کیمیای است که به مجرد رسیدن اندک حرارت بخار گردد. زبان او زبان احساسات است: زیبا و زیبایی را می‌ستاید و به هر دو عشق می‌ورزد.» (ص ۱۰۰ مقدمه)

بدیهی است چنین کتابی با چنان عباراتی به علت علو معانی و سترگی نهایت و مقصود بطوری که مصحح در مقدمه آورده است «در چنین حالی، آشکار است که لفظ فدای معنی می‌شود، قواعد دستور زبان و فصاحت و بلاغت مهمل می‌ماند. این است سرخرده‌هایی که ممکن است از لحاظ فنون ادبی بر مندرجات این کتاب گرفت» (ص ۱۰۰).

این کتاب شامل سی و دو فصل است که تمام آن چنانکه اشاره شد به وصف عاشق و معشوق و زیبایی و فرق میان عشق انسانی و الهی و تأثیر این دو عشق در سالک ربانی و کیفیت نزول این بار امانت بر قلب و جان و عشق و احوالی که عاشق جانباز پیدا می‌کند و مکاشفه و مشاهده‌ای که عاشق واصل را دست می-

دهد اختصاص داده شده است. این توصیف با اشعار فارسی و عربی و آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و گفتار اولیاء حق و سخنان مردان کامل و عبارات لطیف عاشقان جمال غیب که از عقبات صعب سلوک گذشته‌اند و وادیهای پر خوف و خطر عرفان را به پای همت سپرده‌اند آمیخته است. همین آمیختگی به کتاب حالتی خاص داده است که چنانکه گذشت شرح و توضیح درباره آن کار این بی بضاعت در معرفت نیست.

کتاب با حواشی از نویسنده ناشناس ختم می‌شود (از ص ۱۴۷ تا ۲۰۳). نویسنده این حواشی هم صوفی بوده است و با این‌گونه مقامات سروکار داشته است، چه عباراتش صوفیانه و مشحون به اصطلاحات و تعبیرات این طایفه است. برین کتاب نفیس فهرستهای گرانبها نوشته‌اند که نه تنها برای هر خواننده‌ای مفید است بلکه برای آنهایی که درباره این مکتب تحقیق و تفحص می‌کنند بسیار گرانبها و ذی‌قیمت است و این فهرستها عبارتند از ۱- فهرست آیات و احادیث و اقوال عارفان (ص ۲۰۳)، ۲- فهرست نامها و لغات و اصطلاحات (ص ۲۱۳ تا ۲۳۹)، ۳- فهرست عنوانهای کتاب (ص ۲۴۲). پرفسور هنری کرین استاد محترم سوربن مقدمه‌ای به زبان فرانسه با ترجمه فصل اول این کتاب که بر ۱۲۸ صفحه بالغ است بر کتاب اضافه نموده است که متأسفانه به علت عدم آشنایی این ناچیز به آن زبان شیرین و غنی و رسا درباره آن کمترین توضیحی نمی‌توانم داد و مسلماً خوانندگانی که با زبان فرانسه آشنا هستند از آن بهره‌ها خواهند برد.»^{۶۰}

جامع‌الحکمتین - تصنیف ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی دکتر محمد معین و هنری کرین، قطع وزیری. ۲۰ + ۳۴۸ ص (متن و مقدمه فارسی) + ۱۴۴ ص (مقدمه و ترجمه به زبان فرانسه)، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۲ ش. (گنجینه نوشته‌های ایرانی شماره ۳).
ابومعین ناصر خسرو قبادیانی در سال ۳۹۴ ه. ق در قبادیان بلخ دیده به جهان گشود. دوران جوانی را به تحصیل علوم و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت. هنگام چهل‌سالگی به دربار محمود و مسعود غزنوی راه یافت و پس از مدتی سفر هفت ساله خود را به ممالک اسلامی آغاز کرد. در همین سفر بود که
۶۰. مجله راهنمای کتاب، سال دوم شماره اول بهار ۱۳۳۸.

مذهب اسمعیلی را اختیار کرد. هنگام مراجعت از این سفر به بلخ رفت و به نشر و تبلیغ عقاید اسمعیلی پرداخت اما «... برخلاف آنچه چشم می‌داشت در مردم شوری و شوقی ندید. اکثر دعوت او را به سردی و خموشی تلقی کردند و بعضی با ترس و نگرانی پذیرفتند، پاره‌ای در آن سخنان باطن و انکار نگریستند و برخی در صدد آزار او نیز برآمدند، او را قرمطی و قاطبی و شیعی و علوی و باطنی و غالی خواندند و به بدمذهبی و بی‌عقیدتی و ماجراجویی متهم کردند.»^{۶۱} مخالفت با او و عقاید او بجایی رسید که «جمعی حاضر بودند برای کشتن او و یا پیروانش کسب و کار خود را رها کنند و قتل او را موجب اجری و ثوابی عظیم بشمارند.»^{۶۲}

سرانجام این حکیم آواره به بدخشان پناه برد و در آنجا عزلت جست تا در ۴۸۱ ه. ق پس از ۸۷ سال زندگی سرگش فرا رسید.

هرچند ناصر خسرو بواسطه اعتقادات خود مورد طعن و لعن افراد بود ولی با وجود این در اثبات عقاید اسمعیلی آرام ننشست و در این زمینه چند جلد کتاب تألیف نمود که از آن جمله می‌توان جامع‌الحکمتین را نام برد که به سال ۴۶۲ ه. ق به درخواست امیر بدخشان تصنیف گردیده است.

جامع‌الحکمتین بطوری که مؤلف می‌نویسد کتابی است در گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی و آراء حکماء یونان. اما تصحیح کتاب. دکترمعین علاوه بر تصحیح کتاب مقدمه‌ای در بیست صفحه در سبب تألیف کتاب و وجه تسمیه آن و اینکه ناصر خسرو کیست و سال تألیف کتاب چیست و برای چه کسی تألیف شده و خواجه ابوالهیثم جرجانی که بوده نگاشته است.

پرفسور هانری کرین ایران‌شناس بزرگ فرانسوی نیز مقدمه‌ای در حدود ۱۴۴ صفحه به زبان فرانسه «درباره آیین اسمعیلی، زندگی و آثار ناصر خسرو، نکاتی درباره جامع‌الحکمتین و هماهنگی میان فلسفه یونانی و آیین اسمعیلی نوشته است که حاوی نکات جالب و دقیق است.»^{۶۳}

دکترمعین در تصحیح بعضی از مشکلات از علامه دهخدا، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و استاد جلال‌الدین همایی کمک گرفته است.

دکتر عباس زریاب‌خویی را در انتقاد و بررسی کتاب مقاله‌ای است که از

۶۱ و ۶۲. با کاردان حله تألیف دکتر زرین کوب، صفحه ۶۸ و ۶۹.

۶۳. مجله مهر، سال نهم شماره ۲ خرداد ۱۳۳۲، صفحه ۹۲.

نظر می‌گذرانیم:

«این کتاب سومین کتاب از سلسله گنجینه نوشته‌های ایرانی است که آقای هنری کرین رئیس قسمت ایران‌شناسی انستیتوی ایران و فرانسه آن را به‌طرزی خوب و نفیس چاپ کرده است، این عمل انستیتوی ایران و فرانسه در نشر نوادر کتب فارسی با بهترین اسلوب بسیار شایسته‌ی تحسین و تمجید است و موجب سپاسگزاری کلیه ایرانیان علاقه‌مند به علم و ادب است. کتاب جامع‌ال‌حکمتین پاسخ نودویک سؤال «فلسفی، منطقی، طبیعی، نحوی، دینی و تأویلی» است و ناصر خسرو به درخواست امیر بدخشان به این سؤالات پاسخ داده است و چون مشتمل بر دو جنبه دینی و فلسفی بود آن را جامع‌ال‌حکمتین نام نهاده است. آقای دکتر معین مقدمه‌ای به فارسی در ۲ صفحه در معرفی کتاب و مؤلف آن و نیز معرفی ابوالهیثم صاحب قصیده و تاریخ تألیف کتاب و مطالب دیگر مربوط به این کتاب نوشته‌اند. مقدمه فرانسوی آقای کرین ۱۴۴ صفحه است و حاوی مطالبی درباره مذهب اسماعیلی در زبان فارسی و زندگانی و مؤلفات ناصر خسرو و معرفی کتاب جامع‌ال‌حکمتین و تطبیق فلسفه یونانی با مبادی اسماعیلی است. متن کتاب ۳۴۸ صفحه است. رعایتی که در نفاست طبع و کاغذ شده شایان توجه است و دقتی که در تجزیه مطالب به فصول و نمره‌گذاری و مخصوصاً علائم نقطه‌گذاری شده فهم مطالب کتاب را آسانتر می‌سازد و همه را برای مطالعه آن بسر رغبت می‌آورد. در تصحیح اصل نسخه که مغلوط بوده کوشش فراوان بکار رفته و حد اعلائی مراقبت بعمل آمده است و اگر پاره‌ای اوقات اشتباهاتی در تصحیح دیده می‌شود نسبت به حجم کتاب و سقیم بودن اصل ناچیز است. اینک بعضی ملاحظات در تصحیح بعضی از موارد که ضمن مطالعه دوپست و پنجاه صفحه از اول کتاب یادداشت شده است:

ص ۶۴ س ۶ تا ۸. و اگر این متکلمان مرخدای را سبحانه شنوا ثابت کردند خدای تعالی همی بندگان خود را شنوا ثابت کرد بدین آیت؛ قوله «حتی عاد کالعرجون القدیم»، این آیه که در سوره یس است راجع به حرکات و منازل قمر است که عربها بیست و هشت منزل برای ماه در حرکت آن به دور زمین قائل بودند و در آن کوچکترین اشاره‌ای و کنایه‌ای—حتی به تأویلات دورو دراز ممکن—به شنوایی بندگان خدا نیست و بدون تردید بین این آیه و عبارت قبلی مطالبی بوده که از نسخه سقط شده است و خوب بود که در حاشیه به آن اشاره می‌شد.

ص ۷۹ س ۶: و من یضلل الله فماله من هاد. این آیه که در سورة الزمر واقع است کلمه یضلل در آن بدون تشدید لام یعنی از باب افعال است در صورتی که در متن روی لام نخستین تشدید گذاشته اند و قطعاً اشتباه است.

ص ۹۱ س ۱۴ و ۱۵ (در بیان معانی کون و فساد): و نیز گفتند که کون پذیرفتن هیولی است مرصورتی شریف را و پوشیدن مرصورتی خسیس را. این عبارت به این شکل بیمعنی است و چند کلمه از آن سقط شده است و صحیح چنین است: «کون پذیرفتن هیولی است مرصورتی شریف را و فساد پوشیدن هیولی است مرصورتی خسیس را».

ص ۱۱۱ س ۱۶: و برعقب «رسول؟» خویش منقلب نشدند. از اینکه کلمه رسول با علامت استفهام میان دو راده گذاشته شده معلوم می-شود که تصحیح کنندگان این کلمه را با قید تردید برای درست شدن معنی جمله اضافه کرده اند و بدون آن معنی را ناتمام دانسته اند در صورتی که جمله به همان شکل اصلی بدون کلمه رسول صحیح است و اشاره ای است به آیه افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه... و معنی حقیقی «انقلاب برعقب» روی پاشنه برگشتن است و معنی مجازی آن ارتداد می باشد خلاصه اینکه کلمه عقب به معنی پاشنه است نه «پشت سر» و «دنبال».

ص ۱۱۱ س ۱۸ و ص ۱۱۲ س ۱ و ۲ و ۳: و چنانکه بر آسمان دنیا هفت نور مشهور است که نامهای ایشان گفتیم، بر آسمان دین، نیز هفت نور مشهور از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و خداوند قیامت... و این برهانی منطقی است به مقدمات خلقی.

در اصل نسخه ایاصوفیا خلقی (با قاف) بوده ولی آن را به خلفی (به ضم خاء بافاء) تصحیح کرده اند و گویا نظر به قیاس خلف داشته اند.

اولاً قیاس خلف به فتح خاء است نه ضم آن (رجوع شود به کشف اصطلاحات الفنون طبع سپرنگر ص ۴۴) و خلف به معنی پشت سر است و قیاس خلف در مقابل قیاس مستقیم است (همان کتاب) ثانیاً قیاس خلف نوعی از قیاس استثنائی است که در آن مطلوب را از راه ابطال نقیض آن ثابت کنند و از ملاحظه اصل عبارت که در فوق ذکر شد مسلم می شود که هیچ گونه قیاس استثنائی که بوی قیاس خلف از آن بیابد در متن نیست و بدون تردید کلمه خلفی نمی تواند در

اینجا معنی داشته باشد.

اما اصل نسخه که خلقی بوده کاملاً صحیح است برای اینکه یکی از اصول شایع و رایج اسماعیلیان تطبیق ظواهر خلقت و طبیعت با امور دینی است و خود این کتاب پراست از این قبیل تطبیقات و اصطلاح خلقی در مقابل دینی در این کتاب مکرر آمده شاهد خوبی برای این مدعاست و آن حدیث این است «ان الله اسس دینه علی مثال خلقه لیستدل بخلقه علی دینه...». در عبارت فوق نیز از هفت سیاره که در آسمان خلقت است به هفت نور آسمان دین استدلال کرده است پس جای شک باقی نمی‌ماند که صحیح همان مقدمات خلقی است.

ص ۱۲۹ س ۸ و ۹ — از موالید نباتی بعضی آن است که مراورا تخمی است و بعضی آن است که مراورا اصلی و تخمی نیست چو کشمش و سماروغ. کشمش تصحیح قیاسی است و در اصل نسخه ایا صوفیا کشمک نوشته شده است. و نیز در ص ۱۳۱ س ۱۴ و ۱۵ آمده است: «و برابر نباتها اصلی مرطبیعت را سماروغ و کشمش و جز آنست...» اینجا نیز در اصل نسخه کشمک بوده و در نسخه چاپی آن را به کشمش بدل کرده‌اند.

سماروغ به معنی قارچ است که به عربی کماة و فطر و فقع نامیده می‌شود و مقصود مؤلف آوردن اسم نباتاتی است که ظاهراً اصلی و تخمی ندارند پس کلمه کشمک که در اصل نسخه بوده به معنی نباتی بوده از قبیل قارچ که اصل و تخم ندارد و تصحیح آن به کشمش صحیح نیست زیرا کشمش که از انگور بعمل می‌آید میوه نباتی است که اصل و نهال دارد و آوردن آن در ردیف سماروغ (قارچ) بی معنی است.

حال باید دید کشمک که در اصل نسخه است چیست. نزدیکترین کلمه لفظاً و معنأً به آن کلمه کشنج (کشنگ) یا گشنه است که یکی از انواع قارچ است و آن را امروز دنبلان گویند (رجوع شود به مفردات ابن البیطار ج ۴ ص ۷۱ طبع مصر ۱۲۹۱) در تحفه حکیم مؤمن ذیل کلمه فقع گوید: «به ترکی دنبلان و به فارسی کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن می‌باشد و در زیر زمین نزدیک آبها متکون می‌شود...»

در فرهنگ رشیدی گوید: «کشنه بالفتح سماروغ و معرب آن کشنج» بنابراین به احتمال قوی می‌توان گفت که در اصل همان کشنه یا کشنج یا کشنگ

بوده است علی الخصوص که ابن سینا در قانون گوید در ماوراءالنهر و خراسان (که مولد و موطن ناصر خسرو بوده) فراوان است (در نسخه های قانون بغلط گاهی کشیخ و گاهی کستخ چاپ شده است).

ص ۱۳۴ س ۳ و ۴ و ۵ « آنگاه مرآن شیشه را سر استوار کنیم و بجنبانیم آن را سخت بسیار، چنانکه همه بریکدیگر آمیزد (هوا و خاک و آب) تا جف خیزد و آب و خاک و هوا همه بیامیزد یکی شود.» در اصل نسخه حف بوده و آن را با قید تردید به جف تبدیل کرده اند.

صحیح کف است. کف یا حباب نوعی اختلاط آب (یا مایع دیگر) با هواست و اگر شیشه ای که مقداری خاک و آب و هوا در آن است سخت حرکت داده شود تا این سه بهم مخلوط شود جز با برخاستن کف ممکن نشود.

ص ۲۳۵ س ۱۲ و ۱۳: نبینی که اگر جزو نباشد کل نباشد، و اگر کل نباشد جزو نباشد، و اگر یکی نباشد پنج نباشد و لکن اگر پنج نباشد یکی باشد. وجود کل منوط به وجود اجزاء است اما جزء یا اجزاء منوط به وجود کل نیست و صحیح این است: «و اگر کل نباشد جزو باشد» چنانکه بعد می گوید: «اگر پنج نباشد یکی باشد.»^{۶۴}

جوامع الحکایات و لوامع الروایات - تألیف سدیدالدین محمد عوفی، به تصحیح و اهتمام دکتر محمد معین بخش اول ۱۲۹ صفحه + ۸۰ صفحه مقدمه به قطع وزیری (شماره ۳۴۲ انتشارات دانشگاه تهران)، ۱۳۳۵. چاپ دوم، به سرمایه کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۰.

جوامع الحکایات که بزرگترین اثر داستانی قرن هفتم می باشد، کتابی است در چهار جلد متضمن بیست و پنج باب و مشتمل بر دوهزار و یکصد و چند حکایت ادبی و تاریخی و اخلاقی که در حدود سال ۶۳۰ تألیف شده است.

مرحوم ملک الشعراء بهار درباره ارزش کتاب چنین می نویسد:

«جوامع الحکایات و لوامع الروایات یکی از مهمترین کتب فارسی است که اگر بگوییم در میان کتب نثر فارسی به ارزش و جامعیت و پرفایده گی این کتاب، کتابی نتوان یافت نباید بر اغراق حمل گردد. زیرا دارای فواید فراوان تاریخی

و ادبی است و اسنادی در او هست که در هیچ کتابی نیست. چه مآخذی در دست داشته که امروز همه آن مآخذ از میان رفته است و تنها در این کتاب موجود است. علاوه بر این مزایا روشی زیبا در طرز تحریر و اتقان و پختگی مخصوص در طریقه و سبک انشاء دارد که در عالم خود کم نظیر است و غالباً از تکلفات لفظی و ایراد مترادفات و زواید عبارت خالی است و تتبع در این کتاب دانشجویان را در پختگی سبک نثر و آشنایی با صرف و نحو فارسی یاری می‌کند و پیشنوهای خوبی است.»^{۶۵}

برای نشر و طبع این کتاب برای اولین بار مرحوم بهار کمر همت بر بست و «قسمتی از جوامع‌الحکایات را که شامل احوال پادشاهان پیشدادی و کیانی و ساسانی و ظهور پیامبر و خلفای راشدین و اموی و عباسی و یعقوب‌لیث است تلخیص کرد و با حواشی راجع به لغات و اعلام، به نام منتخب جوامع‌الحکایات در ۱۳۲۴ (جزو انتشارات وزارت فرهنگ) بطبع رسانید و چنانکه در مقدمه آن کتاب نوشته منتخب جوامع را در چهار مجلد تقسیم کرد و کتاب مذکور مجلد اول آنست.»^{۶۶}

متأسفانه مرحوم بهار فرصت پیدا نکرد تا سه جلد دیگر را منتشر سازد. پس از بهار مرحوم رضانی نیز قسمتی از این کتاب را با چاپ سنگی انتشار داد. اما نشر این دو چاپ نتوانست طالبان متون کهن را قانع سازد؛ از این رو سرانجام دکتر معین به نشر این کتاب اقدام نمود و باب اول جوامع‌الحکایات را — که در معرفت آفریدگار است — با فهرست موضوعات، فهرست لغات، فهرست نامها، فهرست آیات و احادیث و جملات عربی و فهرست اشعار فارسی بطبع رسانید.

مجله دانشکده ادبیات دربارهٔ مزایای تصحیح کتاب چنین می‌نویسد: «مصحح محترم در مقدمهٔ جامع و مبسوط خود نخست به تحقیق در اسم و نسب و شهرت و لقب مؤلف می‌پردازد و غلط بودن لقب «نورالدین» را برای وی که گویا نخستین مرتبه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است، با دلایل انکار ناپذیر ثابت می‌کند. آنگاه شرحی مستوفی از ترجمهٔ احوال و تحصیلات و سفرها و مشاغل وی می‌آورد و معاصران او را از پادشاهان و شاهزادگان و وزیران و دانشمندان

۶۵. منتخب جوامع‌الحکایات، بخش نخست به اتمام ملک‌الشعراء بهار، صفحه ۵.

۶۶. جوامع‌الحکایات و لوازم‌الروایات، تصحیح دکتر معین، صفحه ۶۸.

شرح می‌دهد و سپس آثار شعری او را باز می‌نماید و آنگاه در مقام معرفی کتب مشهور عوفی (ترجمه الفرج بعد الشدة تنوخی، و لباب‌الالباب، و جوامع‌الحکایات) و بیان سبک عوفی برمی‌آید و راجع به مزایای جوامع‌الحکایات و کتبی که از آن اقتباس کرده‌اند شرحی جامع ذکر می‌نماید.

متن کتاب را مصحح دانشمند با مقابله و مقایسه سه نسخه از نسخ کتابخانه ملی پاریس و نسخه خطی کتابخانه ملی تصحیح کرده‌اند و گاه برای حل بعضی اشکالات از مراجعه به بعض نسخ دیگر نیز کوتاهی نکرده‌اند...
روش تصحیح مانند بعض دیگر از آثار مصحح چنان است که برای هر صفحه دو ذیل قرار داده است.

در ذیل اول نسخه بدلها ذکر می‌شود. و چون اختلافات بین جوامع بسیار زیاد است، بخش قابل ملاحظه‌ای از هر صفحه راهمین ذیل اشغال کرده است. در ذیل بعد شرح معانی لغات و ترجمه آیات قرآنی و احادیث و نکات دستوری و تاریخی و جغرافیایی و غیره می‌آید و همین توضیحات است که نقاب ابهام و تعقید از چهره معانی کتاب برمی‌دارد و بر منافع کتاب می‌افزاید. در تصحیح و چاپ و رسم الخط کلمات، و اعراب آیات و اشعار و جمله‌های عربی نیز کمال دقت و اهتمام بکار رفته است.^{۶۷}

در خاتمه ناگفته‌نماند که این کتاب از طرف آکادمی لنینگراد ترجمه شده است.

یادنامه پورداود - ترجمه احوال پورداود به انضمام مجموعه مقالات درباره فرهنگ و تمدن ایران، تألیف دکتر محمد معین و جمعی از نویسندگان. جلد نخست مقالات فارسی ۲۳۲ صفحه متن + نه صفحه مقدمه از انتشارات انجمن زرتشتیان، تهران ۱۳۲۵ ه. ش.

همانطور که قبلاً گفته شد ابراهیم پورداود در بهمن‌ماه ۱۳۱۶ پس از بیست‌ونهم سال مسافرت به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران به سمت استادی بتدریس پرداخت.

در اواخر سال ۱۳۲۲ انجمن زرتشتیان برآن شد تا به مناسبت شصتمین سال

ولادت وی یادنامه‌ای مانند یادنامه‌های اروپایی تدوین کند، برای انجام این مقصود دکترمعین انتخاب شد. وی نیز نامه‌هایی برای دانشمندان ایرانی و خاور-شناسان کشورهای اروپا و امریکا فرستاد تا جمعی از بزرگان برای نشر اولین یادنامه در زبان فارسی مقالاتی ارسال دارند، پس از چندی گروهی از نویسندگان و دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی مقالات خود را ارسال داشتند تا در یادنامه مزبور منتشر گردد ولی بر اثر افزایش مقالات یادنامه در دو مجلد تدوین شد.

مجلد اول: شامل مقالات به زبان فارسی.

مجلد دوم: شامل مقالات به زبانهای اروپایی.

دکترمعین در جلد اول یادنامه شرح مفصلی درباره زندگی و آثار پورداود

نگاشته است (۹۹ - ۱ صفحه) که شامل فصول زیر می‌باشد:

- ۱- دورنمای زندگی ص ۱، ۲- مسافرتها ص ۶، ۳- تحصیلات ص ۱۱،
- ۴- پورداود و خاورشناسان ص ۱۵، ۵- پورداود و دانشمندان مسلمان ص ۱۸،
- ۶- پورداود و پارسیان ص ۲۱، ۷- نامه نگاری ص ۲۹، ۸- شاعری ص ۳۲
- ۹- نویسندگی ص ۴۲، ۱۰- استادی ص ۵۳، ۱۱- سخنرانی ص ۵۵، ۱۲- خوی
- پورداود ص ۶۰، ۱۳- عقاید ص ۶۷، ۱۴- اهمیت و شهرت ص ۷۲
- ۱۵- داوری دانشمندان ص ۸۰، ۱۶- آثار پورداود ص ۸۶.

پورداود در یادداشتی که به آخر یادنامه نوشته است درباره دقت و امانت-داری دکترمعین چنین می‌نویسد: «شرح حالی که در این نامه از نگارنده به رشته تحریر در آمده، مطالبی است که آقای دکترمحمدمعین از تألیفات خود نگارنده یا از نوشته‌های دیگران درباره نگارنده استخراج کرده‌اند بخشی از این مطالب را در مدت معاشرت شش ساله از خود نگارنده شنیده‌اند، خواه در کلاس دوره دکتری ادبیات و خواه در هنگام تحقیق و تألیفی و یا در مجالس شخصی و معمولی.

قهرآ در طی صحبت، در هر موضوعی که باشد، گوینده از خود سخنی به زبان می‌راند و به مناسبتی از گذشته و زندگی خود یاد می‌کند، بدون اینکه مقصود خاصی داشته باشد. این شرح که صد صفحه این نامه را فرا گرفته از اوراق پراکنده و سخنان خود نگارنده به قلم آورده شده است. ناگزیر هر کس در طی عمر خود، چه کوتاه و چه بلند، پیش آمده‌هایی دارد، زندگی آدمی عبارت است از همین پیش-آمدهای خوب و بد، به نگارنده هم مانند همه مردم زشت و زیبایی گذشت و این

شگفت‌انگیز نیست، شگفت در این است که کسی درباره یکی از معاصران معاصرین خود صبر و حوصله مخصوصی بکار برد و آنچه از او خوانده و شنیده به رشته تحریر در آورد. بیشک از برای انجام چنین کاری علاقه و محبت مخصوصی لازم است: جملاتی که در این نامه درباره صفات نگارنده نوشته شده و در هر مورد اندیشه و گفتار و کردارم به نیکوی یاد گردیده گویای همین علاقه است.»^{۶۸}

برگزیده شعر فارسی - به کوشش دکتر محمد معین، ج ۱، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۱ ش. / چاپ دوم، از انتشارات کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۴ ش. ۷۲ صفحه.

همانطوری که می‌دانیم در سالهای اخیر گروهی به جمع‌آوری نمونه‌های نظم و نثر شعرا و نویسندگان قدیم و جدید پرداخته‌اند تا به این وسیله عده زیادی بتوانند با آثار ادبی زبان فارسی آشنا گردند. متأسفانه اکثر این مجموعه‌ها تنها از جهت کمی قابل ملاحظه‌اند نه از لحاظ کیفی.

شکی نیست که اقدام به تألیف چنین مجموعه‌هایی کاری است ضروری و مهم. ولی ناگفته نماند که زمانی چنین آثاری مفید واقع می‌شود که اولاً در انتخاب اشعار و مقالات دقت شود و ثانیاً با شرح و توضیح همراه باشد تا خواننده برای مطالعه آنها احتیاج به منابع و مآخذ گوناگون پیدا نکند.

نویسندگانی که چنین مجموعه‌هایی جمع‌آوری نموده‌اند بعضی ترتیب درج اشعار و مقالات را برحسب دوره‌های تاریخی و گروهی برحسب سبک و جمعی دیگر برحسب نوع مقاله یا شعر انتخاب نموده‌اند.

اما کتاب فوق مجموعه‌ای است از اشعار شعرای دوره طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل‌بویه (قرنهای سوم و چهارم هجری) که در آن اشعاری از حنظله بادغیسی، شهید بلخی، رودکی، دقیقی و فردوسی و... درج شده است. روش دکتر معین در جمع‌آوری اشعار به این ترتیب است که ابتدا اشعار را ذکر نموده و سپس در حاشیه بشرح لغات و عبارات مشکل و توضیح نکات ادبی پرداخته است. هنگام توضیح لغات دشوار نیز مثالهایی از سایر کتب ادبی آورده است. علاوه بر این اشعار را با مآخذ گوناگون سنجیده و اختلافات مآخذ را در حاشیه‌ای جداگانه

ذکر کرده است.

در خاتمه ناگفته نماند که دکتر معین در شرح و توضیح نکات ادبی کتاب برگزیده نثر فادسی نیز همین شیوه را بکار برده است.

مجموعه اشعار دهخدا - به اهتمام دکتر محمد معین در ۴ + ۱۳۵ صفحه و ۷ تصویر از دهخدا، به سرمایه کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۴ ش.

دهخدا بیشتر به عنوان یک لغوی بزرگ یا نویسنده مقالات انتقادی «چرند و پرند» شناخته شده تا یک شاعر!

هرچند وی برای تألیف اثر عظیم و ارزنده خویش (لغت نامه) قسمتی از عمر گرانبهای خود را صرف تحقیق و تتبع در دوایین شعرای قدیم نموده، مع هذا کار وی بیشتر در زمینه نثر بوده تا نظم؛ از این رو انتظار هم نمی رود که دهخدا را به عنوان یک گوینده بزرگ بشناسند. اما با این وجود، دهخدا گاهی از سر تفتن به سرودن اشعاری راغب می شد که حاصل آن مجموعه ای است که محتویاتش را می توان به سه گروه تقسیم کرد: «نخست اشعاری که به سبک متقدمان سروده. بعضی ازین نوع دارای چنان جزالت و استحکامی است که تشخیص آنها از گفته های شعرای قدیم دشوار می نماید.

دوم اشعاری که در آنها تجدد ادبی بکار رفته است، و شاید مسمط «ای مرغ سحر! چو این شب تار...» او را بتوان نخستین نمونه شعر نو بشمار آورد.

سوم اشعار فکاهی که تعمداً به زبان عامیانه پرداخته است.»^{۶۹}

تدجر و تخصص دهخدا در آشنا بودن به لغات کهنه موجب شده که در پاره ای موارد وجود تعبیرات و اصطلاحات و لغات پیچیده و مبهم فهم معنی شعرش را دشوار سازد، تا جایی که خواننده می بایست برای پی بردن به معانی اشعار به کتب لغت مراجعه کند. مثنویات «ان شاء الله گربه است» و «در چنگ دزدان» و «آب دندان بک» و.. از این گروهند. «مع هذا درین اشعار، اصالت و ابتکار هست و به هیچ وجه آنها را نمی توان با آثار آن دسته از ادیبان که جز پس و پیش کردن الفاظ و قوافی متقدمان کاری نمی کنند مقایسه کرد. این اشعار به هیچ وجه تقلیدی نیست، الهامی و ابداعی است. اما نکته ای که اصالت این اشعار را بیشتر جلوه

می‌دهد این است که در ورای این کهنگی ظاهری (archoisme) روح تجدد و تازه‌جویی همه‌جا جلوه دارد نه فقط معانی و الهامات اکثراً تازه است، بلکه در اکثر آنها نویسنده با خرافات و اوهام و تقلید و تعصبات، سخت مبارزه کرده است. آنچه زشتی و بیدادگری و گمراهی است، مورد طنز و طعن و ریشخند اوست و آنچه زیبایی و خردمندی و درستی است مورد مدح و تحسین او. اما غزل‌های دهخدا اغلب عارفانه یا سیاسی است و یا مخلوطی از پند و شیوه است، و بندرت اتفاق می‌افتد که قصد شاعر در غزل فقط بیان معانی و افکار غرامی و عاشقانه باشد. این غزلها با آنکه همه بیش و کم به شیوهٔ متقدمان گفته شده است از معانی تازه خالی نیست. علی‌الخصوص غزل‌های «مردم آزاده» و «نمی‌خواهم» که غالباً از حدود متعارف غزل هم تجاوز کرده است مشحون از معانی و افکار اجتماعی و سیاسی است.»^{۷۰}

با ذکر مقدماتی که گذشت می‌توان به اهمیت نشر مجموعهٔ اشعار دهخدا پی برد. ناگفته نماند که فقط قسمتی از اشعار دهخدا بوسیله مجله‌های مهر و یغما و صوراسرافیل منتشر شده است که دسترسی به آنها نیز کار سهل و آسانی نیست. سرانجام برای نشر دیوان دهخدا دکتر معین کمر همت بر بست و آن را با مقدمه‌ای در شرح حال و آثار دهخدا — به سال ۱۳۳۴ — منتشر ساخت.

دکتر معین علاوه بر جمع‌آوری اشعار همانطور که گفته شد در دیباچه کتاب در پیرامون زندگانی و آثار منتشر شده و نشده دهخدا به حد کافی سخن گفته است. آنچه که در مقدمهٔ کتاب حائز اهمیت است توضیحات مفصلی است که دکتر معین دربارهٔ لغت‌نامه و داوری دانشمندان دربارهٔ این اثر عظیم داده است. علاوه بر این کار مهم دیگر دکتر معین این است که معانی لغات و اصطلاحات پیچیده و دشوار را که از دسترسی بعضی از خوانندگان بیرون است شرح و توضیح داده است.

در خاتمه ناگفته نماند با تمام کوششی که دکتر معین در جمع‌آوری اشعار نموده است، متأسفانه شعر «مکتوب از قزوین»^{۷۱} از قلم افتاده است.

۷۰. انتقاد کتاب، شماره ۴ فروردین ماه ۱۳۳۵.

۷۱. شعر سزبور در کتاب قامیخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت تألیف پرفسور ادوارد براون ترجمه و تحشیه محمد عباسی صفحه ۱۴۲ - ۱۴۰ درج شده است.

ایران از آغاز تا اسلام- تألیف دکتر ر. گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین در ۴۲ صفحه متن + ۸ صفحه مقدمه، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶ ش. / چاپ دوم ۱۳۴۴ ش ۱۱ / چاپ سوم ۱۳۴۹ ش در ۵۰۰ صفحه متن + ۲۴ صفحه دیباچه (مجموعهٔ ایرانشناسی، ش ۱).

مؤلف کتاب ایران شناس معاصر دکتر ر. گیرشمن فرانسوی است که به سال ۱۸۹۵ م متولد شده و پس از گذراندن «دانشگاه سوربن» و «مدرسه مطالعات عالی» و «مدرسه لور» به تحقیقات و مطالعات باستانشناسی پرداخته است.

دکتر گیرشمن مطالعات و تحقیقات ذیقیمتی در شناخت تاریخ ایران قبل از اسلام انجام داده که حاصل ربع قرن مطالعه و مشاهده خود را در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» جمع آوری نموده است.

دکتر معین دربارهٔ ارزش کتاب می نویسد: «مؤلف در این کتاب کوشیده است که گذشته ایران را از حدود پانزده هزار سال قبل از مسیح تا حملهٔ عرب شرح دهد. وی دست خواننده را می گیرد و به درون غارها، اعماق طبقات زیرزمینی، بالای تپه ها و پشته ها می برد، فرهنگ و تمدن اقوام و ملل - ایرانی و غیرایرانی - را بدو نشان می دهد. از سادگی نخستین جوامع بشری شروع می کند و تا دوران تجمل شاهانهٔ اقوام را در اوج قدرت آنان، پرده به پرده از نظر خواننده می گذراند، مؤلف شالودهٔ کار خود را برشش موضوع گذاشته است: ماقبل تاریخ، ورود ایرانیان، شرق ضد غرب، غرب ضد شرق و عکس العمل مشرق، توسعهٔ تمدن ایرانی، نتیجه. وی در زمینهٔ کار خود از اقوام و خاندانهای آریایی: سکاییان، مادها، پارسیان، پارتیان، ساسانیان، کوشانیان و هندوان بحث می کند؛ و در حاشیهٔ تصنیف خویش از اقوام و ملل غیر آریایی: سومریان، اکدیان، بابلیان، آشوریان، عیلامیان، یهودیان، یونانیان، رومیان و چینیان در عرض اقوام نخستین سخن می راند، مع هذا هدف اصلی او اقوام آریایی ایرانی و بالاخص - چنانکه در دیباچهٔ خود بر متن فرانسوی یادآوری کرده - قوم پارس است.

مزیت دیگر کتاب حاضر آن است که تنها به ذکر پادشاهان و جنگهای آنان قناعت نرورزیده است، بلکه در هر بحث از: ادیان، هنرها، ادبیات و علوم، زندگانی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحث می کند. خواننده از اصول آیینهای زرتشتی، مسیحی، مانوی و مزدکی آگاهی می-

یابد. انواع هنرها از ظروف سفالین، ابزارهای ضروری زندگی و لوازم آرایش گرفته تا نقاشی، مجسمه‌سازی و معماری در طی قرون مورد بحث قرار می‌گیرد. مؤلف جای جای از ظهور انواع خطوط و ترویج علوم گفتگو می‌کند. زندگانی طبقات اجتماعی در هر دوره و روابط کارگر با کارفرما و طبقه سوم با طبقه اول همواره از نظر خواننده می‌گذرد. وضع کشاورزی و بازرگانی در هر عهد تشریح، و نشان داده می‌شود که ایران در همه اعصار واسطه تجارت و ترانزیت شرق و غرب بوده است. پیوسته شرق با غرب، ایران با یونان یا روم — جانشین یونان — مقایسه و وجوه اشتراک و افتراق آنها بیان می‌شود.^{۷۲}

دکتریارشاطر نیز درباره ارزش و اهمیت کتاب می‌نویسد: «امتیاز این کتاب یکی آن است که تاریخ ایران را از قدیمیترین ازمه تا آغاز اسلام به صورت داستان مسلسل و پیوسته‌ای بیان می‌کند. بخلاف بعضی تواریخ که تاریخ ایران را از آمدن آریائیها به ایران شروع می‌کنند و تاریخ عیلامی و کاسیها و سکاها را غربی مردم دیگری که در این سرزمین بسر برده‌اند جدا محسوب می‌دارند، آقای دکتر گیرشمن آنچه را در سرزمین ایران گذشته — هرچند مربوط به نژادهای غیر آریایی باشد — تاریخ ایران می‌شمارد. با مطالعه آن، خواننده وحدتی را که در زندگی مردم این سرزمین وجود داشته و عواملی را که با گذشت ایام در آن تأثیر کرده است درمی‌یابد.

امتیاز دیگر این کتاب از لحاظ ما این است که آقای دکترگیرشمن بی‌آنکه در ایران دوستی تعصب بورزد، تاریخ ایران را با اعتقادی راسخ، به اهمیت و عظمت تمدن ایران نوشته است.

از همه صفحات کتاب به آسانی می‌توان شوق و علاقه مؤلف را به تمدنی که در این سرزمین روییده و شکفته دریافت.

سهمی که ایرانیان در توسعه و تکمیل تمدن دنیای قدیم دارند همه‌جا با بیانی رسا تأکید شده.

در نتیجه‌ای که آقای دکترگیرشمن بدست آورده‌اند، توجه خود را بیشتر به جنبه‌های اقتصادی تاریخ ایران معطوف داشته‌اند، و این خود از امتیازات مهم

این کتاب است.

از هزاره چهارم پیش از میلاد منظم‌اً تأثیر کشف فلزات جدید و مصالح ساختمانی و پیشرفت فنون و ایجاد راه‌های تجارتي در زندگی عمومی مشرق، خاصه ایران، بیان شده و به تغییر هزینه زندگی و تغییر نرخ پول و تسهیل معاملات تجارتي و صادرات و واردات این کشورها اشاره گردیده، و با آنکه غالباً خواننده تردید می‌کند که از منابع موجود بتوان اینهمه نتایج قطعی در باب زندگی اقتصادی و کیفیت معاملات ازمنه قدیم بدست آورد، تصویر عمومی که از حیات اقتصادی ایران و کشورهای همسایه طرح شده تصویری زنده و روشن و منطبق با موازین تاریخی است.^{۷۳}

با تمام فواید و محاسنی که درباره تألیف کتاب شمرده شد دکتر معین از حواشی تحقیقی و پاورقیهای سودمند خود خواننده را بی‌نصیب نگذارده است. دکتر خوانساری در این باره می‌نویسد: «... ترجمه کتاب گیرشمن برای طالبان تحقیق در اوضاع و احوال ایران باستان بی‌اندازه سودمند و جالب است. خاصه که این ترجمه را استاد دقیق پرمایه‌ای مانند آقای دکتر محمد معین دوست آقای دکتر گیرشمن بعهده گرفته و نهایت دقت و امانت و مهارت را در ترجمه بکار برده است و البته چنان تألیفی را چنین ترجمه‌ای باید. عبارات ترجمه بسیار روان و سلیس و یکدست است و بخوبی براهل فن مشهود است که مترجم در یافتن معادل بسیاری از کلمات (خاصه آنها که معادل رایج سائری در زبان فارسی ندارد) تا چه حد از دقت و حسن سلیقه فطری، و تجربیات و مطالعات شخصی استفاده کرده است و بی‌سبب نیست که آقای دکتر گیرشمن پس از اظهار خشنودی از تصمیم بنگاه ترجمه و نشر کتاب مبنی بر ترجمه کتاب حاضر می‌نویسد: «... آنگاه که شنیدم دوست بسیار فاضلم دکتر معین استاد دانشگاه ترجمه کتابی را که معرف ثمره ربع قرن تحقیقات من در سرزمین ایران می‌باشد بعهده گرفته است، به هیچ وجه شایبه خود-پسندی، این خشنودی را مشوب نکرد.»^{۷۴}

مترجم دانشمند به ترجمه ساده متن قناعت نورزیده، بلکه با توضیحات و ذیل-

۷۳. مجله دانشکده ادبیات، سال سوم شماره ۱ و مجله سخن سال ششم شماره ۸.

۷۴. ایران از آغاز تا اسلام، صفحه ۲.

هایی که به کتاب افزوده و منابعی که به خواننده معرفی کرده به فواید متن افزوده است.»^{۷۰}

دکتر سید صادق گوهرین درباره مزایای ترجمه کتاب چنین می نویسد:
 «این اثر گرانبها سال گذشته توسط استاد دانشمند و فاضل ارجمند آقای دکتر محمد معین استاد محترم دانشگاه تهران به زبان فارسی ترجمه شد و به همت بنگاه ترجمه و نشر کتاب با بهترین و نظیفترین وسایل چاپ ممکن در این کشور به حلیه طبع آراسته گردید و بتازگی در دسترس ارباب هنر گذاشته شده است. به علت آشنایی ممتدی که نگارنده را با مترجم کتاب است می دانم که آنچه ایشان را به ترجمه این اثر نفیس برانگیخت آن بود که هموطنان عزیز خود را با گذشته بسیار دور و مردمانی که در این سرزمین می زیستند خاصه اقوام آریایی که برای ابد این مرز و بوم به نام آنها خوانده می شود، آشنا سازد و چه بسا که این آشنایی در نفوس مردمان مستعد اثری باقی گذارد و آنان را بسر منزل عافیت دلالت نماید.

آقای دکتر معین تنها به ترجمه متن کتاب کفایت نکرده است بلکه تا آنجا که در حوصله خوانندگان می گنجد در شرح مطالب و توضیح موضوعات مهم و تفسیر موارد لازم کوشیده است و به همین دلیل این ترجمه را بر متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن مزایایی است که منحصرأ به آن اشاره می شود:

۱- مؤلف را بر این ترجمه دیباچه ای است که در متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی نیست. بدیهی است که این دیباچه با آنکه بسیار کوتاه است از نکات و اشارات سودمند خالی نیست.

۲- مترجم را بر این کتاب دیباچه ای است که شامل معرفی مؤلف و متن فرانسوی و انگلیسی می باشد. و شرحی راجع به موضوع کتاب و مزایای ترجمه فارسی نگاشته شده است.

۳- در ترجمه کتاب، متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی با هم مقایسه شده است و اگر کسر و اضافه ای در آنها بوده است در حواشی تذکر داده شده است، خاصه آنکه در مقدمه ترجمه انگلیسی مترجمان اشاره کرده اند که به دلایلی بعضی قسمتها و موارد غیر ضروری کتاب را حذف کرده اند (رجوع شود به ترجمه انگلیسی

چاپ پلیکان صفحه ۱۸) در اینجا باید متذکر شد که ترجمه انگلیسی کتاب توسط «مارگارت مون رانکین»^{۷۶} دانشیار باستان‌شناسی خاور نزدیک در دانشگاه کمبریج (انگلستان) به انگلیسی ترجمه شده و «دیانا کرک و»^{۷۷} در آن تجدید نظر و اصلاحاتی کرده و «مالوان»^{۷۸} استاد باستان‌شناسی آسیای غربی در دانشگاه لندن که سمت ناشر کل بخش باستان‌شناسی خاور نزدیک و آسیای غربی را در سلسله کتب پلیکان Pelican نیز داراست بر آن دیباچه‌ای نوشته است. (ص ۶ ترجمه فارسی).

۴- بطوری که در «دیباچه مترجم» اشاره شده در این کتاب «اصطلاحات جدید و نیز لغات معمول در مورد مفاهیم تازه بکار رفته که فقط بین اهل فن متداول است و هنوز در فرهنگها وارد نشده است. مترجم در این مورد با مؤلف مذاکره کرد و در نتیجه اصطلاح یا جمله‌ای را فراخور اصل انتخاب نمود.» (ص ۷ ترجمه فارسی).

۵- در مورد اسماء خاص سعی شده است نامهایی را که ایرانیان با آنها بیشتر مأنوسند در متن کتاب و تلفظ فرانسوی و انگلیسی آن در ذیل هر صفحه نقل شود تا خواننده را هنگام قرائت ملالت نیفزاید چون کلمه «یهودیه» Judea - Judaea در ص ۸۷ یا «قزل ایرماق» Helys در ص ۸۵ یا «ری» Rhages در ص ۱۰۴.

۶- بطوری که در دیباچه ذکر شده است «در برخی موارد که محققان معاصر نظرهای دیگری - جز آنچه مؤلف آورده - دارند، ما آنها را در حاشیه نقل کردیم.

مترجم لازم دید که گاه اصطلاح یا اسم خاصی را برای خوانندگان - که شاید بعضی آنان از مطالب مورد بحث آگاهی نداشته باشند - مختصراً در حاشیه شرح دهد.» (ص ۷ ترجمه فارسی).

در ذیل بسیاری از صفحات کتاب شروح و نظرهای مذکور دیده می‌شود و خواننده با مطالب دیگر و احیاناً تازه‌تری آشنا می‌شود. (برای نمونه رجوع شود به حاشیه صفحات ۵۷ و ۱۰۲ و ۱۱۵ و ۲۰۸ و ۲۹۶).

۷- در ذیل بسیاری از صفحات کتاب مترجم برای موضوع متن مراجعی

76. Miss Margaret Rankin

77. Miss Diana Kirkbride

78. Prof. M. E. Mallowan

ذکر کرده است که از نظر تحقیق برای خوانندگانی که طالب آنگونه مطالب هستند بسیار مفید و سودمند است. (محض نمونه رجوع شود به ص ۱۱۰ و ۱۲۷ و ۱۴۳ و ۱۴۸ و غیره).

۸- در بسیاری از موارد مترجم شروخی بر موضوعات مرقوم در متن نوشته است که شاید بدون آن شروع خواننده نتواند از متن استفاده کامل نماید. (چنانکه در ذیل صفحه ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۹۷ و ۲۳۴ و غیره).

۹- در متن و حواشی کتاب گاهی لغات تازه‌ای بیچشم می‌خورد که مترجم آنها را بجای لغاتی که بیجا متداول شده بکار برده است و اغلب در ذیل صفحات علت استعمال اینگونه کلمات را ذکر کرده است چنانکه در متن صفحه ۱ لغت «نجد» بجای فلات که اخیراً متداول شده است استعمال شده و علت این استعمال را در ذیل صفحه بتفصیل می‌توان دید. یا استعمال لغت «مسبک» در صفحه ۹۵ که علت استعمال آن را در ذیل همان صفحه می‌توان ملاحظه کرد.

۱۰- در آخر کتاب فهرستی به نام «فهرست منابع موضوعات کلی» چاپ شده است که این فهرست در متن فرانسوی و ترجمه انگلیسی کتاب نیست. این فهرست برای کسانی که بخواهند در تاریخ ایران باستان مطالعه نمایند بهترین وسیله است و نیز برای طالب علمانی که در این رشته از تاریخ به غور و بررسی مشغولند مطالعه این منابع واجب و ضروری و مفید است.

۱۱- پس از فهرست منابع در آخر کتاب فهرست جامعی از نام مردان و زنان و جایهایی که در متن ذکر شده است بطبع رسیده که برای خوانندگان و محققان بسیار سودمند است. در ترجمه‌های کتب به فارسی کمتر مترجمان متوجه این نکته شده‌اند که فهرست نامها تا چه حد برای خوانندگان و آنان که اهل مطالعه‌اند ضروری است.

۱۲- در انتهای کتاب بر روی هجده ورقه تصاویری که در متن به آنها اشاره شده است بچاپ رسیده و زیر هر تصویر مطابق شرحی که در متن کتاب داده شده نمره‌گذاری شده است. این تصاویرها بطوری که در دیباچه مترجم اشاره شده است «روی کاغذ مخصوص طبع شده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب کلیشه آنها را از بنگاه ناشر ترجمه انگلیسی خریده و برای کتاب حاضر مورد استفاده قرار داده است.» (دیباچه مترجم ص ۸).

این بود شمه‌ای از مزایای ترجمه فارسی کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» بر متن اصلی فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن. کسانی که با ترجمه سروکار دارند خاصه آنها که این کتاب را در متن اصلی یا ترجمه انگلیسی آن خوانده‌اند می‌دانند که آقای دکتر معین در ترجمه این کتاب چه رنجی برده است و تا چه اندازه این ترجمه از لحاظ حواشی که بر آن نوشته شده است بر اصل مزیت و امتیاز دارد. عبارات متن، به علت معانی وسیع و کمی حجم کتاب اصولاً مشکل و احياناً پیچیده و معقد از کار درآمده است خاصه آنکه اصطلاحات تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و اقتصادی و دینی و غیره نیز در آن به حد وفور بکار رفته است و نیز یک سلسله اصطلاحات جدید باستان‌شناسی و تاریخی و اقتصادی در این کتاب بچشم می‌خورد که به علت تجدد و حدویشان شاید پیدا کردن لغات معادل آنها در فارسی متعذر و متعسر باشد. به همین جهت کمتر خواننده‌ای است که متن فرانسوی و حتی ترجمه انگلیسی این کتاب را بخواند و احتیاجی به مراجعه کتب لغت پیدا نکند و یا برای فهم بسیاری از مسائل مورد بحث به کتب مربوط به موضوع با کسانی که با اینگونه علوم سروکار دارند مراجعه ننمایند. آقای دکتر معین به علت مطالعات عمیقی که در تاریخ باستانی ایران دارند با صبر و حوصله و تأنی و پشت کار عجیبی این مشکلات را مرتفع کرده‌اند و باید گفت که علاوه بر ترجمه، متن اصل کتاب را از تعقید و ابهام بیرون آورده‌اند و کتابی بسیار نفیس با عبارات سخت شیوا و راه برنده بمقصود به جامعه اهل معرفت تقدیم داشته‌اند.»^{۷۹}

زندگینامه دکتر معین به قلم خودش

| | |
|---|---|
| <p>۱ نام و نام خانوادگی</p> | <p>محمد معین</p> |
| <p>۲ نام پدر تاریخ و محل تولد</p> | <p>ابوالقاسم ۱۲۹۶ هجری شمسی - رشت</p> |
| <p>۳ تاریخ ازدواج و تعداد فرزندان</p> | <p>۱۳۲۱ هجری شمسی ۴</p> |
| <p>۴ تاریخچه مختصری از دوران تحصیلی</p> | <p>دوره ابتدایی و سه‌گانه اول متوسطه را در رشت پایان رسانید. دوره دوم متوسطه (ادبی) را در دبیرستان دارالفنون تهران پایان برد. در سال ۱۳۱۰ در دانشکده ادبیات و دانش‌سرای عالی وارد رشته ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی گردید و در سال ۱۳۱۳ لیسانسیه شد. در سال ۱۳۱۸ وارد دوره دکتری ادبیات فارسی گردید و در سال ۱۳۲۱ اولین دکتر ادبیات فارسی شناخته شد.</p> |
| <p>۵ مشاغل و ماموریتها و مسافرتهایی که تا کنون داشته‌اید با ذکر مشغل فعلی</p> | <p>دبیر زبان و ادبیات فارسی در دانشسرای مقدماتی اهواز و دبیرستان شاهپور اهواز، رئیس دانشسرای شبانه‌روزی اهواز، رئیس پیشاهنگی و تربیت بدنی استان ششم، عضو تحقیق اوقاف استان ششم، معاون اداره دانشسراها (وزارت فرهنگ، تهران)، دبیر ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات، دانشیار ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات، استاد کرسی «تحقیق در متون» در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی، استاد یارسی باستان در آموزشگاه عالی ایرانشناسی، ریاست سازمان لغت‌نامه دهخدا، استاد ادبیات فارسی در دانشگاه پرینستون (امریکا) و اکنون هم‌استاد دانشکده ادبیات و رئیس سازمان لغت‌نامه است.</p> |
| <p>۶ فعالیت‌های اجتماعی، علمی و ادبی و موفقیتهایی که در این زمینه‌ها کسب فرموده‌اید</p> | <p>عضویت شورای عالی فرهنگ - شرکت در کنفره هزاره ابن‌سینا، هفتصدمین سال نصیرالدین طوسی، آزادی فرهنگ (تهران)، سمینار تابستانی دانشگاه هاروارد (امریکا) کنفره خاورشناسان (مونپلیه)، کنفره خاور شناسان (مسکو)، مؤتمر اسلامی (لاهور). تاکنون ۸۲ جلد از مجلدات لغت‌نامه مستقیماً تحت نظر این جانب تدوین و چاپ شده. یک سلسله کتب بهمراهی پرفسور هانری کربن فرانسوی در انستیتو ایران و فرانسه تنظیم شده و بچاپ رسیده که از آن جمله جامع‌الحکمتین به‌اخذ جایزه از آکادمی فرانسه نایل آمده.</p> |

زندگینامه دکتر معین به قلم خودش

| | | |
|--|---|----------|
| <p>ستاره ناهید، حافظ شیرین سخن، يك قطعه شعر در باستان، یوشت فریان (مرزبان نامه) علامه محمد قزوینی، شاهان کیانی و هخامنشی، ارداویرافنامه، روز شماری در ایران باستان، پورداود، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تحلیل هفت پیکر، حکمت اشراق و فرهنگ ایران، سلسله رساله‌های دستوری، امیر خسرو دهلوی، برگزیده نثر فارسی، برگزیده شعر فارسی، آینه اسکندر، فرهنگ فارسی (در ۴ جلد)، تصحیح برهان قاطع (۵ جلد)، دانشنامه‌علائی (الهی)، چهار- مقاله، مجموعه اشعار دهخدا، جامع‌الحکمتین و شرح قصیده ابوالهثم و عیبر العاشقین (بهمراهی پرفسور کر بن) جوامع‌الحکایات.</p> | <p>تالیفات و تصنیفاتی که تاکنون داشته‌اید</p> | <p>۷</p> |
|--|---|----------|

یادنامه

پس از درگذشت دکتر معین برخی از دوستان فاضل او مقالاتی را پیرامون شخصیت علمی و اخلاقی وی منتشر ساختند که ما در این گفتار برخی از آنها را نقل می‌کنیم. البته در ابتدا برای اطلاع خوانندگان فهرستی از تمامی آن مقالات را در اینجا درج می‌کنیم:

علی اشرف صادقی: یادی از محمد معین

صدرالدین الهی: پیوند ابدی سیمرغ

سید محمد علی جمالزاده: وفات دکتر معین

نرگس روانپور: آن یگانه

ابوالقاسم سری: دکتر محمد معین

شبگیر: مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

سید جعفر شهیدی: بیاد شمع مرده

عیسی صدیق اعلم: زندگانی دکتر معین

خسرو فرشیدورد: یادی از دکتر معین

محمد جعفر محجوب: یاد آرزو شمع مرده یاد آر

مظا هرمصفا: مردی که سکه شرف و علم را به نام خود کرده بود

وحید دستگردی: محمد معین

روزنامه «طالب حق» نیز به مناسبت دومین سالگرد رحلت دکتر معین

شماره ۸۱۵ روزنامه خود را با مطالبی در شرح احوال و آثار دکتر معین به عنوان

یادنامه منتشر ساخت. در این یادنامه مقالات زیر منتشر شد.

سرمقاله: به یاد علامه استاد دکتر معین

مهدی آستانه‌ای: به گیتی مرد زین سان ندید

محمود پورصالح: یادنامه

هادی جلوه: زندگی پس از مرگ

احمدعلی دوست: یادآرز شمع مرده یادآر

شهبازی: یادبودنامه

در تیرماه ۱۳۵۶ نیز به مناسبت شمشین سالگرد درگذشت دکتر معین در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مجلس یادبودی برپا شد که در آن چندتن از پژوهشگران سخن گفتند. از جمله باید از دکتر مهدی محقق، دکتر عباس زریاب خویی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر ذبیح‌اله‌صفا نام برد.

اشعار

قبل از مرگ - بعد از مرگ

دکتر مظاهر مصفا

تصویری از معین

شاهنشه ملک پاکبازی
 فرمان فرمای کشور دل
 یکتا مانده به هفت کشور
 رنجور شده ز رنج مردم
 خرمن کن دانه های یاران
 هر شب ناکرده تا سحر خواب
 یاران را داده دهخدایی
 تا غنچه دوستان شکفته
 رنجور ز پختگی و خامی
 خورده طعنه ز خام اندیش
 سر در پای شرف نهاده
 برده خلق از زیان او سود
 جان در لفظ دری دمیده
 پوشیده دورها نموده
 بیرون کرده هزار آهنگ
 نیروی زبان به خلق داده
 بازار درست زر شکسته
 لوح زر کرده روی نسامه

سلطان سریر بی نیازی
 دفتر آرای دفتر دل
 پیکر آرای هفت کشور
 گوهر آرای گنج مردم
 گنجور خزانه های یاران
 گنجینه بان مرد در خواب
 از کف بنهاده دهخدایی
 چون غنچه راز خود نهفته
 روشن کن تیره نظامی
 ناخورده لبی ز پخته خویش
 دل سوخته جان به کف نهاده
 ز آتش خود ندیده جز دود
 نه آسوده، نه آرمیده
 در بسته قرنهای گشوده
 از هر تار زبان و فرهنگ
 تن کاسته جان به خلق داده
 با کلک از بس درست بسته
 از بس زر ریخته ز خامه

بیرون شده بهتر از در آمد
هرجا دیباچه کرده آغاز
نابسته ز مدح کردن خوک
در بر آزون نیاز بسته
خیمه زده در زمین تقوی
آسوده ز منت خدیوان

*

همنام پیامبر محمد
خصم غولان معین مردم
درد آشامان باده درد
صاحب نفسان و اهل دردان
در خورد ثنای ما که مردیم
از همنامان خویش احمد
شایسته آفرین مردم
دانند که نیستش همآورد
دانند او را زهفت مردان
صاحب نسیم و اهل دردم
فروردین ۱۳۴۲

دکتر حسین بهزادی

به یاد استاد بیمار دکتر محمد معین

هرگه که دل ز غصه هوای تو می کند
هی زار زار گریه برای تو می کنند
با نغمه‌ای شکسته و بنشسته در گلو
می نالد و بناله صدای تو می کنند
ای مهر راستین دل از شام جان بتاب
جانها ببین که یاد وفای تو می کنند
ای ماه معرفت بنما رخ که دل به شکر
جان برخی خجسته لقای تو می کند
ای فیض بخش اختر معنی، سپهر فضل
تاری گرفت و یاد ضیای تو می کنند

کاش ای بهرنج خفته، بهما هدیه می نمود
دردی که دهر صرف فнай تو می کند
بر دل چگونه داغ تو نشیند ای که جان
کسب بها ز فرو بهای تو می کند^۲

دکتر خسرو فرشیدورد

در سوگ استاد معین

هیچ کس نیست که از مرگ تو گریان نشود
هیچ دل نیست که از داغ تو بریان نشود
هیچ کس نیست کزین درد گریبان ندرد
هیچ کس نیست کزین سوگ پریشان نشود
آه یک لحظه رها سینه مردم نکنند
اشک یک لحظه جدا از رخ یاران نشود
دیده ای نیست که از ماتم تو دریا نیست
سینه ای نیست که آشفته چو طوفان نشود
بعد از این هیچکسی با لب خندان نبود
بعد از این هیچ دلی خرم و شادان نشود
بعد از این عید نخندد به رخ مردم دهر
گل نروید به گلستان و بهاران نشود
در ادب چون تو کسی لب نگشاید به سخن
در لغت چون تو کسی صاحب برهان نشود
شاخ تقوی و شرف بی تو دگر بر ندهد
باغ فرهنگ و هنر بی تو گل افشان نشود
کار دستور و لغت بی تو به سامان نرسد
بی تو این مشکل پر پیچ و خم آسان نشود
اوستادان ادب یکسره شاگرد تو اند
مور خردی همه دانند سلیمان نشود

قرنها بگذرد و چون تو نیاید دیگر
 مشعلی چون تو فروزنده به ایران نشود
 چون تو دیگر نتوان یافت به اقلیم وجود
 اختری چون تو پدیدار به کیهان نشود
 مرگ تو برتن و جان ادب و شعر و سخن
 درد بنیان کن صعبی است که درمان نشود
 مرگ تو مرگ جوانمردی و علم است و ادب
 غنچه علم و ادب بی توشکوفان نشود
 آن معین هنر و دانش و تقوی و شرف
 حیف دیگر که بر این جمع نمایان نشود
 آن محمد که امین بود به راه تحقیق
 گوهری بود که دیگر به کف ارزان نشود
 ناکسان در طرب و ناز و تو در خاک چرا
 هیچکس آگه از این بازی دوران نشود
 دیگر آن مهر ادب از چه نتابد بر ما
 دیگر آن شمع هنر از چه فروزان نشود
 خیز تا یوسف دانش به وطن گردد باز
 خیز تا خانه ما کلبه احزان نشود
 خیز تا دختر غمدیده شود خرم و شاد
 خیز تا همسر آزرده پیریشان نشود
 خیز تا باغ ادب خشک نگرده ز غمت
 خیز تا کاخ سخن یکسره ویران نشود
 همه در سوگ تو ماتم زده خونین جگرند
 هیچکس نیست که از مرگ تو گریان نشود
 زنده ای لیک در این دهر و نمیری هرگز
 نام مرد هنر از خاطر مردان نشود^۳

به یاد معین

شب، ای شرنگ جان شکر زندگی
 من، این ملول گشته ز دل، می پرستمت
 ای ساغر سیاه و تب آلود زندگی
 گر مست کن نبودی خوش می شکستمت

*

چون قوی پر شکسته که در واپسین نفس
 جان زیر پر گرفته سوی موج پرکشد
 من نیز جان خسته به پای شب افکنم
 تا جان بها، فسرده تنم را به برکشد

*

دوش این سیاه موج ز محنت گرفته رنگ
 غرید و کف بلب زد و توفید و گشت مست
 جان بردمش به هدیه، نپذیرفت و بافسوس
 جان ز غم ملول مرا، خوار خواند و پست

*

تا آن زمان که خود روی دامن که نشست
 بیدار ماند شب که سپاس آورد به روز
 زان جان روشنی که به پیوست روزگار
 با گیسوی سیاه شب و روز دلفروز

*

روحي چو کبريایی شب پاک و بی نیاز
 جانی چو جلوه بخشی صبح از صفا عجین
 مرد خدا، که نیست خدا جز به جان مرد
 مرد خرد، که مرد، خرد را شود معین

*

آوخ نماند آنکه خرد زو گرفت رنگک
 آوخ بمرد آنکه ادب زو فزود نسام
 او ماند تا به زندگی ما بها دهد
 او مرد تا پدید کند خوی این مقام^۴

احمد شاهد

در رثای شادروان دکتر محمد معین

| | |
|--|--------------------------------|
| رفت با تقدیر حی ذوالمنن | شاهباز عرصه ملک سخن |
| تا ز بیماری شدش فرسوده تن | سالها در بستر اغما بخت |
| شهره گیتی شد او در این دو فن | بود یکتا در فنون نظم و نثر |
| گرچه بیرون شد روانش از بدن | گشت نامش زنده گیتی بعلم |
| علم با جان معین بد مقترن | شرح آثارش ننگجد دریسان |
| کم چو او بودست در ملک سخن | شارح فرهنگ و استاد لغت |
| زان بنازد بر وجود او وطن | خودبعمری چون در این ره رنج برد |
| تا کند یاد از معین در انجمن | کلک «شاهد» زد رقم مرگ ورا |
| تن رها کرد او ز قید پیرهن ^۵ | یک نگه افزود بر جمع و نزیست |

۱۳۷۰ + ۷۰ = ۱۳۰۰

سید محمد علی ریاضی یزدی

یادی از استاد فقید دکتر محمد معین

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| سیم سرخ بلنسد آشیان رفت | استاد معین ازین جهان رفت |
| وان شمع مزار عارفان رفت | آن مشعل علم و معرفت سوخت |
| تا ساحت قدس لامکان رفت | زین تنگ مکان سراچه خاک |
| تا چشمه نور جاودان رفت | چون فره نور ایزدی داشت |
| پرواز کنسان به آسمان رفت | آن طایر قدس آسمان سیر |

۴. مجله رنگین کمان، سال چهارم شماره بیست و نهم تیر ۱۳۵۰.

۵. مجله ارمنان، سال پنجاه و سوم شماره هشتم مهرماه ۱۳۵۰.

تا اوج فضای بیکسیران رفت
 کز کاخ هنر نگاهبان رفت
 استاد معین ازین جهان رفت
 این گنج گران چه رایگان رفت
 کان سرو روان ز بوستان رفت
 کان خرمن گل ز گلستان رفت
 بر چهره گل که باغبان رفت
 استاد هزار داستان رفت
 وان مرد امین نکته‌دان رفت
 بیدار شد و سوی جنان رفت
 با دیده بسته می‌توان رفت
 بگذشت میان و از میان رفت
 خوشنام کسی که آنچنان رفت
 بر طبع لطیف خوش بیان رفت
 استاد معین دوای جان رفت^۶

با همت و رای بیکسیرانسه
 افزاشته باد پرچم غم
 فرهنگ و هنر چرا نگرید
 دریا دریا در و گهر بود
 مرغان چمن سیاه پوشند
 آهنگ عزا نواخت بلبلسل
 بشسته سرشک شبنم اشک
 گوندبه کند هزار داستان
 استاد محمد معین مرد
 از خواب گران پنجساله
 راهی است ره اجل که در خواب
 هفتاد صحیفه از معارف
 خوش بخت کسی که این چنین زیست
 تاریخ وفات را «ریاضی»
 بس رنج زگردش قمر دید

دکتر حسن احمدی گیوی

به مناسبت سالگرد استاد آزاده دکتر محمد معین

با درد بی‌شمار و غم بیکران گذشت
 از سوک جانگذار تو ما را همان گذشت
 آتش به جان و تن زد و از استخوان گذشت
 این سال همچو طایر بی‌آشیان گذشت
 اندوه و درد و رنج ز شرح و بیان گذشت
 زان مظهر کمال و ادب کی توان گذشت

سالی که بی‌تو رفت به‌آه و فغان گذشت
 افسرده برگ را چه رسید از دم خزان
 سوز دل برادر و فرزند و همسرت
 جمع پریش و زار لغت‌نامه از غمات
 چندین هزار غم‌زده شاگرد را چو من
 آری توان گذشت ز ملک جهان ولی

*

آن سیل سهمگین که به کاخ زبان گذشت

رکن رکین نثر شکست و نظام نظم

از دست داد گلشن فرهنگ فر خویش
افسرده شد شکوفه دستسور پارسى
استاد دهخدا و بهار و قریب را
همراه شد معین و مهین کاروان گذشت
*
وز بهر فضل و فضیلت ز جان گذشت
پیروز و سرفراز از این امتحان گذشت
بایک جهان مناعت ازین خاکدان گذشت
با همتی که از سر عالم توان گذشت
*

در راه بسط شعر و ادب رنجه‌ها کشید
تا بود حق گرای و حقیقت پرست بود
هرگز به زور و ذلت و بیداد تن نداد
بگذشت از تعلق دنیای دلفسریب
*
نام اوستاد کز ره آثار ژرف و نغز
نام تو جاودان و روان تو شادباد

پاینده پایگاه تو از آسمان گذشت
کاوازه‌ات ز حد زمان و مکان گذشت
تیرماه ۱۳۵۱

ضیاء سعید

یادی از استاد فقید دکتر محمدمعین

بجز ذات خدای جاودانی
خوش آنکس بذر نیکی را فشانند
ولیکن میوه‌اش را باغ دیگر
خوش آن عالم رود با زادو توشه
چو استاد و ادیب و علم پرور
سروکارش ز خردی بود با درس
خردمند و خطیب فحل ودانا
معین ار نیست اکنون بین این جمع
*
نپایید هیچ کس را زندگانی
درین بستان که می‌باشد آسانی
بچیند ز امر حق با شادمانی
جوار حق از این دنیای فانی
معین آن معدن فضل و معانی
نبوده دور از فرهنگ آنی
هم او را بود سحرآسا بیانی
به نزد ماست روحش هرزمانی

معینا روح پرشورت بود شاد
ز آثارت فروزان است دلها
ز فرهنگ بزرگت فخر بر ماست
که با نام محمدص هم نشانی
چو خورشید جهان باستانی
ندارد در جهان تالی و ثانی

که در فرهنگ ایرانی یگانی
 چو بودی آشنا برهرر زبانی
 رساندی نفع خود را رایگانی
 نیاسودی دمی در زندگانی
 ولی شد از تو آخر جانستانی
 کند روح تو سیر آسمانی
 که رفت از کف ز تعجیل تو جانی
 که باشد هر بهاری را خزان
 حیاتی تازه در کوی جنانی
 که باشد نام عاشق جاودانی
 به ارض قدس حق داری مکانی
 عطا کردت به قریش سایبانی
 چو در ظل امیر مؤمنانی
 بیفشان بذرنیکی تا توانی
 تیرماه ۱۳۵۲

از این رو گشته‌ای استاد ممتاز
 شناسانندی تو ایران را به دنیا
 همه عمرت براه خیر شد طی
 همه روح و روانت عاشق علم
 ز علمت گرچه جان بگرفت جانها
 اگر جسم تو اکنون زیر خاک است
 خیر بودت مگر زین عمر کوتاه
 و گرنه بوده‌ای واقف بدین امر
 معینا یافتی از نور دانش
 چونامت در صف عشاق شد ثبت
 شدی مشمول لطف ذات یسزدان
 جلال‌الدین اشرف پور موسی
 معینا شاد زی بر در گه حق
 (سعید) این پند کن آویزه گوش

مقالات

علی اشرف صادقی

یادی از محمدمعین

درگذشت استاد دکتر محمدمعین بی تردید یکی از اسفناک‌ترین ضایعات علمی و ادبی سالهای اخیر است. شاید علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی در مرگ کمتر کسی از استادان این رشته به این حد متأثر شده باشند. علت این امر آن است که مرحوم دکتر معین به‌عنوان یک انسان دارای خصائلی بود که او را در میان همکارانش ممتاز ساخته بود.

از نظر علمی نیز روش کار او سرمشق بسیاری از شاگردان و همکاران او بود. دکتر معین یک دانشمند به معنی واقعی کلمه بود. از آن عالمان با عمل بود که نظیرشان در این روزگار سخت نادر است. کسی بود که جز علم و تحقیق هیچ چیز نمی‌شناخت و مقامات و حطام دنیایی که عده بسیاری از درس‌خوانده‌های ما را شیفته ساخته و به خود مشغول کرده است نتوانست او را بفریبد. دکتر معین عاشق علم و تحقیق بود و جان خود را بر سر آن نهاد.

ممکن است تصور شود که چون او دیگر در میان ما نیست و چون مرگ معمولاً خطاها و نقایص را به فراموشی می‌سپارد قلم در وصف او راهی جز طریق حقیقت بسپرد. ولی امیدوارم سه‌سال شاگردی من در محضر او در دانشکده ادبیات و ارادت خاصی که به او داشتم مرا از ترسیم چهره حقیقی او باز ندارد.

معین همیشه می‌گفت استاد دانشگاه نباید غیر از تدریس و تحقیق به کار دیگری پردازد و خود چنین کرده بود. از بازرگانانی که به لباس استادی درآمد و این شغل را نردبان «ترقی» خود ساخته بودند به خوبی یاد نمی‌کرد. برعکس

کسانی که با حقوق ناچیز استادی ساخته بودند و در جستجوی جاه و مقام نبودند بسیار مورد احترام او بودند. علو طبع و شخصیت بلند و روح بزرگش او را چنان ساخته بود که در برابر مقام سفلگان هیچ‌گاه سرفرود نیاورد. وی دارای نوعی حجب ذاتی و شرم حضور بود که ممکن بود بعضی در برخورد اول او را به تکبر منسوب کنند. کثرت مطالعه و اجتناب از اتلاف وقت او را همیشه برآن می‌داشت که از شرکت در مجالسی که محل تظاهر بود و قدر در و خرف معلوم نمی‌شد بپرهیزد. بسیار تند راه می‌رفت و زیاد به این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کرد و هدفش از این کار چیزی جز صرفه‌جویی در وقت نبود. کار زیاد اعصابش را تا حدی فرسوده کرده بود. در کلاس همیشه جدی و تا اندازه‌ای خشک بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که در موقع صحبت با میهمانان خود مشغول یادداشت برداشتن از لغات و اصطلاحات یا مطالبی بشود که در سخنان آنان او را جلب کرده بود. در نقل مطالب دیگران بی‌نهایت امانت دار بود حتی اگر شاگردان وی مطلبی را به وی توضیح می‌دادند در موقع نقل بدون استثناء نام آنان را ذکر می‌کرد. برعکس کسانی که تاب هیچ‌گونه انتقاد خصوصاً از جانب شاگردان خود ندارند، وی در باب نوشته‌های خود حتی از شاگردان خود نظر می‌خواست. وقتی در نامه‌ای از پاریس ضمن چند توضیح لغوی برای او نوشتم که کلمه «نهییب» که در حاشیه برهان قاطع عربی و شمال «نهاب» جمع «نهب» دانسته شده فارسی است و در متون پهلوی آمده^۱ نامه‌ای نوشت و مرا تشویق بسیار کرد.

در طول مدتی که در اروپا مشغول تحصیل بودم مرتباً با او مکاتبه داشتم و اکثر مطالبی که در مکاتبات ما مطرح می‌شد مسائل لغوی و دستوری و ادبی بود. مدتی بحث برسر «چند» یا «چند» و «باز» یا «باز» بود. ابتدا من تصور می‌کردم که این کلمات را باید بدون کسره اضافه خواند و برای این مطلب دلایلی داشتم ولی وی مثالهایی آورد که مؤید لازم‌الاضافه بودن «باز» است و بعضی از

۱. این کلمه که صورت دیگر آن در فارسی «نهیو» است یک‌بار در «ارداویرافنامه» به کار رفته است. مرحوم دکتر معین بر اساس یادداشت نگارنده، در جلد چهارم فرهنگ فارسی این اشتباه را اصلاح کرده است. از قضا این روزها دیدم میهنی در «دستور دبیری» (نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) که در ۵۸۵ کتابت شده نیز نهیب را شمال نهاب دانسته.

آنها را در نامه‌ای از او که عکس آن در همین جا چاپ شده، می‌بینید. دکتر معین یکی از پرکارترین استادان زبان و ادبیات فارسی بود و همیشه کوشش می‌کرد تا کارش به‌اصول علمی متکی باشد. برعکس شیوه مرسوم یعنی اتکا به حافظه که هنوز هم عده‌ای از معلمان دانشگاه‌های ما پیرو آنند. مرحوم دکتر معین با اصول صحیح فیش‌نویسی کار می‌کرد و سعی داشت بهیچ چیز بدون مراجعه به فیشهای خود پاسخ قطعی ندهد.

در ارائه نظریات جدید علمی بی‌پروا نبود. همیشه سعی داشت در وهله اول تحقیقات دیگران را نقل کند و بعد نظر خود را بی‌آورد و در این کار بقدری وسواس و اصرار داشت که گاهی ممکن بود خواننده عادی از خواندن نوشته او ملول شود. تقریباً از همه تحقیقاتی که در زمینه کارش به زبان فارسی نوشته شده بود خبر داشت و زبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی را خوب می‌دانست و تا سرحد امکان و تا آنجا که آثار و نوشته‌های غربیان را در اختیار داشت از تحقیقات آنان استفاده می‌کرد. پیوسته در حال مطالعه بود و این نکته از بررسی چاپهای متعدد کتابهای او که همیشه در چاپ جدید مطالب و مخصوصاً شواهدی افزون بر چاپ قبل دارد بخوبی مشهود است. زمینه کار او بسیار وسیع بود. در آغاز کار به ادبیات مزدیسنا و زبانهای ایران قدیم پرداخته بود. رساله دکتری او «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» در خصوص تأثیر آیین زرتشتی و رسوم ایران قبل از اسلام در ادبیات ایران عهد اسلامی است و حق مطلب را در آن بخوبی ادا کرده است. طبق شیوه خود در چاپ دوم مطالب آن را گسترش داده و آن را در دو جلد تنظیم کرده بود که متأسفانه عمرش کفاف نکرد تا جلد دوم آن را به چاپ برساند. زبان پهلوی را آموخته بود و رساله «خسرو قبادان» را از آن زبان به فارسی ترجمه کرده و بعضی از مشکلات آن را حل کرده بود. اما بعدها این رشته را رها کرد و به زبان و ادبیات فارسی خصوصاً لغت و دستور پرداخت. در دستور زبان به همان شیوه سنتی جزوه‌ها بل کتابهایی در خصوص «اسم مصدر»، «اضافه»، «مفرد و جمع»، «معرفه و نکره» منتشر کرد که تا حد زیادی راه را برای تحقیقات بعدی در این باره هموار کرده است. وی قصد داشت در این باره دنباله مطلب را بگیرد و رسالات دیگری در خصوص موضوعات دستوری تدوین کند ولی پرداختن به کار لغت او را از این کار بازداشت و سایر کارهای او را نیز تحت الشعاع قرار داد.

دکتر معین تعدادی از متون فارسی را به شیوه انتقادی تصحیح کرد و با توضیحات مفصل و مفید به چاپ رسانید. از این میان «چهارمقاله» از همه ممتازتر است و حواشی و تعلیقات آن به چند برابر متن می‌رسد. رسالات و مقالات متعددی نیز در شرح حال شعرا و نویسندگان و موضوعات مختلف تاریخی و ادبی و جز آن نوشته که همگی مفید و ارزنده و قابل استفاده است. اما مهمترین کار او در زمینه لغت است. ابتدا «برهان قاطع» را در چهار مجلد با حواشی مفصل در تصحیح تصحیفات و توضیح مطالب متن و اشتقاق بعضی از لغات و مطالب گوناگون دیگر به چاپ رسانید.

در آن زمان معین در نظر داشت برهان را به صورت یک فرهنگ امروزی درآورد و به همین جهت است که می‌بینیم بسیاری از لغاتی را که در متن کتاب نیامده و پاره‌ای اعلام تاریخی و جغرافیایی را در حاشیه اضافه کرده است. اما بعدها چنانکه در مقدمه جلد چهارم همین کتاب (ص هشت) آمده تصمیم به تألیف چند دوره فرهنگ مستقل گرفت که در زمان حیات خود فقط موفق به نشر فرهنگ متوسط آن شد. بی‌شک تألیف این فرهنگ شش جلدی فقط از همت والا و کارشبانه‌روزی و توان فرسای دکتر معین ساخته بود. این فرهنگ تا حد زیادی خلائی را که در این زمینه وجود داشت پر کرده است. با همه نقایصی که بر این کتاب شمرده‌اند و خواهند شمرد این فرهنگ فعلاً مهمترین و دقیق‌ترین فرهنگ فارسی است و مسلماً تا سالهای سال هم چنین خواهد بود. تصور نمی‌کنم به این زودیا کسی پیداشود و دامن همت به کمر زند و یک تنه عمر گرانها را بر سر تألیف فرهنگی در این حد بدهد. بررسی این کتاب از نظر فنی محتاج بحثی دیگر است که اینجا جای آن نیست. باری مرحوم دکتر معین با اینکه بیشتر عمر خود را بر سر تألیف و تصنیف در زمینه ادبیات قدیم و تصحیح متون و تدوین دستور و لغت فارسی نهاده بود به ادبیات امروز ایران نیز علاقه و توجه داشت. در سال اول دانشکده ادبیات برای هریک از دانشجویان موضوعی تعیین می‌کرد و مآخذ مربوط را به آنان می‌داد تا در آن باره رساله‌ای بنویسند. به خاطر هست که بعضی از این رسالات درباره شعر نو و ادبیات معاصر ایران بود. آنچه در دکتر معین خیلی جالب بود و در کمتر کسی از همکاران او دیده می‌شد نداشتن تحجر و عدم تعصب بود. ذهن او همیشه آماده پذیرفتن مطالب و تحقیقات جدید بود و بهیچ وجه با نوآوری مخالفت نداشت. بر

عکس بعضی از استادان و ادبای ما که فقط برای دانسته‌های خود قدر و قیمت قائلند و آنچه را دیگران می‌دانند تخطئه می‌کنند و ناچیز می‌شمارند، دکتر معین به معلومات و کار دیگران در هر زمینه‌ای که بود احترام می‌گذاشت. اما مهم‌ترین است که با این مقدار کار تحقیقی که رونویس کردن آن خود عمری می‌خواهد از دنیای پیرامون خود بی‌خبر نبود. از آن دانشمندانی نبود که جز از چهار دیواری خانه خود از چیز دیگری خبری ندارند.

دکتر معین رفت اما بسیار زود رفت. سالها طول خواهد کشید تا چون او کسی با آن مایه علمی و آن خصایل انسانی در جامعه ادب ما ظهور کند. چنین مردان خود ساخته مسلماً نمی‌توانند با قیل و قال مدرسه ما پرورش یافته باشند.^۲

دکتر صدرالدین الهی

پیوند ابدی سیمرخ و کیمیا

۱- چهره

«کوتاه بالا بود و بی‌لبخند. سریع می‌آمد با قدمهای ریز و محکم و کتابی چند بهمراه. پشت کرسی استادی که می‌نشست تو پنداری که وطواط بود. سر بزیز می‌انداخت کتابی را می‌گشود و به ناشناسی می‌گفت:

— بخوانند.

تازه دلهره آغاز می‌شد. کیست آنکس که جرأت کند و بخواند. چند بچه درس‌خوان ردیف اول داشتیم. آنها که مسابقه جلب نظر می‌دادند. یکی می‌خواند. بزمحت یک مصرع یا یک جمله که باران هزارویک ایراد صرفی و نحوی و تلفظی بر سرش می‌بارید.

او ابرو درهم کشیده سر بزیز افکنده کلمه‌ها را پس و پیش می‌کرد. ریشه‌های پهلوی و دورتر را روی تخته می‌نوشت. شأن نزول برخی از کلمات را بیان می‌داشت و در ما این سؤال و اندیشه بود که اینها را از کجا می‌داند؟ و حال که او می‌داند دانستن به چه کاری می‌آید؟

گاهی که سر برمی‌داشت در پی زمزمه‌ای در کلاس گردگورستان می‌پراکندند

آن کوچک اندام نگاهی تیزتر از خنده تیغ در برق آفتاب داشت. متن می‌خواندیم از قدیمترین شعر و قدیمترین نثر و درس به این اندیشه که پانویسهای متعدد شاهنامه ابومنصوری ما را به چه کار آید؟ و آن نثر صافی درشت-تر از ریگ آموی چرا باید که پای خنگ راهوار جوانی ما را رنجه کند؟ روزی این معنی را به هزار احتیاط با او در میان نهادیم. گفت:

— این زبان که امروز به آن سخن می‌گویید از شگفتیهای روزگار است. زبانی که هزار سال باقی مانده باشد حکایت از اصالت و جاودانگی دارد، کلمه‌ها در زبان ما بجا مانده‌اند و ارزشهایشان را حفظ کرده‌اند.

باید اینها را بشناسید تا با مردم بتوانید حرف بزنید. به دشواری باورمان می‌آمد چرا که شنیده بودیم:

«معین مردی اهل لغت و خشک و متقید است. خوب شعر نمی‌گوید و شعرهایی که می‌خواند «حال» ندارد.»

سال اول دانشکده ادبیات بودیم.

۲- آشنایی

سال دوم شیوه نگارش بود و باز هم تحلیل متن. حالا تک و توکی را می-شناخت. ظاهراً آنها که نمره خوب از او گرفته بودند:

بدرالزمان قریب، مهرداد بهار، حمید محامدی و محترم مردی بلند بالا و خوش‌سیما از مردم کردستان با موه‌های جوگندمی هم‌کلاس ما و صاحب کلی مطالعه در ادب عرب، اگر غلط نکنم فیاض نام.

اینها هیچ کدام شاگرد درس خوان نبودند. ردیف اول هم نمی‌نشستند، اما می‌دانستند. و او دانستن را دوست می‌داشت. یاران مسابقه‌ای داشتند برای آنکه یک «آفرین» به کسرفاء از او جایزه بگیرند.

وقتی آفرین می‌گفت گل از گل آفرین گیرنده می‌شکفت، یکدفعه من تقلب کردم و آفرین بدرالزمان قریب را دزدیدم. سه‌ماه با من قهر بود.

معین گفت صفتی در این بیت هست پیدایش کنید.

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار چون گوش روزه‌دار برالله‌واکبر است
کلاس درماند، قریب آهسته گفت منظور دروازه الله‌واکبر شیراز است. مطمئن نبود.

من ریسک کردم و آفرین گرفتم.

سال دوم خوب شده بود گاهی شوخی می کرد و گاهی لبخند می زد. در تحلیل شعر رودکی یکی از نخاله ها به گمانم مسعود فقیه هنگام خواندن شعر: مادر می را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزندان تأکیدی خاص روی فعل اول و خطایی مخصوص به کلمه قربان داد. نو نبود قبلاً هم گویا کرده بودند. با اینهمه او خندید و گفت: — اشکالی ندارد ولی آنقدر زور نزنید.

که کلاس از خنده باشد. یکی دو بار هم خنده او را بقهقهه دیدیم وقتی که جاهلی در کمال جهل لغتی یا استعاره ای را آنچنان «پرت» عنوان می کرد که طاقت از کفش می رفت. اما خنده اش هرگز رنگ تمسخر نداشت. وعده داد که سال بعد برایمان حافظ بگوید.

۳- جرات

بچه های آن کلاس حتی به سکا بره شاملو و فرزاد در این دوران اخیر سخت چشم دوخته اند. من که اینکار را کردم. زیرا از بد یا خوش حادثه این دو بر سر غزلی بهم در افتادند که معین در آن سال برای ما تحلیل کرد. چهره او را در هنگام تحلیل حافظ شناختم. که «حافظ شیرین سخن» اش به یقین جامع ترین تحقیقی است که درباره حافظ و عصر او آغاز شد و پایان نرسید. خود او گفت:

— کار من نبود. کار یک تن نیست شاعری که در امتداد قرون زیسته است باید که فرزندان هر زمان به تناسب ادراک خویش از خرمن پر برکتش خوشه چینی کنند.

در این زمان سیدی عمامه بر سر را با خود به کلاس می آورد. در ردیف اول می نشست و هر جا که کلاس در می ماند او رو به همراهش می گفت: — شما بفرمایید.

سید جوان بود و در ادب عرب بی مانند. ما را عقده ای کرده بود. نخاله ها می گفتند: «چرا برای خودش پامبری خوان می آورد.» تحملش می کردیم. دخترهای کلاس گاهی سر بسرش می گذاشتند و او دوره دکتری را تمام کرده بود. معین

ورزشش می داد، ورزش معلمی. می گفتند مجتهد جامع الشرایط است از نجف و اینهمه دانستن با آن سن کم فقط غصه آور بود برای نادانها. عصرها کلاس داشتیم ساعت چهار بعد از ظهر. اوایل پائیز بود که رسیدیم به این بیت:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد
و مجلس گرم شد. با این فکر که آیا باید اسرار را هویدا کرد؟ معین گفت:

— آقای شهیدی شما بفرمایید. سید دانشور بیان مضمون کرد بیشتر در مایه های عرفانی ظاهراً راضی نشد گفت و گفت درباره یار و دار و سربلندی دار و آنگاه اینکه:

پوشیده کاری و پنهان داشتن کار ترس است. مرد با جرأت زاییده می شود و فرقی با موش در همین است. وسوسه ترس را فراموش کنید. بی سر دار از اینهمه جرأت سر بلند خواهد بود.

۴- قلعه سقریم

جانشین دهخدا شدن برایمان چندان شگفت آور نبود چرا که این سالهای آخر عمر دهخدا بهمراهی این مرد آزاده گذشته بود. وقتی معلوم شد که نیما او را به وصایت خویش برگزیده است حیرت کردیم. مگر این معین خشک و بی ذوق نبود که صاحبان ذوق به شعر شناسی ملامتش می کردند؟ پس چطور آن پیر یوش ندیده و نشناخته او را به کشتیبانی آن دریای موج شعر برگزیده بود؟ پیرمرد رند بود و آدم شناس، بصرف امانت صرف شعرش — این پاچوش فرح انگیز و خرم درخت شعر کهن را — آسان بدست هر کس نمی سپرد.

سالی چند بود که ندیده بودمش. رفتم در این باره بپرسم. به اقتضای حرفه در سازمان لغت نامه کار می کرد گرمای تابستان بود یک پنکه جنرال الکتریک سیاه مال اتاق ماشین نویسه های زمان وزارت دارایی مرحوم بدر اتاقش را خنک می کرد. کتتش را کنده دست به پیشانی داشت که وارد شدم.

سلامی ترسان که لبخندی مهربان پاسخش بود. به اسم صدایم کرد. بعد از شش سال عجب کردم. چرا که از ردیف قریب و بهار و محامدی نبودم.

نشستم و چای بود و پرسش از حال من. گفتم که گرفتار روزنامه ام با همه عوارض آن. بعد سؤال کرد که این سپیده که در تهران مصور داستان یک مرد و

سه چهره را می نویسد کیست؟ مثل وقتی بود که سر کلاس می پرسید. ترسیدم و دروغ نتوانستم گفت. تعجب کرد و بعد تحسین و مرا غرق شادی که قصه را با حوصله می خواند. شاید یکی از علل ماندن من در کار قصه همین محبت معلمانه او بود که ما دیر فهمیدیم فقط یک محبت است.

از نیما پرسیدم، گره غمگینی بر پیشانی اش افتاد. از بزن بکوبهای میان مرده ریگ خواران و اینکه او در این میان به حکم شرع و اخلاق مقید است به من گفت:

— این قلعه سقریم یک چیز فوق العاده است. افسوس که مخدوش است و پراکنده.

و بعد از شعرهای عربی نیما و مدایح او درباره ائمه اطهار حرف زد و آنها را جالب توصیف کرد. در آخر حرفهایش گفت:

— بزرگترین افسوس من این است که هرگز نیما را ندیده‌ام.

۵- غم لغتنامه

سالی بعد از آن به من تلفن زد. دلتنگ و غصه دار. در کار فرهنگ بزرگ ابتدا اخلال می کردند، گرفتاری تقلیل بودجه داشت. گرم و آتشین گفت:

— برای رقاص خانه‌ها پول می دهند و برای لغتنامه جنغولک بازی در می-

آورند. یک کاری بکنید. شما شاگرد من بوده‌اید، من شاگرد دهخدا.

من به شیفته گفتم، همان هفته روی جلد تهران مصور را به لغت نامه اختصاص

دادیم. شیفته مقاله مؤثری نوشت. مقاله را با عجله برایش فرستادم، نامه ای را که می بینید در جوابم نوشت و من عاشقانه حفظش کردم.

یک روز رفتم به سراغش مطلبی می خواستم بنویسم در همین سپیدوسپاه

خودمان، آن زمانها که یادش بخیر باد دهخدا را در یک گزارش بزرگ معرفی

می کردم. چیزهایی گفت یادداشت کردم؟ خواهش کرد مطلب را قبل از چاپ ببیند.

باز هم تابستان بود و گرم. در اتاق را بست و گفت: «بخوانید». با همان

ترس کلاس خواندم. جلو رفتم. صفحه چهارم بود که صدای آرامی شبیه نفس-

زدن کوتاه متوقفم کرد. سر بلند کردم. آن کوتاه بالای بی لبخند خشک را دیدم که

مثل باران بهار اشک می‌ریخت. می‌کوشید تا احساس تندش را پنهان دارد و موفق نمی‌شد، و من موفق شده بودم. دهخدای زنده‌ای ساخته بودم که یادش نزدیکترین یارش را به‌گریستن واداشته بود.

تمام که شد برخاست و مرا بوسید و گفت:

— خداوند به‌شما توفیق دهد که ادای دین گردید.

آن مرد خشک و عصبانی و ناآرام، آرام گرفته بود، عکس قلمی دهخدا را به‌من امانت داد که برای مجله بیاورم که روی جلد درست کنیم جلو در دانشکده حجت نگهبان پیر جلوم را گرفت که «اموال دولتی» را نمی‌توانی خارج کنی. هرچه گفتم معین گفته، گفت قانون است. معلوم شد که حرف معین در چشم قانون کمتر از قدرت حجت است. تا کاغذ نوشت حجت رضایت‌داد و من اشکهای آن روز او را هرگز از یاد نمی‌برم.

۶- وقف

یک روز رفتم برای خداحافظی پیشش عازم فرنگ بودم. خوشحال بود که فرهنگش در آمده و غمگین که تنی چند برآن خرده گرفته‌اند.

دستم را گرفت و برد توی اتاقی که فیشهای فرهنگ را جمع کرده بود. با چه حوصله‌ای و چه ذوقی داشت که اگر عمری باشد فرهنگ متوسط و بعد فرهنگ بزرگ را هم چاپ خواهد کرد.

نشانی دو نسخه خطی فرهنگ در کتابخانه ملی فرانسه را به‌من داد که اگر فرصت کردم مشخصات دقیق‌تری از آنها را برایش بنویسم. تا نسبت به تهیه عکس آنها اقدام کند.

آن روز از او پرسیدم:

— استاد چرا آنقدر در دنیای لغت غوطه می‌خورید؟ دنیاهای دیگری هم هست. آزرده نگاهی کرد و گفت:

— خیلی خواسته‌اند مرا به آن دنیاهای ببرند، بزومی ساخته‌اند، منقل و گرد آورده‌اند خواسته‌اند که من هم آنطور باشم. اما آقای الهی من خودم را وقف مردم و خدمت به مردم کرده‌ام. خیلی مقامها را دو دستی برابم آورده‌اند اما من دنبال کار خودم هستم. شما نمی‌دانید که ما چقدر به فرهنگ فارسی بدهکاریم.

بعد افسوس خورد برای پرفسوری که آلوده‌اش کرده‌اند. و پرت می‌گوید این عین جمله اوست که گفت:

— این مرد را اگر به مخدرات و مخمرات آلوده نکرده بودند بوعلی سینای زمانه بود. برایم آرزوی موفقیت کرد و جلو در گفت:

— یواش یواش کارهای جدی‌تری بکنید حیف است... حیف. حیف که چه بد شناخته بود مرا حیف.

۷- جو سیمرخ و کیمیا

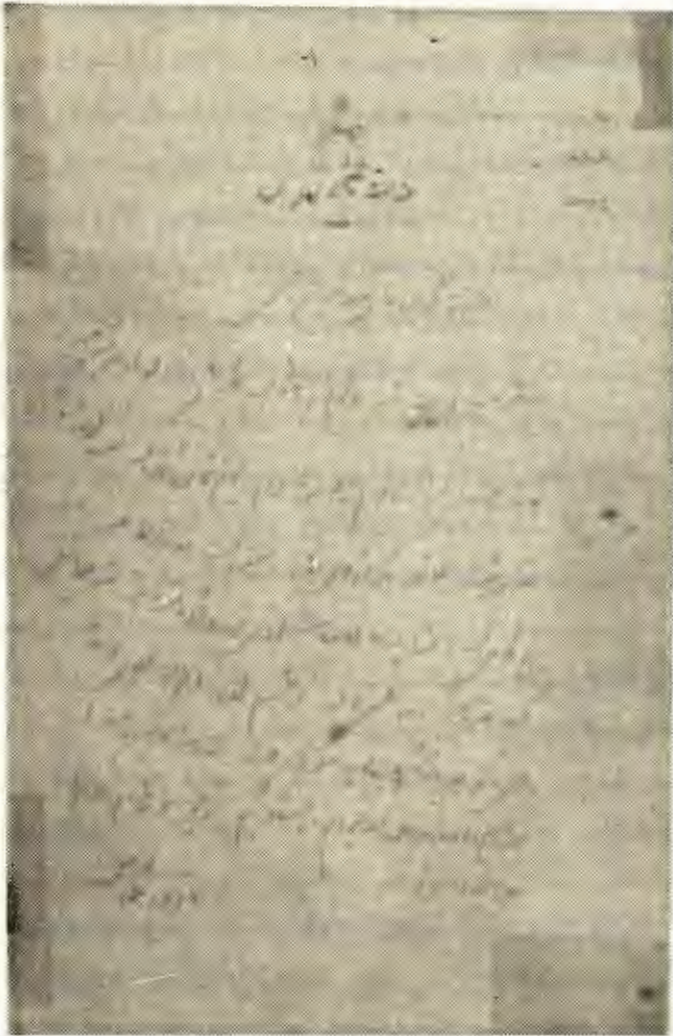
در فرهنگ شنیدم که افتاده است مثل درختی اما بجای آن که بالنده باشد کاهنده است، برگشتم و پرسیدم حکایات متفاوت بود، برخی آن را محصول حذاقت طیب پرمدعایی دانستند و گروهی معتقد بودند که «غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای». حکایت کهنه شده بود. کسی یادی از او نمی‌کرد. در بیمارستان فقط بانوی بزرگوارش بود آنهم در اتاقی دیگر. وارد که شدم. نگاهم می‌کرد. با همان چشمها، تخت را دور زدم با نگاهش دنبالم کرد. و بعد ناگهان گریستن سخت او را درگرفت.

گفتند که این یک عکس‌العمل است، مثل عکس‌العملهای غیر ارادی. اما من بوحشت در افتادم چرا که باورم نیامد. و با خود اندیشیدم، که اگر آن دریا که موج‌موج برای مقاله دهخدا اشک می‌ریخت بشناسد و بداند و نتواند که لب بسخن بگشاید چه غم‌انگیز است. من که این باور را داشتم و هنوز نتوانسته‌ام خود را از چنگ آن برهانم.

در آن خواب یا بیداری و در آن بیخبری یا هشیاری همان نگاه بود همان برکشیده تیغ پیش آفتاب، به‌خانه که برگشتم ساعتها به‌مردی که به‌من جرأت را آموخت اندیشیدم. دیگر به‌دیدارش نرفتم. هنوز که چشم می‌بندم. او را می‌بینم، مصب پرشوکتی را که دوشط بزرگ ادب معاصر ما در آن بهم پیوستند و این از شکوه این بستر مطمئن حکایت می‌کند. مردی که فرزند بزرگ عصر ما بود و هرروز که بگذرد درخت نام او برومندتر و خاطره‌اش خرم‌تر خواهد بود.

معین مردی در ارتفاع واقعی انسان بود، از آنها که از دل افسانه می‌آیند، دست طمع کوتاه می‌کنند و آستین همتشان چشمه خورشید را شرمنده می‌سازد. در

خانه چهارصد دستگاه زندگی می‌کرد و اهل معامله نبود. یادش فروزنده باد که به روزگار ما نسل سیمرغ را در قاف افسانه باید جست و کیمیای بندگی پیر مغان به دست هر کس نمی‌افتد، و او سیمرغ و کیمیایی چون دهخدا و سینا را در قاف همت و خزانه امانتش داشت و این هردو را به پیوندی جاودانه بسته بود.»^۳



آن یگانه...

مرگی نادر و شگفت، همچون زندگیش...
 هرگز کسی بیاد ندارد که استاد برای اثبات فضل خویش، دانش دیگران را تخطئه کند یا بر آثار آنان پوزخند زند، نیازی هم نداشت.
 آزادگی و وارستگی، جلای دانش او بود از این رو خوشامد گویی و مجامله را هرگز در زندگی استاد راه نبود، نه می شنید و نه می گفت.
 چه ناگزیری دردناکی است، بحر را در کوزه‌ای ریختن یا عظمتی چنان احترام انگیز و رعب آور را در صحیفه‌ای گنج‌نایدن.
 در فضایی که بیچارگی و ناتوانی واژه‌ها چنان نمایان و ملموس است که چاره‌ای جز بدور افکندن خامه نیست و سر اندوه و نومیدی دردست گرفتن... درسوک آن یگانه، آن گرانمایه استاد، هیچ کلامی چون خاموشی گویا نیست.
 آن عظمت، آن انسانیت و آن دانش را چگونه می توان تصویر کرد؟ عظمتی که می کوشید با آمیزه‌ای از لطف، هراس تورا تعدیل بخشد، انسانیتی که از خویش‌تنت شرمگین می ساخت و دانشی که انگیزهٔ اعجابها بود.
 اینک: آن حیات بارور، آن وجدان بیدار، به آرامشی ابدی پیوسته است.

مرگی نادر و شگفت، همچون زندگیش...

شاید هم آن شیوه کار توانفرسا، آن امانت خدشه‌ناپذیر و آن دقت نظرهای وسواس آمیز خوابی چنان طولانی را ایجاب می کرد... آن دیدگان سرشار از هوش و تیزبینی برای همیشه فرو خفت، دیدگانی که کمتر کسی را یارای نگرستن مستقیم در آنها بود.

*

استاد کمتر سخن می گفت و تقریباً هرگز نمی خندید. اما برخلاف آنچه ظاهر بینان را بسادگی می فریید ظاهر آرام وی از درونی بی انعطاف مایه نمی گرفت. رقت احساس آن گرانمایه را هنگامی که دربارهٔ استاد از دست رفته اش (ده خدا) سخن می گفت و از لرزش صدا و غلتیدن قطرات اشک بر چهره، خودداری نمی توانست، به روشنی و شگفتی می دیدی، آنچه برای شاگردانش باور نکردنی بود، زیرا در استاد حشمت ابهتی تأثر ناپذیر می دیدند و این پندار بی تردید از جو احترام انگیز و پر-

هیبت کلاس وی ناشی می‌شد.

ورود او به پرهیا هوترین کلاسها، فرمان سکوتی بود ناگهانی و بی‌مقدمه، فرمانی که هرگز در کلامی یا تذکری جلوه نکرده بود.

گریز شتاب‌آلود عمر را با بینشی استثنائی می‌دید و نگران لحظه‌ها بود تا بیهوده نگذرند از این رو همه دقایق کلاس او پر بود و سرشار، می‌آموخت و بهره‌مند می‌ساخت بی‌آنکه ادعایی داشته باشد.

هرگز کسی بیاد ندارد که استاد برای اثبات فضل خویش، دانش دیگران را تخطئه کند یا برآثار آنان پوزخند زند، نیازی هم نداشت.

با آنکه هریک از آثار بجای مانده از او، به تنهایی کافی است که به موجودی جاودانگی بخشند، هیچ‌گاه این اعتلا خرسندش نمی‌کرد و این احساس نارضایی از حاصل کارهایی آنچنان خطیر که از سرمایه‌های ارزنده و کم‌نظیر زبان و ادب پارسی بشمارند در این عبارت کوتاه وی در مقدمه برهان قاطع - فرهنگ فارسی نمایان است.

«این کاری است که توانسته‌ایم، ولی آن نیست که خواسته‌ایم» سالهای بیماری و خاموشی استاد، همگام انتظاری دردناک و دیرپا گذشت در انتظار معجزه؛ هیچ‌کس نمی‌خواست این حقیقت را که استاد از دست رفتنی است، بپذیرد زیرا کسی نمی‌توانست باور کند که آن یگانه، با همه عظمتش در محاصره نیروی عظیم تر قرار گرفته است، نیروی مرگ.

اما آن معجزه هرگز به وقوع نپیوست...

*

در روزهای نخستین بیماری استاد که بستگان، همکاران و شاگردان وی لحظه‌ای سالن بیمارستان را خالی نمی‌گذاشتند، از شاگردان پیشین استاد، مردی که اکنون پدر دو فرزند بود با هیجان و خلوصی تکان دهنده در حالی که اشک در دیدگانش حلقه زده بود، می‌گفت: «خدا می‌داند که با تمامی وجودم حاضرم که یکی از کودکانم را با سلامت استاد معاوضه کنم».

بی‌شک دانش تنها نمی‌تواند انگیزه چنین ارادت و عبودیت اعجاب‌آوری باشد. آزادگی و وارستگی، جلای دانش او بود از این رو خوشامدگویی و مجامله را هرگز در زندگی استاد راه نبود، نه می‌شنید و نه می‌گفت. آنچنان در شکوه کارش

غرق بود و بدان عشق می‌ورزید که در روحش جایی برای اندیشیدن به مسائل مادی یا پذیرش مقامهای اجتماعی و اداری وجود نداشت. از این رو به ساده‌ترین شکلی می‌زیست و می‌کوشید تا آنجا که ممکن است وقت کمتری به مسائل گوناگون زندگی اختصاص دهد و از کار خطیرش باز نماند.

تنها کار و کار، و نه کمترین مجالی برای استراحت و تفریح، حتی مسافرت‌هایش نیز به منظور مطالعه و تحقیق یا شرکت در کنفرانسها و کنگره‌هایی بود که بنحوی به زبان و ادب پارسی مربوط می‌شد و طبعاً در چنین سفرهایی هم مجالی برای استراحت و آرامش نبود. هراسی که از شتاب عمر و ناتمام ماندن کارها داشت انگیزه آنگونه تلاش مداوم و بی‌وقفه بود. تمام جسم و روحش را به کارش بخشیده بود. و اصولاً مگر بی‌چنان ایثاری، کاری چنین باشکوه صورت‌پذیر بود؟

در کارهای علمی و پژوهشی او، شرف و امانتی کم نظیر جلوه‌گری می‌کرد و می‌کوشید که ضمن تعیین رسالات دانشجویان این اصل دقیق و احترام انگیز را بدانها نیز بیاموزد: «مأخذ را ذکر کنید».

هیچ شاگردی نیست که لااقل یکبار این عبارت را از استاد نشنیده باشد. در این مورد هرگز خطایی را نمی‌بخشود.

حاصل کار دانشجویان را — هرچند کم مایه — به‌دقت می‌خواند و ارزیابی می‌کرد، از این رو هیچ‌گاه دانشجویی تکلیف وی را سرسری نمی‌گرفت و طبعاً از کار و مطالعه ناگزیرانه خود بهره‌ها می‌اندوخت. نمره‌های او بهترین معیار دانسته‌های شاگردان بود؛ بی‌هیچ تردیدی. از این جهت هرگز کسی را اعتراضی یا گله‌ای حتی قلبی از نمره وی نبود زیرا همه می‌دانستند که نمره‌های استاد حاصل جمع نقطه‌هایی است که در مقابل هر کلامی و هر پاسخی آنان منظور شده است. از این رو نمره خوب استاد شادی و هیجان بی‌مانندی در دلهای شاگردان می‌آفرید و بدانها شخصیتی پراح در چشم دیگران می‌بخشید.

تحسین استاد در برابر تیزهوشی، نکته‌سنجی و دریافتهای استثنائی «آفرین»‌های دل‌انگیز بود که تا جاودان روح و یاد شاگردانش را می‌نوازد.

شاید استاد از شخصیت‌های انگشت‌شماری باشد که عالیترین خصوصیات انسانی شرف، ایمان به هدف، دقت امانت و آزادگی را بی‌توسل به سخن به

شاگردانش آموخته، زیرا او خود تجسم انکار ناپذیری از این فضایل بود. دریغ که جای خالی آن یگانه به روزگاران پرنخواهد شد.^۴

ابوالقاسم سری

دکتر محمد معین

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم پخته شدم سوختم سرانجام سیزدهم تیرماه سال ۱۳۵۰ فرارسید که سال خاتمه کار این ابرمرد نادره کار بود... و خبر مرگش نعیق غرابی شوم بود که از درگذشت قافله سالار دانش و هوش خبر می داد.

خبر را روزنامه و دستگاه رادیو و تلویزیون دادند. هزاران تن از شاگردان و دوستان این مرد که از دور نزدیک مترصد حالش بودند، خبر را شنیدند و در خود فرو رفتند، از سرنوشت این مرد افسرده شدند، سرنوشتی که برآستی دردناک و حیرت انگیز بود. از لفاظی و مرده پرستی — که شیوه ماست — بگذریم می بینیم مردی که از میان ما رفت نظیر نداشت، نه تنها در رشته دانش خود از نوادر روزگار بود بلکه از نظر خصوصیات اخلاقی و طرز رفتار با شاگردان و دوستانش نیز استادی بود به معنای واقعی کلمه، با طرزی تازه در تدریس. کلاس او نزهتگهی بود پرفصفا که نفس گرم او همچون نسیمی روح نواز و دل انگیز در آن می وزید و خاطر مجلسیانش را آرامش می بخشید، کلاسی پرشکوه داشت که متانت پر جبروتش بر شکوه آن می افزود، نرم و سبک و پرهیمنه و هیبت چون سیل می رسید و چون کوهی — با همه خردی جثه — بر کرسی استادی می نشست و کسانی که در کلاش بودند، همه شیفتگانی بودند که می خواستند — و از دل و جان می خواستند — محضر استاد را درک کنند. اغلب دانشجویان، درسهای دیگرشان را تعطیل می کردند و مشتاقانه در کلاس استاد به انتظار او می نشستند و چون استاد آغاز سخن می کرد همه گوش می شدند ساکت، خاموش — سراپا گوش؛ بدون مقدمه ای و ژستی و تفاخری و سخنی از خود؛ که رسم اغلب کرسی مداران است درس آغاز می شد، استاد شاگردی را به نام می خواند تو گفתי در قالب کلاس روح فضیلت و نفس تحقیق و مباحثه

دمیده شده است، آرام و پرشکوه با نگاهی نافذ و دقتی شگرف نبض کلاس را در دست داشت و آنچنان شیفته تدریس و تعلیم که نپرس، هر جا شاگرد در می ماند استاد خود به توضیح می پرداخت و نمی گذاشت که او خفت شرم را متحمل شود و بعد می آموخت که چگونه باید بر سر هر کلمه توقف کرد و سرسری نگذشت، می-آموخت که چگونه باید معنی و جان کلام را دریافت. او در حقیقت به شاگردان خود شیوه تحقیق و تعمق را یاد می داد، شیوه غور و بررسی و خوض در مطالب و اخذ معانی را و این شیوه در طالب علمی که بخصوص تحصیل نمره ای دبیرستانی را پشت سر گذاشته و به محضر استاد رسیده بود شگفتی برمی انگیزت. تحت تأثیر متانت و غور استاد در ریشه کلمات و عمق معانی غوطه می زدی که ناگاه صدای رسایش در فضای کلاس طنین می فکند: «کافی است، حاشیه را بخوانید!»

و در پرداختن به حاشیه بود که استاد مجال می یافت تا به حواشی بپردازد و مطالبی سخته جز آنچه در کتاب درسی می توانستی یافت بگوید و چه شیرین و جذاب و گیرا می گفت و چه دور بود از خودستایی و غرور علم، و چه دلباخته بود به کارش، با چه صمیمیتی و با چه حداقتی و با چه تصمیم و اراده ای! انگار که در وجود کوچک این مرد تیز چشم سریع مصمم دریایی از آهن و فولاد عزم موج می زند و تو که ناظر بودی بر کارش — هر کس که بودی و از هر دیار و با هر طرز فکر — صداقتش را تصدیق می کردی و بی ریائی اش را و دلباختگی اش را در راه علم و دلت گرم می شد به رشته ای که انتخاب کرده بودی «ادبیات» که گهگاه مورد طعن از مابهران واقع می شد و می شود، وقتی درس تمام می شد و می رفتی که از او مشکلات خود را بپرسی روی گشاده و نرمخویی و صمیمیتش ترا مجذوب می کرد و خود را به او نزدیک می دیدی و دلت می خواست که بیشتر بپرسی و گاه با حیرت می دیدی که استاد هم نکته ای از تو می پرسد درباره شهری درباره جایی درباره چیزی و... می آمدی بیرون ملتهب، پرحرارت، پرشوق از دم گرم استاد و محبت بی دریغش گرم شده بودی دلت می خواست بدانی نه برای نمره و گواهی نامه...

این نه تنها گفتار او بود که معلم و آموزنده بود رفتار او نیز آموزگار بود، آموزگاری بزرگ، هر جا در کلاس سخن به انتقاد یا عیب جویی از فاضلی یا استادی یا دیگر کسی کشانده می شد استاد لب از سخن می بست و می گفت: «چون اسم بردید سخن نمی گویم.» و هیچ گاه نشنیدیم که از خود یا دیگری سخنی بر زبانش

بگذرد.

ما، معین را، آن مرد بزرگ را تا حدی که شناختیم از کردارش شناختیم نه از گفتارش و با چه ایمانی و با چه شوری! یکبار در آغاز سال تحصیلی به خاطر هست دو تن از مجلسیان در حین سخن استاد به صحبت پرداخته بودند و او تذکری داد، نشنیده گرفتند، باز تذکر داد و اینان که از دبیرستان آمده بودند باز ادامه دادند. ناگهان استاد را دیدیم با سر و روی برافروخته و در نهایت خشم اما در نهایت وقار و متانت از جا برخاست و طول تخته‌گاه استادی را چند بار پیمود و گفت: «به احترام علم شما را از کلاس بیرون نمی‌کنم.» و از آنها خواست که آیین ادب نگاه دارند و طی سالیانی که به محضرش ترددی داشتیم از این اسائه ادبها ندیدیم که ندیدیم، همیشه نفسها در سر کلاسش در سینه‌ها حبس بود، نه از روی اجبار که به خاطر دقت و شوکت و شکوه درس، حرمت استاد را نگه می‌داشتند که نگه داشتنی بود... در هیچ جا او را خالی از مشغله‌ای نمی‌دیدیم مدام در تلاش و تحرک بود و لحظه‌ای را به عبث نمی‌گذاشت. عدالت و انصاف او را در نمره دادن به شاگرد هیچ یک از شاگردانش نمی‌توانند نادیده بگیرند، که سرمشقی بود، آنچنان که تو خود در نفس خود تصدیق می‌کردی که سرمویی اجحاف یا افراط و تفریط روا نداشته است و با دقت و حوصله و سنجیدگی خاص یک استاد محیط عادل، میزان و مایه شاگرد را در ترازوی انصاف بدقت بررسی کرده است. در یکی از همین جلسات امتحانی که نگارنده اندکی در پاسخ به سؤالات او طفره می‌رفت از وضع زندگیم پرسید تو گفתי می‌خواست علت کاهلی را در مسائل و مشکلات روزمره زندگیم پیدا کند چه، می‌دانست که درس او را «باری بهرجهت» نمی‌گیرند و چه خوب درد را می‌شناخت و چه درست قضاوت می‌کرد! بگذریم از این افسوس و درد و دریغ که معین گذاشته است و او را از این رهگذر سودی نیست. در اینجا می‌خواهم به عنوان یک شاگرد به معینی که دیگر نیست، ادای دین کنم و به او که شبخ وار در فضای خاطر جولان دارد بگویم که: «زها زه استاد! خوب زیستی و در دل صدها تن از شاگردانت چراغی برافروختی و مصباحی، درود بر تو! اما ندانستم که این خواب طولانی، این خواب اصحاب کهف، چرا بر تو گذشت؟ و چه گستاخ و دراز مدت بود این شکنجه که بر بی‌آزارترین و نجیب‌ترین انسان ارزشمند روا دانستند و می‌پرسم که: این بیداد از کدام بارگاه و از کدام عدالت بود؟ و چه

ظالمانه است این مرگ. این مرگ تدریجی... یادت را گرامی می‌داریم و از شرق تا غرب هر جا کسی هست که نفسش با کلمات پارسی برمی‌آید و ترا دیده است و از محضرت سود جسته یا آثارت را دیده است و می‌بیند یادت را گرامی خواهد داشت. و باری کسانی جز صاحب این قلم از شاگردان و دوستان وفادار استاد — از جمله آقایان دکتر شهیدی و دکتر مظاهر مصفا در این مقوله بکمال سخن گفته‌اند که سزاست روزی در مجموعه‌ای به صورت یادنامه او فراهم آید و نیز مجله کاوه شماره ۳۶ نوشت:

«معین اینک روی در خاک کشیده است و اما از هر زنده‌ای زنده‌تر در ما می‌نگرد و فنای مروت و مردانگی را به چشم درون می‌بیند، دریغ از این بیدار خوابی و این خفتگان بظاهر زنده...»

و مجله فرهنگ و زندگی شماره ۶: «در ابتداء، کلمه بود، و معین روح کلمه بود، و تشریف کلام معطوف به شرف مردی چون او. از معین چگونه باید سخن گفت که هر کلمه بدانسان مدیون اوست، و معتبر به اعتبار او، که از ابزار مرثیه‌ای برای او بودن، سر باز می‌زند و چنین است که مرده‌ستایی زیننده «معین» معلم وارسته عصر ما نتواند بود.»

... و بعد... پس از درگذشت استاد یکی از «پرتیراژها» درباره او شرحی نوشته و اظهار تأسف و تحسری کرده بود از قلت عدد مشایعان تابوت استاد. با خود گفتم چه اصراری هست بر اینکه همه چیز را در رشته عرف و عادت متظاهران به رخ این و آن بکشیم؟ مگر استاد یک مقام صاحب جاه و جلالی بود که مراسم رسمی برایش راه بیفتد با شیپور و بوق و... او مثل همه بزرگ مردان این سرزمین و سرزمینهای دیگر آزاده‌ای بود که در تنهایی و غربت جان سپرده بود و از دور و نزدیک هزاران چشم دل از بیداردلان حقیقت شناس او را — اگر چه نه بقدم تن — تا آستانه اشرفیه همراهی کردند. و بدینسان مردی که با تلاش مداوم به قله قاف عزت و جبروت علمی و ادبی خود رسیده بود در اوج باروری و ثمربخشی به تندباد خزان مرگ از پا در افتاد و در آستانه اشرفیه آرام گرفته.

راستی خاتم فیروزه بسواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود^۵

۵. بخشی از این مقاله برگرفته از مقاله‌ای است که در سوگ استاد نوشته بودم و در تاریخ ۱۳۵۰/۴/۱۲ در روزنامه‌ای به نام کس دیگری بچاپ رسیده است؟!

در خاتمه از آنجا که استاد براغلب آثار خود پس از چاپ تصحیحات و اضافاتی به خط خود در نسخه‌های شخصی بعمل آورده‌اند و ضمناً بیشتر این آثار چاپ شده نایاب شده است. امید است که به همت شاگردان و دوستان وفادار ایشان از جمله آقای مرتضی صراف و نیز به همت ناشران محترم این مهم بار دیگر مورد توجه قرار گیرد و آثار مزبور به اضافه تصحیحات و حواشی بعدی که خود استاد بر آنها نوشته‌اند بار دیگر بوضعی منقح و مطلوب بچاپ برسد و با قیمتی مناسب — همچنانکه نظر استاد بوده است — بار دیگر در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

و شاید بی‌مناسبت نباشد که به اداره اوقاف پیشنهاد شود قطعه زمینی را برای ایجاد کتابخانه‌ای به نام دکتر معین اختصاص دهد تا با کمک دوستان و شاگردان او و نیز پایمردی خادمان به مؤسسات فرهنگی کتابخانه‌ای تأسیس شود و با انتقال آثار و یادبودهای استاد بدانجا دوستداران ادب و فرهنگ ایران بتوانند سهولت از آثار او استفاده کنند. و نیز به منزله تقدیر وینای یادبودی باشد برای این «معلم و ارسته و بی‌نظیر عصر ما»^۶.

شکیر

مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

با مرگ فروزانفر، در بهار ۹۶، و مرگ معین به فاصله یک سال پس از او «زبان» و «ادبیات فارسی» دو چهره برجسته و ممتاز خویش را از دست داد. بی‌گمان به سالیان و سالیان، تکرار این دو چهره در حوزه فرهنگی و دانشگاهی ما — با آگاهی و توجهی که به تنزل محیط دانشگاهی و تحقیقاتی روزگار خود داریم — اموری است که به آسانی روی نخواهد داد. با اینکه فروزانفر و معین از دو نسل بودند، و با اینکه زمینه کار آن دو جدا از یکدیگر بود، در یک نقطه با یکدیگر اشتراک داشتند و آن نوعی «مظهریت» و «محور بودن» است که به خاطر همین نکته من در این یادداشت «زبان» را از «ادبیات» جدا کردم. فروزانفر محور تحقیقات در حوزه «ادب فارسی» بود؛ در شاخه تاریخ ادب، تاریخ عرفان و تصوف، نقد ادب و آنچه بدان وابسته است. و در هیچ یک از این زمینه‌ها کار دیگران را با

آثار او نمی‌توان سنجید و معین در حوزه «زبان فارسی» اینگونه مظهریت و محور بودن را — در عمر نسبتاً کوتاه خویش — بدست آورده بود. نامش یادآور زبان فارسی است — زبان در معنی علمی و حوزه لغوی و دستوری آن. هرگاه از شخصی دربارهٔ واژگان زبان پارسی سخن به میان می‌آمد نخستین مرجع — و حتی آخرین سند — نوشته‌های اوست. برای نسل جوان ما که از تحقیقات علمی در دو زمینه «ادب» و «زبان» فارسی آگاهی درستی ندارند، و — آنچه می‌دانند، منشآت روزنامه‌هایی است که نویسندگانش فرهنگی بیشتر از خود آنها، ندارند — نشان دادن اینکه محمدمعین در تاریخ تحقیقات علمی این سرزمین چه اهمیتی دارد، از دشوارترین کارهاست. چراکه واحدی برای سنجش این کار در اختیار آنان نیست تا با ضریبی مشخص، حدود کارها و زحمات آن بزرگوار را بررسی کنیم. حتی برای اغلب مردم جامعهٔ ما — از عامی تا دانشگاهی هنوز مسأله اهمیت زبان، در پاسداری ملیت و آنچه مایهٔ بقاء قوم ایرانی بوده است، بدرستی روشن نیست. و اینان، اغلب، نمی‌دانند که ظرفیت اصلی حفظ ملیت، جز زبان، چیز دیگری نیست و غنای مدنیت و فرهنگ یک ملت جز در حوزهٔ زبانی او تجلی نمی‌کند.

دکتر محمدمعین، مظهر تلاش برای گسترش و سلامت و پاسداری زبان فارسی بود و این مقام به آسانی ارزانی کسی نمی‌شود. بسیارند کسانی که در روزگار ما به کارهای لغوی و دستوری توجه دارند و مقالات و کتابها. اما از میان ایشان هیچ کس نیست که نامش با زبان فارسی اینگونه پیوند خورده باشد، چندان که ذهن هر جوینده‌ای، در مسألهٔ زبان متوجه کارها و نام او باشد، و نام او یادآور زبان فارسی. استادان بسیار و مدعیان بسیارتر، امروز روز، از زبان فارسی ارتزاق و زندگی می‌کنند، اما اکثریت ایشان، یکهزارم رنجی را که معین در راه سترش و اصلاح زبان پارسی تحمل کرده است، در خویش احساس نکرده‌اند.

دل بستگی او به زبان فارسی و شور و علاقه خاصی که وی در این راه از خود نشان می‌داد بحدی بود که بعضی از آشنایان — به عراق — کار او را نوعی جنون می‌دانستند و هنگامی که آن حادثه ناگوار در آذر ماه ۱۳۴۵ روی داد همگان گفتند که: «این رویداد، جز حاصل آن مایه بیدار خوابیها و رنجها نیست. اگر وی اندکی راه اعتدال را در پیش گرفته بود، اینگونه از پای در نمی‌آمد» و این نکته — برای آنها که با زندگی معین از نزدیک آشنایی داشتند — سخنی چندان اخراق‌آمیز

نمی‌نماید.

از آغاز جوانی خویشتن را وقف زبان پارسی کرد. دوستانش به کارهای «سیاست» و «ریاست» روی آوردند و انواع مشاغل سیاسی و اداری را زیر پای در نوشتند، اما او جز به کتاب و درس دانشگاهش توجهی نکرد. زندگی محقری داشت، در یکی از خیابانهای شلوغ تهران، در محله چهارصد دستگاه ژاله، و هیچ‌گاه آرزوی داشتن منزلی در محلات شمالی تهران و قرای دور و نزدیک را در خویش نپرورد. تا همین اواخر، نه چندان دور، با اتوبوس خط رفت و آمد می‌کرد و آرزوی اتومبیل مدل فلان را بدل‌راه نمی‌داد (این نکته را من از بعضی شاگردان قدیمی او شنیدم.) با اینکه فراهم آوردن اینگونه وسایل زندگی، برای مردی چون او، خواستنی بود و توانستنی.

دکتر محمد معین، آنسوی مرز تحقیق و تصنیف، استاد یگانه‌ای بود که در حوزه درس دانشگاه نیز بی‌مانند بود. برای کسانی که با محیط درسی دانشگاهی ما آشنایی ندارند، و نمی‌دانند که چه عمری در سر کلاسهای درس، تزییع می‌شود و هنوز ثبت‌نام دانشجویان نرسیده امتحانات ترم اول آغاز می‌شود و هنوز استاد سخنش را آغاز نکرده صدای زنگ — هر سه ربع یک‌بار — دانشجویان را به «تریای دانشکده» دعوت می‌کند، گفتن اینکه دکتر معین تا چه حد از وقت کلاس به سود دانشجوی و علم استفاده می‌کرد، کار آسانی نیست. در تمام مدتی که شاگرد او بودم، یک جمله بیرون از حوزه درس و موضوع اصلی از او نشنیدم. به محض ورود به کلاس با ابهت خاصی که داشت، موج انبوه دانشجویان و قیل و قالهایشان را به سکوتی ممتد وامی‌داشت، بی‌آنکه در این باب سخنی بگوید. حضورش آرامش-بخش و متین بود. با اینکه دلی نرم و خوبی فروتن داشت، در کلاس درسش، مجال کوچکترین بحثی — بیرون از حوزه درسش — به کسی نمی‌داد تا وقت دیگران تزییع نشود — و این وقار خاص را، من در کمتر استادی از استادان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دیده‌ام.

بیرون از کلاس درس پدری مهربان بود، جوای مشکلات و زوایای روح دانشجوی و در جستجوی حل مشکلات او. دانشجویانی را که اهل استعداد تشخیص می‌داد به طرق مختلف تشویق می‌کرد و چه بسیار تحقیقات و رسالات که به زبان پارسی سپرده شده و حاصل تشویقهای اوست. ارزشی که برای وقت خویش قائل

بود و احترامی که به عمر دیگران می گذاشت یکی از ویژگیهای ممتاز روح او بود و از این بابت شباهتی داشت به بدیع الزمان فروزانفر، با اینکه در روح فروزانفر نوعی خصیصه طنز و شوخ طبعی و بی اعتنائی به بعضی مسائل دیده می شد.

جدی ترین مردی بود که در زندگی و دوران تحصیل دانشگاهی خود دیدم و اگر نه چنین بود، فراهم آوردن اینهمه آثار گرانمایه آیا امکان پذیر بود؟

خوب به یاد دارم که در آخرین روزهای سلامت خویش، یک روز به منزل یکی از دانشمندان بزرگ و اساتیدی که او نیز در راه و رسم خویش مردی یگانه است، آمده بود. نواری از «نوای نی» بی که درویشان بر سرگور مولانا جلال الدین در قونیه نواخته اند در آنجا بود، گفتند بشنویم و همه موافقت کردند، در فاصله کوتاهی که آن نی نواخته می شد، دیدم و دقت کردم که معین می کوشید تا ضمن لذت بردن از نوای آن نی، کار اصلی خود را نیز، که یادداشت برداشتن از کتابی بود ادامه دهد. از هرگونه فرصتی برای کمال بخشیدن به طرح بزرگی که برای فرهنگ زبان فارسی پیش چشم داشت، استفاده می کرد.

امین بود و دقیق، و در این راه کارش به حد وسواس می کشید. کوچکترین نکته ای اگر از کسی می شنید به نام او یادداشت می کرد. و به نام همان شخص چاپ می کرد. حواشی برهان قاطع بهترین شاهد این شیوه کار اوست. هر جا لغتی از لهجه ای شنید، از هر کس شنیده، به نام او یادداشت کرده است. اگر شاهدهی از متنی از متون کسی به او داده، همچنین به نام آن شخص در آنجا ضبط شده است و این روش را در همه آثار او ملاحظه می کنید. این مایه امانت در روزگاری که فضیلتی محترم معاصر — بخصوص نسل جوان — کتابها را از ریشه می دزدند و به نام خود چاپ می کنند، کارهای فراموش شده خاورشناسان نسل پیشین را که نسخه های آن کمیاب است عیناً به نام تألیف و تصحیح و تحقیق و گردآوری و به نام خود چاپ می کنند، ترجمه را به نام تألیف عرضه می دارند، از آیات عظمت روح و بزرگواری اوست.

همین امانت و شرف علمی دکتر معین بود که دهخدا بزرگ — آن قهرمان پاکباز و آزاده تاریخ تمدن و فرهنگ ما — را وادار کرد تا سامان بخشیدن به کار «لغت نامه» را پس از مرگ خویش به دست معین بسپارد و او نیز با توانایی خاص خویش تا آخرین روزهای سلامت بر سطر سطر مطالب آن — که بوسیله گروه

نویسندگان لغت‌نامه تهیه می‌شود— نظارت کند و این امانت را گرامی بدارد، و نیز همین امانت و شرف علمی بود که سبب شد نیمای بزرگ نیز، میراث شعری و ادبی خویش را به دست وی بسپارد تا آثارش را پس از مرگ از گزند حوادث مصون بدارد و با امانت و دقت علمی خویش آنها را چاپ و منتشر کند.

دریغا و حسرتا که آن بزرگ، پیش از آنکه به آرزوی اصلی خویش—تهیه فرهنگ تاریخی زبان فارسی—برسد جان برسر این کار نهاد و آرزوی داشتن چنین فرهنگی را—با مرگ خویش—تا روزگارانی دراز برای ملت ما به گونه آرزویی محال درآورد. کاری که وی یک تنه، بی هیچ سرمایه دولتی یا ملی، به سامان رسانید کاری است که بسیاری از مؤسسات دولتی و غیردولتی پولها برای آن خرج کرده‌اند و یک صفحه نتوانسته‌اند فراهم آورند. با اینهمه او به تنهایی—با کمک یارانی که از جان و دل به هدف او ایمان داشتند—آن کار را پایان رسانید و آن فراهم آوردن فرهنگ بزرگ شش جلدی معین است که امروز مرجع اصلی همه تحقیقات لغوی فارسی در سراسر جهان بشمار می‌رود. در هر مؤسسه شرق‌شناسی دنیا—که با ایران و ایران‌شناسی سروکار داشته باشد—دوره فرهنگ فارسی معین از نخستین مراجع و منابع بشمار می‌رود.

حواشی او بر برهان قاطع، تنها مرجع فقه‌اللغه فارسی است که همه ادیبان و استادان عصر ما از آن بهره می‌برند و حواشی او بر برهان قاطع به مراحل از اصل آن کتاب ارزنده‌تر و گرامی‌تر است.^۷

دکتر سیدجعفر شهیدی

به یاد شمع مرده

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| مرهم سینه‌های مجروح‌نشد | ساکتانی که جمله چون روح‌اند |
| جان و تن کرده در بلایش وقف | همه را گشته سر غیبی کشف |
| پایه از مه بلندتر دارند | لوح روحانیان زبر دارند |
| خسروانند بی‌سپس‌ساز و حشر | سرورانند بی‌کلاه و کمر |

۷. مجله تماشا، شماره هفدهم ۲۴ تیرماه ۱۳۵۰ و مجله خواندنیها، شماره ۸۸ سال سی و یکم سه‌شنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۵۰.

زده در رشتهٔ حقایق چنگ فارغ از نفع نوش و ضرر شرنگ
 لطف ایزد به مجلس تسویق بساده‌شان داده از خسم تحقیق

شافعی دربارهٔ نعمان بن ثابت گفته است: «مردم همه در فقه عیال ابوحنیفه‌اند» شاید فرق اسلامی به خاطر دریافتهای خاص مذهبی خود برایین قول متفق نباشند، ولی اطمینان دارم اگر بگویند همه آنانکه در بیست سال اخیر با لغت فارسی سروکار داشته‌اند به نحوی از کوششهای دکتر محمد معین بهره‌مند گشته‌اند، کسی اعتراض نکند.

معین بیست سال مداوم و ده سال متفرق یعنی بیش از نیم عمر پربرکت خود را صرف تحقیق و تتبع در لغت فارسی کرد. پنج مجلد برهان قاطع و چهار مجلد فرهنگ فارسی به گفتهٔ نظامی عروضی برایین دعوی دو شاهد عدل‌اند و دو گواه راست و پشت جلد یکصد و سه جزء لغت‌نامه که در ده هزار و پانصد صفحه به قطع سه‌ستونی بزرگ چاپ شده است، و جملهٔ «زیر نظر دکتر محمد معین» بر آن دیده می‌شود سندی دیگر بر صحت این ادعاست.

دکتر محمد معین در سال ۱۳۲۰ طبق تصمیم هیأت رئیسهٔ مجلس شورای ملی مأمور همکاری با علامهٔ دهخدا در تدوین لغت‌نامه گردید و از آن تاریخ تا پایان سال ۱۳۳۴ — سال مرگ آن مرحوم — پیوند خود را از دهخدا و لغت‌نامه نگست. و پس از مرگ دهخدا مسؤولیت ادامهٔ کار را به عهده گرفت و تا نهم آذرماه ۱۳۴۰، روزی که تفسموم دوزخی مرگ برایین چراغ تابان وزید و سرانجام خاموشی ساخت، با علاقه‌ای سرشار و پشت کاری کم مانند، که تنها می‌توان در دل و توان سالکان راه علم، آنهم به ندرت، نشانهٔ آن را یافت، این رسالت علمی را ادا کرد. اما لغت‌نامه «و مادریک مالغت‌نامه» شاید هنوز هم بسیاری از آشنایان این اثر عظیم و حتی آنانکه بدان مراجعه کرده و به نحوی از مطالب این کتاب برخوردار شده‌اند، تصور فرمایند کار اعضای این سازمان و سرپرست آن دکتر محمد معین این بوده است که مطالب منظم شده و آماده گردیدهٔ علامهٔ دهخدا را به مطبعه بفرستند و تنها رنج آنان تصحیح مطبعی این مطالب است. ولی اگر همگان بدانند که از اسفند ۱۳۲۰ — روزی که مجلس شورای ملی متعهد طبع لغت‌نامه گردید — مواد آن، جز دو مجلد آ — ابوسعد و ابوسعده — اثبات، ورقهای کوچکی به قطع شش در چهار سانتی‌متری بیش نبود که تنها یک کلمه یا یک بیت بر آن

نوشته بودند، آنگاه استادان وفاضلانی چند با مراجعه به دهها کتاب و صرف ساعتها وقت معنی لغتی را روشن یا شرح حال بزرگی را آماده می‌ساختند و پس از عرض بر علامه دهخدا و تصویب او برای چاپ می‌فرستادند، اگر این مقدمات در نظر گرفته شود، می‌توان درباره دکتر محمد معین و جهاد علمی او بحق داوری کرد.

دکتر معین در طول مدت بیست سال همکاری با مرحوم دهخدا و یا سرپرستی لغت‌نامه، هفتصد صفحه از مطالب این کتاب را شخصاً تألیف کرد و بیش از نه هزار صفحه از مطالب مؤلفان دیگر را بررسی و جرح و تعدیل نمود. هنگامی که مرحوم دهخدا در قید حیات بود و کار لغت‌نامه در منزل شخصی ایشان در خیابان ایرانشهر انجام می‌شد گروهی با استعداد های مختلف و درجه معلومات متفاوت در خانه او به کار مشغول بودند، و هریک بر حسب طاقت علمی وظیفه‌ای داشتند. او اواسط سال ۱۳۲۸ بنده افتخار پیوستن به این جمع مقدس علمی را یافتم و از همان روز آشنایی من با دکتر معین آغاز گردید و بین ما پیوستگی پیدا شد و روز بروز محکمتر گشت. آن روزها دکتر معین مطالب حرف الف از کلمه اختیار به بعد را تألیف می‌کرد و مانند دیگر مؤلفان مطالب آماده شده خود را بر دهخدا می‌خواند. اندک اندک می‌دیدم اعتماد و وثاقت مرحوم دهخدا بدو افزون می‌شود تا آنجا که بسیاری از تذکرها ی وی را درباره چگونگی تألیف اثر عظیم خویش می‌پذیرفت و بکار می‌بست.

از سال ۱۳۳۲ به بعد وضع جسمی دهخدا دگرگون شد ضعف و خستگی بدو راه یافت. دیگر نمی‌توانست مانند سالهای پیش روزی هشت ساعت تمام صبح و عصر کار کند. در همین سالها بود که نظارت و بررسی مطالب بعضی مجلدات را به دکتر معین واگذار کرد، از آغاز سال ۱۳۳۴ دهخدا دچار آن چنان بیماری شد که گاه دو یا چند روز ملاقات او ممکن نبود و دکتر معین بر کار مؤلفان نظارت کامل یافت. در همین روزها مرحوم دهخدا وصیت‌نامه خود را بر روی پشت جلد جعبه سیگار خویش نوشت که در مقدمه لغت‌نامه و مطبوعات چاپ شده است و شاید بیشتر آقایان آن را ملاحظه فرموده‌اند. اندکی پیش از مرگ علامه دهخدا اداره لغت‌نامه از منزل شخصی آن مرحوم به مجلس شورای ملی منتقل شد و به موجب تصمیم کارپردازی مجلس امور علمی لغت‌نامه به عهده دکتر محمد معین و امور اداری آن به عهده مرحوم سید محمد هاشمی کرمانی محول گردید.

از سال ۱۳۳۷ لغت‌نامه به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتقل شد و واحدی به نام سازمان لغت‌نامه بوجود آمد و مسؤولیت آن از هر جهت به عهده دکتر محمد معین محول گشت و او تا آذرماه ۱۳۴۰ این مسؤولیت را به عهده داشت.

دکتر معین به موازات مسؤولیت سنگین لغت‌نامه، در سال ۱۳۳۸ دست به کار دشوار دیگری زد: تألیف فرهنگ فارسی، مسؤولیت او سنگین تر شد، ناچار باید بیشتر کار کند. ساعات کار خود را افزایش داد از هشت به دوازده و از دوازده به ۱۶ ساعت و گاهی به ۱۸ ساعت در شبانه روز رساند، دیگر عاقبت کار معلوم بود. دوستان وی بارها تذکر می‌دادند که این اندازه خود را خسته نکند او این تذکرها را که خود می‌دانست ناشی از محبت و خیرخواهی است از جهت منطقی می‌پذیرفت، ولی به حقیقت عاشق کار خود شده بود و هر جا عشق قدم گذارد نخست چیزی که گام بیرون می‌نهد منطقی است، سرانجام آن روز شوم پدید شد - نهم آذرماه ۱۳۴۰ - وی در اتاق گروه زبان و ادبیات فارسی هنگامی که قلم بدست گرفته بود تا موافقت خود را با پذیرفتن پایان‌نامه تحصیلی یکی از دانشجویان دوره دکتری اعلام دارد، به زمین افتاد و افسوس که دیگر هرگز برنخاست. این است معین و این بود داستان او، فرهنگ فارسی او، همکاری او با لغت‌نامه و نیز داستان آشنایی من و او، داستانی که آغازی خوش ولی پایانی غم‌انگیز داشت. این است زندگانی معین کمتر از ده هزار روز حیات علمی پس از دوران تحصیلی و بیشتر از سی هزار صفحه تحقیق و تتبع. روزگاری به شمار اندک اما به ثمر بسیار.

راستی خاتم فیروزه بسواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود اما حقیقت این است که معین زنده است، زنده و حاضر، زیرا تا زبان پارسی باقی است و هر جا شیفتگان و دل‌بستگان بدین زبان، کلید فهم آن را از کتاب لغت بجویند آنجا دکتر معین را خواهند دید و با او آشنا خواهند شد.^۸

۸. یادنامه دکتر معین به کوشش مظفر بختیار و روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۲ شماره ۱۴۱۴۲.

یادی از دکتر معین

چرا عمر طاووس و دراج کوتاه؟

زنده داشتن یاد بزرگان، یادآوری کردن این حقیقت است که مرگ با همه جبروتش هرگز نمی‌تواند پسرده فراموشی بر نام و آوازه کسی بکشد که عمر خود را وقف گسترش حقایقی کرده که مورد نیاز زمان و زمانه بوده است.

اینک با گذشت یکسال از مرگ بزرگ استادی که بسیار به ما بخشید، و بسیارتر به جهان دانش، در کنار خاطره‌های عزیز و ارجمند او به حسرت می‌نشینم. به حسرت زیرا اگر بیشتر می‌ماند می‌توانست بیشتر به ما و به جهان دانش ببخشد. یاد او را زنده می‌داریم، بزرگواریهای او را به رخ زندگان می‌کشیم تا هشداری باشد آنان را که از فرصت حاصل بهره جویند و چنان کنند که بزرگانی چون معین کردند.

یکسال پیش، دکتر معین، محقق نامدار و آزاده، در سیزدهم تیرماه به جاودانگی پیوست و عالم علم و ادب و محققین را عزادار و داغدار ساخت. می‌دانیم که ضربتی که با مرگ این رادمرد دانش‌پژوه بر پیکر زبان و لغت و ادب فارسی وارد شد جبران‌پذیر نیست. البته این ضایعه هستی‌گداز و روانسوز از همان آذرماه چهل و پنج که استاد پس از خروج از کلاس درس به زمین افتاد و دیگر برنخاست رخ داد از همان شش‌سال پیش ملت ایران فرزانه‌ای دانشمند و محقق یگانه را از دست داده بود.

باری، پژوهشگری از میان رفته است که جای او به زودی در فرهنگ و ادب سرزمین ما پر نخواهد شد. گرنامه‌ای به ابدیت پیوسته است که هم انسانی با فضیلت بود و هم دانشمندی سخت‌کوش و بی‌همتا و هم معلمی پاک اندیش و دلسوز و خوب می‌دانیم که همه این فضایل در یک تن جمع نمی‌شود، از این رو «جای آن است که خون موج زند در دل لعل»، جای آن است که همه مردم و همه

دوستداران زبان و ادبیات فارسی غمین و آزرده خاطر باشند.

به شهادت کتاب عظیم فرهنگ فارسی و حاشیه برهان قاطع، او بزرگترین لغوی عصر ما بود. با این حال در دستور و تصحیح انتقادی متون و ترجمه و تاریخ و نقد شعر نیز تألیفات و کتابهای گرانبهای از خود به یادگار گذاشت. فرهنگ فارسی او که برآورنده نیاز بزرگ زمان ماست پس از لغت‌نامه دهخدا بزرگترین اثر تحقیقی زبان فارسی است و از بعضی جهات بر لغت‌نامه نیز برتری دارد. شاید این سخن بر برخی از محققان و مدعیان تحقیق گران آید ولی اگر به دیده انصاف بنگریم چیزی جز این نخواهیم یافت، اگر انگیزه خویشتن‌خواهی و بی‌انصافی در میان نباشد، همگان یکدل و یکزبان به این حقیقت اعتراف خواهند کرد و در برابر عظمت معین و آثار پراچ و مقدار او سرتعظیم فرود خواهند آورد. افسوس که قسمت اعظم یادداشتهای این مرد بزرگ چاپ نشده باقی ماند و خود او چون غنچه‌ای نشکفته به دست صرصر مرگ پژمرد و فرو ریخت و همه را سوکوار ساخت.

معین هفتاد اثر ارزنده از خود برجای نهاد که هریک برای نامور شدن کسی در عالم ادب کافی است. وی از چنان سجایای عالی انسانی و از چنان خصوصیات ممتازی برخوردار بود که جا دارد شیوه‌های وی از هر نظر سرمشق محققان دیگر قرار گیرد، زیرا او درسهایی به پژوهشگران ما داده است که هیچ‌گاه کهنه نخواهد شد و به عنوان مشعلی فروزان راه دانش‌پژوهان و محققان جوان را همیشه روشن خواهد کرد و بهتر است به جای تأسف بر از دست رفتن او راهش را ادامه دهیم و به معرفی ارزشهای انسانی و علمی او پردازیم تا سرچشمه الهام برای آیندگان باشد. اینک برخی از این ارزشها:

معین دوستدار کار گروهی - امروز هرکسی که با الفبای تحقیق آشنا باشد می‌داند که در عصر ما به تنهایی و بدون یاری دیگران نمی‌توان از عهده کارهای عظیم علمی برآمد و از خود آثاری گرانقدر برجای گذاشت. در ایران دهخدا و معین از کسانی بودند که به این راز و به این شیوه علمی زمان به خوبی پی برده بودند و از همین رو با همکاری فضلا و دانشمندان، مؤسسات سودمند و فیاض و باروری چون «لغت‌نامه دهخدا» و «سازمان فرهنگ فارسی» را به وجود آوردند که حاصل آن دو اثر بی‌همتای زبان فارسی یعنی «لغت‌نامه دهخدا» و «فرهنگ فارسی» معین است.

امروز کافی نیست که محققى در برج عاج کتابخانه خود بنشیند و چند کتاب

یا مقاله متوسط بیرون بدهد، کارهای اساسی علمی نیازمند به همکاری و کوشش دسته‌جمعی است. اثری دقیق که حاصل کار چندین محقق و دانشمند است در برابر کتابی که تنها وسیله یک تن نوشته می‌شود، به مثابه آفتاب است و چراغ ولی همه می‌دانند که «چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا». شاید ما ایرانیان بیشتر از دیگران به این طرز کار نیازمند باشیم چون روح همکاری اعم از علمی و غیر علمی در ما ضعیف است و بسیاری از محققان ما می‌خواهند به تنهایی «علامه» شوند، در حالی که دوران «علامه بازی» دیگر سپری شده و عصر همکاری و کارهای گروهی فرا رسیده است و بدیهی است که با فردگرایی در کارهای علمی کاروان تحقیق ما به مقصد نخواهد رسید شک نیست که آن عهد گذشته است که «علامه‌ای» بتواند همه کارها را خود انجام دهد و حتی برای حفظ «مقام والا» و «عنوان دهن پرکن» خود در آینده نیز از پروراندن شاگرد و جانشین برای خویش و برای ادامه راه خویش امساک ورزد و احياناً به دلسرد کردن دانش‌پژوهان نیز پردازد. امید که محققان آینده و شاگردان و دوستان معین کار گروهی را از او بیاموزند و مانند او با همکاری دیگران کارهای عظیمی را که برای زبان و ادبیات ما در پیش است از پیش پای بردارند و این مشعل تابناک را که مایه جاودانگی و سرافرازی ملت ماست همواره، فروزان نگه دارند زیرا ما می‌میریم اما زبان فارسی باید زنده باشد.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق تو بمیری و نمیسرد ایسن سبق

معین امین و با انصاف - اگر بگوییم دکتر معین امین‌ترین محقق کشور ما بود اغراق نگفته‌ایم. این خصلت نیز از سجایای بزرگ انسانی او سرچشمه می‌گرفت. رعایت امانت در تحقیقات علمی از نظر یک پژوهشگر واقعی امری است عادی ولی این کار متأسفانه در میان ما رواج چندانی نیافته است. عده‌ای از نویسندگان ما به آثار دیگران رجوع نمی‌کنند و یا اگر رجوع کنند و از آن بهره‌ای بگیرند حق صاحب اثر را نادیده می‌گیرند و نامی از او نمی‌برند، بخصوص اگر وی در گذشته باشد یا به‌عللی روزگار زبانش را بسته باشد. باری در چنین آشفته بازاری که سرقت اندیشه و دزدی ادبی کاری است معمول و عادی و در چنین روزگاری که یغمای آثار دیگران از شیرمادر هم حلال‌تر است، ارزش انصاف و امانت معین را بیشتر می‌توان درک کرد. ارزش کار مردی که حتی نظر شفاهی دانشجویان و کارمندان و خدمتگزاران را هم به نام خود آنان در کتابهایش ثبت می‌نمود چه بسا از

محققان گمنام و جوانی که در سایه این امانتگزاری به شهرت علمی رسیدند زیرا دکترمعین گفته‌ها یا نوشته‌های آنان را در آثارش به نام خودشان ضبط کرد و آنها را به جامعه معرفی نمود. مثلاً با آنکه بیشتر زحمت تدوین «فرهنگ فارسی» را خود متحمل شده بود در مقدمه آن کتاب مستطاب دهها استاد و محقق و چهارصد دانشجو را به‌عنوان همکار خویش معرفی کرده است. روزی خود در این باره به ما گفت: «من با این کار دوسوم حقم را از خود سلب کرده‌ام». وی بر اثر افراط در رعایت امانت و نقل نظریات دیگران در کتابهایش حتی این شبهه را بوجود آورده بود که وی در مسائل تحقیقی از خود نظری ندارد و کارش تنها نقل و جمع‌آوری عقاید دیگران است ولی این اشتباهی بزرگ است که از عدم تأمل در آثار او یا غرض مایه می‌گیرد زیرا وی در تألیفاتش هیچ‌گاه به نقل قول اکتفا نکرده و در لغت و دستور و مسائل دیگر زبان فارسی از خود نظریات جالب و تازه دارد و نقل گفته‌های دیگران از نظر او چند علت داشته است: یکی ادای وظیفه پژوهشگران دیگر و رعایت امانت، دیگر به‌گفته خود تشویق مؤلفان گمنام و ناآشنا، سوم مقایسه عقاید و نظریات و انتخاب بهترین آنها.

معین آزاده و بیزار از شهرت - دکترمعین برخلاف بسیاری از اهل قلم از مصاحبه و سروصدا و سخنرانی و نطق رادیویی و تلویزیونی بیزار بود، مگر مصلحتی علمی یا اخلاقی در میان می‌آمد. مثلاً او حتی حاضر نشد در برنامه مرزهای دانش که اکثر فضلا از جمله استادان دکترمعین در آن شرکت کرده بودند سخنرانی کند، زیرا معتقد بود که دانشمند باید عاشق علم و دانش باشد نه عاشق شهرت و آوازه و بر آن بود که عالم آوازه‌جو سرانجام از مسیر کار علمی به دور خواهد افتاد و دیر یا زود جاذبه شهرت او را به سوی خود خواهد کشید و از دنیای علم جدایش خواهد ساخت. او تنها به کار و کار و کار و گردآوری مطالب علمی و تبدیل آنها به تألیفات و آثاری دقیق دل بسته بود و بس و تنها هنگامی حاضر شد در روی صفحه تلویزیون ظاهر شود که لغتنامه بر اثر حمله بدخواهان در آستانه تعطیل قرار گرفته بود.

معین واقع بین و معتدل - دکترمعین مانند هر دانشمند و پژوهنده موفق و کامیابی همواره از واقع بینی و اعتدال پیروی می‌کرد. وی گرد تعصب و عقاید افراطی نمی‌گردید. مثلاً با اینکه در این اواخر به ادبیات و شعر معاصر چندان نمی-

پرداخت درباره آن نظرهای معتدل و دور از تعصبی ابراز می‌داشت. او تحول شعر معاصر را پذیرفته بود و در نتیجه می‌گفت: امروز سرودن شعر خطرناک است و امکان توفیق شاعر زیاد نیست بخصوص که شاعران ما بیشتر از سبک دیگران پیروی می‌کنند و می‌گفت: به سبب تحولی که دامنگیر شعر شده است شیوه‌های قدیم در تغییرند و طریقه‌های جدید هم چنانکه باید جای خود را باز نکرده‌اند. وی بر آن بود دوران قصیده و مدیحه سپری شده و از قالبهای قدیم غزلهای کوتاه و دویتی و رباعی و مثنوی ماندنی است و درخشیدن قالبهای جدید نیز بستگی به کارشاعرانی دارد که با آنها شعر می‌گویند.

معین بلندهمت و آهنین عزم - معین در دهه‌زار روز حیات علمی خود پنجاه‌هزار صفحه مطلب دقیق و دشوار نوشت یا بررسی کرد. حتی پاک‌نویس کردن این همه نوشته از نظر بسیاری محال می‌نماید تا چه رسد به اندیشیدن درباره آنها و تألیف و تنظیمشان به صورت کتاب و تصحیح اغلاط مطبعی و چاپی آنها. این سؤال پیش می‌آید که این همه کار توانفرسا و طاقت‌سوز چطور از عهده یک نفر ساخته است؟ زیرا این کار در بدو امر ناممکن بنظر می‌رسد اما در پاسخ باید گفت همت بلند و اراده آهنین معین چنین مشکلی را آسان و چنین ناممکنی را ممکن ساخت و بزرگترین ثمرات را برای زبان فارسی به بار آورد. او درباره این همت بلند در مقدمه فرهنگ فارسی اینگونه اشاره می‌کند:

«پیرلاروس مؤسس لغت‌نامه‌های لاروس که معلم بود و اراده‌ای آهنین داشت هدف دیدرو و دالامبر را تعقیب می‌کرد و می‌گفت که کتابی تألیف خواهم کرد که در آن هر کس به ترتیب الفبایی همه معلوماتی را که امروزه مغز بشر را غنی می‌سازد بدست آورد. ثروتی که من کسب کرده‌ام آن را برای شخص خود به کار نمی‌برم و در این کار هم چیزی از دست نخواهم داد، زیرا تمتعاتی که تنها فردی و شخصی باشد قلب را تهی می‌کند و از نظر سعادت واقعی جز خودپرستی بیهوده بشمار نمی‌آید. نگارنده نیز هر چند چنین شایستگی‌ای را در خود نمی‌بیند با گامهای آهسته به همان راه می‌رود و امید دارد که توفیق یابد.» اما افسوس که گامهای متین و محکم این مرد بزرگ در نیمه راه از حرکت باز ایستاد. آنگاه مؤلف ارجمند انواع و اقسام فرهنگهای عمومی و اختصاصی را که قصد داشت تألیف کند برمی‌شمارد، فرهنگهایی که بر روی هم دهها برابر فرهنگ فارسی فعلی اوست.

باری حالا درمی یابیم که چه گنجینه‌ای را از دست داده‌ایم. اکنون پی می‌بریم کسی که از میان ما رفته است اگر می‌ماند چه خدمات عظیم و گرانبهائی به زبان فارسی و مردم ایران می‌کرد.

معین هوادار دانش‌پژوهان - معین اهل فضل و دانش و ادب را صمیمانه دوست می‌داشت و برخلاف عده‌ای که حتی به شاگردان خود حسد می‌ورزند آنان را با بلندنظری و سعه صدر هرچه تمامتر تشویق می‌کرد. وی از «نقدهای» ناسلمی که در بین بسیاری رایج شده است و وسیله‌ای است که «ناقد گرانقدر» با زبان یا قلم خود زحمات و حقوق دیگران را پایمال کند سخت بیزار بود و از به اصطلاح نقدهایی که از شهرت طلبی، خودنمایی، حسد، غرض و نان قرض دادن برمی‌خیزد و سرچشمه می‌گیرد سخت دوری می‌جست. او حساب عیب آفرینی و عقده فشانی و خرده‌گیری را که نتیجه آن شکستن قلمها و خاموش شدن میل تحقیق در دل دانش‌پژوهان است از نقد واقعی و متکی به انصاف جدا می‌دانست زیرا عیب‌تراشی برای آثار دیگران و بخل و امساک در بیان مزایای آنها که اکنون رایج‌ترین نوع «انتقاد» است سلاخی علمی و ادبی است نه نقد، از این‌رو نه با قلم و نه با زبان هرگز به اینگونه نقدهای «مدروز» نمی‌پرداخت، بلکه تنها در مورد لزوم بزرگوارانه و تنها به منظور راهنمایی و تشویق نقاط قوت و ضعف را به دانشجویان و دوستان و شاگردان خود گوشزد می‌کرد و آشکار است که محیط ناسالم علمی و انتقادی ما تا چه حد تشنه اینگونه راهنماییها و تشویقهاست و پیداست که این دلسوزیهای جوانمردانه برای پیشرفت علم و دانش کشور مفید است. کاش بیشتر می‌زیست و دوستداران زبان و ادب پارسی را بیشتر تشویق می‌کرد.

معین شکيبا و بردبار - روزی فاضلی که داوطلب تدریس در دانشکده ادبیات بود، پیش استاد زبان به شکوه گشود و از مانع آفرینیها و اشکال تراشیهای دیگران برای خود سخن به میان آورد. وی ضمن دل‌داری و حمایت از او گفت: «زیاد هم غصه نخور، برو به تحقیقت بپرداز موفق می‌شوی، مرا هم به اشاره بعضی از استادان نه سال در سمت دانشیاری نگه داشتند و سرانجام، تا دیوان کشور حکم به استادی من نداد استادم نکردند».

فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است...

باری، معین با ناسپاسیها و عداوتها و کین‌توزیها و نامردمیها زیاد برخورد کرد اما در برابر همه این پیش‌آمدها و مصائب روانگزا و هستی‌شکن و طاقت‌سوز قد خم نکرد و لحظه‌ای از کوشش باز نایستاد. دشمنیهای ناجوانمردانه دنیا داران مسندنشین هرگز او را به دشمنی و معامله به‌مثل برنینگیخت و حتی برای دفاع از خود هم که شده به‌رقیبان خویش حمله نکرد و هرگز عیبهای این مردان سراپا عیب را برزبان نیاورد و همواره اغماض پیشه ساخت.

باری درست است که ما باید از او شکیبایی و بردباری را بیاموزیم اما از این وقایع عبرت آمیز باید کار دیگری را هم آموخت. باید راه و رسم دانشمند آزاری و محقق‌کشی را برانداخت. باید کاری کرد که «معین»ها در حیات خود از بزرگترین مزایا و تشویقها برخوردار شوند نه آنکه پس از مرگشان بر آنها ندبه وزاری کنیم و گرنه دق‌کش کردن آزادگان و سپس گریستن بر مرده آنان هرگز درست نیست. باری باید تنگ‌نظران و عالم‌آزاران را به‌جامعه معرفی کرد. والا تا زمانی که این تنک‌مایگان بتوانند تیغ قلم و زبان خود را به‌روی اهل علم بکشند، تا هنگامی که شبه‌دانشمندان واقعی ارج و منزلت داشته باشند معینها هر چه کمتر و کمتر خواهند شد و به‌جای آنان مدعیان ناسزاوار بر کرسیهای علم و دانش تکیه خواهند زد.

معین بزرگوار و جاودانه - از آنچه گفتیم چنین برمی‌آید که معین بیش از هر چیز انسانی بزرگ و مردی با فضیلت و بزرگوار بود و از نظر ما نیز همین نکته در خور اهمیت است زیرا دانشمند شدن به‌مراتب آسانتر از انسان شدن است. به‌همین جهت است که از فقدان او پس از سالها نیز باید ماتمزده و سوگوار باشیم، زیرا گنجینه‌ای آکنده از گوهرهای تابناک دانش و فضیلت و تقوی را از دست داده‌ایم، گوهری که دیگر چون او نخواهیم یافت. اما آه و ناله و فغان بروی بی‌حاصل است و دردی را دوا نخواهد کرد زیرا او همیشه زنده است و زنده خواهد بود. هر کس تا قرن‌ها بعد نیز می‌تواند چهره نجیب و روح بزرگ و ملکوتی او را در آثار گرانبهایش ببیند و سیمای انسانی او را در ذهن خود ترسیم کند.

برای ما مهم آن است که شیوه‌های او را به‌اندازه توانایی خود دنبال کنیم. دانش‌پژوهان و دوستداران او نیز باید چنان کنند که او کرد، باید چنان عاشق دانش و راستی باشند که او بود، باید چنان دامنه همت خود را بلند گیرند که او

گرفت، باید آنگونه اهل فضل و فضیلت را گرمی دارند که او داشت، باید همانگونه از حسد و کینه و تنگ نظری به دور باشند که او بود، باید در تحقیق چنان جانب امانت و انصاف را بگیرند که او گرفت و سرانجام باید آنچه آنچنان پرهیز-کار و بزرگواری و انسان باشند که او بود.^۹

دکتر محمدجعفر محبوب

یاد آرزو شمع مرده، یاد آرزو

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| یقین کردمی مرگ اگر نیستی است | از ایسن ورطه خود را رهانیدمی |
| بدان عرصه پهن بی ازدحام | خرد بار خود را، کشانیدمی |
| برایسن قلعه شوم ذات الصور | به تحقیق، داهن فشانیدمی |
| سراین معدن خاروخس رابه جای | بدین خوش علف گله مانیدمی |

علامه دهخدا

روزی یکشنبه سیزدهم تیرماه ۱۳۰۵ دکتر محمد معین دانشمند و محقق نامدار و استاد برجسته ادب فارسی در دانشگاه تهران، پس از چندسال بیهوشی چشم از جهان فرو بست و روان پاکش به بهشت جاودان خرامید و به پاکان و نیاکان پیوست... استاد محمد معین در روز چهاردهم آذرماه سال ۱۳۴۰ گرفتار عارضه شد و در بیهوشی فرو رفت و چهارسال ونیم در حالتی بین مرگ و زندگی زیست و در این مدت دوستان و یاران و همکاران و شاگردان و خویشان و پیوستگان و پزشکان ایرانی و خارجی، برای نجات او آنچه می دانستند و می توانستند کردند، لیکن قضا کار خود را کرده بود و دیگر نه عزیمت اثر داشت و نه علاج. استاد روز پیش از حادثه از سفر ترکیه به ایران بازگشته بود، و بی آن که لحظه ای به آسایش خود بیندیشد روز بعد کارهای جاری تعلیم و تحقیق را از سر گرفت و برای گفتن درس به دانشگاه رفت و پس از ساعتی تدریس، در وقت آسایش هنگامی که قلم برگرفته بود و می خواست موافقت خود را با تقاضای یکی از دانشجویان دوره دکتری اعلام دارد، بر زمین افتاد و... دیگر برنخواست.

۹. مجله تماشا، شماره شصت و هفتم ۱۵ تیرماه ۱۳۵۱.

۱. این مصراع از علامه فقید علی اکبر دهخداست.

اگر زندگانی محمدمعین را زندگانی معنوی و حیات علمی و ادبی او بدانیم، امروز نیز می‌توان گفت محمدمعین زنده است و تا روزی که آثار گرانبهای وی مورد مراجعه و مطالعه طالب علمان است زنده خواهد بود و مرگ ناتوانتر از آن است که بتواند در حیات جاویدان مردان بزرگ خلی ایجاد کند. به قول مولانا جلال‌الدین:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

بنابراین اگر دربارهٔ دکتر معین و زندگانی وی سخنی بتوان گفت بهتر آن است که درباره کارنامهٔ تابناک و درخشان زندگانی علمی و معنوی وی، آن زندگانی که دوام وی را بر جریدهٔ عالم ثبت کرده و زندهٔ جاویدش ساخته است گفت و گو شود.

بنده دکتر معین را سالها پیش از آن که به عنوان دانشجو در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی اسم بنویسد، دوردور می‌شناخت: به عنوان اولین دکتر ادب فارسی از دانشگاه تهران، به عنوان مؤلف حافظ شیرین‌سخن، به عنوان نویسندهٔ کتاب تحقیقی و پر ارج مزدیسنا و ادب پارسی (وی این عنوان را برای چاپ دوم رسالهٔ دکتری خویش برگزید، عنوان چاپ اول آن قدری درازتر است)، به نام مصحح دقیق و امین برهان قاطع و نویسنده مقاله‌های تحقیقی و ادبی و مؤلف رساله‌های تحقیقی در دستور زبان فارسی و برگزیدهٔ نظم و نثر فارسی و مصحح چهارمقاله نظامی عروضی (برای تدریس در رشته زبان و ادب فارسی) و مهمتر از همه دکتر معین را به عنوان نزدیکترین همکار و مشاور علامهٔ فقید علی‌اکبر دهخدا می‌شناخت، زیرا بنده عضو اداری مجلس شورای ملی بود و شاهد آن که مجلس چهاردهم با همه تشنت و اختلافی که بین نمایندگان چپ و راست آن وجود داشت، در واپسین روزهای حیات خویش طرحی را به اتفاق آراء به تصویب رسانید که به موجب آن مجلس شورای ملی هر ساله مخارج چاپ و انتشار لغت‌نامه دهخدا را در بودجه خویش منظور می‌کرد و می‌پرداخت. از سال بعد که سازمان لغت‌نامه کار خویش را آغاز کرد، دکتر محمدمعین نیز در آن سازمان مشغول کار شد و مجالست شبانروزی با مردی پرتجربه و خردپرور چون دهخدا، پیدا بود که اگر جوانی فعال و با معلومات و مستعد و کارآمد چون دکتر محمدمعین را روزی شود، چه نتیجه‌های درخشان از آن عاید خواهد گشت.

آری، دکتر معین که عاشق و شیفتهٔ دانش بود، پس از برخورد با مرحوم

دهخدا، یک سره به کار لغت روی آورد، و قسمت اعظم اوقات خود را که صرف تحقیقات ادبی گوناگون می‌شد، در این کار صرف کرد و دوسه‌سالی بعد که نویسندگان لغت‌نامه در مجلس دفتری برای خود داشتند، مرحوم دکتر معین سرپرستی این دفتر را برعهده داشت و از صبح تا ظهر در آن کار می‌کرد و بنده به عنوان عضو مجلس می‌دید که نمایندگان دو مجلس (در آن روزگار جلسات سنا هم در کاخ بهارستان تشکیل می‌شد) و وزیران و رجال دولت، چون با این مرد شرمگین کوچک اندام کم‌حرف برخورد می‌کنند چه احترامی بدو می‌گذارند و چگونه در گفتار با وی ادب را مراعات می‌کنند. حق هم داشتند. آن روزها استادان دانشگاه، خاصه آنان که به دانشمند بودن و «سواد داشتن» معروف بودند، احترامی دیگر داشتند، و دولتها می‌کوشیدند آنان را زیب و زینت دستگاهها و وزارت‌خانه‌های خود سازند، و بسیاری از استادان نیز به همین ترتیب به دستگاه دولت جذب شدند و کارهای اداری و اجرایی و مسؤولیتهای بزرگ دولتی تا سطح وزارت یافتند، و معدودی از آنان بودند (مانند مرحومان بهمنیار و عباس اقبال آشتیانی و دکتر محمد معین) که جز به کار علمی خویش به هیچ کار دیگر نپرداختند و داشتن مقام عالی علمی و احترام معنوی آن را به هر مقام دیگر ترجیح دادند.

آنچه در آن روزگار درباره‌ی وی می‌شنیدم این بود که وی رنجور و بیمار است، و از بیماری معده و دستگاه گوارش رنج می‌برد، و با این حال دمی از کار کردن نمی‌آساید و از اول وقت بامداد تا واپسین ساعت‌های شب (و غالباً تا نیم‌شب) به کار اشتغال دارد.

از سال ۱۳۳۰ آشنایی بنده به عنوان دانشجوی دانشکده ادبیات با دکتر معین آغاز شد. نخست روز به صورت معلمی خشک و جدی و عصبی به کلاس آمد و اولین بار که ترک اولایی از دانشجویی سر زد بدو پرخاش کرد و عصبانی شد و کلاس را سکوتی ناراحت کننده فرا گرفت. دکتر معین درس خود را که خواندن متن فارسی بود آغاز کرد، و از همان دقیقه‌های اول دانشجویان دریافته‌اند که خواندن متنهای فارسی کاری است دقیق و سخت دشوار، و در آن مشکلات فراوان وجود دارد که تاکنون بدان برنخورده‌اند، و این استاد «خشک» و عصبانی نخستین کسی است که آنان را با این دشواریها روبرو می‌کند!

هنوز چند جلسه از روزگار تدریس استاد نگذشته بود که همه دانشجویان

دانستند وی مردی مهربان و صمیمی و دوستدار دانش و دانشجوست، و اگر نقابی از خشکی و عصبانیت بر رخسار کشیده، برای آن است که شاگردان وی دیرتر بفهمند صاحب این چهره عبوس دارای چه دل گرم و مهربانی است. اما همه شاگردان زود این نکته را دریافتند و با او صمیمی و یک دل شدند. با این حال حرمت و حشمت وی همچنان در دلها باقی ماند، چه همه دیدند که اگر سخت‌گیری و شدت عملی نیز در کار است (که هرگز نبود) جز برای دادن توشه علمیشان نیست، و اکنون که سالیان دراز از آن روزگار خوش و روشن می‌گذرد، من از دوستان خویش، از استادان و دبیران ادب فارسی، از همه کسانی که چند ساعتی از محضر درس دکترمعین بهره‌مند شده و اینک به تدریس قرائت متون اشتغال دارند، این جمله را — تقریباً همیشه به یک صورت و با یک آهنگ — شنیده‌ام که گفته‌اند: در تدریس متن و نگارش، ما هرچه داریم از دکترمعین داریم، و این نکته را دوست دوران تحصیلش، استاد عزیز بنده دکترصفا با این تعبیر بیان کرد:

اولین کسی که تدریس متنهاى فارسی را از صورت مبتذل سابق بیرون آورد، و به معنی کردن لغت‌های مشکل متن و شرح مفهوم جمله قانع نشد، بلکه آن را با اصول زبان‌شناسی و لغت‌شناسی و دستور زبان، و اصول علمی امروزی همراه کرد، دکترمعین بود، و این کار یکی از ابتکارات اوست که شیوه تدریس متن، و تحقیق در متون ادبی فارسی را یک سره و به کلی عوض کرد! شاگردان مرحوم دکترمعین، هرچه با او بیشتر انس می‌گرفتند، بیشتر متوجه می‌شدند که با چه استاد بزرگوار و مهربان و خوش نیت، بلکه با چه یار یک دل و دوست صمیم و رفیق عزیزی سروکار دارند، بطوری که پس از پایان یافتن تحصیل ایشان در دانشکده، تازه دورانی جدید از دوستی بین استاد و شاگرد آغاز می‌شد.

با آن که دکترمعین، از جهت داشتن صلاحیت استادی، و دارا بودن فضل و کمال و «سواد» جزء استادان طراز اول بود، و هر روز که از عمر پربرکت و زندگانی پرافتخار وی می‌گذشت، علاوه بر تربیت شاگردان و نشر آثار تحقیقی تازه، اطلاعات وسیع و معلومات بیکران وی نیز افزایش می‌یافت، با این حال این فقط یک جنبه از اخلاق و رفتار، و یک قسمت از روش و منش او بود. البته این خصوصیتها کافی بود که هر استادی را که دارای آن باشد مورد احترام و ستایش شاگردانش قرار دهد. اما تقریباً بی‌هیچ تردیدی بر بنده روشن است که شاگردان دکترمعین

احترامی بیش از آنچه درخور استادی دانشمند و «باسواد» است برای او قائل بودند و در دل، او را از استادی مطلع، که تنها مزیت وی وسعت اطلاعاتش باشد به مراتب عزیزتر می‌شمردند، زیرا بیش از آن که به علم او وقوف یابند، مجذوب انسانیت، پاکدلی، بزرگواری و خوش باطنی وی می‌شدند. وقتی رساله دکتری بنده در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ گذشت (و مرحوم دکتر معین هم عضو هیأت رسیدگی بدان رساله بود و در مجلس دفاع لطف و محبت را از حد گذرانید) پس از اندک مدتی از طرف دانشسرای عالی از بنده سؤال شد که آیا حاضر به پذیرفتن دانش یاری دانشسرای عالی هستم یا خیر؟ این کار چند حسن و چند عیب داشت: حسن اول آن، این بود که دوران خدمت استادیاری از میان می‌رفت و بنده مستقیم دانشیار می‌شدم. حسن دیگر این بود که تشریفات آگهی کردن داستان دادن و نظایران نیز نداشت. لیکن عیبهای بزرگ آن یکی این بود که می‌بایست از کار قبلی خود استعفا دهم و دوم این که خدمت تمام وقت در دانشسرای عالی را بپذیرم. در این باب با یکی از دوستانم که آن روز استاد دانشکده ادبیات بود (و امروز بازنشسته است) مشورت کردم. در جواب من گفت: برو با دکتر معین مشورت کن، چون من هیچ کس را بیش از او مورد اعتماد نمی‌دانم او مردی است که اگر در این مشورت نفع شخصی خودش هم در میان باشد آن را زیر پا می‌گذارد و صلاح کار تو را باز می‌گوید!

از آن پس نیز همکاری و دوستی من با این استاد دانشمند صمیم و بزرگوار ادامه یافت و هرگز کلمه‌ای بدگویی از دیگران، از رؤیسان و همکاران و حتی زبردستان و شاگردانش از او نشنیدم، و در این مدت صداقت و امانتی از او دیدم که به راستی حیرت‌انگیز و وسواس‌آمیز بود: اگر مثلاً در کلاس درس مطلبی طرح می‌شد، و دانشجویی معنی لغتی را که در محل سکونت وی در فلان استان یا شهرستان معنی خاصی داشت باز می‌گفت، و این معنی به کار استاد می‌آمد، همان جا، فیشی از جیب درمی‌آورد و آن را یادداشت می‌کرد و اسم و مشخصات گوینده را می‌نوشت تا هر جا بدان استناد می‌کند، بگوید که این مطلب را چه کسی بدو گفته و از کجا آمده است!

به بسیاری از این گونه نامها، در تمام تألیفات وی، خاصه در حواشی برهان- قاطع و فرهنگ گرانبهایش برمی‌خوریم. خوشبختی دکتر معین آن بود که در آغاز

دوران پژوهش و تحقیق خویش به‌مردی تمام چون دهخدا برخورد که عمری در همان زمینه که دکتر معین بدان دلبستگی داشت کار کرده بود، و این برخورد از اتلاف عمر معین جلوگیری کرد و به‌مرحوم دهخدا نیز همکاری دقیق و امین و صمیم، همانگونه که وی از خدا می‌خواست ارزانی داشت، و آسمان کمتر اینگونه وسیله‌سازی می‌کند، و چنین کسانی را در سر راه یکدیگر قرار می‌دهد.

استاد جلال‌الدین همایی در مجلس یادبود دکتر معین فرمود: «از نظر علمی دکتر معین دو صفت بارز داشت: یکی آنکه دماغی گیرنده داشت، اگر در مجلسی سخنی گفته می‌شد، گاه ممکن بود آدمی تصور کند که این سخن در میان هیاهوی حاضران و غلغله مجلس و کسانی که اهلیت آن را نداشتند، به‌هدر رفته است. اما دکتر معین آن را می‌گرفت و پس از چندی دیده می‌شد که وی با دقت تمام آن را گرفته و به‌بهترین صورتی بکار برده است.

دوم اینکه وی خوب می‌دانست هر مطلب را از کجا بیاورد و در کجا به جمع‌آوری آن پردازد، و به‌همین سبب در کار تحقیق و جمع‌آوری مدارک و اسناد آن بسیار موفق بود. و در حقیقت نیز هیچ کس از این لحاظ، از نظر جمع‌آوری اسناد و مدارک و رعایت دقت و امانت در ارائه آن به‌دکتر معین نمی‌رسد. شاید نخستین استادی که راه و رسم یادداشت برداشتن و جمع‌آوری اسناد و مدارک و آیین تحقیق در مسائل ادبی و لغوی را در دانشکده ادبیات به‌دانشجویان رشته فارسی آموخت، هم او باشد، گویا اینک وی درسی به‌نام آیین تحقیق نداشت و دانشجویان عملاً راه و رسم این کار را از وی فرا می‌گرفتند...»^{۱۱}

سخنرانی دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

معین: معلم، محقق، لغت‌نویس و...

حق بزرگی که دکتر معین بر ادب امروز ایران دارد به‌خاطر فرهنگ پراچ اوست: فرهنگ معین. اما او در عین حال هم به‌عنوان استاد و معلم شایسته بزرگداشت ماست، هم به‌عنوان پژوهنده نستوه. معلم، محقق، و لغت‌نویس

سه بعد عمده شخصیت دکتر معین را تشکیل می‌دهد و حوصله و پشت کار بی-مانندش برجستگی خاصی به این ابعاد وجودی او می‌بخشد - که آنها را بیشتر نمایان می‌کند.

در آنچه به کار معلمی مربوط است دکتر معین عشق و شوری واقعی داشت. استادی بود دقیق، نجیب، و پرکار که به تدریس هم عشق واقعی می‌ورزید. از کسانی نبود که مافوق مقام علم مرتبه‌ای بشناسند و برای نیل بدان احیاناً راضی شوند دانش و آزادگی خود را فدا کنند. معین در کار معلمی احساس مسؤلیت واقعی می‌کرد و دایم می‌کوشید تا از راه مطالعه و تحقیق مستمر آفاق دانش و تجربه خود را توسعه بخشد. با شور و علاقه‌ای که او به کار معلمی داشت، از همان آغاز کار که کتابی در باب روانشناسی تربیتی ترجمه و نشر کرد، پیدا بود که در وجود او بزودی از یک معلم جوینده و بی‌آرام یک محقق پرکار و هوشمند ولادت خواهد یافت. وقتی به دانشگاه آمد در درس خود که تفسیر و تحلیل متون بود تقریباً تمام وقت کلاس را صرف توضیح نکات دستوری، بیان صنایع لفظی و معنوی، طرح مسائل لغوی و حل اشارات و مشکلات مربوط به علوم و فنون مختلف که در متن مورد بحث آمده بود می‌کرد. شوق و علاقه او به بحث و تحقیق به او اجازه نمی‌داد یک لحظه هم از جستجو و گفتگو درین مباحث باز ایستد. مع هذا در این کار، از نقد و مناقشه در آنچه نویسنده متن مطرح می‌کرد جز تا آنجا که مربوط به اعلام، کتابها، و سنین حوادث بود غالباً اجتناب داشت و گویی تجاوز از این محدوده تفسیرهای لغوی و فنی را خروج از بیطرفی یک استاد یا عدول از واقع-نگری یک محقق می‌یافت.

همین نکته، درس او را گه گاه تا حدی خشک و بیروح جلوه می‌داد اما این، شیوه خاص او بود و همین طرز تلقی از تدریس متن بود که از او یک محقق متون و یک لغت‌شناس برجسته ساخت. با این همه، این اشتغال به متن و لغت و دستور هم او را بکلی از عشق به زیبایی و هنر مانع نمی‌شد. خود او تا حدی قریحه شاعری داشت، نسبت به شاعران بزرگ خاصه حافظ و مولوی علاقه می‌ورزید و در همان شیوه قدما شعر هم می‌گفت حتی قصه‌ای هم تحت عنوان ستاره ناهید به نظم و نثر نگاشته بود.

در کلاس درس

اگر جلوه این ذوق و قریحه، کلاس درس او را شور و هیجانی نمی‌داد بیشتر از آن رو بود که دوست نداشت کلاس درسش از صورت یک مجلس علم به گونه یک مجلس انس دریابد. از کسانی نبود که در مجلس درس دایم از احوال و خاطرات شخصی حرف می‌رانند و وقت کلاس را با ستایش کردن از خویش یا نکوهش کردن از دیگران تلف می‌کنند. از هرآنچه محیط کلاس را به وضعی تبدیل می‌کرد که بیطرف ماندن را برای استاد دشوار می‌ساخت غالباً پرهیز داشت حتی کسانی را که در بیرون از کلاس با نظر دوستی می‌نگریست در کلاس جز به چشم دانشجو نمی‌دید. این شیوه، او را در نظر شاگردانش تجسم یک استاد واقعاً بیطرف نشان می‌داد — و با رفتاری که شایسته یک محقق راستین بود.

در واقع محققى که در اندرون او بود از همین خصلت بیطرفی او مایه حیات می‌گرفت و از همین سعی او در تکیه کردن بر واقعیتهای صرف — بدون تفسیر و بدون هیجان. در آثار تحقیقی او از کتاب حافظ شیرین سخن گرفته تا مزدیسنا و تأثیر آن هدف عمده نویسنده گردآوری واقعیات پراکنده است — و نقل عین عبارات و اقوال. این شیوه که در آن روزها نزد تعدادی دیگر از محققان ما نیز معمول بود در نزد دکتر معین ظاهراً بیشتر به خاطر اجتناب او بود — از درگیر شدن با پیشداوریهای بی‌اساس و تعصب‌آمیز. در نزد بعضی شرق شناسان هم مکتب فلسفی آگوست کنت و شیوه تاریخ نگاری فون رانکه آنها را به الزام در نقل واقعیات، بدون تفسیرهای دور و دراز، جایی داشت، و این امر هم از عواملی بود که دانسته یا ندانسته در ذهن محققان ایرانی آن ایام تأثیر داشت.

شیوه‌های تحقیق

در هر حال این شیوه تحقیق، دکتر معین را متوجه دو نکته اساسی دیگر کرد که بعدها خط سیر او را در کار علم مشخص داشت. یکی آنکه اسناد و مدارک می‌بایست قبل از هر چیز از لحاظ صحت متون نقادی شوند تا بتوان بر آنها اعتماد کرد و دیگر اینکه مفهوم دقیق محتویات این اسناد بایستی به کمک غور در لغت و تأمل و استقصا در استعمال قدما به دقت معلوم گردد تا نقد و قضاوت درباره آنها به استنباطهای نادرست منجر نشود. توجه به این دو نکته، استاد معین را که سرد

تحقیق بود از یکسو در خط نقد و تصحیح متون انداخت و از سوی دیگر متوجه لغت و دستور زبان کرد، و همین دو رشته بود که مسیر عمده مطالعات او را در تمام دوران فعالیت علمی و دانشگاهیش تعیین کرد. ازین رو، اگر بعد از توجه به این دو نکته، قسمت عمده‌ای از مقالات و تحقیقات او وقف جستجو در مباحث لغوی و دستوری یا صرف بررسی در باب متون کهنه و رفع دشواریهای آنها شد جای تعجب نیست. در واقع برخی از این گونه مقالات او گاه بحث لغوی مفصلی در باب یک عبارت قابوسنامه یا سفرنامه است، و گاه بررسی دور و درازی در باب ویژگیهای یک قصیده رودکی یا منوچهری. پاره‌ای مقالاتش مجموعه‌هایی دقیق از لغات و ترکیبات نادر یا مهجور فارسی است که با حوصله و دقتی بی‌مانند از جای جای نسخه‌های خطی یا چاپی استخراج شده است: لغات فارسی در آثار ابن‌سینا، فواید لغوی در کتاب الجماهیر بیرونی، لغات فارسی در آثار خواجه نصیرطوسی، و جز آنها. پاره‌ای دیگر بحثهایی است طولانی و شکیب‌آزمای، درباره ترکیبهایی چون آئینه سکندر، جام‌جهان‌نما، طرفه بغداد و طرار بصره، لغات مربوط به آیین مسیح در شعر خاقانی، لغات فارسی و پهلوی در حکمت اشراقی، و عدد هفت در ادبیات فارسی.

با این همه، تصحیح متون خاصه متونی که برای تدریس به دانشجویان مناسب باشد همواره یک زمینه عمده کار اوست و این نکته مخصوصاً ناشی از علاقه او بود به نقش معلمی خویش - استادی متون. به همین سبب بود که با دقت و حوصله‌ای کم مانند به تصحیح مجدد و شرح و توضیح لغات و نکات ادبی چهارمقاله پرداخت و آن کتاب را که یکبار با حواشی و تعلیقات علامه قزوینی هم چاپ شده بود دوباره با دقت فوق‌العاده طبع کرد. طبع یک بخش از جوامع‌الحکایات عوفی، برگزیده نثر دوره سامانی، و تحلیل هفت‌پیکر نظامی هم از همین گونه متون است که علاقه به امر تدریس او را به تألیف آنها واداشت. اما البته نقد متون را دکتر معین منحصر به متون درسی نکرد متن الهیات دانشنامه علائی را به‌طور مستقل، متن منطق دانشنامه را به همراه سید محمد مشکوة و متن جامع‌الحکمتین، عبهرالعاشقین، و شرح قصیده خواجه ابوالهیثم را به کمک هانری کوربن تصحیح و نشر کرد. در این کار، دقت فوق‌العاده‌ای که او در ضبط نسخه‌های اساسی و اختلاف قرائت‌ها به کار می‌بست متونی را، که معین نشر می‌کرد از هر حیث دقیق و قابل اعتماد می‌کند. به علاوه، علاقه و اهتمام آمیخته به وسواس او در رفع

مشکلات لغوی این متون، حواشی و تعلیقاتش را مخصوصاً فوق‌العاده سودمند و آموزنده می‌دارد. سعی در حل و توضیح مشکلات این متون، طبعاً گه‌گاه به‌غور در مسائل علمی-تاریخ، حکمت، وادیان می‌کشید و به‌کار معین رنگ دایرة‌المعارف-نگاری می‌داد.

شناخت لغات

اما برجسته‌ترین کارهای دکتر معین مخصوصاً در زمینه لغت‌شناسی و دستور بود. آنچه معین را مخصوصاً درین دو زمینه توفیق بیشتری می‌داد غیر از استعداد و ذوق خاص، آشنایی دقیق او بود با متون و تبحر کم نظیر او بود در فرهنگ باستانی ایران. رساله او در باب مزدیسنا و معاشرت و مصاحبت او با مرحوم پورداود او را نسبت به زبان و فرهنگ ایران باستان علاقه‌مند کرده بود. به‌علاوه، معین غیر از آشنایی با ترجمه‌ها و تحقیقات راجع به اوستا خودش هم با زبان پهلوی و پارسی باستان آشنایی کافی داشت. این مزیت تنگیاب را هم واجد بود که آشنایی با زبان پهلوی او را به‌سودای تسخیر و تصفیه زبان و زیر و رو کردن میراث حافظ و فردوسی نینداخت. در هر حال استاد معین، چند رساله پهلوی را به‌فارسی نقل کرد، یکچند در آموزشگاه شبانه ایران شناسی به‌تدریس زبان پارسی باستان اشتغال جست و حتی چند مقاله تحقیقی هم درباره مسائل لغوی و ادبی مربوط به زبان پهلوی و پارسی باستان انتشار داد. آشنایی با زبانهای اروپایی—خاصه فرانسوی و انگلیسی که از آن زبانها بعضی رسالات و کتابهای تاریخی و ادبی را هم به فارسی نقل کرد—نیز نکته‌ای بود که معین را با تحقیقات امثال بیلی، هنینگ، بنونیست، دمناش، و دیگران مربوط می‌داشت و به‌کارهای خود او درین گونه مباحث نیز عمق و مایه بیشتری می‌بخشید.

تدوین فرهنگی پرارزش

البته طرحهای او راجع به دستور زبان فارسی ناتمام ماند و شاید به‌این زودیها کسی نتواند این کار را چنانکه او می‌خواست دنبال کند. اما کار او در زمینه لغت که اشتغال پیوسته او به‌درس تفسیر متون، همکاری عملی و مؤثرش در تدوین لغت‌نامه دهخدا، و استغراق پردامنه‌اش در تصحیح و نشر تعدادی از متنهای

کهنه فارسی وی را در آن کار ورزیده کرده بود، خوشبختانه پر بار شد. طبع انتقادی جالبی که با حواشی و اضافات و همراه با ذکر اشتقاقات و ریشه لغات، از فرهنگ برهان قاطع نشر کرد تبحر و احاطه کم نظیر و فوق العاده او را در مسائل لغوی نشان داد. درست است که هنوز جای یک فرهنگ جامع مبتنی بر ذکر اشتقاق و شواهد تاریخی، آنگونه که این مایه تبحر و احاطه او می توانست به زبان فارسی هدیه کند خالی است اما فرهنگ خود او—فرهنگ معین—یک هدیه ارزنده است که دانش و حوصله و تبحر و نبوغ او به جامعه ادبی ما داد.

جای افسوس است که آن شیوه انتقادی که در تصحیح برهان قاطع به کار رفت به همان حواشی و اضافات برهان محدود ماند و در این فرهنگ معین—که شاهکار راستین لغت نویسی او در زبان فارسی است—دنبال نشد، اما فرهنگ معین، در واقع برای پاسخ گویی به نیازهای جاری و روزانه فارسی زبانان تألیف شد و البته نمی توان [از آن انتظار] نوع فرهنگ آکسفورد یا لغت امیل لیتره و آکادمی فرانسه را داشت.

ایرادهای پرشتاب

مع هذا فرهنگ معین یک جای خالی را—که نقص بزرگی برای فرهنگ و ادب امروز ما بود—پر کرد و از این حیث، دکتر معین که سلامت وجود و شاید حیاتش را در سر این کار گذاشت حق بزرگی بر فرهنگ امروز ما دارد. برای کار عظیم او هم که متأسفانه خودش مجال اتمام آن را نیافت البته در گوشه و کنار ایرادهایی شد چرا که وقتی یک بنای بزرگ به وجود می آید کاری هم برای بیکاره ها پیدا می شود. شاید قسمتی از این ایرادها هم بر کتاب وارد بود اما کدام کاری هست که ضعف و محدودیت انسان جایی برای ایراد در آن باقی نگذاشته باشد؟ به علاوه، کار یک فرهنگ زبان فارسی با این وسعت و در این مدت محدود، در حد طاقت و توان یک تن نبود و هر کس دیگر هم می خواست یک تنه، چنان کاری را تعهد کند ممکن نبود آن را با دقت و کمالی بیشتر، انجام دهد و عاری از ملامت باقی بماند. با وجود آنکه نیاز ما، به لغت نامه های دیگر—خاصه لغت نامه های مبنی بر اشتقاق، و لغت نامه های مبنی بر شواهد تاریخی—هنوز باقی است فرهنگ معین تا مدت های دراز برای رفع نیازهای روزانه و جاری فارسی زبانان کافی خواهد بود.

بدون شك، زندگی استاد معین، اگر هم هیچ حاصل علمی دیگری جز همین کتاب نمی داشت باز یک زندگی سرشار و پر بار بشمار می آمد، مع هذا زندگی او، بررغم آنکه بالنسبه کوتاه بود، ثمرهای ارزنده فرهنگی دیگر هم داشت و در بین آنها نقشی که او در تربیت یکدو نسل از محققان امروز ما داشت کم اهمیت نیست. اما زندگی خود او—تا وقتی زندگی خود او بود—یک شوق و نشاط پایان ناپذیر و فزاینده ذوقی و عقلی بود—با لذتهای خاص خویش.

جاذبه های معنوی

این لذتها که مخصوص دانشمند واقعی است عظمت و عمقی داشت که به او اجازه نمی داد تا وقتش را صرف تلاش در راه کسب یا حفظ مقامات رسمی کند، به علاوه جاذبه آن هم برای خود وی خیلی بیش از جاذبه یک رضایت و غرور گذرنده و بی ثبات بود که برای این قربانیان جاه و مقام حاصل می شود. می گویند امام فخر رازی که خود از داعیه جهانجویی خالی نبود، هر وقت لذتهایی را که از غور و حل مسائل علمی برای دانشمند راستین حاصل می شود در می یافت با تأسف می گفت که اگر داعیه داران از این لذتها بهره ای بیابند آن را نیز منحصر به خود خواهند کرد. می پندارم که این دغدغه و تأسف تا آنجا که به لذتهای ساده و بی-شائبه امثال دکتر معین در کشف و فهم دقائق مربوط است، موردی ندارد چرا که این لذات عقلی ناب و بی شائبه فقط وقتی برای انسان حاصل می شود که لذتهای مشوب و غرورهای سفیهانه، انسان را از اینکه تمام وجود خود را به علم بدهد باز ندارد. دکتر معین که تمام وجود خود را به علم داده بود این لذت دیرپاب را داشت که احساس می کرد علم هم به قول محققان بعضی از وجود خود را به او تسلیم کرده بود و با ادراك این مایه لذت، طبیعی بود که او حتی امتیازات و اعتبارات ظاهری و رسمی را—مثل عضویت ثابت یا موقت در مجامع مهم بین المللی و یا دریافت عنوانها و نشانهای افتخار را که احياناً عایدش می شد—در قبال آنچه از خود علم به او می رسید حقیر و بی اهمیت بیابد و نیروی محرك و شوق و نشاط خود را تنها در همان لذت خالص و بی شائبه ذوقی و عقلی بیابد که تا پایان عمر با او همراه ماند و هم اکنون نیز خاطره او را در حاله ای از نور فرو گرفته است — نور سعادت و رضایت واقعی.

سخنرانی دکتر عباس زریاب خوئی

«معین» به زبان فارسی، ثروت بخشید

نشان مرد خدا عاشقی است با خوددار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم هر چیزی در این جهان نشان و علامتی دارد و مخصوصاً معنویات را نشانه هایی است که از دیرباز با آن نشانه ها اهل معنی را از مدعیان باطل می شناختند. اهل علم را نیز نشانه هایی است که با آن نشانه ها طالبان حقیقی دانش از مدعیان و فضل فروشان شناخته می شوند. من هر وقت دوست دانشمند از دست رفته خود دکتر محمد معین را می دیدم نشانه های اهل علم و طالبان معرفت را بوضوح و روشنی در او می دیدم و همین نشانه ها بود که همه را وامی داشت تا به او با دیده احترام بنگرند و از ته دل و صمیم قلب محترمش بدارند. زیرا با آنکه تندباد مادم پرستی و سودجویی و مال اندوزی سرتاسر مملکت ما را فرا گرفته و اکثریت تامه مردم این سرزمین طلب مال و منال را بر کسب علم و معرفت ترجیح می نهند هنوز آثار آن سنت دیرین دانش دوستی و معرفت پرستی بکلی از میان مردم رخت برنسته است و اگر در این جهانی که آز و طمع در آن حکمفرمای مطلق است کسانی پیدا شوند که به جای آنکه علم را خادم مال و روح را خادم بدن قرار دهند جان و مال را فدای طلب دانش کنند بالطبع جلب احترام می کنند. اجتماع امروز ما هم در این جلسه معنوی به خاطر احترام و سر فرود آوردن در برابر کسی است که تمام عمر خود را صرف کمال مطلوب خود که دانش است نمود و غایت و هدف اصلی او در زندگی دانش و معنویات بود و کسب مال و وسایل معاش برای او صرف مقدمه و واسطه برای وصول به غرض معنوی خود بود و بس. او مال را خادم تن و تن را خادم جان و جان را خادم دانش قرار داده بود، او یکی از مصادیق آن همه تعریفها و ستایشها و نصیحتهاست که ما در دفاتر حکمت و دواوین ادب و دانش درباره معنویات می خوانیم و متأسفانه این مصادیق روز بروز کمتر و نایاب تر می گردد و روزی خواهد رسید که حکم سیمرغ و کیمیا پیدا خواهد کرد.

نشانه ها

اکنون بعضی از آن نشانه ها را که من در وی می دیدم در این مجلس که برای گرامی داشت و تعظیم آن مرحوم فراهم آمده است عرض می کنم. یکی از

این نشانه‌ها حصر همت و توانایی و نیروی انسایش برای آن مقصود عزیزی که داشت بود و آن تدوین یک لغت جامع برای زبان فارسی به مفهوم علمی این کلمه بود. تمام کوشش او در دانشکده ادبیات و در لغت‌نامه دهخدا و در کنج خانه خود صرف این کار مهم شد و تا آنجا که من می‌دانم آنی از این کار غفلت نداشت. من از دوران جوانی حدیثی بیاد دارم که مضمونش این است: دانش عروس بسیار پرتوقعی است که تا تو همه وجودت را در پای آن نریزی تسلیم تو نخواهد شد. دانشمندان بزرگ جهان که آثار جاودانی از خود بجای نهاده‌اند همه به این نصیحت عمل کرده‌اند. مرحوم دکتر معین نیز چنین بود. تمام هم و غم و فکر و هوش و حواسش به یک نقطه منتهی می‌شد و آن تدوین لغت جامع برای زبان فارسی بود. در چند سال پیش که به اتفاق دوست محترم و دانشمند آقای دکتر سیدجعفر شهیدی برای اظهار نظر درباره یادداشتها و فیشهایش به خانه آن مرحوم واقع در انتهای چهارصد دستگاه رفتیم این مطلب کاملاً برایم مجسم شد. صدها هزار فیش یادداشت که حاصل آنات و دقایق گرانبهای زندگی‌اش بود در قفسه‌ها و جای-فیشها انباشته شده بود. به جای آنکه حاصل عمرش باغی در شمال تهران باشد خانه‌ای محقر در شرق تهران بود مملو از نتایج معنوی کوششهای او. اگر باغی تهیه می‌کرد دیری نمی‌گذشت که تقسیم می‌شد و فروخته می‌شد و اثری از آن نمی‌ماند اما این نتایج و محصولات معنوی بر ثروت زبان فارسی افزوده است و تا زبان فارسی زنده است نام محمد معین هم زنده خواهد ماند. این است نشانه‌ای از نشانه‌های عالم حقیقی.

نشانه دیگر وجود فضیلت امانت علمی به حد کمال و تا درجه وسواس در آن مرحوم بود.

امانت‌داری

اگر امانت در اموال جزو فضایل انسانی است امانت در علم فضیلتی است در داخل فضیلت دیگر و بیشتر مستحسن است. وقتی یکی از استادان بزرگ ادب گفت که مردم ایران امانت ندارند. این گفته با این کلیت و قاطعیت دور از انصاف بود، اما جزئی از حقیقت را دربرداشت و آن اینکه هرکس با کتب گذشتگان ما سروکار داشته باشد می‌داند که چه بسا نویسنده و مؤلفی محصول فکری نویسنده

دیگر پیش از خود را بدون ذکر نام و نشان او در کتاب خود چنان آورده است که گویی آن مطلب از نتایج فکر خود اوست. این یک رذیلتی است که قابل بخشش نیست و نه تنها خیانت نویسنده را می‌رساند بلکه می‌رساند که او از فضیلت ابداع نیز بی‌بهره بوده است و به همین جهت برای جبران این نقص اثر دیگری را منتسب به خود کرده است.

مرحوم دکتر معین فضیلت امانت علمی را چنانکه گفتم تا درجه وسواس رعایت می‌کرد تا آنجا که اگر در محفلی شفاهاً مطلبی و نکته‌ای از کسی می‌شنید به سنت راویان و محدثان قدیم آن را در نوشته‌های خود به همان کسی که از خود او شنیده بود نسبت می‌داد. این امر که بخودی خود فضیلتی مهم است نشانه فضیلت دیگری است که آن سعه‌صدر و اعتماد به نفس فوق‌العاده است. تا کسی سعه‌صدر و اعتماد به نفس نداشته باشد امانت‌داری در علم برای او سخت و ناگوار خواهد بود. مرحوم معین در علم فضیلت سعه‌صدر و اعتماد به نفس را نیز داشت.

کوشش وجدانی

نشانه دیگری که از صفات اهل علم واقعی است و من آن را در مرحوم معین و آثار او می‌دیدم این است که او به شیوه علمای مغرب‌زمین کوشش و جد وافی مبذول می‌داشت که آخرین اثر و تألیف و تحقیق را در زمینه‌ای که می‌خواست در آن کار بکند بدست آورد و بخواند.

این امر از مختصات دانش اروپایی و به‌طور کلی فرهنگ مغرب‌زمین است. فرهنگ ما در زمینه دانش که بر پایه سماع و استماع و قرائت کتاب خطی بر استناد استوار است به این نکته کمتر توجه داشت زیرا مشکلات ارتباطات و تهیه نسخه‌های دستی مانعی بزرگ محسوب می‌شد تا کسی بتواند بر همه آنچه در یک موضوع علمی نوشته شده است دست بیابد. با اینهمه علما و بزرگان معرفت، ابایی نداشتند که در راه تحصیل دانش رنج سفرهای دراز را بر خود هموار سازند و گاهی برای روایت حدیث یا شعری از یک راوی معتبر فاصله بخارا تا قاهره و دورتر از آن را پیمایند. اما به هر حال عوامل بزرگ طبیعی و ارتباطی سدی بزرگ در برابر همت دانشمندان بود. اختراع چاپ و تسهیل وسایل ارتباطی در مغرب‌زمین علما را ملزم ساخت که تا در موضوع تحقیقی خود از آخرین اثر اطلاع نداشته باشند کار

خود را منتشر نسازند. داستان اختلاف در اینکه نخستین کاشف حساب فاضله و جامعه نیوتن است یا لایب‌نیتز معروف است و این داستان و نظایر آن سبب شد که علما سعی کردند که تا حد امکان از نتایج کار دیگران آگاه باشند تا به تهمت سرقت علمی و ادبی متهم نگردند. این شیوهٔ پسندیده هنوز چنانکه باید در میان فضلاء ما شایع نشده است و کسانی که خود را به پیروی این شیوه ملزم بدانند انگشت‌شمارند و مرحوم دکتر محمد معین یکی از این افراد انگشت‌شمار بود و من خود شاهد شواهدی برای این امر بوده‌ام، حواشی او بر برهان قاطع دلیل خوبی برای این مطلب تواند بود. او در حواشی بسیار مفیدی که بر این کتاب نوشته است، و در حقیقت تألیف تازه‌ای است مهمتر از اصل کتاب، از آخرین تحقیقات فرنگی و ایرانی که خواه به صورت مقاله و خواه به صورت کتاب چاپ شده بود استفاده کرد و به همین جهت این کتاب یکی از مهمترین و معتبرترین کتبی است که در زمان ما منتشر شده است.

استدلال عینی

در علوم ریاضی و طبیعی که بر پایه استدلال عینی محض است آنچه مطرح نمی‌شود، مسأله طرفداری و جانبداری است، استدلال عینی عریان و خشک است و از احساسات به دور است و کار اهل علم در این گونه علوم بسیار روشن و آسان است. اما همینکه پای علومی که در آن مسائل احساسی و جانبداری از قبیل تعصب به دین یا مذهبی یا ملتی یا گروه خاصی پیش می‌آید عالم واقعی کار بسیار دشواری در پیش دارد و آن غلبه بر احساسات و تعصبات است. کمتر کسی از دانشمندان رشته‌های فقه، زبان‌شناسی و تاریخ و ادبیات و علم ادیان مخصوصاً در ممالک شرقی از خطر پیروی از احساسات و تعصبات مصون است. نولدکه خاورشناس مشهور آلمان می‌گوید که من به هلنیسم یا یونانیت علاقه دارم و به هیچ یک از ادیان و مذاهب و اقوام دیگر علاقه‌ای ندارم. با اینهمه او توانسته است لاقلاً در داوریهای تاریخی جلو احساسات تعصب آمیز خود را بگیرد. مرحوم دکتر معین که کارش در ادب و زبان‌شناسی بود روش علمای واقعی را در پیش داشت و با آنکه وطن و قوم خود را بسیار دوست داشت و در وطن دوستی از هیچ کس کمتر نبود بر احساسات و تعصبات ملی خود در زمینه‌های علمی مسلط بود و من در

هیچ یک از نوشته‌های او اثری از افراطی بودن درباره ملت خود و تفریط و تضحیح حق اقوام دیگر ندیده‌ام. این هم یکی از نشانه‌های برجسته علمای واقعی است که مخصوصاً در موضوعات ادب و تاریخ بیشتر تحسین انگیز است.

معنویات

غور در معنویات گاهی شخص را از پرداختن به وظایفی که در برابر دیگران دارد باز می‌دارد. قدما می‌گفتند که انسان باید یک چشم به دنیا و یک چشم به آخرت داشته باشد تا به صفت احوال بودن و تک‌بینی موصوف نگردد. بعضی از دانشمندان از امور دنیوی و پرداختن براحتهای مادی خود و نزدیکانشان غفلت می‌کردند. من تا آنجا که از زندگی ظاهری مرحوم دکتر معین اطلاع داشتم او در عین آنکه وجود خود را وقف معنویات کرده بود و هدف او روحانی بود نه مادی و جسمانی، شوهر و پدر مهربان و دلسوزی بود و از تحصیل وسایل تحصیل و تربیت و رفاهیت فرزندان خود غافل نبود. این هم فضیلتی است که شخصی در عین طالب معنی بودن وظایف خود را در برابر خانواده و اجتماع به نحو خوب انجام دهد هم آثار معنوی گرانبهایی از خود به یادگار بگذارد و هم فرزندان برومندی تربیت کند.

نشانه دیگر اهل علم واقعی تواضع و فروتنی است. مقصود از تواضع و فروتنی نه حرکات خضوع و خشوع و یا ادب متظاهرانه است که چه بسا خود نشانه‌ای از غرور باطنی و تکبر نامرئی است. فروتنی اهل علم آن است که چیزی را که ندانند با کمال آزادگی از دیگران بی‌رسند و پرسیدن و سؤال در علم را نشانه حقارت خود در برابر طرف ندانند. بسیاری از مدعیان علم از سؤال از دیگران ابا دارند و خیال می‌کنند که این امر به اصطلاح کسر شأن ایشان است و علاوه بر این نمودار این است که آن مطلب را نمی‌دانند. مرحوم دکتر معین این فروتنی واقعی را در علم داشت و از هر کسی که خیال می‌کرد چیزی را می‌داند می‌پرسید و ابائی نداشت که در آن زمینه از او عقب‌تر شمرده شود — من خود بارها شاهد این معنی در دکتر محمد معین بوده‌ام و این صفت او حس اعجاب مرا برانگیخته است.

واقعیتها...

این صفات و نشانه‌ها مجموعاً از دکتر محمد معین دانشمندی واقعی ساخته بود

و اگر آن را با کار مداوم و کوشش خستگی ناپذیر او در نظر بگیریم خواهیم دید که واقعاً با مرگ او جامعه علمی دچار چه زیان جبران ناپذیری شده است. یکی از صفات بسیار بارز او تربیت شاگرد و دانشجو بود. من بسیاری از دانشجویان و مستفیدان درسی او را می‌شناختم که اخلاصی نظیر اخلاص مرید و مرشد به او داشتند و احترام بی‌شائبه عمیقی به او اظهار می‌کردند. معلوم بود که او در سر جلسه درس، معلمی بی‌نظیر و راهنمایی مهربان است و شخصیت جذاب علمی او دانشجویان را به اطاعت از او و رفتن با جان و دل در پی تکالیف او وامی‌دارد این صفت شاگردپروری در میان دانشمندان واقعی ما نیز کم است و من دانشمندان مبرزی را می‌شناختم که حتی در برابر دانشجویان واقعی بجای نیروی جلب و جذب صفت قهر و دفع داشتند و به همین جهت شاگردان خوبی تربیت نکردند.

از این مطالب چنان استنباط می‌شود که خدای نکرده چشمه معرفت در این مملکت بکلی خشک شده است و آفتاب لعل پرور دیگر گوهری در ارکان دانش ما نخواهد پرورد بلکه مقصود من این است که نظایر دکتر معین و علمای واقعی در این مملکت به نسبت وظیفه مهمی که در برابر نسل کنونی است بسیار کم است و با این عده بسیار قلیل کاری از پیش نخواهد رفت.

ما اکنون در مرحله‌ای هستیم که باید فرهنگ غنی و سرشار خود را حفظ کنیم و به نسل آینده منتقل سازیم. علاوه بر این فرهنگ مغرب‌زمین را که امروزه بالاترین نقطه تفکر بشری است بگیریم و با فرهنگ ملی خود تطبیق دهیم و بهم بیونددیم تا باز فیض روح القدس مددی فرماید و مسیحا نفسانی در این مملکت پیدا شوند. من جداً معتقدم که برای این منظور بزرگ به‌استادان زیادی نظیر دکتر محمد معین نیازمندیم. خداوند روان او را شاد فرماید و نظایر او را در این مملکت زیاد کند!

فهرست نامها

ابن الفقيه ۱۳۲
 ابن مقفع، عبدالله ۱۳۴
 ابوالهيثم جرجانی ۱۱۳، ۱۸۶، ۱۸۷
 ابوحفص ۱۳۸
 ابوشکور بلخی ۱۱۹
 ابوریحان ۹۷
 ابونواس ۱۳۴
 احمدی گیوی، حسن ۱۲۴، ۲۱۷
 ادیسون ۹۷
 اروپا ۳۵، ۶۲، ۶۳، ۷۷، ۸۱، ۱۷۶، ۲۲۱
 استانبول ۴۷، ۶۳، ۷۷
 استرآباد ۱۳۰
 استعلامی ۷۱، ۷۸، ۹۲، ۹۵
 اسدی ۱۷۲، ۱۷۷
 اسدی طوسی ۱۳۸
 اسعد گرگانی، فخرالدین ۱۷۲
 اسفندیاری — نیما
 اسلام ۱۶۹
 اسماعیلیه ۹۶، ۱۴۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
 اسماعیلیان — اسماعیلیه
 اشتری، احمد ۷۳
 اشرف صادقی، علی ۱۰۲، ۲۰۹، ۲۲۰
 اشکانی ۱۳۷
 اصحاب کهف ۲۳۷
 افشار، ایرج ۴۲

آ

آدم ۱۱۸
 آذرکیوان ۳۹، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۰
 آریانپور، امیرحسین ۴۶
 آریایی ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰
 آریائیان — آریایی
 آزاد. م. ۷۶، ۱۱۰
 آزادچهر ۱۵۰
 آژی دهاک ۱۵۰
 آستانه اشرفیه ۲۲، ۸۴، ۸۵، ۲۳۸
 آستانه‌ای، مهدی ۲۱۰
 آسیای غربی ۲۰۱
 آشوریان ۱۹۷
 آکادمی لنینگراد ۱۹۲
 آل احمد، جلال ۷۵، ۷۶، ۱۲۰
 آل بویه ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۹۴
 آلمان ۳۵، ۴۲، ۷۹، ۸۰
 آموزشگاه روان‌شناسی بروکسل ۲۶، ۲۸
 آموزشگاه شبانه ایران‌شناسی ۲۰۵، ۲۶۳
 آموزشگاه عالی ایران‌شناسی ۲۰۵، ۲۶۳

الف

ابراهیم (ع) ۱۸۸
 ابراهیم، شرف‌الدین ۱۸۲
 ابن سینا — یوعلی سینا

اهواز ۱۹، ۳۴، ۲۰۴، ۲۰۰
 ایران ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۶۲
 ۶۴، ۱۱۳، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۱۹
 ۲۵۴
 ایوردن ۶۳

ب

بابلیان ۱۹۲
 بادغیسی، حنظله ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۴
 باطنی ۱۸۶
 باقر، محمد ۳۶، ۶۲
 پاکو ۳۷، ۷۷
 بخارا ۲۶۸
 بختیار، مظفر ۸۹
 بختیاری، پژمان ۱۳۱
 بخت نصر ۱۲۹
 پدر ۲۲۷
 براون، ادوارد ۱۹۶، ۱۹۷
 برشت ۷، ۲۰، ۲۲، ۲۶
 برلین ۷۷
 بروجردی، غلامحسین ۶۳
 بروکهاوس ۱۵۷
 بشارین برد ۱۳۴
 بصره ۷۷
 بغداد ۷۷
 بغستان ۱۱۲
 بکت ۷
 بلشوکان ۱۸
 بلژیک ۲۶، ۳۸
 بلاشر ۴۰
 بلغ ۱۸۵
 بلنیاس ۱۳۳
 بنی امیه ۱۳۴، ۱۳۷
 بنی عباس ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۹۱
 بنوئیست ۳۶، ۶۲، ۲۶۳

افشار، جلال ۹
 افشارشیرازی، احمد ۱۵
 افغانستان ۳۵
 اقبال آشتیانی، عباس ۱۷۹، ۲۵۶
 اقبال ۳۵
 اقبال لاهوری ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳
 اکدیان ۱۹۷
 الجارم، علی ۲۷، ۱۲۶
 المرنولز ۲۷، ۲۸
 الهی، صدرالدین ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۹
 امریکا ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۱۷۲، ۲۰۰
 اسیراسلان ۱۱۸
 امیربدخشان ۱۸۶، ۱۸۷
 امیرجاهد ۳۰
 امین، مصطفی ۲۷، ۱۲۶
 اسوی ۱۳۷، ۱۹۱
 انتظام، نصرالله ۴۰
 انجمن آسیایی پاریس ۳۸
 انجمن ایران لیک ۱۷۳
 انجمن ارنست رنان ۳۸، ۹۰
 انجمن خاورشناسان ۹۰
 انجمن زرتشتیان ۱۹۲
 انستیتوی ایران و فرانسه ۶۲، ۱۲۷، ۱۲۸
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۰
 انستیتوی زبان و تمدن ایرانی ۴۲
 انصاری، خواجه عبدالله ۱۳۲
 انقره ۴۷
 انقلاب فرانسه ۱۵
 انقلاب گیلان ۱۸
 انقلاب مشروطه ۶۳
 انگلستان ۲۱۰
 انور. م. س ۱۴۰
 انوری، حسن ۱۰۲، ۱۰۳
 انوری ۱۱۳
 اونوالا ۱۵۱، ۱۷۳

تاگور ۷۷
 تبریز ۱۳۹، ۱۴۰
 تبریزی، شمس ۱۱۵
 تبریزی، قاسم خان ۶۳
 تبریزی، محمد کریم ۱۳۹
 تبریزی خیابانی، محمدعلی ۱۴۰
 تبلی ۱۷۳، ۱۵۱، ۲۶۳
 تدین ۲۹
 ترکیه ۳۵، ۴۹، ۲۵۴
 تسنن ۱۱۶
 تشیع ۳۹، ۴۰، ۱۱۶
 تصوف ۱۷۲
 تقی زاده، سیدحسین ۳۱، ۳۵، ۴۶، ۹۷، ۱۷۹
 تنوخی ۱۹۲
 تونی، فاضل ۲۹
 تیرگری ۵۱، ۵۲
 تیموری ۱۱۸
 تهران ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۶۴، ۷۷
 ۱۷۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۶۷

ج

جامی ۵۸، ۱۷۲
 جفرودی ۸۴
 جلوه ۲۱
 جلیلی، ابوالحسن ۹۰
 جمالزاده، سیدمحمدعلی ۱۱۶، ۲۰۹
 جنتی عطائی، ابوالقاسم ۷۴، ۷۵
 جهانبانی ۳۲
 جهانگیرخان شیرازی ۶۳

چ

چودهری. ا. د ۴۳

ح

حافظ ۱۵، ۵۷، ۷۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

بودائی ۱۶۹
 بوعلی سینا ۳۴، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۹۰، ۲۳۰
 ۲۶۲، ۲۳۱
 بهار، محمدتقی ۲۹، ۳۱، ۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷
 ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۸
 بهار، مهرداد ۲۲۵، ۲۲۷
 بهارستان (کاخ) ۲۵۶
 بهزادی، حسین ۲۱۲، ۲۱۵
 بهمنیار، احمد ۲۵۶
 بیانی، مهدی ۹
 بیروت ۷۷
 بیستون ۱۱۲
 بیهقی، ابوالفضل ۱۰۴

پ

پارتیان ۱۱۲، ۱۹۷
 پارسی باستان ۸۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۹۷
 پارسیان ۱۹۷
 پاراناس (مکتب) ۱۵
 پارو، آندره ۱۳۴
 پاریس ۱۹، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۶۳، ۱۷۳
 ۲۲۱
 پاکستان ۳۱، ۳۳، ۳۵
 پرومتاس ۳۹
 پورداود ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۶۱، ۷۰
 ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲
 ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۳
 پورصالح، محمود ۲۱
 پویا، یحیی ۹۰
 پوئش ۳۹
 پهلوی ۱۱۲، ۱۴۶
 پیشدادی ۱۹۱

ت

تاراچند ۳۳

دانشسرای عالی ۱۴، ۲۷، ۲۹، ۲۰۰، ۲۰۸
 دانشکده ادبیات (تهران) ۲۹، ۳۹، ۴۲،
 ۶۲، ۷۰، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۰،
 ۹۱، ۱۱۰، ۱۶۷، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۱۰،
 ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۲،
 ۲۵۵، ۲۶۲

دانشکده ادبیات پاریس ۳۹

دانشکده افسری ۲۶

دانشکده حقوق و علوم سیاسی ۶۴

دانشکده علوم ۱۵

دانشگاه استراسبورگ ۴۲

دانشگاه پاریس ۴۰، ۴۴

دانشگاه پرینستون ۴۶، ۲۰۰

دانشگاه پنجاب ۳۶

دانشگاه تهران ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۳۴

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۴، ۶۵، ۷۰

۷۷، ۸۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۸، ۱۷۱

۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۵

۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۴

دانشگاه سوربن ۳۸، ۳۹، ۱۹۷

دانشگاه شیکاگو ۱۵۱، ۱۷۲

دانشگاه علیگره ۳۸

دانشگاه کمبریج ۲۰۱

دانشگاه لندن ۲۰۱

دانشگاه ویسوبهارتی ۷۷

دانشگاه هاروارد ۳۴، ۲۰۰

دانشور ۸۶

داودین جراح ۱۳۸

دستورالکاتب ۱۷۸

دستگردی، وحید ۲۰۹

دقیقی ۱۷۲، ۱۹۴

دمناش، پرپر ۱۷۳، ۲۶۳

دوپرون، وانکیتل ۹۸

دوگل ۴۸

دوکولانژ ۹۸

۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۵۶

۱۶۳، ۲۲۶، ۲۶۳

حکمت، علی اصغر ۳۲، ۳۴، ۷۳، ۱۲۶

۱۴۵

حکمت، علی رضا ۴۲

حکیم کشمیری، خواجه خلیفه ۳۳

حلاج ۴۵

خ

خاقانی ۵۸، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۷۲

۲۶۲

خاکساری ۳۹، ۴۰

خالقی، روح الله ۱۵

خان آرزو ۱۴۱، ۱۴۲

خراسان ۱۹۰

خسرو قبادان ۱۳۴

خسروی سرخسی ۱۱۳

خطیبی، حسین ۳۲

خلخالی، سید عبدالحمید ۱۲۳

خلخالی، عبدالرحیم ۷۷

خلفای راشدین ۱۹۱

خلف تبریزی، محمد حسین ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹

خوارزمشاهیان ۱۱۷

خوزستان ۲۷

خیام ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰

د

داریوش، پرویز ۷۵

داریوش بزرگ ۱۱۲

دارالفنون ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۰۰

دارالمعلمین عالی ۱۳، ۲۶

دالامبر ۱۵۷، ۲۵۱

دانشسرای شبانه روزی اهواز ۲۶، ۲۷، ۹۰

۲۰۴

دانشسرای مقدماتی ۲۷، ۱۵۶، ۲۰۰

روزبهان، شیخ فخرالدین ۱۸۳
روزبهانیه (سلسله) ۱۸۲
روم ۱۹۷

ز

زرتشت ۶۹، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴
زرتشت بهرام پژدو ۱۳۲، ۱۷۲
زرتشتی ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۱۲
زریاب خوبی ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۶۶
زرین کوب، عبدالحسین ۹۴، ۹۷، ۱۴۵،
۱۸۶، ۲۱۰، ۲۵۹
زندیه ۱۱۸

س

سازمان عمران منطقه ای ۴۷
سازمان فرهنگ فارسی ۲۴۸
سازمان لغت نامه ۴۴، ۴۵، ۷۰، ۹۰، ۱۹۵،
۲۰۵، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۷
ساسانی ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۹۱، ۱۹۷
ساعدی ۷۶
سامانیان ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۹۴
سبک خراسانی ۱۱۸
سبک عراقی ۱۱۸
سبک هندی ۱۱۸
سجادی، جعفر ۴۲
سجایی، یدالله ۲۷
سرتیپ پور، جهانگیر ۸۴
سرخ نیشابوری، محمد ۱۲۷
سروری ۱۳۹، ۱۴۶
سرمد، صادق ۳۲
سری، ابوالقاسم ۲۰۹، ۲۳۵
سعدسلیمان، سعود ۱۳۱
سعدی ۵۷، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۷۲
سعید، شیخ محمد ۱۳
سعید، ضیاء ۲۱۸، ۲۱۹

دومزیل ۱۶۹

دهخدا، علی اکبر ۳۱، ۴۴، ۴۶، ۶۱، ۶۳،
۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱،
۷۲، ۷۵، ۹۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴،
۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷،
۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۸،
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۲،
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹
دهشیری، ضیاءالدین ۱۳۲
دهلی ۳۲
دهلوی، امیر خسرو ۳۲، ۱۲۵، ۱۳۳
دیوان کشور ۲۵۲
دیدرو ۱۵۷، ۲۵۱

ذ

ذهبی ۳۹، ۴۰

ر

رانکه، فون ۲۶۱
رجوی، کاظم ۱۵
رشت ۱۳، ۱۵، ۷۶، ۸۴، ۲۰۵
رشت آبادی، مهدی ۱۴
رضاشاه ۲۷
رضازاده شفق ۳۷، ۱۳۹
رفیعی، عزیز ۹۰
ریاضی ۸۴، ۸۵
ریاضی یزدی، سید محمد علی ۲۱۶، ۲۱۷
رمضانی ۱۹۱
ریحان، یحیی ۴۲
روانپور، نرگس ۹۶، ۱۰۱، ۲۰۹، ۲۳۲
رودکی ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۴، ۲۲۶،
۲۶۲
روزبهان، بقلی شیرازی ۱۲۸، ۱۸۰، ۱۸۱،
۱۸۲

شوروی ۳۷، ۴۲
 شهابی، محمود ۳۷
 شهبازی ۲۱۰
 شهید بلخی ۱۱۹، ۱۹۴
 شهیدی، جعفر ۶۹، ۸۷، ۸۹، ۹۹، ۱۶۵
 ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۳
 ۲۶۷
 شیخ الاسلام ۳۷
 شیخیه ۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹
 شیراز ۱۷۶
 شیعی ۱۸۶
 شیفته ۲۲۸

ص

صفا، ذبیح الله ۲۱، ۳۵، ۸۶، ۸۷، ۹۳
 ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۵۷
 صدیق اعلم، عیسی ۱۳، ۲۷، ۳۲، ۸۶، ۸۹
 ۲۰۹
 صراف، مرتضی ۲۳۹
 صفاریان ۳۹، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۹۴
 صفورا ۷۳
 صفویه ۱۱۸

ض

ضرابی، علی اصغر ۷۸، ۱۱۱

ط

طاهباز ۷۶
 طاهریان ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۹۴
 طباطبایی، سیدضیاءالدین ۳۱
 طباطبایی، محیط ۴۲
 طهرانی، سیدجلال الدین ۱۷۶

ظ

ظهیر، سیدعلی ۳۲

سقراط ۱۶
 سکائیان ۱۹۷، ۱۹۸
 سلجوقیان ۱۱۷
 سلطان الفلاسفه ۷۷
 سلیمان ۲۱۳
 سگری، محمدبن وصیف ۱۱۹
 سمیعی، ادیب السلطنه ۳۱
 سن لویی (مدرسه) ۷۲
 سنا (مجلس) ۲۵۶
 سوئد ۸۰
 سوریان ۱۹۷
 سویس ۳۵، ۱۷۲
 سهروردی ۱۳۳
 سیاسی، علی اکبر ۲۸، ۴۴، ۴۶
 سیالکوتی، وارسته ۱۴۳
 سیبویه ۱۳۴
 سیوان ۴۴

ش

شادمان، فخرالدین ۸۴
 شافعی ۲۴۴
 شامپولیون ۹۸
 شاملو، احمد ۱۱۰، ۲۲۶
 شاهد، احمد ۲۱۶
 شاهرخ ۱۱۸
 شاه عباس ۱۳۹
 شاه نعمت الله ولی ۳۹
 شبگیر ۲۰۹، ۲۳۹
 شریعتی، علی ۱۷۴
 شورای عالی آموزش و پرورش ۳۳
 شورای عالی اوقاف ۳۳
 شورای عالی فرهنگ ۳۳، ۹۰، ۲۰۵
 شورای عالی فرهنگ و هنر ۳۳
 شورای ملی (مجلس) ۱۵، ۶۹، ۷۰، ۸۴
 ۸۵، ۲۴۴، ۲۵۵

فروغی، محمدحسین ۶۳

فروغی، محمدعلی ۴۱

فروزانفر، بدیع الزمان ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۶

۶۱، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۳۹، ۲۴۲

فرهنگستان ۹۰، ۱۷۵

فروهوشی، بهرام ۷۹

فقیهه، مسعود ۲۲۶

فلسفی، محمدتقی ۸۶

فنلاند ۸۰

فوستل ۹۸

فیاض، علی اکبر ۱۰۴، ۲۳۵

فیض کاشانی ۱۳۲

ق

قاجاریه ۱۱۸، ۱۱۷

قاپلی ۱۸۶

قاهره ۱۷۹، ۲۶۸

قبادیان ۱۸۵

قدوه ۴۲

قرمطی ۱۸۶

قریب، بدرالزمان ۲۲۵، ۲۲۷

قریب، عبدالعظیم ۲۱۸

قطب‌شاه، سلطان عبدالله ۱۴۶

قطران ۱۳۸

قزوین ۶۳

قزوینی، محمد ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۹۴، ۹۷، ۹۸

۱۰۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۷۸

۱۷۹، ۲۶۲

قونیه ۴۷

ک

کارلایل ۷

کاسی‌ها ۱۹۸

کاشانی، محتشم ۲۴

کافکا ۷

ع

عالیه خانم ۷۶

عباسی، محمد ۱۹۶

عبدالرشید ۱۴۱

عبدالرضا ۱۴۱

عتبات ۱۷۶

عربستان ۱۷۶

عشقپور، مجتبی ۱۵

عطار شیرازی ۱۸۳

علیدوست، احمد ۲۱۰

علوی بزرگ ۴۲

عوفی، سدیدالدین محمد ۱۲۸، ۱۹۰، ۱۹۲

عیسی ۵۸، ۱۸۸

عیلامیان ۱۳۲، ۱۹۷، ۱۹۸

غ

غالی ۱۸۶

غزنوی، محمود ۱۸۵

غزنوی، مسعود ۱۸۵

غزنویان ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۴۰

غفاری (معاون الدوله) ۶۳

غنی، قاسم ۱۳۴

ف

فتحعلی‌شاه ۱۳۹

فخر رازی ۲۵۶

فخری اصفهانی، شمس ۱۳۹

فردوسی ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۷۲، ۱۷۳

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۶۳

فرانسه ۱۴، ۱۵، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۷۷

فرزاد، مسعود ۲۲۶

فرزان، سیدمحمد ۱۷۹

فرشاد ۲۷

فرشیدورد، خسرو ۸۷، ۹۵، ۲۰۹، ۲۱۳

۲۴۷

ل

لا روس، پیر ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۰۱
لازار ۳۹
لاندا ۵۱
لاوازیه ۱۵
لاهور ۳۷، ۲۰۵
لایب نیتز ۲۰۰، ۲۶۹
لائیک (مدرسه) ۷۷
لبنان ۷۷
لرد پایرون ۱۳
لندن ۱۹، ۳۴
لنینگراد ۴۲
لوکنت دولیل ۱۳
لیدن ۱۷۶، ۱۷۷

م

مائوی ۱۶۹، ۱۹۷
مادها ۱۱۲، ۱۹۷
ماسه، هانری ۳۹
ماسینیون، لوئی ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۱۳۴
ماکسیم گورکی ۱۰۰
مالوان ۲۰۱
ماوراءالنهر ۱۹۰
مایر، فریتز ۱۷۲، ۱۷۳
محممدی، حمید ۲۲۵، ۲۲۷
محبوب، محمدجعفر ۹۶، ۲۰۹، ۲۰۴
محقق، مهدی ۸۹، ۲۱۰
محمد(ص) ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۱۸
محمدعلی شاه ۶۳، ۶۴
مدرسه السنه شرقیه ۳۹
مدرسه تحقیقات عالییه ۳۸، ۳۹، ۴۰
مدرسه علوم سیاسی ۶۴
مدرسه مطالعات عالییه ۱۹۷
مدرسه لوور ۱۹۷
مرات ۲۷

کامو

کانادا ۵۲، ۵۳
کانگا، ارودا ۱۷۳
کتابخانه ایاصوفیا ۱۸۹
کتابخانه ملک ۱۸۲
کتابخانه ملی تهران ۱۹۲
کتابخانه ملی پاریس ۱۹۲
کرین، هانری ۴۴، ۴۸، ۶۲، ۱۲۷، ۱۲۸
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶
۱۸۷، ۲۰۰، ۲۶۲
کرک براید، دیانا ۲۰۱
کرمان ۶۴
کلژدوفرانس ۳۹، ۴۴
کسانی مروزی ۱۱۳
کلکته ۱۷۳
کمال الدین، اسماعیل ۱۳۱
کمالی، حیدرعلی ۷۳
کنت، اگوست ۲۶۱
کنگره ابوریحان ۱۰۷
کنگره بوعلی ۳۴، ۱۰۷، ۲۰۵
کنگره جهانی ایران شناسان ۴۶، ۴۹
کنگره خاورشناسان ۳۵، ۴۲، ۲۰۵
کنگره خواجه نصیر ۳۴، ۱۰۷، ۲۰۵
کنگره مولوی ۱۰۷
کوشانیان ۱۹۷
کیانی ۱۹۱

ک

کروبنام. ب ۱۰۱، ۱۷۲
گنابادی، محمد پروین ۹۹، ۱۴۸
گوهرین، سیدصادق ۱۸۱
گیرشمن، ر ۱۲۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
گیلان ۲۱، ۸۱
گیلانی، کوشیار ۱۳۳

مون رانگین، مارکارت ۲۰۱
 مونیخ ۳۰، ۴۲، ۲۰۰
 میرزا محمد حسین خان ۷۷
 میرزا محمد علی ۷۶
 مینوچهر، حسین ۱۵
 مینوی، مجتبیٰ ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۴۷، ۱۷۹
 میهنی ۲۲۱

ن

ناصرالدین شاه ۱۱۸
 ناصر خسرو ۱۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۷۲
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰
 نجم آبادی ۵۴
 نخجوانی، محمد بن هندوشاه ۱۳۹، ۱۷۸
 نصر، سید حسین ۴۶، ۴۷، ۸۶
 نصیرالدین طوسی ۳۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۶۲
 نظام وفا ۷۲
 نظامی ۵۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۱۰
 نظامی عروضی ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۴۴
 نعمان بن ثابت، ابوحنیفه ۲۴۴
 نفیسی، سعید ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴
 ۴۶، ۶۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۹
 ۱۴۵، ۱۷۹
 نفیسی (ناظم الاطباء) ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۴۹
 نوایی، ماهیار ۴۲
 نوتردام ۵۱
 نوح (ع) ۱۸۸
 نولدکه ۲۶۹
 نیما یوشیج ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۵، ۹۶
 ۱۰۰، ۱۲۰، ۲۲۸، ۲۴۳
 نیوتن ۹۷، ۲۶۹

و

وزارت فرهنگ ۳۳
 وزیری، حسنعلی ۲۷

مریم ۵۸
 مزدا، عباس ۴۲
 مزدکی ۱۶۹، ۱۹۷
 مستوفی، حمدالله ۱۹۱
 مسکو ۳۷، ۴۲، ۷۷، ۸۰، ۲۰۰
 مسیح ۱۶۹، ۱۹۷
 مسیحی ۱۶۹، ۱۹۷
 مسعودی ۳۸
 مشروطیت ۷۶، ۱۱۸
 مشکوة، سید محمد ۱۲۷، ۲۶۲
 مصطفی (ص) ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۴۹
 مصفا، مظاهر ۲۱، ۵۶، ۲۰۹، ۲۳۸
 مطهری، مرتضیٰ ۱۷۴
 معری، ابوالعلاء ۱۱۶
 معزی ۱۷۵
 معین، ابوالقاسم ۱۳، ۱۶، ۲۰۰
 معین، حسن ۱۶
 معین، علی ۱۶، ۸۰
 معین، مهدخت ۱۲، ۱۳، ۷۴
 معین، همایون ۹۰، ۹۱
 معین العلماء، محمد تقی ۱۳، ۱۶، ۲۳، ۲۵۷
 ۲۷۵
 مغول ۱۱۸
 مفتاح، حسین ۷۴
 مکرری، محمد ۴۲
 ملکم خان ۱۷۴
 منتسکیو ۶۴
 منوچهری ۲۶۲
 موزه ایران باستان ۳۲
 موزه گیمه ۳۸
 موسی (ع) ۵۸، ۱۸۸
 مولوی، جلال الدین ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۷
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۲
 ۱۳۴، ۱۸۴، ۲۵۵
 موترال ۵۰، ۵۱

هلند ۳۸، ۱۷۶
 همدان ۳۴
 هند ۳۲، ۷۷، ۱۳۹، ۱۴۰
 هندوستان ← هند
 هنینگ ۳۶، ۶۲، ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۶۳

ی

یارشاطر، احسان ۳۵، ۴۲، ۱۹۸
 یعقوب لیث ۱۹۱
 یغمایی، حبیب ۳۱، ۳۳
 یوش ۷۲، ۷۵، ۲۲۷
 یونان ۱۱۳، ۱۸۶، ۱۹۷
 یهودیان ۱۹۷
 ییلی. ه. و. ۱۳۴

وطواط، رشیدالدین ۲۲۴
 ویسادن ۱۵۷
 وین ۷۷

ه

هاروی. ه.
 هاشمی، علی ۸۰، ۱۰۴
 هاشمی کرمانی، سیدمحمد ۷۰، ۲۴۵
 هخامنشی ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۷۰
 هدایت، رضاقلیخان ۱۳۹
 هدایت، صادق ۱۱۰، ۱۲۰
 هلنیسم ۲۶۹
 همایی، ابوالفضل ۱۵
 همایی، جلال‌الدین ۸۷، ۱۸۷، ۲۵۹

فهرست کتابها و نشریات

ت

- اقرب الموارد ۱۷۹
 الجماهير بیرونی ۲۶۲
 الفرج بعد الشدة ۱۹۲
 امثال وحکم ۶۴
 امید ایران (مجله) ۱۳۱، ۱۱۰، ۵۵
 انتقاد کتاب (مجله) ۱۹۶
 انجمن آراء ۱۳۹، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۸
 اندیشه ما (مجله) ۱۳۳
 اوستا ۷۷، ۱۱۲، ۲۶۳
 ایارده ۱۷۲
 ایران آباد (مجله) ۱۳۱
 ایران از آغاز تا اسلام ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۹۷
 ۲۰۳، ۱۹۸
 ایران جاویدان (سالنامه) ۱۳۰، ۱۳۲
 ایندوایرانیکا ۳۲، ۱۲۹

ب

- با کاروان حله ۱۸۶
 بانگک نای ۱۱۶
 برگزیده شعر فارسی ۱۲۷، ۱۹۴، ۲۵۶، ۲۵۵
 برگزیده نثر فارسی ۱۲۷، ۱۹۵، ۲۵۶، ۲۵۵
 ۲۶۲
 برهان جامع ۱۳۹
 برهان قاطع ۳۶، ۶۲، ۸۲، ۱۰۵، ۱۲۴
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲

- آشنایی با کتاب ۲۳۹
 آریانا (مجله) ۱۳۱
 آفرینگان ۱۷۲
 آموزش و پرورش (مجله) ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
 ۱۳۴، ۱۳۳
 آناهیتا ۷۷

الف

- اخبار البلدان ۱۳۲
 اخبار دانشگاه تهران (نشریه) ۳۶، ۳۷، ۴۰
 ۱۷۲
 ادات الفضلاء ۱۴۰، ۱۴۱
 ادب و نگارش ۱۲۴
 ارداویرافنامه ۱۳۲، ۲۰۶، ۲۲۱
 ارمغان (مجله) ۲۱۶
 از صبا تا نیما ۲۱۶
 اسم جنس ۱۲۸
 اسم مصدر ۱۲۷
 اشتراخ (نشریه) ۵۵
 اطلاعات (روزنامه) ۸۴، ۸۵، ۲۱۲، ۲۴۶
 اطلاعات ماهانه (مجله) ۱۳۱، ۱۳۳
 اطلاعات هفتگی (مجله) ۱۳۴
 اضافه ۱۲۸
 افسانه و رباعیات ۷۵، ۷۶، ۱۱۰، ۱۱۱

جوامع الحكایات ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۹۰، ۱۹۱،
 ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۶۲
 جهان (مجله) ۱۳۲
 جهان‌نگشای جوینی ۹۸، ۱۰۲
 جهان نو (مجله) ۱۳۱، ۱۳۴

ج

چراغ هدایت ۱۴۲
 چرندوپرند ۶۴، ۱۹۵
 چهارمقاله ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۵۵، ۲۶۲

ح

حافظ شیرین سخن ۱۱۶، ۱۲۶، ۲۰۶، ۲۵۵،
 ۲۶۱
 حکمة الاشراق ۳۵

خ

خدمات متقابل اسلام و ایران ۱۷۴
 خدمتگزاران عالم کتاب ۳۳، ۳۴
 خرده‌اوستا ۷۷، ۱۷۲
 خواندنیها (مجله) ۲۴۳
 خوشه (مجله) ۷۵
 خیمه‌شب‌بازی ۱۱۸

د

داستان هاروت و ماروت ۲۷
 دانش (مجله) ۱۲۹، ۱۳۳
 دانشکده ادبیات (مجله) ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
 ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰
 دانشمند (مجله) ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳
 دانشنامه ۱۳۳
 دانشنامه علایی ۱۲۷، ۲۰۶، ۲۶۲
 دربارهٔ فرهنگ فارسی — ضمیمهٔ فرهنگ فارسی

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱،
 ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴،
 ۲۶۹

پ

پارس (سالنامه) ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۱۳۴،
 ۱۷۶، ۱۷۵
 پازند ۱۷۲
 پشوتن (مجله) ۱۳۰
 پوراندخت‌نامه ۷۸
 پیام نو (مجله) ۱۳۳، ۱۷۱
 پیام نوین (مجله) ۴۳، ۴۴

ت

تاریخ ادبیات ایران ۱۳۹
 تاریخ بیهقی ۱۰۳، ۱۷۵
 تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ۱۹۶
 تحفة العرفان ۱۸۲
 تحفه کلیم مؤمن ۱۸۹
 تحلیل هفت‌پیکر نظامی ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۰۶،
 ۲۶۲
 تذکره شعرای معاصر ۱۲۳
 تربیت (روزنامه) ۶۳
 تفاسیر فی لغة الفرس ۱۳۸
 تلاش (مجله) ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۸۳، ۹۶،
 ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۶۸، ۲۳۵،
 ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۵۴
 تهران‌مصور (مجله) ۲۲۸

ج

جامع الحكمتین ۴۸، ۱۲۷، ۱۸۵، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۲
 جشن‌نامهٔ ابن سینا ۳۴
 جلوه (مجله) ۱۳۱

ش

- شاهکارهای ادبیات فارسی ۱۷۸
 شاهنامه ابومنصوری ۲۲۵
 شاهنامه فردوسی ۱۱۷، ۱۷۰
 شرح حال ابوریحان ۶۴
 شرح قاموس ۱۷۹
 شرح قصیده خواجه ابوالهیثم ۱۲۷، ۲۰۶
 ۲۶۲
 شرحنامه ابراهیمی ۱۴۰، ۱۴۱
 شناخت ادبیات اسروز ۶۵، ۹۲، ۹۵، ۱۵۳
 شوهر آهو خانم ۱۱۸

ص

- صحاح الادویه ۱۴۶
 صحاح الفرس ۱۳۹، ۱۴۶
 صفات کائنات ۱۴۳
 صوراسرافیل (روزنامه) ۶۳

ض

- ضمیمه فرهنگ فارسی ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۸

ط

- طالب حق (روزنامه) ۲۰۹

ع

- عبرالعاشقین ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۸۰، ۱۸۱
 ۲۶۲، ۲۰۶
 عظمت و انحطاط رومیان ۶۴
 علم النفس و آثاره فی التریبة والتعليم ۲۷
 ۱۲۶

غ

- غیاث اللغات ۱۴۴، ۱۷۹

ف

- فردوسی (مجله) ۸۶، ۸۹، ۹۳، ۱۰۳

دستور دهری ۲۲۱

دیوان حافظ ۶۴

دیوان سوزنی ۶۴

دیوان سیدحسن غزنوی ۶۴

دیوان فرخی ۶۴

دیوان مسعود سعد ۶۴

دیوان منوچهری ۶۴

دیوان ناصر خسرو ۶۴

و

- راهنمای کتاب (مجله) ۴۷، ۹۷، ۱۰۲
 ۱۳۰، ۱۸۵، ۲۲۴
 رساله خسرو قبادان ۲۲۲
 رنگین کمان (مجله) ۲۱۳، ۲۱۶
 روان شناسی تربیتی ۲۷، ۱۲۶، ۲۶۰
 روح القوائین ۶۴
 رودکی (مجله) ۷۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۵۳
 ۱۵۴، ۲۵۹
 روزگارانو (مجله) ۱۳۲
 روسی عصر ۳۲
 ریاض العارفين ۱۳۹

ز

زند ۱۷۲

س

- سپیدوسیه (مجله) ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۸۰
 ۱۳۰، ۱۵۶، ۲۳۱
 ستاره ناهید ۱۲۶، ۲۰۶، ۲۶۰
 سخن (مجله) ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۴۳، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۳
 سراج اللغه ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
 سروش (روزنامه) ۶۳
 سفرنامه ۲۶۲
 سیاستنامه ۱۷۰، ۱۷۵

ک

- کاوش (مجله) ۱۳۲
 کاوه (مجله) ۱۳۳، ۲۳۸
 کشف اصطلاحات الفنون ۱۳۸، ۱۸۸
 کیهان (روزنامه) ۵۳، ۵۴، ۹۰، ۹۹، ۱۱۱
 ۲۱۷

گ

- گاته‌ها ۷۷، ۱۷۲
 گرشاسبنامه ۱۷۰
 گلستان (سالنامه) ۷۲
 گلستان سعدی ۱۳۲
 گنجینه شوش ۲۷

ل

- لب‌الالباب ۱۹۲
 لغت‌نامه دهخدا ۴۱، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶
 ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۹
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱
 ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵
 ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳

م

- ماخ‌اولا ۷۵
 مأخذ مهم شعبات ایرانی ۱۶۳
 مثنوی مولوی ۳۸، ۳۹، ۱۱۳
 مجموعه اشعار نیما یوشیج ۷۴، ۷۵، ۷۶
 مجمع الفصحاء ۱۳۹
 مجموعه اسفار دهخدا ۱۲۸، ۱۹۵
 مجموعه انجمن ایرانشناسی ۱۳۲
 مدارالافاضل ۱۴۰، ۱۴۱
 مرات‌الاصطلاح ۱۴۲
 مردشناسی (مجله) ۱۲۹، ۱۳۰
 مرزبان‌نامه ۲۶

- فرهنگ آندراج ۱۶۳
 فرهنگ ابوحفص سعیدی ۱۳۸
 فرهنگ المنجد ۱۶۲
 فرهنگ اوئیم ۱۳۶
 فرهنگ ایران باستان ۷۷
 فرهنگ بروکهاوس ۱۶۲
 فرهنگ بهار عجم ۱۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
 فرهنگ پهلویک ۱۳۶
 فرهنگ جهانگیری ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶
 فرهنگ رشیدی ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۹
 فرهنگ فارسی ۳۳، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۴۵
 ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
 ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۴۳
 ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۴
 فرهنگ فخر قواس ۱۴۰
 فرهنگ فرانسه به فارسی ۶۴
 فرهنگ قطران ۱۳۸
 فرهنگ کیه ۱۶۲
 فرهنگ لاروس ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۵۱
 فرهنگ مجمع‌الفرس ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰
 ۱۷۷

فرهنگ معین ← فرهنگ فارسی

فرهنگ ناظم‌الاطباء ۱۳۹، ۱۶۳

فرهنگ نظام ۱۳۲

فرهنگ ویستر ۱۶۲

فرهنگ و زندگی (مجله) ۹۹، ۲۳۸

فروغ علم (مجله) ۱۳۳

فهرست ابن‌التدیم ۱۳۸

ق

- قابوسنامه ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۰۶، ۲۶۲
 قاعده‌های جمع در زبان فارسی ۱۲۷
 قرآن کریم ۱۸۳، ۱۸۵
 قطرا‌المحیط ۱۷۹

وندیداد ۱۷۲
ویسپرد ۷۷، ۱۷۲
ویسمن (مجله) ۷۴، ۷۶، ۱۱۰، ۱۹۴

ه

هرسزدنامه ۷۷
هلال (مجله) ۴۳، ۲۱۴
هنر و مردم (مجله) ۱۳۲

ی

یادداشت‌ها و اندیشه‌ها ۹۵، ۹۸
یادگار (مجله) ۱۳۰
یادنامه پورداد ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۹۲، ۲۰۶
یادنامه خواجه نصیر طوسی ۳۵، ۱۳۱
یادنامه دکتر معین ۱۰، ۲۸، ۶۹، ۷۰، ۸۹
۲۴۶
یادنامه مولوی ۱۳۰
یستا ۷۷، ۱۷۲
یشت‌ها ۷۷، ۱۷۲
یغما (مجله) ۳۶، ۷۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۹۶
یکلیا ۱۱۸
یوشت‌فریان ۱۲۶

مزدیسنا و ادب پارسی ۲۰، ۲۸، ۷۸، ۷۹،
۸۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۵۵، ۲۶۱

۲۶۳

مصطلحات الشعراء ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳

مطلع السعدین ۱۴۳

مفردات ابن الیطار ۱۸۹

مفرد و جمع ۱۲۸

منتهی الارب ۱۷۸

مؤید الفضلاء ۱۴۱

مهر (مجله) ۳۲، ۳۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۸۶، ۱۹۶

میراث ایران ۱۳۴

ن

نامه تمدن (مجله) ۱۲۹

نامه فرهنگ (مجله) ۱۳۱، ۱۳۳

نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران و هند ۳۲

نور جهان (مجله) ۱۳۳

نهیج البلاغه ۱۸۴

و

وحید (مجله) ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۳

۴۶، ۴۸، ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۴

